



مَجْمَعَةُ الدِّرَاسَاتِ الْعِلْمِيَّةِ وَاللِّغَوِيَّةِ / الْجَمْعَةُ الشَّرْعِيَّةُ

The Institute of Higher Education in Linguistics and Religious Studies

مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی

مجموعه پایان‌نامه‌های علمی - شماره ۵

قراءت اهل بیت عليهم السلام

پژوهشی استدلالی

تحقیق ارائه شده به

مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی

که بخشی از ملزومات برای دستیابی به مدرک دکتری در علوم دینی و زبان‌شناسی است

زکی سعدون عبدالصیح

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام



مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی نجف اشرف
پایان‌نامه علمی - شماره ۵

قراءت اهل بیت علیهم‌السلام

پژوهشی استدلالی

تحقیق ارائه‌شده به

مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی

که بخشی از ملزومات برای دستیابی به مدرک دکتری در علوم دینی و زبان‌شناسی است

زکی سعدون عبدالصبیح

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه‌السلام

قرائت اهل بیت (علیهم السلام)	نام کتاب
قراءة أهل البيت (علیهم السلام)	نام کتاب اصلی
زکی سعدون عبد الصبیح	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۳	تاریخ انتشار
۲۰۱۶ / ۱۴۳۷	تاریخ انتشار کتاب اصلی
پایان نامه دکتری - شماره ۵	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن (علیه السلام) به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

تقدیم.....	۹
پیشگفتار.....	۱۱
اول: اهمیت این پژوهش.....	۱۲
دوم: دلیل انتخاب این موضوع.....	۱۳
سوم: دشواری‌های پیش روی این پژوهش.....	۱۶
چهارم: رویکرد این پژوهش.....	۱۷
پنجم: نقشه راه این پژوهش.....	۱۸
فصل اول: منظومه دلالتی در قرآن و سنت.....	۲۱
مقدمه.....	۲۱
مبحث اول: دلالت از نظر زبانی و اصطلاحی.....	۲۸
مبحث دوم: دلالت و معرفت.....	۴۰
مبحث سوم: قرائت اهل بیت (علیهم السلام) و منظومه دلالت.....	۷۹
مبحث چهارم: بیان میزان در قرآن.....	۱۱۲
فصل دوم: قرائت ائمه اهل بیت (علیهم السلام)، خصوصیات و اهمیت آن.....	۱۳۹
اول: ویژگی‌های این قرائت.....	۱۳۹
دوم: اهمیت قرائت ائمه (علیهم السلام).....	۱۸۸
الف- اهمیت قرائت در سطح زبان گویای معلم.....	۱۸۹
ب- اهمیت قرائت در سطح دریافت.....	۲۰۰
فصل سوم: دلالت بیانی در قرائت اهل بیت (علیهم السلام).....	۲۳۹
پیشگفتار.....	۲۴۰
مبحث اول: دلالت قراردادی.....	۲۵۳
مبحث دوم: بررسی مفهوم رویکرد لفظ محور در دلالت.....	۲۷۱
قرائت در رویکرد نیلی.....	۲۸۷
مبحث سوم: دلالت بیانی در قرآن و قرائت ائمه اهل بیت (علیهم السلام).....	۲۹۰

۳۰۹	مبحث چهارم: موضع‌گیری این دلالت‌ها در برابر متشابهه.....
۳۳۹	فصل چهارم: حروفی که قرائتشان از اهل بیت (علیهم‌السلام) روایت شده است، و بیان دلالتشان توسط آن‌ها (علیهم‌السلام).....
۳۴۱	پیشگفتار.....
۳۷۶	مبحث اول: حروفی که در آن‌ها ذکری از عترت (علیهم‌السلام) در قرآن آمده است.....
۴۰۷	مبحث دوم: حروفی که در آن‌ها بیانی برای موضوعات لغوی و اهمیت تنظیم الفاظ وجود دارد.....
۴۴۳	مبحث سوم: قرائت بیانی حکم‌کننده.....
۴۴۹	پایان.....
	منابع.....

تقدیم

به والدینم که مرا بسیار دوست داشتند

از خداوند سبحان می‌خواهم دوستی و عشق آنها را همان‌طور که مرا دوست داشتند-

در قلب من پایدار نماید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیشگفتار

سپاس و ستایش از آن خدایی است که کلماتش را به زبان عربی مبین نازل کرد، و برای قرآن خود اهل و حاملان معصومی قرار داد که به روشنی آن را به جا می آورند و قبلی به بعدی می رسانند، بی آنکه رأی و اجتهاد راهی به آن داشته باشد؛ مگر راه اجتهاد برای به جا آوردن آن بر اساس آنچه سید مرسلین علیهم السلام از طرف پروردگار سبحانش به واسطه جبرئیل علیه السلام نقل کرده است. به این ترتیب قرآن از نزدیک شدن عقل های افراد کوتاه نظر و زبان هایی که می توانند گرفتار غفلت و فراموشی شوند حفظ شد، و امانت خدا نزد حافظان امین محفوظ نگاه داشته شد؛ همان کسانی که خداوند سبحان، علم خود را در قلب هایشان به ودیعه نهاد. حق تعالی می فرماید: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾^۱ (بلکه این [قرآن] آیات روشنی در دل کسانی است که علم به آنها داده شد؛ و جز ستمکاران آیات ما را انکار نمی کنند).

و درود و صلوات خدا بر محمد و خاندان مبارکش، آن ریسمان های تقوا و حافظان قرآن عظیم، و آن زبان های گویا به حق در هر زمان. هدایت با آنهاست، و آنها عصمت و نگهدارنده از گمراهی تا روز دین و پس از آن هستند.

شکی نیست قرائت قرآنی، از جمله شریف ترین علوم برشمرده می شود، و بالاترین اولویت را در یادگیری و آموزش از آن خود کرده است؛ زیرا عرصه آن، قرآن کریم و هدف از آن، آموزش مردم است؛ اینکه چگونه کتاب خدا را بخوانند، و چگونه آن را به جا بیاورند تا

هدف از تنزیل آن یعنی هدایت و شناخت- برآورده شود؛ و از طریق ادای قرآن و تدبر در آن است که اسرار بیان آن - که همه قلب‌ها و عقل‌ها را مجذوبِ مخزن حکمت می‌کند- روشن می‌شود؛ و به این ترتیب آن‌ها شایسته می‌شوند به اهل خدا و قرآن منسوب گردند؛ همان اهلی که رسول خدا ﷺ درباره‌شان فرموده است: «**خدا اهلی از خلق خود دارد.**» گفتند: ای رسول خدا آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: «**اهل قرآن؛ و آنها اهل خدا و خواص او هستند.**»^۱ و نیز فرموده است: «**بهترین شما کسی است که قرآن و علم آن را یاد گرفته باشد.**»^۲

عرصه پژوهش در موضوع قرائت‌های قرآنی از پربارترین عرصه‌های پژوهشی است و در این زمینه، پژوهش‌ها و تحقیقاتی صورت گرفته که به‌خصوص در موضوعاتی که به قرائت‌های مشهور مثل قرائت‌های هفت‌گانه یا ده‌گانه مربوط می‌شود- از غنای علمی برخوردارند؛ ولی قرائتی هم وجود دارد که روایت‌هایش در منابع و مأخذ احتمالی اش^۳ منتشر شده، ولی به این قرائت اجازه داده نشده است تا در ردیف قرائت‌های قرآنی جایی برای خود اشغال کند، تا شاخه جدیدی برای عرصه تحقیقات علمی شکل بدهد و افق علمی جدیدی در برابر پژوهشگران و محققان بگشاید. این قرائت، قرائت ائمه اهل بیت معصوم علیهم‌السلام است؛ قرائتی که روش متفاوتی را در پرداختن به آنچه در قرائت‌های قرآنی معروف، شناخته شده است آشکار می‌کند.

اول: اهمیت این پژوهش

شاید دلیل انتخاب این موضوع، اهمیت آن را نشان دهد. موضوع قرائت اهل بیت،

۱. کتاب سنن ترمذی، احمد بن شعیب نسائی: ۱۱۷/۱۰/ح ۸۱۷۴.

۲. الجامع المسند الصحیح بخاری: ۱۹۲/۶. مراجعه شود به جامع کبیر ترمذی: ۲۹۰۷/۳۰/۵.

۳. المصادر و المظان.

مفاهیمی مثل تازگی در عملکرد، بیان دلالت، و روش نگاه به زبان را در خود دارد؛ چراکه زبان -از یک سو- ابزار رساندن و ارتباط دو جانبه میان گوینده و دریافت کننده برای شناساندن گوینده و توانایی های علمی و معرفتی اوست؛ و از سوی دیگر قرائت، سببی برای تحقق هدف از نزول قرآن است. حق تعالی می فرماید: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ﴾^۱ (کسانی که به آنها کتاب داده ایم آن را آن گونه که شایسته اش است می خوانند. آنها کسانی اند که به آن ایمان می آورند؛ و کسانی که به آن کافر شوند، آنها همان از زیان کاران اند).

تحقیق در زمینه قرائت اهل بیت، از روشی جدید در قرائت -با این توصیف که روش ادای الفاظ است- پرده برمی دارد؛ به گونه ای که این قرائت، توجهات را از نگاه در الفاظ و آنچه به آن ارتباط دارد، به عرصه معنا و اهمیت آن منتقل می کند؛ زیرا این قرائت روشن کرده است «لِظْفَا» در مدار زبان^۲ کسی که با آن سخن می گوید جریان می یابد، و ناگزیر این زبان باید از منظور صاحب نص -که خداوند عزیز و جلیل است- آگاهی داشته باشد، و هیچ کس ادعای دانستن آن را نمی کند، مگر کسی که خداوند سبحان از او به عنوان تلاوت کننده کتاب خود -آن گونه که شایسته تلاوتش است- راضی باشد؛ و این را دریافت کننده نمی تواند بفهمد مگر اینکه متنی وجود داشته باشد که آن قاری (گوینده) مورد رضای خداوند سبحان را مشخص کند؛ و تردیدی نیست این نکته، تفاوت مهمی بین دو رویکرد قرائت به حساب می آید؛ یعنی میان قرائت یا قرائت های معروف، و قرائت اهل بیت (علیهم السلام).

دوم: دلیل انتخاب این موضوع

- با مطالعه و پژوهش و جست و جوی، پژوهشگر متوجه می شود دو اصطلاح رایج

۱. بقره: ۱۲۱.

۲. لسان.

وجود دارد؛ اول، اصطلاح قرآنی که مفاد آن می‌گوید این قرآن به زبان عربی مبین نازل شده است؛ و دوم، این اصطلاح که قرآن به زبان قریش نازل شده است همان‌طور که خلیفه، عثمان وقتی بین نسخه‌برداران قرآن اختلاف پیش آمد به این صورت توجیه کرد- و می‌دانیم قریش قبیله‌ها و تیره‌هایی دارد. البته باید توجه داشت قرآن به صراحت بیان کرده است قریش با پیامبر ﷺ رویارو شد، و جهل و نادانی قریش با زبان قرآن بیان شده است. قرآن سخن آنها را با آیه کریمه زیر چنین حکایت کرده است: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا﴾^۱ (و وقتی به آنها گفته شد برای رحمان سجده کنید، گفتند رحمان چیست؟ آیا به آنچه به ما فرمان می‌دهی سجده کنیم؟ و بر نفرت آنها بیفزود). اگر قرآن به زبان آنها نازل شده بود پرسشگری آنها درباره رحمان، بی‌خردی واضحی به حساب می‌آمد.

همچنین اصطلاح قرآنی می‌فرماید ﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ (به زبان عربی روشن) و این زبان، زبان خلیفه و حجت خدا بر آنها یعنی محمد ﷺ است. پس قرآن به زبان محمد ﷺ نازل شد و به زبان قریش نیست؛ از این رو می‌بینیم وقتی قریشی‌ها قرآن را از محمد ﷺ دریافت کردند دچار اختلاف شدند، و قرآن دارای قرائت‌های متعدد شد. هنگام پژوهش درباره زبان واحدی که از محمد ﷺ با زبان شریفش نقل شده است، تحقیقات به قرائت ائمه معصومین یا جانشینان محمد ﷺ منتقل می‌شود؛ همان کسانی که از طرف خداوند سبحان و با زبان پیامبر ﷺ به حفاظت و نگهداری از قرآن تکلیف شده‌اند.

- چه بسا با چشم‌پوشی از اعتقاد پژوهشگر در خصوص این قرائت- انصاف علمی اقتضا می‌کند قرائت اهل بیت، جایگاهی در میان قرائت‌ها داشته باشد، و صرفاً

در منابع محبوس نباشد، و پژوهشگران و محققان به آن توجه داشته باشند. در این قرائت برای بسیاری از سؤالاتی که درباره قرآن و قرائتش مطرح شده است راه‌حل‌هایی وجود دارد، و نیز صفات و ویژگی‌هایی که برای قاری حافظ قرآن باید فراهم باشد در آن پیاده شده است؛ یعنی کسی که مدنظر این فرمایش حق تعالی است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱ (به راستی ما قرآن را نازل کردیم، و ما قطعاً حفظ‌کننده‌اش هستیم).

- این قرائت چه بسا بتواند معمای ارتباط میان «دال و مدلول» را حل کند؛ معمایی که باعث شده عموم پژوهشگران در خصوص سرّ این ارتباط، در برابر سخنی که می‌گوید «ارتباط میان این دو متلازم، ارتباطی اعتباری (قراردادی و تصادفی) است» سر تسلیم فرود بیاورند؛ به‌رغم اینکه همه موافق‌اند که بر پایه این ارتباطی که «اعتباری» نامیده شده است، نظام شناختی محکم و متکاملی بنا شده است؛ ولی این استواری و تکامل با این رأی - که قائل به تصادفی و کور بودن این ارتباط است - سازگاری ندارد؛ چرا که تصادف و اعتبار به‌هیچ‌وجه استواری و تکامل را نتیجه نمی‌دهد.

- همچنین قرائت اهل بیت (علیهم السلام) و پژوهش درباره آن، و شرح و توضیح زیادت یا نقصانی که در دیگر قرائت‌ها حاصل شده است به این علت بازمی‌گردد که: قاریانی که مسئولیت قرائت را بر دوش خود گذاشته‌اند انسان‌هایی بوده‌اند که می‌توانسته‌اند دچار فراموشی و اشتباه و توهم شوند، و این اثرپذیری‌ها باعث می‌شود آنها شایسته به دوش کشیدن چنین بار سنگینی نباشند؛ و ناگزیر برای به دوش کشیدن این بار سنگین لازم است افرادی باشند که آمادگی شان برای به عهده گرفتن این مسئولیت بزرگ از طریق الهی فراهم شده باشد؛ به‌طوری که

باعث شود آنها از گرفتار شدن در شبهات و توهّمات و ظنیات و گمان‌ها به‌دور باشند؛ و تردیدی نیست ائمه معصوم اهل‌بیت علیهم‌السلام همان کسانی هستند که حق سبحان و فرستاده‌اش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حفاظت از کتاب خود را به آنها سپرده است.

سوم: دشواری‌های پیش روی این پژوهش

تردیدی نیست که شیرینی یک سفر پژوهش علمی، در دل سختی‌ها و دشواری‌های بسیارش - که تحقیق علمی را در بر گرفته - نهفته است؛ و به‌رغم فراهم بودن راه‌های تسهیل دستیابی به منابع پژوهش، اما کندوکاو موضوع و احاطه به جزئیات منابع و مآخذ مربوط به آن، و نادر بودن آنچه درباره‌اش نوشته شده است از جمله دشواری‌هایی است که مدت‌زمانی نه‌چندان کوتاه را برای جست‌وجو در منابع و نتیجه‌گیری از آنچه درباره‌ی قرائت ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام روایت شده است به خود اختصاص می‌دهد؛ و این علاوه بر پژوهش و بررسی این موضوع و تلاش برای اظهار آن و پیرایش چیزهایی است که از این قرائت به‌دلیل غفلت‌های صورت‌گرفته - از میان رفته است؛ و این، با وجود اهمیت قاریان این قرائت و علم آنهاست؛ چراکه آنها علیهم‌السلام اوصیای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند؛ همان کسانی که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امتش توصیه فرمود به قرآن و به آنها تمسک جویند، و اینکه این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آنکه در حوض بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد شوند. شاید آنچه دشواری پژوهش را در این موضوع آسان کرده باشد رفع این ظلم و ستم روا داشته‌شده [در حق اهل‌بیت] و قرار دادن این قرائت در کنار قرائت‌های مشهور باشد؛ و چه بسا انصاف علمی برای این قرائت و قاریانش اقتضا می‌کند تا این قرائت جایی در پژوهش‌های علمی برای خود باز کند، و باعث شود فرد کوتاهی‌کننده در این زمینه را از گزافه‌گویی و بهانه‌جویی بازدارد. اما خداوند سبحان چنین خواست که این پژوهش - شاید پژوهش‌های بعد از آن که از بی‌طرفی علمی شایسته‌ای برخوردار باشند - به ثمر برسد. قرائت ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام گنج‌ها و اسراری علمی در خود دارد و چشم‌انتظار کسی است که این گنج‌ها را استخراج کند و به سطح بیاورد تا مردم از آنها

بهره‌مند شوند؛ و شاید این پژوهش پیش‌رو به تلاشی متواضعانه و اندک در این راه طولانی و پرثمر پرداخته باشد.

چهارم: رویکرد این پژوهش

رویکرد استقرایی^۱ این کار از طریق خواندن حروفی که ائمه معصوم اهل بیت علیهم السلام قرائت کرده‌اند، و تلاش برای دسته‌بندی آن‌ها به صورت موضوعی -از طریق دلالت‌هایی که حروف قرائت شده از طرف آنها علیهم السلام در خود داشته‌اند- انجام می‌شود.

این پژوهش در سه سطح تقسیم‌بندی می‌شود:

اول، سطح نظری که با بیان مجموعه دلالت‌ها از طریق تقلین یعنی قرآن و سنت- انجام می‌شود؛ همچنین از طریق سخنان و نظرات پژوهشگران علم دلالت و آنچه به آن اشاره می‌کند، یا از طریق آرا و افکار روشنی‌بخشی که به آن مربوط می‌شود، یا از طریق ابزار یاری‌دهنده برای بیان این مجموعه دلالت‌ها انجام می‌شود.

دوم، سطح کاربردی که از طریق بیان خصوصیات قرائت ائمه اهل بیت علیهم السلام و اهمیت آن و حروفی انجام می‌شود که در منابعی که قرائت روایت شده را از ایشان نقل کرده‌اند بیان شده است.

سوم، سطح دلالتی: در این سطح، دو دیدگاه برای دلالت به‌طور اجمالی عرضه شده‌اند؛ و به این ترتیب بیان می‌شود دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که می‌توانیم آن را بخش سوم این پژوهش بنامیم. در این دیدگاه از طریق سطح نظری، در بیان مجموعه دلالت و در سطح تطبیقی از طریق حروفی که قرائتشان از اهل بیت علیهم السلام روایت شده است، می‌توان به آن دست یافت.

۱. فرایند استقراء از مشاهدات جزئی شروع، و به استنتاج نتایج تعمیم داده می‌شود. (مترجم)

پنجم: نقشه راه این پژوهش

شکی نیست این پژوهش در زمینه‌ای انجام می‌شود که حاوی مقداری نوآوری است و از نظر عنوان با دو پژوهشی که قبلاً صورت گرفته یعنی پژوهش‌های قرائت‌ها- اشتراک دارد ولی از نظر محتوایی با آن‌ها تفاوت‌های واضحی دارد که لازم می‌گرداند این پژوهش، پایه و مبنایی برای توضیح اهمیت این قرائت قرآنی بنیان نهد؛ قرائتی قرآنی که به‌رغم اهمیتی که دارد و توانایی‌اش برای اغنای عرصه تحقیقات در زمینه قرائت‌های قرآنی-علاوه‌بر عرصه تحقیقات استدلالی- اطلاق صفت «فراموش‌شده» به آن اطلاق درستی است. این پژوهش در قالب مقدمه، چهار فصل، و فصل پایانی تنظیم شده است:

- مقدمه: در مقدمه، توضیحی برای دلیل انتخاب این موضوع و اهمیت آن و اهدافی که امید است از طریق این پژوهش به آن دست یابیم و با نقشه راه این پژوهش به پایان می‌رسد ارائه شده است.
- فصل اول: در این فصل به نظام دلالت و تلاش در جهت آشکارسازی آن از طریق قرآن و سنت پرداخته شده است. فصل اول در قالب چهار مبحث ارائه شده است. مبحث اول، به دلالت از نظر زبانی و اصطلاحی، و بررسی آنچه در دو بعد لغوی و اصطلاحی گفته می‌شود می‌پردازد. مبحث دوم، درباره دلالت و تأثیر آن در شناخت و معرفت به تحقیق پرداخته است. مبحث سوم، به تحقیقی درباره مثال‌هایی برای قرائت اهل بیت علیهم‌السلام و نظام دلالت پرداخته است؛ و مبحث چهارم، به موضوع بیان میزان در قرآن پرداخته است، و اینکه چگونه دریافت‌کنندگان می‌توانند هنگام بروز اختلاف، برای رفع آن به قاری و معلم حکیمی که میان دو فرد درگیر اختلاف حکم می‌کند مراجعه کنند.
- فصل دوم: در این فصل به ویژگی‌های قرائت اهل بیت علیهم‌السلام و اهمیت آن پرداخته شده، و این کار از طریق استناد به نقلینی که اگر امت به آن چنگ بزنند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هدایت را برای آنها ضمانت کرده، انجام شده است.

- فصل سوم: پژوهشی است در زمینه دلالت بیانی در قرائت اهل بیت (علیهم السلام)؛ و شامل چهار مبحث است: مبحث اول، به مفهوم دلالت اعتباطی و متعلقات آن پرداخته است، و با استفاده از آنچه در این دلالت هست از جوانبی که مفید فایده برای این پژوهش باشد به این مفهوم پرداخته است. مبحث دوم، به مفهوم دلالت از نظر عالم سیبیط نیلی پرداخته، و از برخی جوانبی که نیلی در نظریه خود برای دلالت مطرح کرده، بهره برده است. در مبحث سوم، از دیدگاهی که به نظر بنده جدید است برای دلالت به نظریه‌ای که در آن به قرائت اهل بیت (علیهم السلام) استناد شده سخن به میان آمده است؛ و به دنبال این مباحث سه‌گانه، به مبحث چهارم پرداخته می‌شود که در آن به جایگاه این دیدگاه‌های دلالتی در برابر متشابه قرآن پرداخته می‌شود.

- فصل چهارم: این فصل به پژوهش حروف خوانده‌شده از منابعی که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده‌اند اختصاص داده شده است، که با استناد به دلالت هر دسته از حروف به یکی از موضوعات بیان‌شده در این فصل، به سه دسته تقسیم می‌شوند. در این فصل، سه مبحث مطرح شده است: مبحث اول، ارائه حروفی است که اهل بیت (علیهم السلام) خوانده‌اند، و در این‌ها ذکری از اسم‌های عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به‌طور تفصیلی در آنچه به اسم وصی اول علی بن ابی طالب (علیه السلام) و به‌طور اجمالی به ذکر اسم آل (علیهم السلام) مرتبط است، آمده است. در مبحث دوم، این پژوهش به حروفی پرداخته که اهل بیت (علیهم السلام) قرائت کرده‌اند و در آن‌ها شرح علم آنها (علیهم السلام) از نظر لغوی و دلالتی وجود دارد. مبحث سوم، به حروفی پرداخته که آنها (علیهم السلام) خوانده‌اند و شامل معانی عقیدتی و شرعی می‌شود و از طریق آن‌ها -از نظر علمی- روشن می‌شود چگونه آنها (علیهم السلام) به «راسخون در علم» توصیف شده‌اند، و اینکه چگونه آنها عالم به محکم و متشابه هستند.

- پایان: در این فصل نتایجی که این پژوهش به آن‌ها دست یافته و ثمره این سفر رو به جلوی پژوهشی که در این موضوع شکل داده شده است عرضه می‌گردد، با این امید که ثمره‌ای جدید در تحقیقات دانشگاهی باشد.

در پایان، پژوهشگر ادعا نمی‌کند حق این موضوع را به‌طور کامل ادا کرده است، و تردیدی نیست «قرائت قرآنی» از عرصه‌های پژوهشی پُر بار و وسیع محسوب می‌شود؛ ولی برای من همین کافی است که این اندک‌تلاش، پا را از ظرفیت و وضعیت و توانایی خود در اجتهاد در پژوهش فراتر نگذاشته است؛ و از خداوند سبحان مسئلت دارم بازدارنده من از لغزش‌ها و یاور من باشد.

تحقیق و پژوهش درباره قرائت ائمه اهل بیت علیهم‌السلام زمینه‌ای است که بهره دنیا و آخرت را در خود دارد، و ساحت آن از گرامی‌ترین عرصه‌ها، یعنی قرآن کریم است؛ و قرائت قرآن، قرائت همان کسانی است که خداوند سبحان آن‌ها را مکلف کرده است قرآن را حفظ کنند، و آنها بندگان برگزیده از عترت پیامبر و سید رسولان خداوند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند.

از خداوند سبحان می‌خواهم با این عمل مرا در دنیا و آخرت بهره‌مند گرداند، و لغزش‌هایم را در آن ببخشاید، و اگر موفقیتی در آن هست از جانب آن معبود سبحان بوده است، که حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾^۱ (و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست. بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازمی‌گردم).

و سپاس و ستایش از آن خداوند یکتاست؛ و درود و صلوات تام و تمام و بسیار خدا بر محمد و آل محمد، ائمه و مهدیون باد.

فصل اول

منظومه دلالتی در قرآن و سنت

مقدمه

انگیزه‌ای که به پژوهش و تحقیق دربارهٔ یک «منظومهٔ محکم دلالتی» - که می‌توان از طریق آن حقیقتِ قصدیتی را که کلام در خود دارد کشف کرد - فرامی‌خواند این است که نظریهٔ «اعتباط»^۱ و حتی نظریهٔ «قصدیت»^۲ به پژوهشگر یا محقق یا خوانندهٔ دریافت‌کننده هیچ یقینی ارائه نمی‌دهد و نهایت چیزی که به او می‌دهد شک و تردید و گمان است؛ و شاید برخلاف وضعیتی که دربارهٔ متون قرآنی وجود دارد - ظن و گمان در نتایج و دستاوردهای بشری و تعدد این نتایج منجر به اختلاف نشود. تحقیق دربارهٔ یک سیستم یا منظومهٔ دقیق که از طریق آن وضعیت «قصدیت» مشخص می‌شود - اینکه آیا قصدیت

۱. قراردادی و اعتباری و تصادفی بودن.

۲. قصدیت که به «حیث التفاتی» نیز ترجمه شده است به انگلیسی (intentionality). یک مفهوم فلسفی است و دانشنامهٔ فلسفهٔ استنفورد آن را چنین تعریف کرده است: «توانایی اذهان دربارهٔ چیزی بودن، تصور کردن، در ازای چیزی قرار دادن، چیزها، ویژگی‌ها و حالات امور.»

Intentionality: In philosophy, intentionality is the power of minds and mental states to be about, to represent, or to stand for, things, properties and states of affairs.

<https://plato.stanford.edu/entries/intentionality/>

این اصطلاح به توانایی ذهن برای ساختن تصورات اشاره دارد و نباید با نیت (Intention) خلط شود. این واژه از دوران مدرسی‌گری رایج شده است. اما در فلسفهٔ جدید «فرانتز برنتانو» این واژه را دوباره احیا کرد و «ادموند هوسرل» از سردمداران پدیدارشناسی - آن را رواج داد. اولین نظریهٔ حیث التفاتی توسط «انسلم» در برهان هستی‌شناختی برای اثبات وجود خدا به کار رفته است و این گونه‌وی میان اشیایی که در اذهان و فهم انسانی وجود دارند و اشیایی که در واقعیت وجود دارند، تمییز و تفکیک قائل شد. (مترجم)

واقعی است یا اعتباری- انگیزه‌ای است برای بررسی قرائت اهل بیت (علیهم‌السلام) و بررسی توانایی آن برای ترجمه سیستم معنایی به صورت یک ترجمه عملی دقیق؛ زیرا کسی که تصور می‌کند این دلالت با اعتبار (قراردادی بودن) توصیف می‌شود در واقع ادعا می‌کند قصدیتی که در آن هست قصدیتی اعتباری مستند به عرف و اصطلاحات است، و کسی که دلالت را به صورت توصیف شده با «قصد» تصور می‌کند و اینکه دلالت هر واژه در خودش پنهان است و برای مدلولات یک واژه تعددی وجود ندارد، در واقع این نکته را خاطر نشان می‌کند که هر واژه در واقع خود «تفکر» و خود دلالت است، و چندین دلالت با یک واژه به خصوص، یا چندین واژه با یک دلالت به خصوص مشترک نیستند.^۱

این دو نظریه چه اعتباری (قراردادی) بودن، و چه قصدی بودن (قصدیت)- به وجود یک منظومه محکم که حرکت دلالت را تنظیم کند تصریح نمی‌کنند؛ به طوری که از طریق این منظومه یا سیستم، پژوهشگران بتوانند از حقیقت دلالت در «نظام زبانی»^۲ آگاه شوند. دقت در متون قرآنی، پژوهشگر را در برابر ضرورت تحقیق و جست‌وجو برای یافتن منظومه‌ای محکم که حرکت دلالت را تنظیم می‌کند قرار می‌دهد، و نبود این منظومه در زمینه کارکرد لغوی باعث می‌شود تعامل با متون آیات کریم به صورت تعاملی ظنی انجام شود. سه آیه وجود دارند که دیدگاه اعتبار یا قصدیت لفظی نمی‌تواند آن‌ها را به صورتی سودمند و نتیجه‌بخش تبیین کند. این آیات عبارت‌اند از:

﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضَلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾^۳ (خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه و مثنای نازل کرده است. آنان

۱. مراجعه شود به اللغة الموحدة، عالم سبيط نيلي: ص ۶۵ تا ۶۹.

۲. النظام اللغوي.

۳. زمر: ۲۳.

که از پروردگارشان می‌هراسند پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد، و سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می‌گردد. این است هدایت خدا که هر که را بخواهد به آن راه می‌نماید؛ و هر که را خدا گمراه کند او را راهبری نیست).

این آیه کریم می‌فرماید قرآن همه‌اش متشابه (کتابی متشابه) است. سپس این سخن خداوند متعال را می‌خوانیم:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۱ (اوست کسی که این کتاب را بر تو فرود فرستاد. پاره‌ای از آن، آیات محکم [= صریح و روشن] هستند. آنها اساس کتاب‌اند؛ و [پاره‌ای] دیگر متشابهات‌اند [که تأویل‌پذیرند]. اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن از متشابه آن پیروی می‌کنند، با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند؛ [همانان که] می‌گویند: «ما به آن ایمان آوردیم؛ همه از جانب پروردگار ماست»، و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود).

این آیه کریم می‌فرماید: در این کتاب آیاتی محکم وجود دارد، و نیز آیاتی متشابه. پس کتاب گفته‌شده در این آیه به آن صورتی که در آیه قبلی بیان شده بود همه‌اش متشابه نیست، بلکه در آن محکم و متشابه وجود دارد. سپس ما این سخن خداوند متعال را می‌خوانیم:

﴿الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾^۲ (الف لام راء؛ کتابی است که آیات آن محکم شده، سپس از جانب حکیمی آگاه، به‌روشنی بیان شده است).

۱. آل عمران: ۷.

۲. هود: ۱.

این آیه می‌گوید: همه کتاب محکم است!

این نکته را بغوی در تفسیر خود مطرح کرده و گفته است:

«اگر گفته شود چگونه در اینجا میان محکم و متشابه فرق گذاشته می‌شود، درحالی که همه قرآن را در جایی دیگر محکم قرار داده است ... و تمام آن را در جایی دیگر متشابه...»^۱

طبری در تفسیر خود گفته است:

«و اما این فرمایش حق تعالی: «برخی از آن آیاتی متشابه است» یعنی آیاتی از کتاب؛ و منظور از آیات، آیات قرآن است؛ و اما محکمت، اینها [آیاتی هستند که] از نظر بیانی و به‌طور تفصیلی محکم شده‌اند، و حجت و دلالتشان برای آنچه دلایلی برایشان آورده‌اند ثابت شده است؛ از حلال و حرام، و وعده و وعید، و ثواب و عقاب، و امر و نهی، و خبر و مثل، و پند و عبرت، و ...؛ سپس خداوند (جلّ ثنائه) این آیات محکم را به اینکه امّ‌الکتاب هستند توصیف کرده است؛ یعنی اینها، اصل و اساس کتاب هستند، به‌طوری که ستون دین و واجبات و حدود در آن‌هاست...»^۲

می‌دانیم یکی از اصول کتاب «عقیده» است، یعنی عقیده توحید؛ و طبری چیزی به نام «محکم» را بیان کرده و به عقیده توحید اشاره‌ای نکرده است؛ با وجود اینکه این محکم، «امّ‌الکتاب» است. قضایای حلال و حرام، فقط قضیه‌هایی تفصیلی هستند؛ همان‌طور که او میان احکام و تفصیل تمایزی قائل نمی‌شود؛ بلکه تفصیل را جزو احکام در نظر می‌گیرد، و این درحالی است که قرآن به‌وضوح میان این دو تفاوت قائل می‌شود ﴿أَحْكَمْتَ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ﴾ (آیات آن محکم شده و سپس به تفصیل بیان شده‌اند). پس تفصیل «مرتبه‌ای» بعد از محکم کردن است، و جزو آن نیست؛ و این دلیلی برای حضور ظن و گمان در فهم

۱. تفسیر بغوی (معالم التنزیل)، از ابومحمد حسین بن مسعود بغوی: ۸/۲.

۲. جامع البیان طبری: ۵ / ۱۸۸ و ۱۸۹.

معنی «إحکام» (دادن حکم قطعی) درباره آیات است.

بعد از آن طبری معنی «ام الکتاب» را تفسیر کرده و گفته است:

«و آنها را به این دلیل "ام الکتاب" نامیده است که "معظم کتاب" و موضع پناه اهل قرآن هنگام نیاز به آن هستند؛ و عرب نیز همین گونه عمل می کند؛ "جامع" یعنی معظم، و بزرگ هرچیز "مادر آن" نامیده می شود، و پرچم قوم - که آنها را در لشکرها جمع می کند - مادر آنها نامیده می شود، و تدبیرکننده شهر یا سرزمین، مادر آن نامیده می شود.»^۱

توضیح او برای معنی «ام» (مادر) با توضیح او درباره معنای «محکمت» تناسب ندارد و اگر درنگ می کرد تا معنای «ام» مشخص می شد، معنای محکمت نیز برایش روشن می گردید. پس این آیات - که با صفت «إحکام» توصیف شده اند - آیات تدبیرکننده امر مردم هستند؛ پس مادر و امام آنهاست؛ و این آیات با «محکم» توصیف شده اند، زیرا حامل قصد حقیقی از کلام هستند؛ یعنی حامل علم یقینی و قطعی که هیچ ظن و گمانی در آن راه ندارد.

دقت نظر در این آیه براساس آنچه طبری درباره معنای «ام» بیان کرده است ما را به این نتیجه می رساند که دو آیه دیگر - که کتاب را یک بار به اینکه همه اش متشابه است، و بار دیگر به اینکه همه اش محکم است توصیف می کنند - اختلافی میانشان نیست، همان طور که از ظاهر کلام چنین برمی آید. پس اینکه کتاب همه اش محکم است ناظر بر «ام الکتاب» است؛ یعنی امامانی که مکلف به حمل کتاب و آموزش آن هستند، و کتاب برای آنها همه اش محکم است، و هیچ متشابهی در آن وجود ندارد؛ و آیه ای که کتاب را به اینکه همه اش متشابه است توصیف می کند، ناظر بر عامه دریافت کنندگان از مردم، و وضعیت آنها در دریافت قرآن است. پس همه قرآن برای آنها متشابه است، و از این رو آنها ضرورت وجود شخصی مبعوث و ارسال شده برای تعلیم خود را احساس می کنند. حق تعالی

می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱ (پروورگارا در میان آنها فرستاده‌ای از خودشان برانگیز تا نشانه‌هایت را برایشان بخواند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد و آنها را پاکیزه گرداند؛ که به‌راستی تو شکست‌ناپذیر حکیمی).

همچنین می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۲ (اوست آن‌که در میان امی‌ها رسولی را از خودشان برانگیخت تا آیات او را برایشان بخواند و آنها را پاکیزه گرداند و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد، هرچند قبلاً در گمراهی آشکاری بودند).

این دو آیه به‌روشنی بیان می‌کنند شخصی که «تعلیم» بر عهده‌اش گذاشته شده، فرستاده‌ای مبعوث‌شده از طرف خداوند سبحان است، و این رسول مبعوث‌شده همه کتاب را تعلیم می‌دهد. از اباجعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخین در علم است، که تمامی آنچه را خداوند از تنزیل و تفسیر- به‌سوی او فرودفرستاد، دانست؛ و خدا را نرسد چیزی را که تأویلش را به او نیاموخته باشد بر او فروبفرستد؛ و اوصیای او همه آن را می‌دانند.»^۳

در اینجا معنی آیه «کتابی که آیاتش محکم شده است» روشن می‌شود، و کسانی که از این رسول دریافت می‌کنند و پیرو او هستند کتاب برایشان محکم و متشابه دارد؛ پس آنچه آنان از رسول خدا دانسته‌اند برای آنان تبدیل به علم به آن می‌شود، و در نتیجه برایشان محکم می‌شود، و آنچه رسول درباره‌اش چیزی نگفته است برای آنها متشابه است و نمی‌توانند به معنایش بپردازند؛ زیرا تلاش برای پرداختن به آن، همانند نزاع کردن با رسول

۱. بقره: ۱۲۹.

۲. جمعه: ۲.

۳. تفسیر قمی: ص ۹۳.

خدا در جایگاه و مقامش است؛ و این امری قبیح است؛ این نکته اول.

و نکته دوم، اینکه هرکس خودش در متشابه وارد شود نتیجه‌ای بیش از این نخواهد داشت که فقط رأی و ظنّ خودش را بگوید؛ و «ظن» همچون یقین نیست؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾^۱ (و آنان را به این [کار] دانش و معرفتی نیست؛ آن‌ها جز از گمان پیروی نمی‌کنند، و به راستی گمان در هیچ چیزی از حقیقت بی‌نیاز نمی‌کند).

و امام صادق (علیه السلام) بیان می‌فرماید «آیات محکم» عبارت‌اند از امیرالمؤمنین و امامان (علیهم السلام)، و متشابه، دیگر افراد غیر از آنها هستند.^۲

بنابراین این آیات سه‌گانه که درباره محکم و متشابه سخن می‌گویند حقیقتی را - که مفادش از عرصه تحقیقات غایب مانده است - برای ما بیان کرده‌اند؛ اینکه کتاب، جملگی برای عموم مردمی که دریافتش می‌کنند متشابه است؛ زیرا کتاب از یک سو بر آنها نازل نشده است، و از سوی دیگر آن‌ها از مقاصد و اهداف آن بی‌اطلاع‌اند؛ و کتاب همه‌اش برای کسانی که اهل آن هستند و قرآن آنها را «اهل ذکر» نامیده، محکم است؛ و برای کسانی که به آن فرستادگان - که به‌عنوان معلمین مردم مبعوث شده‌اند - تمسک می‌جویند برخی از کتاب محکم و برخی متشابه است؛ پس هرآنچه رسولان به مردم تعلیم می‌دهند برای آنها محکم می‌شود، و هر آنچه آن‌ها بیان نکردند برایشان متشابه باقی می‌ماند؛ و از اینجا ضرورت وجود معصوم به‌همراه «متن» روشن می‌شود تا تعلیم‌دهنده‌ای برای آن - هم از نظر قرائت، و هم تفسیر و هم تأویل - باشد. با استناد به این فهم، این پژوهش دیدگاه خود را درباره کشف «منظومه دلالتی» در قرآن کریم و سنت مطهر ارائه می‌دهد؛ و بیان و توضیح این دیدگاهی که پژوهش در آشکارسازی از «منظومه دلالتی» ارائه می‌دهد، در چهار مبحث

۱. نجم: ۲۸.

۲. تفسیر عیاشی: ۱/۱۸۵.

ارائه می‌شود:

مبحث اول به دلالت در زبان و اصطلاح پرداخته، و به روشن کردن اینکه معنای لغوی دلالت، از رکن سوم پنهان‌شده‌ای در فرایند دلالت پرده برمی‌دارد که معنی اصطلاحی دلالت آن را پنهان کرده است.

مبحث دوم به ارتباط میان دلالت و معرفت پرداخته است.

مبحث سوم به نمونه‌هایی از قرائت اهل بیت (علیهم‌السلام) و بیان اینکه این نمونه‌ها از منظومه دلالت سخن می‌گویند پرداخته است؛

و مبحث چهارم از بیان میزان در قرآن سخن می‌گوید؛ در این مبحث از ضرورت تمرکز بر رکن معطل‌مانده از ارکان دلالت سخن گفته می‌شود، که همان «دلیل» یا زبانِ ناطق-است.

مبحث اول: دلالت از نظر زبانی و اصطلاحی

پژوهشگران هنگام تحقیق درباره معنای لغوی عادت کرده‌اند برای یافتن معانی کلمه و مشتقاتش به دایرةالمعارف‌ها مراجعه کنند؛ و ما براساس این روش آکادمیک تلاش کرده‌ایم درباره معنای «دلالت» از نظر لغوی در دایرةالمعارف‌ها به تحقیق بپردازیم، ولی این مانع از آن نیست که این تحقیق از ثبت ملاحظه‌ای که شاید توجه به آن ندیده گرفته شده باشد غافل شود؛ یعنی این نکته که دایرةالمعارف‌ها چیزی جز معانی عُرفی را در درون خود جای نداده‌اند؛ و به این ترتیب غالباً معانی شکل گرفته برای دوره‌های تاریخی گذشته را ارائه می‌دهند؛ و حال آنکه وضعیت زبان مثل همه چیزهای پویایی است که در سیطره قانون تکامل قرار دارند. بنابراین معانی موجود در دایرةالمعارف‌ها چیزهایی را نشان می‌دهند که چه بسا به یکی از ابعاد و جهات معنای لغوی اطلاق می‌شده، و بر همه جهات معنایی لغوی اطلاق نمی‌شده است، و به این ترتیب آن بُعد معنایی، صفت عموم را به خود می‌گرفت و

گویی جلوه‌گر تمامی جهات معنی بوده است. از این رو بعد از ذکر معانی دایرة‌المعارفی، پژوهشگر خود را ناچار می‌بیند مفهوم لغوی عبارت را از معناهای مبتنی بر دایرة‌المعارف که آن‌ها را به‌طور ناقص استقرا و نتیجه‌گیری کرده است استخراج نماید.

«دلالت» - از نظر لغوی - طبق آنچه در «لسان‌العرب» آمده است:

«دلّه على الشيء: او را به آن چیز هدایت کرد. يَدُلُّهُ، دَلًّا، دَلَالَةً. فأنْدَلُّ: او را به‌سوی آن ارشاد کرد؛ ودَلَّلْتَهُ فأنْدَلُّ.»^۱

پس دلالت در اینجا طبق این معنی یعنی تسدید (هدایت و ارشاد به راستی، و استوار کردن)؛ و استدلال او به سخن شاعر^۲ برای این معنی نشان می‌دهد «دلالت» همراه با «حکمت» است، و آنچه مخالف با حکمت باشد دلالت نخواهد بود؛ و از این رو سفیهی که بهره‌ای از حکمت ندارد هدایت نمی‌شود.

ابن منظور گفته است:

«و الدَّلِيل، چیزی است که به آن دلالت می‌شود؛ و الدَّلِيل، دلالت‌کننده است. قد دَلَّه على الطريق: يَدُلُّهُ دَلَالَةً و دِلَالَةً و دُلُولَةً (او را به راه هدایت کرد)؛ فتحة بالآترة است؛ و ابو عبید چنین سروده است: إِنِّي أَمْرٌءٌ بِالطَّرِيقِ ذُو دَلَالَاتٍ (من مردی بر راه‌هایی هستم که دارای دلالت‌هاست)؛ و الدَّلِيل و الدَّلِيلِي الَّذِي يَدُلُّكَ (و دلیل من چیزی است که تو را هدایت می‌کند). گفته است:

شَدُّوا المَطِيَّ على دَلِيلٍ دَائِبٍ ... من أَهْلِ كَاطِمَةِ بسيفِ الأَبْحَرِ

عده‌ای گفته‌اند: به معنی بادلیل است.»^۳

۱. معجم لسان‌العرب، ابن‌منظور: ۲۶۴/۱۳ ماده‌دلل.

۲. مالک یا احمق لا تندل ... و كيف يندل امرئ عثول.

۳. معجم لسان‌العرب، ابن‌منظور: ۲۶۴/۱۳ ماده‌دلل.

در اینجا برای پژوهشگر روشن می‌شود «دلیل» از لازمه‌های «دلالت» است، و با استناد به این فهم ارکان دلالت براساس معنی لغوی- سه تا می‌شود: دال، دلیل، مدلول؛ و به آن صورتی که شایع است فقط «دال و مدلول» نیست.

همچنین توضیح ابن جنی را درباره سخن شاعری که بر اهمیت وجود دلیل برای دلالت تأکید کرده، ذکر کرده است:

«ابن جنی گفته: و براساس حذف مضاف است: یعنی "شَدُّوا المَطِيَّ عَلَى دلالة دليل"; پس مضاف حذف شده است، و در اینجا قوی، حذف آن است؛ زیرا لفظ "دلیل" دلالتی برای "دلالت" است؛ مثل اینکه شما می‌گویید "سِزْ عَلَى اسم الله" و بر این اساس، "حال" از ضمیر در سِزْ و شَدُّوا خواهد بود، و موصول به این دو فعل نیست، بلکه متعلق به فعل محذوف است؛ گویا گفته است: "شَدُّوا المَطِيَّ عَلَى دليلٍ دائِمٍ". پس در ظرف، دلیلی وجود دارد، به دلیل تعلقش به محذوفی که همان "مُعْتَمِدِينَ" است؛ و جمع، أدلَّةٌ و أدلَّاءٌ است؛ و اسم، الدَّلالة و الدَّلالة با کسره و فتحه است، و الدُّلولة و الدِّلِيلِي. ^۱ سببویه گفته است:

«منظور از الدِّلِيلِي، کثرت علم او به دلالت و نفوذ وی در این کثرت است.» ^۲

ابن منظور گفته است:

«و در حدیث علی رضی الله عنه در صفت صحابه (رضی الله عنهم): "و یخرجون من عنده أدلَّةٌ" (با دلیل از نزد او خارج می‌شوند)، جمع دلیل است، یعنی با آنچه دانسته‌اند، پس با آن مردم را هدایت می‌کنند؛ یعنی فقیه از نزد او بیرون می‌روند، و خود را -از روی مبالغه-

۱. معجم لسان العربی، ابن منظور: ۲۶۴/۱۳ و ۲۶۵؛ مراجعه کنید به: الخصائص، ابن جنی: ۳۱۴/۲.

۲. کتاب سببویه: ۴۱/۴.

دلیل و راهنما معرفی می‌کنند.^۱

در این حدیث -برای محقق شدن معرفت- دلالتِ واضحی برای ضرورتِ بودن «دلیل» وجود دارد.

و نیز گفته است:

«دَلَّلْتُ بِهَذَا الطَّرِيقِ: یعنی آن را شناختم، و دَلَّلْتُ بِهِ أَدُلُّ دَلَالَةً (و من به دلالت‌کننده‌ترین دلیل هدایت کردم)، و أَدَّلْتُ بِالطَّرِيقِ إِذْلالاً (و به راه به خوبی دلالت کردم). و الدَّلِيلَةُ، یعنی المَحَجَّةُ البِيضَاءُ (راه روشن و سفید)، و آن الدَّلَى است. این فرمایش حق تعالی: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا﴾^۲ (آنگاه خورشید را دلیل بر آن گردانیدیم)؛ و گفته شده است به این معناست که خورشید، سایه را کم‌کم کاهش می‌دهد.»^۳

از این معانی وارد شده برای «دلالت» مشخص می‌شود دلالت، یک «منظومه تعریفی» است که دریافت‌کنندگانی عارف و آگاه را نتیجه می‌دهد که بر مسیری روشن و واضح، و بینه‌ای با بیان استوار سیر می‌کنند؛ و تصور اینکه «دلالت» همان «دال و مدلول» باشد این هدف از دلالت را برآورده نمی‌کند، بلکه چه بسا آن را وارد عرصه کشمکش و اختلاف می‌کند؛ از این رو تمرکز حدیث وارد شده از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برای این بوده است که «دلیل» مرکز دلالتی است که «مدلول مخفی» با آن مشخص می‌شود؛ همچنین با آن «منطوق»^۴ دال ظاهر» شناخته می‌شود. پس «دلیل» [همان شخص] دانای به معنا، و آگاه

۱. لسان‌العرب: ۲۶۵/۱۳.

۲. فرقان: ۴۵.

۳. لسان‌العرب: ۲۶۵/۱۳؛ مراجعه کنید به: اساس البلاغة: ص ۲۶۶.

۴. منطوق یعنی معنایی که به‌صراحت می‌توان از آیات برداشت کرد؛ به عبارت ساده‌تر، منطوق همان معنای ظاهری آیه است که با دلالت‌های متفاوتی بیان می‌شود. (مترجم)

به لفظ تراوش کرده از آن [معنا] است؛ و نادیده گرفتن وجود «دلیل ناطق» در معادله دلالت، منطقه‌ای خالی میان دال و مدلول برای نفوذ آرا و توجیهات و دروغ پردازی‌ها ایجاد می‌کند، همان‌طور که در واقعیت حال قرائت رخ داده است و رخ می‌دهد. وقتی «قرائت» از آن دلیل مشخص شده برایش برگرفته نشود یعنی همان دلیلی که چشم‌پوشی از آن، منطقه‌ای خالی را ایجاد کرده است. ناگزیر این منطقه خالی باید پر و اشغال شود، و طبیعتاً پر کردن این جای خالی با کسی که در جایگاه دریافت‌کننده است و دلیل ناطق نیست پر می‌شود، به‌رغم اینکه برخی علما می‌گویند:

«زبان به‌طور معمول- مثل یاد گرفتن عربی توسط یک کودک است که به والدین خود و دیگران گوش می‌دهد، و با گذر زمان زبان را از آن‌ها می‌گیرد. زبان با تلقین از تلقین‌کننده گرفته می‌شود، و با شنیدن از راویان مطمئن دارای راستی و امانت‌داری گرفته می‌شود، و از افراد مظنون اجتناب می‌شود.»^۱

و این صفات درباره کسانی که زبان از آنها گرفته و حتی از آنها شنیده می‌شود بر پیامبر ﷺ و خاندانش ﷺ منطبق می‌شود و بر غیر آنها منطبق نمی‌شود مگر کسانی که از آنان ﷺ برگرفته باشند، به دلیل این سخن ابن فارس: «و از افراد مظنون اجتناب می‌شود.» و هر آنچه نزد مردم است در معرض شک و تردید قرار دارد، و هیچ‌کسی جز محمد و آل محمد ﷺ یا کسی که از آنها گرفته باشد با بینة سخن نمی‌گوید.

از این رو باید توجه داشت معنای لغوی، معنایی مفهومی است که لازم است همه مصادیق خود را در بر بگیرد و هیچ‌کدام از مصادیق متعلق به آن با آن تعارض نداشته باشد، و از آنجا که به دلالت تعلق دارد پس بر حسب مفهوم لغوی است؛ یعنی ارشاد با چیزی ظاهری، به یک چیز مطلوب پنهانی به واسطه مُرشد یا جهت‌دهنده؛ یا به تعبیر دیگر: ترجمه «ظاهر نمادین» (دال) به «مطلوب پنهان» که همان «معنی» (مدلول) است، به واسطه

«مترجم» (دلیل) که از پنهان اطلاع داشته، در نتیجه نماد ظاهری اش را می‌شناسد.

براساس این مفهوم برای ما روشن می‌شود «دلالت» به آن صورتی که در میان پژوهشگران شایع است. ارتباط میان «دال و مدلول» نیست؛ بلکه یک سیستم و منظومه‌ای است که «دال و مدلول» دو رکن از ارکان سه‌گانه آن هستند. پس این منظومه، بر سه رکن تکیه دارد، و در بیشتر موارد رکن سوم پنهان است، و با پنهان کردن آن رکن، منظومه دلالتی از تعطیلی رنج برده است؛ همان رکنی که متصل‌کننده و ربط‌دهنده میان دال و مدلول است؛ یعنی رکن دلیل یا ترجمان یا مرشد یا جهت‌دهنده.

با بیان ارکان دلالت، به‌وضوح برای ما روشن می‌شود چرا قائلین به دلالتِ ارتباطی (دلالت قراردادی) به این سمت و سو متمایل شده‌اند. آنها پنداشته‌اند «دلالت» یک ارتباط است، و عبارت است از یک روش و رویکرد که ارکانی دارد و با آن ارکان شناخته می‌شود؛ و به اشتباه تصور کرده‌اند این روش، دال و مدلول را به یکدیگر متصل می‌کند؛ و این «دال» به‌صورت نمادین به‌طور مستقیم به مدلول اشاره می‌کند، بدون وجود هیچ واسطه‌ای در میان‌شان؛ و وقتی آن‌ها به دال و ارتباط آن با مدلول نگریستند، برایشان ثابت نشد ارتباطی اجباری و غیرطبیعی وجود دارد؛ زیرا این حالت، نظام لغوی را در حالت جمود نگه خواهد داشت، ولی قائل شدن به ارتباط ارتباطی، هنگامی که با جریان یافتن رخدادهایی از کاربردهای لغوی ناشی از تکامل برخی مدلول‌ها، تغییری در ساختار زبانی وارد می‌شود، انعطاف‌پذیری لازم را به زبان می‌دهد.^۱

اگر بخواهیم دقیق بررسی کرده باشیم، این فهم، تصویری از مجموعه دلالت است که باعث شده ارتباط با این ابزار مهم معرفتی، در حلقه‌ای خالی بچرخد و عموم پژوهشگران را به‌سوی نقل زبان از عرصه فکری و معرفتی‌اش به عرصه مادی و تجربی کشانده، و باعث شده است برخی پژوهشگران، ماده «زبان» (یعنی صداها) را تابع قوانین فیزیکی کنند تا

۱. مراجعه کنید به: علم الدلالة أصوله و مباحثه في التراث العربي: ص ۱۳۶؛ علم اللغة العام: ص ۱۳۲.

ارزش حرکتی و مقدار نوسانی و دیگر شاخص‌های فیزیکی مرتبط با تحقیقات صدا را بشناسند. انجام این نوع پژوهش‌ها به‌خودی‌خود مشکلی ندارد؛ ولی مشکل این است که پژوهش‌های زبانی فقط منحصر به این دیدگاه مادی محض شود؛ دیدگاه تنگ مادی‌گرایانه‌ای که باعث شده است یا شاید باعث شود. برخی پژوهشگران در زبان‌شناسی به این تصور متمایل شوند که معنی حقیقی لفظ را معنی حرکتی تمام اصواتی (حرفی) که برای این لفظ تشکیل شده‌اند مشخص می‌کند، و در طرح ایده‌پردازی خود این تفکر را تحت مبحثی با عنوان «معانی حروف؛ حرکت فیزیکی اصوات» مطرح کرده‌اند.^۱

از این رو این پژوهش تلاش می‌کند فهمی شاید سودمند در خصوص موضوع دلالت و معنای زبانی آن ارائه دهد، و این فهم حتی اگر با جریان عادی پژوهشگران و با معانی مبتنی بر دایرة‌المعارف که درباره اشتقاق عبارت یا دلالت سخن می‌گوید. مانوس باشد؛ ولی باید توجه داشت آن‌گونه که پژوهشگران بیان کرده‌اند. از این فهم، مفهومی که ادعا می‌شود لغوی است از آن معانی اشتقاقی حاصل نمی‌شود؛ زیرا هر معنی با تصویری که با آن شناخته می‌شود مخصوص می‌گردد، و هیچ ارتباطی میان آن با صورت دیگر وجود نخواهد داشت، به‌جز حفظ ماده لفظ در خودش (حروف یا صداها).

دلالت از نظر مفهومی. یک سیستم و منظومه ترجمه ارشادی است که از سه رکن تشکیل شده است: دال (که ظاهر است)، دلیل (چیزی است که ترجمه‌کننده و جهت‌ده به این ظاهر است، یا راهی است که شیء ظاهری بر آن حرکت می‌کند تا به نهایت و هدف برسد)، و مدلول (هدف نهایی است که ظاهر می‌خواهد آن را برای دریافت‌کننده بیان کند، و همان چیزی است که معنی بر آن مصطلح می‌شود). این مفهومی که پژوهشگر به ما ارائه می‌دهد ما را در برابر موازنه میان معنی اصطلاحی دلالت که از مشتقات عرفی واژه دلالت سرچشمه گرفته است. با این مفهوم جدید مطرح‌شده قرار خواهد داد؛ مفهوم جدیدی

که در آن دلالت صرفاً یک ارتباط نیست که دو طرف را به یکدیگر ربط بدهد، بلکه منظومه‌ای است که حقیقت دو طرف و ماهیت ارتباط میان آن دو را از طریق رکن سومی که این دو را به یکدیگر متصل می‌کند بیان خواهد کرد؛ نه اینکه دلالت فقط یک ربط‌دهنده باشد.

اما دلالت از نظر اصطلاحی: شاید زبان‌شناسان در تعریف «دلالت» از منطقیون عقب‌تر باشند، و حتی شاید چه بسا زبان‌شناسان به تعریف منطقیون برای دلالت استناد کرده باشند. منطقدان‌ها «دلالت» را این‌گونه می‌شناسند:

«بودن یک شیء در حالتی است که علم به آن، علم به چیز دیگری را لازم می‌گرداند؛ و در اینجا شیء اول "دال"، و شیء دوم "مدلول" است.»^۱

و این تعریف نشان می‌دهد منطقیون در دیدگاهی که نسبت به دلالت داشته‌اند از حد میانی غفلت کرده‌اند. در اینجا میانه یا واسطه‌ای بین «شیء ظاهر» و «شیء پنهان» وجود دارد، و عبور از ظاهر به مخفی نیازمند ناظری است که آن مخفی را دیده باشد و بداند آن مخفی با این شیء ظاهر شده است. پس دلالت، ارتباط فهم است و به آن صورتی که منطقیون می‌گویند علم نیست، و تفاوت زیادی بین فهم و علم وجود دارد. فهم، پیشرفت ورود تدریجی در ادراک است، درحالی‌که علم، ادراک کلی یا احاطه است. زبان علم را انتقال می‌دهد ولی آن را تولید نمی‌کند، ولی فهم را تولید می‌کند و آن را انتقال نمی‌دهد. پس محور دلالت، فهم است، نه علم؛ و اگر دلالت علمی تولید می‌کرد مردم هرگز در آن دچار اختلاف نمی‌شدند و بر امر واحدی توافق می‌کردند و متفرق نمی‌شدند؛ اما اینکه تفرقه و اختلاف حاصل شده است، به‌طور قطعی نشان می‌دهد دلالت، فهم را تولید می‌کند و تفاوت‌ها در فهم رخ می‌دهد.

۱. التعریفات، جرجانی: ص ۹۱؛ و مراجعه کنید به کشف الفنون، التهانوی: ۷۸۷/۱؛ المنطق، شیخ محمد رضا مظفر: ص ۳۵.

این درحالی است که ما می‌بینیم راغب اصفهانی (ت ۵۰۲ق) در شرح خود برای دلالت تصور می‌کند دلالت:

«چیزی است که با آن به شناخت شیء می‌رسیم مثل دلالت الفاظ بر معنی، و «دلالت» اشارت و نمادها و نوشتار و توافق‌ها در محاسبات است؛ چه با قصد کسی بوده باشد که آن را به‌عنوان دلالت قرار داده است، یا با قصد نبوده باشد؛ مثل کسی که حرکت انسانی را می‌بیند و متوجه می‌شود او زنده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ﴾^۱ (جز جنبنده‌ای خاکی [=موربانه] که عصای او را [به تدریج] می‌خورد، آن‌ها را به مرگ او دلالت نکرد).»^۲

هرکسی در آیه کریمی که راغب اصفهانی بیان کرده است تدبر نماید، ارکان دلالت را در آن به‌روشنی خواهد دید: «دال» سلیمان (علیه السلام) است، و «مدلول» مرگ است، و «دلیل» جنبنده زمین است؛ و وقتی دلیل موجود نبود آن‌ها از طریق دال به مدلول نرسیده بودند؛ و این وضعیت به‌طور کامل بر زبان منطبق است؛ یعنی کسی نمی‌تواند بگوید او از طریق لفظ به معنی می‌رسد، بلکه حتماً باید دلیلی وجود داشته باشد که به دلالت لفظ بر معنا (و نه معنای دیگری) قطعیت داشته باشد.

اما می‌بینیم غزالی وقتی مراتب دلالت‌ها را در وجود بیان می‌کند می‌گوید:

«بدان مراتب در آنچه قصد می‌کنیم چهارتاست، و لفظ در مرتبه سوم است: هرچیز، وجودی در چشم‌ها دارد، سپس در ذهن‌ها، سپس در الفاظ، و سپس وجودی در نوشتار دارد. پس نوشتار، دال بر لفظ است، و لفظ، دال بر معنایی است که در نفس است، و آنچه در نفس است همان مثال موجود در چشم‌هاست.»^۳

۱. سبأ: ۱۴.

۲. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی: ص ۱۷۸.

۳. معیار العلم، غزالی: ص ۷۵.

با توجه به آنچه غزالی گفته است «نوشتار» صورتِ لفظ و «لفظ» صورت آن چیزی است که در ذهن موجود است، و آنچه در ذهن‌ها وجود دارد تصویر چیزی است که در چشم‌ها وجود دارد. با این وجود هیچ ارتباط مستقیمی میان لفظ و چشم‌ها وجود ندارد. پس کسانی که می‌گویند «ارتباط میان دال (لفظ) و مدلول (شیء عینی) ارتباطی اعتباری است، به این معنا که ارتباط یا سببی منطقی وجود ندارد که بین لفظ و چیزی که به آن اطلاق می‌شود ارتباط برقرار کند» به چه چیزی استناد می‌کنند؟ و نبود ربط‌دهنده میان لفظ و عین شیء، امری منطقی است و هیچ کدام ارتباطی با صاحبش ندارد؛ بلکه ربط‌دهنده لفظ با صورت، در ذهن ترسیم شده است، و این تصویر ذهنی، یا صورتی حقیقی است، یا یک صورت قراردادی توهمی؛ و معیار تمیزدهنده دو صورت، زبان ناطق^۱ است، و ناطق می‌داند این تصویر ذهنی توهمی است، یا تصویر ذهنی حقیقی.

غزالی با این توضیح برای مراتب دلالت هرچند بدون آنکه قصدی داشته باشد چه بسا اینکه ارتباطی مستقیم میان دال (لفظ) و مدلول (عین) وجود داشته باشد را نفی کرده، و بیان کرده است مدلول، همان معانی است، و وجود معانی در «نفس» است که از طریق دو پنجره شکل می‌گیرد: اول، «ذاتی»، که صاحبش آن را از توهم به دست می‌آورد و در این صورت، صورت معنایی، تصویری توهمی و گمانی می‌شود؛ و دوم، «غیری»، که از رسولان مبعوث شده برای بیان آن صورت حقیقی، و در تلاش برای منطبق کردن آن صورت توهمی بر صورت حقیقی به دست می‌آید تا حکایتگر و شناساننده‌ای برای آن باشد. غزالی در تقسیم‌بندی خود به صورت حقیقی توجه نکرده است، بلکه فقط به تصویر گمانی و توهمی تکیه کرده است؛ زیرا بعد از چند سطر می‌گوید:

«و وجود در چشم‌ها و ذهن‌ها، با سرزمین‌ها و امت‌ها تغییر نمی‌کند، برخلاف الفاظ و کتابت که هر دو دلالت‌کننده به وضع و اصطلاح هستند.»

و او با این سخن خود، ذهن خودش را متوجه اعتباری بودن دلالت کرده است، و شاید عاملی که به صاحبان این دیدگاه، اعتباری بودن دلالت یا عرفی بودن آن را الهام کرده است تکیه آنها به تصویر ذهنی توهمی، یا همان چیزی بوده است که منطقیون آن را «تصور» می‌نامند. «تصور» دانشی ظنی است، و «تصدیق» معرفتی قطعی و یقینی؛ و «تصویر ذهنی توهمی» چیزی است که به تصور معنی می‌شود، و «صورت ذهنی حقیقی» چیزی است که به تصدیق معنی می‌شود. به همین دلیل «صورت توهمی» فهمی قابل تغییر و تبدیل و تکامل را نتیجه می‌دهد؛ درحالی‌که «صورت تصدیقی» علمی رو به رشد را تولید می‌کند که قابلیت تکامل دارد، ولی قابل تغییر یا تبدیل نیست؛ و از این رو صورت ذهنی توهمی، متشابه و تابع احتمالات است، درحالی‌که صورت ذهنی حقیقی، محکم است و در آن احتمالی وجود ندارد، و اگر احتمال می‌توانست به آن راه داشته باشد در این صورت از اینکه محکم باشد ساقط می‌شد و متشابه می‌گردید.

هرکس در سیستم زبان تدبیر کند آن را حقیقت یا مجموعه‌ای از حقایق می‌بیند که این حقایق را با معناهایی به تصویر کشیده، و این معانی را به روش‌های متعدد ترسیم کرده است. شاید مشهورترین و روشن‌ترین روش‌ها در تعبیر از معنی و ترسیم آن، روش زبانی یا لفظی است، و بعد از آن روش نوشتاری می‌آید، و بعد از آن روش اشاره، و بعد از آن روش ایما قرار می‌گیرد، و درنهایت روش ایحا و الهام است که در واقع اشاره پنهانی است. بنابراین در آنچه شیخ غزالی گفته -اینکه نوشتار، صورت لفظ است- دیدگاهی بزرگ نهفته است. نوشتار، صورتی از صورت‌های بسیار معناست. معانی به صورت‌های متعددی متجلی یا ظاهر می‌شوند که اخیراً بیان کردم، و حتی می‌توانیم به این پنج روش بیان‌کننده معنا، روش ششمی را نیز اضافه کنیم که شاید مهم‌ترین روش‌ها و ثابت‌ترین آنها باشد؛ و آن روش عمل است. عمل، یکی از روش‌ها برای توضیح معناست، و ما وجود و حضور این روش را اندک می‌بینیم؛ زیرا در واقع مردم کمتر از این روش استفاده می‌کنند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿... اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورِ﴾ (ای آل داوود، به صورت

عملی شکرگزاری کنید؛ و اندکی از مردم شکرگزار هستند). «شکر» معنی است، و بهترین تعبیر از آن «تعبیر عملی» است؛ و با وجود اینکه می‌توان به صورت لفظی و نوشتاری و اشاره‌ای و ایمایی و الهامی از آن تعبیر کرد ولی خداوند سبحان به روشنی توضیح می‌دهد شکر حقیقی چیزی است که به صورت عملی انجام می‌شود، و کسانی را که به صورت عملی شکرگزارند، قلیل (اندک) توصیف کرده است؛ با وجود اینکه ما می‌بینیم شکرگزاران لفظی و نوشتاری بسیار هستند، و توصیف «اندک» بر آنان منطبق نمی‌شود.

شاید فهمی که شیخ غزالی برای دلالت لغوی ارائه داده است با استناد به این گمان او باشد که زبان، منظومه‌ای است که وجودش از عالم مُلک یعنی عالم مادی- فراتر نمی‌رود؛ و این تصور عموم منطقیون و عموم قائلین به اعتباطی (قراردادی) بودن دلالت است. آنها تصور می‌کنند زبان، یک سیستم دنیوی است، و تفاوت زبان‌ها در این دنیا، دلیلی برای قراردادی بودن آن است، و پدیدآورندهٔ زبان، اصطلاحات عرفی است. اگر کسانی که چنین باوری دارند در مسئلهٔ بعثت انبیا و رسولان و اوصیاء (علیهم السلام) به سوی اهل زمین تدبیر می‌کردند برای آنها روشن می‌شد دلیل این بعثت، تعلیم مردم، و شناساندن معانی و حقایق اشیا به آنهاست که با نگرستن به عالم ماده نمی‌توانند آنها را درک کنند؛ در نتیجه محدود کردن دیدگاه به این عالم، عاملی است که باعث شده دلالت لغوی در دایره‌ای خالی بچرخد، و هیچ پیشرفتی حقیقی را برای فهم معنی و به دنبال آن عمل و سعی و تلاش برای درک حقایق اشیا محقق نکرده است. خداوند سبحان علت وجود آفرینش را بیان کرده و فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱ (و جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند).

سلمی در تفسیر خود از محمد بن حامد (ت ۴۱۲ق) نقل کرده است:

«تا مرا بشناسند و سپس مرا براساس شناخت و معرفت- بندگی کنند، و از ریا و

خودنمایی دوری کنند.»^۱

همچنین:

«قشیری از "رویم" روایت کرده است که از او درباره نخستین واجبی که خداوند عزوجل بر خلقش واجب کرده است سؤال شد. او گفت: شناخت (معرفت)؛ به دلیل این فرمایش خداوند جلّ ذکرة: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (و جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند)؛ یعنی تا مرا بشناسند. گفتم: و این جز با معرفت علم توحید حاصل نمی‌شود.»^۲

مبحث دوم: دلالت و معرفت

علت وجود خلق، شناخت آن معبود سبحان است، و شناخت آن معبود سبحان، منظومه دلالتی ثابتی را لازم می‌گرداند که تغییر نمی‌کند و تبدیل نمی‌شود؛ یعنی مُرسل (فرستنده)، رسول (فرستاده) و رسالت؛ و رسالت، کلمه تعبیرکننده از معرفت رسول به ارسال‌کننده در هر زمان است. به همین دلیل می‌بینیم رسول، رسالت را به همه وجوهی که ممکن است در این جهان حمل شود ترجمه می‌کند، و آن را به صورت عملی، به صورت زبانی یا لفظی، و به صورت نوشتاری ترجمه می‌کند، و نیز آن را به صورت ایما و اشاره ترجمه می‌کند و همچنین به صورت وحی (الهام) ترجمه می‌کند، و این با گشودن دروازه ملکوت انجام می‌شود تا مردم رؤیاهای ملکوتی ببینند که حقیقت رسول و انجام‌دهنده رسالت خدا را نشان می‌دهد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ

۱. حقایق التفسیر، عبدالرحمان سلمی: ۲۷۸/۲؛ مراجعه کنید به: معالم التنزیل، بغوی: ۳۸۰/۷؛ الکشف و البیان،

ثعلبی: ۱۲۰/۹.

۲. صحیح شرح العقیده الطحاویة، حسن بن علی السقاف: ص ۴۸.

شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿۱﴾ (و آنان که کافر شدند گفتند تو فرستاده شده نیستی؛ بگو خدا و آن که علم کتاب نزد اوست برای شهادت میان من و شما کافی است). این آیه به روشنی بیان می‌کند رسول، ترجمه‌کنندهٔ رسالتی است که بر او وحی شده است، وگرنه چگونه خداوند سبحان به سؤال کسی که دربارهٔ رسول از او سؤال کند پاسخ خواهد داد؟!

از آنجاکه ما به دنبال تحقیق و پژوهش و تمرکز بر قرائت هستیم و این موضوع تحقیق ماست. صحبت دربارهٔ روش‌های دیگر زبانی را رها می‌کنیم و شاید آنچه این پژوهش در خصوص روش‌های تعبیر زبانی بیان کرده است سودمند باشد، و پژوهشگران را تشویق، و آن‌ها را هدایت کند به اینکه این راه‌ها برخلاف صورتی که شیخ غزالی توضیح داده است^۱ از یکدیگر نتیجه نمی‌شوند؛ بلکه همه از یک منبع واحد یعنی معنی- سرچشمه می‌گیرند، و همه به‌طور مساوی معنی را توضیح می‌دهند و هیچ‌کدام هیچ‌گونه برتری نسبت به دیگری ندارد، مگر با کثرت کسانی که از یک روش در برابر روش دیگر استفاده می‌کنند. قرائت در واقع روش زبانی لفظی بیرون‌آمده از معناست، و این روش، بدون تدبر، هدف خود را به سرانجام نمی‌رساند؛ به این معنا که عملی که بعد از سخن می‌آید آن [گفته] را ترجمه و تثبیت می‌کند؛ از این رو از رسول خدا ﷺ روایت شده است، فرمود: «بدانید در عبادتی که تفقهی در آن نباشد خیری وجود ندارد، و همچنین در علمی که فهمی در آن نیست، و نیز قرائتی که تدبری در آن نیست.»^۲ معنای تدبر این است که بعد از سخن، عملی بیاید که نشان بدهد هدف نهایی از سخن محقق شده است؛ اما قرائتی که در ورای آن عملی نباشد تا متن خوانده‌شده را ترجمه کند قرائتی بیهوده و موجب خشم خداست. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا

۱. رعد: ۴۳.

۲. مراجعه کنید به: معیار العلم، غزالی: ص ۷۵.

۳. جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر: ۴۴/۲.

تَفْعَلُونَ ﴿۱﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید).

بنابراین برای آنکه در قرائت خیری باشد «قرائت» باید به «فعل» (عمل) ترجمه شود، و اگر به فعلی ترجمه نشود از نظر خداوند سبحان قرائت یا سخنی بسیار ناپسند و موجب خشم است، و از این رو می‌بینیم قرائت اهل بیت علیهم‌السلام این آیه را به صورت عملی ترجمه می‌کند؛ زیرا اهل بیت علیهم‌السلام در قرائت خود به بیان چیزی که گفته می‌شود تمرکز می‌کنند تا ترجمه آن به فعل برای کسی که سخن را می‌شنود و از آن تبعیت می‌کند در دسترس باشد.

بیاید مثالی از قرائت امام علی علیه‌السلام در این خصوص درباره این فرمایش حق تعالی بزنیم: ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يُعْصِرُونَ﴾^۲ (آنگاه بعد از آن سالی می‌آید که مردم در آن باران [فراوان] یابند و در آن عصاره میوه می‌گیرند) و امام علیه‌السلام آن را با ضم یاء و فتح صاد «يُعْصِرُونَ» خواند. ابو عبد الله علیه‌السلام فرمود: مردی برای امام علی علیه‌السلام این طور خواند: ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يُعْصِرُونَ﴾؛ یعنی به صورت فاعلی [با فعل معلوم] خواند؛ امام فرمود: «وای بر تو، عصاره چه چیزی را می‌گیرند؟ آیا عصاره شراب می‌گیرند؟» مرد گفت: ای امیرالمؤمنین، آن را چگونه بخوانم؟ فرمود: «این طور نازل شده است: «و فيه يُعْصِرُونَ»؛ یعنی بعد از سال‌های قحطی بر آنها باران می‌بارد، و دلیل آن این فرمایش حق تعالی است: ﴿وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَاجًا﴾^۳ (و از ابرهای متراکم و باران‌زا، آبی ریزان فرود آوردیم).»^۴

پس امام علیه‌السلام بیان کرده است که قرائت متداول در میان مردم، معنای صحیح را

۱. صف: ۲ و ۳.

۲. یوسف: ۴۹.

۳. نبأ: ۱۴.

۴. تفسیر قمی: ص ۳۲۳؛ مراجعه کنید به: تفسیر البرهان، سید بحرانی: ۴/۱۳/۱۸۴ و ۱۸۵.

نمی‌رساند و از این رو قرائت درست سودمند را خواند و با آنچه در کتاب خداوند سبحان هست بر آن استدلال نمود؛ و حتی قرائت امام (علیه السلام) تغییر بی‌حاصل حالت مردم را که در آن به سر می‌بردند آشکار کرده است؛ حالتی که با تغییر آن برای آنها روشن می‌شود یوسف (علیه السلام) مبعوث و فرستاده مبارک الهی است. آیا تناسبی میان معنای قرائت متداول با دگرگونی حال مردم از دشواری به آسانی وجود دارد؟! پاسخ: خیر! زیرا قرائت متداول همان‌طور که امام (علیه السلام) روشن کرده است. به گرفتن عصاره برای شراب دلالت می‌کند و درست کردن شراب با برکت نازل شده از آسمان تناسبی ندارد؛ زیرا تهیه شراب در تمام شریعت‌های الهی- گناهی ناپسند و نکوهیده است.

از داوود بن فرقد نقل شده است، گفت: از ابو عبدالله (علیه السلام) بسیار می‌شنیدم که می‌خواند: مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ؛^۱ یعنی این قرائت (ملک) را امام صادق (علیه السلام) بسیار بیشتر از آنچه به‌طور معمول خوانده می‌شود (یعنی مالک) می‌خواند؛ و اگر تدبر کنیم کدام قرائت ارجح است می‌بینیم قرائت «ملک» رجحان بیشتری دارد؛ زیرا این واژه به «یوم‌الدین» مقید شده است، اما ملکیت برای واژه «مالک» غیرمقید است، به دلیل این فرمایش خدای تعالی: «مالک الملک» و «روز دین» قسمتی از مُلک خداست، و علی‌رغم این مسیر طولانی که بشریت در آن زندگی کرده است خلافت الهی جز در دوره‌های زمانی اندک بر روی زمین اقامه نشده است، ولی روز دین یعنی روز داوری- مُلک خداوند سبحان خواهد بود نه مُلک طاغوتیان؛ و آنچه نماینده خداوند سبحان در مُلکش است، خلیفه و جانشین خداست. در انجیل آمده است: (خداوند برای مُحاجّه برخاسته، و به‌جهت داوری قوم‌ها ایستاده است).^۲ و آنچه ابن‌خالویه درباره توضیح حجت کسی که (ملک) بخواند گفته است: «مَلِكِ خَاصِّ تَرٍ وَ مَنَاسِبِّ تَرٍ اَزْ مَالِکِ اَسْت؛ زیرا چه بسا مالک غیر از مَلِكِ باشد؛ ولی مَلِکِ نیست مگر اینکه

۱. فاتحه: ۴.

۲. تفسیر عیاشی: ۳۷/۱ حدیث ۲۲؛ مراجعه کنید به: البرهان ۱/۱/۱۲۱.

۳. سفر اشعیا: ۱۳/۳.

مالک هم هست.»^۱ این چه بسا به اندازه‌ای که به مدح و ستایش مرتبط است به بیان واقعیت ارتباط نداشته باشد. چه بسا مالک وقتی در مُلک خود با دیگری نزاع کند مَلِک نباشد، ولی وقتی مَلِک باشد مالکی خواهد بود که در ملکش نزاعی وجود ندارد. در روز دین، کسی در پادشاهی نزاع نمی‌کند؛ زیرا «پادشاهی» نزد صاحب شرعی‌اش خواهد بود. ابن مجاهد بیان کرده است هرکس «مالک» بخواند حجتش ستوده‌تر از «ملک» است، زیرا اسم و فعل را جمع می‌کند، و هرکس «ملک» بخواند حجتش سخن خداوند متعال است: «ملک الناس»^۲ و نیز این سخن خداوند متعال: «الملک القدوس».^۳ با دقت در این دو استدلال مشاهده می‌کنیم حجت کسی که به قرآن نظر کند قوی‌تر و ارجح است؛ زیرا «متن» قوی‌تر از رأی است.

از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است جبرئیل علیه السلام این آیه را این‌گونه نازل کرد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾^۴ (کسانی که کافر شدند و به حق آل محمد ستم کردند خدا بر آن نیست که آنان را بیاورد و به راهی هدایت کند، * مگر راه جهنم، که همیشه در آن جاودان‌اند؛ و این [کار] برای خدا آسان است) و سپس فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا بَوَلَايَةِ عَلِيٍّ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۵ (ای مردم آن رسول، حقیقت را

۱. الحجة في القراءات السبع، ابن خالويه: ص ۶۲.

۲. ناس: ۲.

۳. حشر: ۲۲.

۴. مرجعه کنید به: السبعة في القراءات، ابن مجاهد: ص ۱۰۴.

۵. نساء: ۱۶۸ و ۱۶۹.

۶. نساء: ۱۷۰.

درباره ولایت علی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؛ پس ایمان بیاورید که برای شما بهتر است. و اگر کافر شوید [بدانید] آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست؛ و خدا دانای حکیم است).^۱

با بازگشت به آنچه شیخ غزالی درباره اختلاف مردم در لفظ و نوشتار زبان گفته است ملاحظه می شود او تصور می کند اینها دو فعل اصطلاحی هستند؛ یعنی اساساً جزو قراردادهای مردم هستند. حال در اینجا این سؤال برای ما مطرح می شود: آیا با استناد به تصویر توهمی می توان زبانی وضع کرد؟ و پاسخ بله است؛ و دلیل آن واضح است؛ زیرا صورت توهمی ذهنی، فرع بر صورت حقیقی ذهنی است، و اولی - که فرعی است - محصولی از تخیل صورت ذهنی بر اساس الگوی صورت حقیقی است ولی خود آن نیست؛ یعنی - اگر چنین تعبیری مجاز باشد - ما آن را صورت تقلیدی جایگزین شده برای صورت حقیقی می نامیم، و امتدادی برای آن نیست.

اما صورت دوم - که اصلی است - انعکاس نگریستن در ملکوت اشیا یا در عالم معانی است، و پنجره نگاه به عالم معانی یا راه رساننده به عالم معانی، خلفا و حجت های خدا در هر زمان هستند. اگر در آیه کریم بعدی تدبر کنیم معنی این گفته برای ما روشن می شود. حق تعالی می فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَاكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ * فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾^۲ (و [به یاد آرید] هنگامی را که گفتیم «به این شهر درآیید، و از [نعمت های] آن هرگونه خواستید فراوان بخورید، و سجده کنان از دروازه درآیید؛ و بگویید [خداوند!] گناهان ما را بریز؛ تا خطاهای

۱. کافی ۱/ ۴۸۰ و ۴۸۱/ ۴۸۱ ح/ ۱۱۳۹؛ البرهان: ۲/ ۳۵۶ و ۳۵۷ و تفسیر عیاشی ۱/ ۳۱۱/ ۱ حدیث ۳۰۶ و تفسیر قمی:

ص ۱۵۲، و اثبات الهداة: ۲/ ۲۱/ ۲ ح/ ۶۰.

۲. بقره: ۵۸ و ۵۹.

شما را ببخشاییم؛ و ما [پاداش] نیکوکاران را خواهیم افزود». * اما کسانی که ستم کرده بودند [آن سخن را] به سخن دیگری - غیر از آنچه به ایشان گفته شده بود - تبدیل کردند. و ما [نیز] بر آنان که ستم کردند به سزای اینکه نافرمانی پیشه کرده بودند عذابی از آسمان فرورفتادیم). این آیه به روشنی بیان می‌کند تبدیل سخن، امکان‌پذیر است و حتی عملاً محقق شده است؛ ولی با انجام آن، تبدیل‌کنندگان سخن از عرصه صورت حقیقی به عرصه صورت توهمی تحول یافته‌اند؛ و از این رو قرآن عمل آنها را به‌عنوان فسق یعنی خروج از اصل و ریشه - توصیف کرده است.

همچنین سخن افرادی از قریش که می‌گویند معلم رسول خدا ﷺ از میان بشر بوده است و خداوند سبحان پاسخ سخن آنها را می‌دهد، این معنا را تأیید می‌کند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ نَعَلُمْ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾^۱ (و ما نیک می‌دانیم آنان می‌گویند «جز این نیست که بشری به او می‌آموزد»). [نه چنین نیست، زیرا] زبان کسانی که [این] نسبت را به او می‌دهند غیر عربی است و حال آنکه این [قرآن] به زبان عربی روشن است).

ابوعبیده گفته است:

«یعنی به آن منحرف می‌شوند؛ و گفته می‌شود فلانی "الحد" الحاد ورزید، یعنی ستم

کرد»^۲

و درباره معنی «یلحدون» گفته است:

«جوهر و ستم می‌کنند و رفتار درست ندارند؛ و "لحد" نام خود را از آن گرفته است، زیرا

۱. نحل: ۱۰۳.

۲. مجاز القرآن: ۳۶۸/۱.

در ناحیه قبر است.^۱

پس «لحد» عدول «ملحد» از اصل به فرع است؛ و اصل در تعلیم، از طرف خداوند سبحان بودن است، و کسی که تصور کند علم و تعلیم از غیر اوست از اصل منحرف شده، و از او به سوی غیر او عدول کرده است؛ و از این رو این کار «الحداد» نامیده شده است؛ زیرا شبیه کاری است که در زمان حفر «لحد» انجام می‌شود؛ «لحد» جایگاه فرد مرده در قبر است، زیرا در این موضع، مرده از وسط قبر به سوی راستش متمایل می‌شود. به همین ترتیب، ملحد کسی است که از ساحت نگاه به حقیقت اصلی به عرصه نگاه به فرع ظاهر از آن منحرف می‌شود، و نگاه خود را روی «فرع» متمرکز می‌کند یا آن اصلی را که او را ایجادش کرده است انکار و کتمان می‌نماید.

خداوند سبحان کسی را که در گفته‌های خود به «صورت توهمی» استناد می‌کند «ملحد» توصیف می‌کند، و «الحداد» متمایل شدن و عدول یا خروج از حقیقت به سوی توهم است؛ زیرا [ایجاد] صورت توهمی برای هر انسانی به خودی خود امکان‌پذیر است، درحالی‌که تصویر حقیقی بدون وجود پنجره‌ای الهی که ناقل و شناساننده آن باشد امکان‌پذیر نیست؛ و این پنجره، خلیفه و حجت خدا در هر زمان و زبان ناطق اوست؛ و با پیروی گفتاری و عملی از خلیفه خدا انسان می‌تواند از صورت حقیقی مطلع شود و از طریق آن به تعدیل و اصلاح صورت توهمی خود بپردازد، و آن را مثالی برای صورت حقیقی و مطابق با آن قرار دهد. اگر در این فرمایش حق تعالی دقت کنیم: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲ (و نیکوترین نام‌ها به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید؛ و کسانی را که درباره نام‌های او به کژی می‌گیرند رها کنید. زودا که به [سزای] آنچه انجام می‌دادند کیفر خواهند یافت). این

۱. مجاز القرآن: ۲۳۳/۱.

۲. اعراف: ۱۸۰.

ملحدان [که اسم‌های الهی را منحرف می‌کنند] با اسم‌های خدا چه می‌کنند؟

- یا اسم‌هایی را در برابر آن‌ها وضع می‌کنند؛ همان‌طور که خداوند سبحان می‌فرماید:
 ﴿قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ
 مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾^۱ (گفت: یقیناً از سوی
 پروردگارتان بر شما عذاب و خشمی مقرر شده است. آیا درباره نام‌هایی که خود و پدرانتان
 بت‌ها را به آن‌ها نامیده‌اید و خدا هیچ دلیل و برهانی برای آنان نازل نکرده است با من
 مجادله و ستیزه می‌کنید؟ پس منتظر باشید، و من هم با شما از منتظرانم).

- یا این نیکوترین نام‌ها را در جایگاهی غیر از جایی که خداوند سبحان قرار داده است
 قرار می‌دهند، و آنچه را خود وضع کرده‌اند جایگزین چیزی می‌کنند که خداوند سبحان
 وضع کرده است. پس این اسم‌ها، صورت‌هایی حقیقی دارند و هرکدام از آن اسم‌ها یک
 صورت حقیقی دارد که به آن دلالت و آن را معرفی می‌کند؛ ولی ملحدان می‌آیند و این
 اسم‌ها را بر تصاویر توهمی که خود ابداع کرده‌اند اطلاق می‌کنند. این وضعیت در واقعیت
 حال مردم- واضح و آشکار است؛ آنها بر حاکمان و پادشاهان خود اسم‌های مقدسی اطلاق
 می‌کنند که وضع‌کننده حقیقی برایشان مقرر نکرده، و حتی آن‌ها را برای غیر ایشان قرار
 داده و با آن‌ها، غیر ایشان را معرفی کرده است؛ یعنی آن‌ها کسانی هستند که صورت حقیقی
 را منتقل می‌کنند؛ اما این کسانی که برچسب اسم‌های خدا را به آنان الصاق کرده‌اند
 درحالی‌که شایسته‌اش نبوده‌اند، این‌ها صورت توهمی را برای مردم ظاهر می‌کنند، و ادعا
 می‌کنند این صورت در راستای صورت حقیقی و نوعی جایگزین برای صورت حقیقی است؛
 درحالی‌که واقعیت این است که بسیار به‌دور از صورت حقیقی است؛ زیرا آن صورت، از نتایج
 و دستاوردهای تصور بشری است، و صورت نقل‌شده از عالم معانی حقیقی نیست؛ از این رو

اصطلاحاً. بر آن «صورت عرفی» یا «صورت اصطلاحی» اطلاق کرده‌اند.

غزالی - به آن شکلی که ما بیان داشتیم - به تفصیل به این موضوع نپرداخته، هرچند سخن او اشاره‌ای به این موضوع داشته است؛ و نیز چه بسا از سخن او، ردی به گفتهٔ کسانی که قائل به دلالت وضعی و قراردادی هستند برداشت می‌شود؛ یعنی کسانی که می‌گویند لفظ وقتی به کار برده یا تخیل شود معنایش با علم به وضع آن دانسته می‌شود؛^۱ با این استدلال که «زبان» ابزاری برای علم و دانش است، و قرار دادن ارتباط میان دو رکن از ارکان آن، اتفاقی و قراردادی است که این خاصیت زبان را از بین می‌برد و آن را از اینکه ناقلی برای علم و معرفت باشد جدا می‌کند؛ چراکه دلالت وضعی، نهایت چیزی که منتقل می‌کند ظن و تصور است، نه علم و یقین؛ و معرفت تا هنگامی که دانشی حقیقی براساس آن ساخته نشود و در مراحل تکامل و ارتقا پیش نرود ارزشی نخواهد داشت؛ از این رو ناگزیر باید ارتباط دلالتی میان دال و مدلول، ارتباطی حقیقی باشد تا «دلالت» بتواند علم و معرفت را به صورتی امانت‌دارانه و خالی از هرگونه شک و تردید منتقل کند.

شاید از جمله دافعه‌هایی که قائلین را به قراردادی بودن این ارتباط کشانده است، دو نکته باشد:

اول، اینکه کسی هست که دال (واژه) را با مدلول (عین) در ارتباط قرار داده است،^۲ درحالی که بین این دو ارتباط مستقیمی وجود ندارد. «مدلول» معنی، و رابط میان معنی و لفظ «زبان گویا»^۳ است؛ از این رو ارتباط واقعی میان «معنی» و «واژه برگرفته از آن» از طریق زبان گویا به آن است، و بین لفظ و عینیت خارجی نیست.

و دیگری، اینکه آنها دلالت را فقط به صورت ذهنی توهمی - که همان صورت ذاتی

۱. علم الدلالة العربی، د. فایز الدایة: ص ۹.

۲. مراجعه کنید به: علم اللغة، دکتر احمد مختار عمر: ص ۱۹؛ علم الدلالة - اصوله و مباحثه: ص ۳۴.

۳. لسان الناطق.

است. خلاصه کرده‌اند، و به آن صورتی که از حقیقت حکایت می‌کند و صورتی خارجی است توجه نکرده‌اند و وقتی صورت حکایت‌کننده حقیقت را از جمله دستاوردهای تعدد صورت توهمی و ازدیاد آن و تکرر واژگانش در دلالت بر عینیت خارجی در نظر گرفتند، در توهم فرورفتند؛ و این درحالی است که واقعیت می‌گوید: تعدد صورت ذهنی توهمی و تکاثر و زیاد شدنش به هیچ وجه امکان ندارد قطعیت یا معرفتی یقینی نتیجه بدهد، به طوری که این شیء همان بوده است؛ مادام که احتمال اینکه همان نبوده باشد پابرجا باشد؛ و این احتمال، نقض‌کننده آن قطعیت، و نقض‌کننده معرفت است. مثال آن اختلاف واقع شده در دلالت «یَد: دست» است در سخن حق تعالی است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنْ أَجْرٍ أَعْظِيمًا﴾^۱ (به راستی کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا بالای دست‌هایشان است. پس هرکس پیمان شکند بر ضد خودش پیمان‌شکنی کرده است، و هرکس به پیمانی که با خدا بسته است وفادار بماند، خدا به او پاداشی بزرگ خواهد داد).

امروز کسانی هستند که فقط به این «واژه» نگاه کرده، و براساس آن اعتقادی ساخته‌اند: اینکه خداوند سبحان دو دست و صورت و دو چشم دارد، و هیچ چیزی از آن نیست که قبلاً نبوده و برای خدا حادث شده باشد، و خدا در گذشته و امروز از چیزی از آن جدا نشده است؛^۲ و کسانی هم هستند که به تفسیر «دست» به دو وجه روی آورده‌اند:

«اول اینکه، دست خدا هنگام بیعت بالای دست آنهاست؛ زیرا آنها با بیعت با پیامبر

خدا ﷺ، با خدا بیعت کرده‌اند؛

و دیگری، به معنای قدرت خدا برای یاری رسولش بالاتر از قدرت آنهاست؛ زیرا آنها

۱. فتح: ۱۰.

۲. مراجعه کنید به: شرح العقيدة الواسطية، ابن تیمیه: ۷۸/۱.

با رسول خدا ﷺ بیعت کردند تا او را در برابر دشمن یاری دهند.»^۱

و توجه نکردند به اینکه سیاق این آیه به روشنی می گوید مخاطب، محمد رسول خدا ﷺ است که همان خلیفه خدا و صورت خدا و تصویری است که بیانگر اصل است. پس این دست خدا - که بالای دست های آن هاست - همان دست محمد ﷺ است. از هاشم بن ابی عمار، از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «**من چشم خدا هستم، من دست خدا هستم، من جنب خدا هستم، و من دروازه خدا هستم.**»^۲

«لفظ جلاله» در حقیقت یک «توصیف» است؛ پس این لفظ توصیف ذات مقدس خواهد بود اگر مطلق بوده باشد، و اگر قیدی به آن اضافه شود که آن را محدود یا آن را جسمانی کند این توصیف بر خلیفه خدا واقع خواهد شد، زیرا او تمثیل و نماینده خدا در میان بندگان است؛ از همین رو خدا اطاعت از او را همراه و مقرون با اطاعت خودش کرده است. خداوند عزوجل فرموده است: «**مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا**»^۳ (هرکس از رسول پیروی کند به راستی از خدا اطاعت کرده است؛ و هرکس روی گردانی کند ما تو را به عنوان حافظی برای آنها نفرستاده ایم). این بیان، امت را از گرفتار شدن در جسمانی کردن خدا خارج می کند، و آنها را از تکلف و دشواری تفسیر معاف می دارد، و بیان می کند خلفای خدا می توانند با صفات کمال توصیف شوند اگر آن صفات به محدودیت و نه مطلق بودن - دلالت کنند؛ زیرا آنچه ذات با آن توصیف می شود حتماً باید مطلق باشد، و توصیفی جسمانی یا محدود نباشد.

با استناد به آنچه تقدیم گردید ارتباطی استوار میان «دال» و «مدلول» از طریق واسطه - یعنی «دلیل» - برقرار است، و مدلول - غالباً - معنایی است که از «دال» بر زبان «دلیل»

۱. جامع البیان طبری: ۲۵۴/۲۱ و ۲۵۵؛ تفسیر الکبیر رازی: ۸۷/۲۸.

۲. «أَنَا عَيْنُ اللَّهِ، وَأَنَا يَدُ اللَّهِ، وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ، وَأَنَا بَابُ اللَّهِ.» بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار: ۹۴/۲ ح ۲.

۳. نساء: ۸۰.

تراوش می‌کند. پس اگر «زبان گویا» وجود نداشت لفظ (دال) ظاهر نمی‌شد و معنی پنهان (مدلول) بیان نمی‌گردید. ممکن است چیزی مشخص‌کننده باشد مثل اسما که دلالت‌کننده‌هایی بر مشخصات معانی هستند نه خود معانی؛ اما صفات، دلالت‌کننده‌هایی به خود معانی هستند، و افعال، دلالت‌کننده‌هایی به آثار آن صفات؛ و معانی به زبانی امین نیاز دارند تا آن‌ها را در واقعیت فهم بشری منعکس کند، به روشی که باعث شود شنونده، به‌صورتی تدریجی در مراحل معرفت پیشرفت کند تا به درجه‌ای برسد که آنچه را خداوند سبحان خواسته است محقق کند. از رسول خدا ﷺ روایت شده، فرموده است: «در زندگی خیری نیست مگر برای دو شخص: عالمی که پیروی می‌شود، و شنونده‌ای که درک می‌کند.»^۱ عالمی که پیروی می‌شود همان زبان گویاست، و شنونده‌ای که دارای درک است همان دریافت‌کننده است؛ و وظیفه معلم الهی (زبان گویا) شناساندن به شنونده است؛ زیرا هدف نهایی از خلقت، شناخت خداست که از بندگانش صورتی برای خودش می‌سازد؛ و این صورت همان‌طور که در احادیث قدسی و نبوی آمده حکایت‌کننده اصل و معرفی‌کننده اوست.

مثال این احادیث، حدیثی است که از رسول خدا ﷺ روایت شده است: «خدا آدم را بر صورت خود آفرید.»^۲ و از واژه «صورت» در اینجا شکل مادی برداشت نمی‌شود، بلکه از آن این‌طور دانسته می‌شود که بنده مخلوق به اخلاق خداوند سبحان آراسته می‌شود؛ یعنی رنگ آن را به خود بگیرد، و به‌طور عملی حکایت‌کننده آن بشود. از این‌رو خداوند سبحان پیامبرش ﷺ را چنین توصیف کرده و فرموده است: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۳ (و به راستی

۱. کافی شیخ کلینی: ۵۰/۱.

۲. جامع مسند صحیح، بخاری: ۵۰/۸ (کتاب الاستئذان، باب رد سلام)؛ صحیح مسلم، کتاب البر والصله، باب نهی از زدن بر صورت: ۲۰۱۷/۳۲ ح ۱۱۵؛ مراجعه کنید به: بیان تلبیس الجهمیه، ابن تمیمه: ۳۵۵/۶.

۳. قلم: ۴.

تو بر خلقی عظیم هستی). از ابن مسعود، از قول پیامبر ﷺ روایت شده است: «پروردگار مرا تربیت کرد، و مرا به بهترین شکل تربیت کرد.»^۱ و نیز در حدیث قدسی شریف آمده است: «ای بنده من، مرا اطاعت کن تا تو را همانند خودم گردانم؛ من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم، و تو را زنده‌ای کنم که نمی‌میری، من بی‌نیازی هستم که نیازمند نمی‌شوم و تو را بی‌نیازی می‌کنم که فقیر و نیازمند نشوی. هرچه من بخواهم می‌شود و تو را این‌گونه کنم که هرچه بخواهی بشود.»^۲ و شبیه این متون، متون وارد شده در کتاب مقدس عهد قدیم در سفر تکوین (آفرینش) است: (و خدا گفت: آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند مسلط شود. * پس خدا آدم را به صورت خود آفرید...)^۳.

خداوند سبحان با کلمه متجلی شد و خود را با کلمه شناساند، و عده‌ای از بندگانش - و همه بندگانش - او را با این کلمه شناختند، و کسانی که او را با کلمه‌اش شناختند او را به بقیه خلق - که آن معبود سبحان را با عمل و ادا با کلمه‌اش شناختند - شناساندند؛ پس سخن آنها عمل و به‌جا آوردن توسط آنهاست، و هیچ اختلافی میان گفتار و به‌جا آوردن آنها وجود ندارد؛ و این نکته‌ای است که خداوند سبحان در کتاب خود بیان کرده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۴ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ * نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید).

و نیز می‌فرماید: ﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ

۱. جامع الصغیر سیوطی: ۱/۱۳۳، ۷۸۰؛ مجموع الفتاوی، شیخ الاسلام احمد بن تیمیه: ۱۸/۳۷۵.

۲. مشارق انوار الیقین، حافظ رجب برسی: ص ۶۹؛ مراجعه کنید به: شجره طوبی، شیخ محمد مهدی حائری

۱/۳۵، و جواهر السنیه: ص ۳۶۱.

۳. سفر تکوین، اصحاح اول: ۲۶ و ۲۷.

۴. صف: ۲ و ۳.

رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ ﴿۱﴾ (برای او هرچه می‌خواست از نمازخانه‌ها و مجسمه‌ها و ظروف بزرگ مانند حوضچه‌ها و دیگ‌های چسبیده به زمین می‌ساختند. ای خاندان داوود عملاً شکرگزار باشید؛ و از بندگان من اندکی سپاسگزارند).

این دو آیه به وضوح تمام بیان می‌کنند کلام مورد رضایت نزد خدای سبحان یعنی کلامی که او را می‌شناساند. کلامی است که به «عمل» ترجمه شود، و صرفاً لقلقه زبان باقی نماند. از امام علی (علیه السلام) روایت شده است: «مبادا قرآن را با نظر خودت تفسیر کنی، تا اینکه آن را از علما یاد بگیری. قرآن شاید تنزیلی شبیه کلام بشر باشد، ولی کلام خداست، و تأویلش به کلام بشر شباهت ندارد، همان‌طور که هیچ چیزی از خلقش شبیه او نیست. کار آن معبود تبارک و تعالی شبیه چیزی از کارهای بشر نیست، و چیزی از کلام او شبیه چیزی از کلام بشر نیست. کلام خدای تبارک و تعالی صفت اوست و کلام بشر کارهایشان است. پس کلام خدا را شبیه کلام بشر نکن که اگر چنین کنی هلاک و گمراه می‌شوی.»^۲

این متن وارد شده از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به وضوح بیان می‌کند افراد نوع بشر هیچ دانشی تولید نمی‌کنند، بلکه فقط آن را می‌پذیرند و به صورت عملی ترجمه می‌کنند. از محمد بن حکیم روایت شده است، گفت: به ابو عبدالله (علیه السلام) گفتم معرفت از ساخته‌های چه کسی است؟ فرمود: «از ساخته‌های خداست؛ و بندگان نقشی در ساختش ندارند.»^۳ و این یعنی معرفت، تصویر ذهنی واقعی است که مردم با پیروی خود از مترجم حقیقی آن معرفت و راهنمای به آن - که رسول الهی منصوب از طرف خداوند سبحان است - به آن می‌رسند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ

۱. سبأ: ۱۳.

۲. توحید، شیخ صدوق: ص ۲۶۴ و ۲۶۵.

۳. اصول کافی، شیخ کلینی: ۱۸۱/۱، حدیث ۴۱۳.

الْآخِرِ وَذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا^۱ (یقیناً برای شما در رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند).

اینکه رسول خدا ﷺ سرمشقی نیکوست یعنی او یک مثال الهی است که به خاطر اینکه طبق خواسته خودش سخن نمی‌گوید به او اقتدا می‌شود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۲ (او از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید) و خداوند سبحان سخن خود را بر زبان پیامبرش ﷺ چنین حکایت کرده است: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳ (بگو اگر شما خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد و گناهان شما را ببامزد؛ و خدا بخشاینده و مهربان است)؛ و از اینجا می‌فهمیم آن صورت ذهنی حقیقی که توضیح‌دهنده علم و معرفت است جز نزد خلفای خدا و حجت‌هایش نیست، و آنچه عموم مردم دارند فقط تصویر ذهنی توهمی است که اگر به حجت‌های خدا چنگ زده باشند و از آنان پیروی کنند این تصویر توهمی به تصویر حقیقی تبدیل می‌شود، و اگر از آنان سربچی کنند یا آنها را رها کنند آنچه دارند از تصویر ذهنی توهمی فراتر نخواهد رفت.

در متنی دیگر خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ * رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاجْعَلْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ

۱. احزاب: ۲۱.

۲. نجم: ۳.

۳. آل عمران: ۳۱.

يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ^۱ (مسلماً برای شما در ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست؛ آنگاه که به قوم خود گفتند: «ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید بیزاریم. به شما کفر می‌ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید.» جز سخن ابراهیم [که] به پدر خود [گفت:] حتماً برای تو آموزش خواهیم خواست، با آنکه در برابر خدا اختیار چیزی را برای تو ندارم. ای پروردگار ما! به تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشتیم و فرجام به سوی توست * پروردگارا، ما را وسیله آزمایشی برای کسانی که کفر ورزیده‌اند مگردان، و بر ما بیخشی که تو خود توانای سنجیده‌کاری. * قطعاً برای شما در آنان سرمشقی نیکوست؛ برای کسی که به خدا و روز بازپسین امید می‌بندد؛ و هرکس روی برتابد [بداند که] خدا بی‌نیاز ستوده است).

این آیات بی هیچ ابهامی روشن کرده‌اند آن سرمشق عارف که خداوند متعال را می‌شناساند ناگزیر باید از طرف خداوند سبحان برگزیده شده باشد و مردم او را معین نکرده یا پیشنهاد نداده یا تزکیه نکرده‌اند، و حتی مردم حق ندارند خود را تزکیه نمایند و پاک بدانند؛ بلکه تزکیه، خصوصیتی الهی است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾^۲ (آنان که از گناهان بزرگ و زشتکاری‌ها خودداری می‌ورزند مگر لغزش‌های کوچک. یقیناً آموزش پروردگارت وسیع است. وی از همان دم که شما را از زمین پدید آورد و از همان‌گاه که در شکم‌های مادرانتان نهفته بودید به [حال] شما دانتر است؛ پس خودتان را پاک شمارید. او به [حال] کسی که پرهیزگاری نموده دانتر است).

۱. ممتحنه: ۴ تا ۶.

۲. نجم: ۳۲.

پس متون قرآنی بیان می‌کنند مردم برای اینکه به معرفت و شناخت حقیقی برسند ناگزیر باید از رسولانی پیروی کنند که خداوند سبحان آنان را برانگیخت تا به خلقت تعلیم دهند؛ و اگر آن رسولان تعلیم‌دهنده نبودند قطعاً مردم در جهالت و گمراهی باقی می‌ماندند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱ (پروردگارا، در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را برایشان بخواند، و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند؛ که به‌راستی تو خود شکست‌ناپذیر حکیمی)؛ و می‌فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۲ (به‌یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] فرستاده‌ای از خودشان در میانشان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد؛ و به‌راستی پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند)؛ و نیز می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۳ (اوست آن کس که در میان مردمی امی فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد، و [انان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند).

این متون قرآنی وظیفه رسولان را در امت‌هایشان بیان کرده‌اند، و هیچ امتی بدون رسول تعلیم‌دهنده وجود ندارد، و وظیفه معلم عبارت است از: اول، آیات را بخواند، یعنی قرائت آیات را به آنها یاد بدهد؛ و دوم، آنها را تزکیه کند (پاکیزه بگرداند) و «زکات» (پاکیزگی) یعنی پاک شدن از جهل با کمک علم؛ و سوم، به آنها کتاب و حکمت بیاموزد؛ یعنی در ذهن آنها تصویر حقیقی را بکارد تا این تصویر رشد کند و در جان‌های آنها بزرگ

۱. بقره: ۱۲۹.

۲. آل عمران: ۱۶۴.

۳. جمعه: ۲.

شود و نفس‌های آنها همه آن را دریاوند تا آنجا که دیگر برای توهم و تصورات ذهنی هیچ جایی در نفس باقی نماند؛ تا آن‌ها همان‌طوری بشوند که الگو و پیشوای آنها به‌عنوان مصداقی برای این فرمایش حق تعالی بوده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ * وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۱ (و پیش از تو هیچ فرستاده‌ای نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست، پس مرا بپرستید. * و گفتند: «[خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده.» منزّه است او. بلکه آنان بندگانی گرامی و ارجمندند، * که در گفتار بر او پیشی نمی‌گیرند؛ و آنان فقط به فرمان او عمل می‌کنند).

می‌دانیم صفت، ابزار شناساندن برای چیزی غیبی است که نمی‌توان آن را با چشم‌ها دریافت، و اگر صفت وجود نداشت غیب از دسترس معرفت دور می‌ماند، همان‌طور که در دسترس ادراک نیست؛ و از آنجا که معرفت، امکان‌پذیر ولی ادراک آن معبود سبحان، ناممکن است، پس خداوند سبحان با صفت جامع همه کمال‌تش تجلی می‌کند، و این صفت جامع، همان «الله» سبحان است. پس «الله سبحان» توصیفی جامع برای همه صفات، و اسم جامع همه اسم‌هاست. این لفظ جلیل از «اله» مشتق شده است، همان‌طور که دایرة‌المعارف‌های زبان بیان کرده‌اند که از جمله آنها «لسان‌العرب» است. این‌منظور گفته است:

«الإله: الله عزوجل است؛ و هرچیز به‌جای او که به‌عنوان معبود برگرفته شود، الهی است برای کسی که آن را برگرفته است؛ و جمع آن «ألله» است؛ و ألله، بت‌ها هستند. آن‌ها این‌طور نامیده شدند چون اعتقاد داشتند عبادت با آن محقق می‌شود، و اسم‌های آنها به‌دنبال اعتقادشان آمده است، نه اینکه خودبه‌خود به وجود آمده باشند؛ و آن بیان الإلهة و الألهانیة است. در حدیث وهیب بن ورد آمده است وقتی بنده در أللهانیة پروردگار

و مهمینه صدیقین و رهبانیت نیکوکاران بیفتند کسی را پیدا نمی‌کند که قلبش را تسخیر کند؛ یعنی هیچ کسی را پیدا نمی‌کند و جز خدای سبحان را دوست نخواهد داشت. ابن اثیر گفته است: الله از اله گرفته شده، و تقدیر آن، فُعَلَانِيَه با ضم است. می‌گویی «الهِ بَيْنَ الْإِلَهِيَّةِ وَالْإِلَهَانِيَّةِ»؛ و اصل آن از «أَلِهٌ» «يَأَلُهُ» است وقتی حیران شود؛ و منظور این است که وقتی بنده در عظمت و جلال خدا و دیگر صفات ربوبی او بیفتد و به آن توجه کند نسبت به مردم خشم می‌گیرد تا آنجا که قلبش به سوی هیچ کس متمایل نمی‌شود.^۱

خلیل گفته است:

«الله: الف اسمی نداشته که حذف شده باشد، بلکه "الله" به تمامی به همین صورت است. گفته است: و آن از اسم‌هایی نیست که بتوان فعلی از آن مشتق کرد، به آن صورتی که در الرحمن و الرحیم است؛ و گفته است: سخن خداوند متعال خوانده می‌شود: "و یذکر و آلہتک."^۲ و "یذکر و إلهتک" یعنی عبادت تو.»^۳

پس به نظر «خلیل» اشتقاق از لفظ جلاله، مجاز نیست؛ و شاید قدسیت این اسم باعث شده است او این‌گونه بگوید؛ درحالی که اینکه از اسمی، فعلی مشتق شود به قدسیت مسمّا که همان «ذات علیه» است- آسیب نمی‌رساند؛ زیرا اسم، غیر از مسمّا است.^۴

ازهری گفته است:

«منذری از ابوهیثم به من خبر داد که از او درباره اشتقاق اسم الله تعالی از نظر لغوی پرسید، و او گفت: درست آن «إِلَاهٌ» بوده است؛ و الف و لام معرفه بر سر آن آمده و گفته شده است «أَلِلْإِلَاهُ»، سپس عرب همزه را به دلیل سنگینی اش حذف کرده است، و وقتی همزه را حذف کردند کسره آن را به "لامی" تغییر دادند که همان "لام" تعریف است، و

۱. لسان العرب، ابن منظور: ۳۵۸/۱۷ و ۳۵۹ ماده اله.

۲. اعراف: ۱۲۷.

۳. کتاب العین: ۹۱/۴ باب هاء و لام.

۴. مراجعه کنید به: تفسیر الکبیر، رازی: ۷۴/۱۵.

همزه از ریشه رفته است، و گفتند «أَلَاةٌ». آن‌ها لام تعریف را - که فقط می‌تواند ساکن باشد- حرکت دادند، و سپس با دو لام متحرک روبه‌رو شدند، و اولی را در دومی ترکیب کردند و گفتند «الله» همان‌طور که خداوند عزوجل گفته است: «لکننا هو الله ربی» که به معنی «لکن انا» است.^۱

و نیز گفته است:

«ابوهیثم گفت: شنیدم ثوری می‌گفت: از ابایزید شنیدم می‌گفت: کسایى به من گفت: کتابی درباره معانی قرآن نوشتیم. به او گفتم آیا شنیده‌ای الحمد لاه رب العالمین؟ گفت: نه. گفتم پس آن را بشنو. گفتم: ولی در قرائت جز الحمد لله با مدّ لام، مجاز نیست؛ و آن اعرابی که ابویزید حکایت کرد خوانده می‌شود و هرکس سنت قرائت را نداند این‌گونه می‌خواند. ابوهیثم گفت: «الله» اصلش «اله» است. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾^۲ (خدا فرزندی اختیار نکرده است، و با او معبودی نیست، و اگر جز این بود قطعاً هر خدایی آنچه را آفریده [بود] با خود می‌برد). گفت: الهی نیست مگر آنکه معبود باشد، و برای عبادت‌کننده‌اش، خالق و رازق و تدبیرگر باشد، و بر او توانا باشد؛ و هرکس چنین نباشد «اله» نیست حتی اگر از روی ستم بندگی شود؛ بلکه او خودش آفریده‌شده و عبادت‌کننده است. گفت: اصل «اله»، «ولاة» است؛ و واو به همزه تغییر یافته همان‌طور که به وشاح، إشاح گفته‌اند، و وجاج، پوشیده‌ی إجاج است؛ و «ولاة» یعنی اینکه خلق برای رفع نیازهای خود به‌سوی او رو می‌آورند، و برای هرآنچه می‌ترسند به او پناه می‌آورند، همان‌طور که هر طفل به مادرش رو می‌کند و به او مشتاق است؛ و عرب وقتی خورشید را به‌عنوان اله برگرفتند این‌گونه خواندند.^۳

۱. تهذیب اللغة: ۴۲۲/۶ مادة اله؛ مراجعه کنید به: لسان العرب: ۳۵۹/۱۷.

۲. مؤمنون: ۹۱.

۳. تهذیب اللغة: ۴۲۳/۶ و ۴۲۴.

«ازهری» گفته است:

«از ابن عباس روایت شده است که می‌خواند: "وَيَذَرُكَ وَالْإِهْتِكَ" و آن را "عبادت تو" تفسیر می‌کرد؛ و چنین دلیل می‌آورد که فرعون، بندگی می‌شد و بندگی نمی‌کرد؛ و قرائت نخست، بیشتر و مشهورتر است؛ و قرائت امصار [عراق و شام و حجاز] این گونه است.»^۱

این دایرةالمعارف‌ها برای این اسم معانی متعددی برشمرده‌اند که می‌توانیم آن‌ها را به صورت زیر خلاصه کنیم:

۱. عبودیت، وقتی کسی که غیر از اوست آن را معبودی برای خودش برگزیند.
۲. از «أَلِهَ يَأَلُهُ» گرفته شده است؛ زیرا بنده در معبودش حیران می‌شود و کسی جز معبود او را به خود مشغول نمی‌کند.
۳. به نظر خلیل «الله» از جمله اسم‌هایی است که مجاز نیست فعل از آن مشتق شده باشد (بدون آنکه دلیل عدم جواز را بیان کرده باشد).
۴. ابوهیثم گفته است: هیچ الهی نیست مگر اینکه معبود باشد، و تا برای عبادت‌کننده‌اش، خالق و رازق و مدبر باشد و بر او مسلط باشد؛ و کسی که این گونه نباشد «اله» نیست حتی اگر از روی ظلم و ستم، بندگی شود، بلکه او مخلوقی عبادت‌شده است.
۵. همچنین او گفته است: اصل «اله»، «ولاه» است؛ و «واو» به همزه تغییر کرده، همان‌طور که به وشاح، إشاح گفته‌اند و وجاج که پوشیدهٔ إجاج است؛ و معنی «ولاه» یعنی خلق در نیازهای خود به او رو می‌آورند و برای رفع گرفتاری‌های خود به او تضرع می‌کنند، و برای هرآنچه آنها را می‌هراساند به او پناه می‌جویند، مثل کودک که به مادر خود رو می‌آورد.

۶. درباره اسم «باری» سبحان آمده است از «أَلِهَ يَأَلُّهُ» گرفته شده است؛ زیرا باعث حیرت است و عقل‌ها در عظمتش حیران می‌شوند.

اینکه این اسم مشتق شمرده می‌شود نشان می‌دهد اصل در این کلمه، صفت «الأله» است و این صفت تعریفی برای هرکسی است که به‌سوی او نیاز برده می‌شود؛ ولی باید به این نکته توجه داشت که اشتقاق اسم «الله» از آن دلالت می‌کند به اینکه این اسم بر «غیب مطلق» اطلاق می‌شود. پس به‌عنوان «اسم» اسمی است که نمی‌توان آن را بر غیر از آن معبود سبحان اطلاق کرد؛ اما به‌عنوان صفت می‌تواند بر هرکسی که به او پناه برده می‌شود اطلاق شود؛ زیرا «صفت» ابزاری برای شناساندن است، اما اسم، اعلامی از موصوف است؛ و شاید همین باعث شده باشد که خلیل بگوید: «الله از اسم‌هایی است که مجاز نیست فعل از آن مشتق شده باشد»؛ زیرا این اسم، مسمای برای غیب واحد احد است، و او تصور کرده قدسیت مسمای اجازه نمی‌دهد از اسمش، فعل مشتق شود؛ ولی با توجه به فرمایش امام صادق (علیه السلام) که اسم غیر از مسماست، اشتقاق امکان‌پذیر است، و هیچ تعارضی با قدسیت مسمای نخواهد داشت؛ بلکه «الأله» معنایش می‌شود توجه «موجود ناقص محتاج» به «کامل بی‌نیاز مطلق»؛ و به این «توجه» «آله» اطلاق می‌شود، و کسی که به‌سویش «توجه» می‌شود «الله» سبحان است؛ و در این اسم، همه اسما و صفات مثل علم و قدرت و قوت و بی‌نیازی و... پیچیده شده است. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «خدا در کلام خود بر بندگان تجلی یافت، ولی آن‌ها نمی‌بینند.»^۱

هشام بن حکم می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) درباره نام‌های خدا و اشتقاق آن‌ها پرسیدیم که «الله» از چه مشتق شده است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: «ای هشام، الله از "اله" مشتق است و اله، مألوهی (پرستش‌شونده) لازم دارد و نام، غیر صاحب نام است. پس کسی که نام را بدون صاحب نام بپرستد، قطعاً کافر است و چیزی را نپرستیده است؛ و کسی که نام و

صاحب نام را بپرستند شرک ورزیده و دو چیز را پرستیده است؛ و هرکه صاحب نام (معنا) و نه نام را بپرستد، این یگانه پرستی است. ای هشام، فهمیدی؟» عرض کردم: بیشتر بفرمایید. فرمود: «خداوند ۹۹ نام دارد. اگر هر نامی، همان صاحب نام باشد، باید هرکدام از نام‌ها، خدایی جداگانه باشد؛ ولی خداوند معنایی است که این نام‌ها بر او دلالت می‌کنند و همه نام‌ها غیر خود او هستند. ای هشام، نان، نامی برای چیزی است که خورده می‌شود و آب نامی برای چیزی است که نوشیده می‌شود و لباس نامی برای چیزی است که پوشیده می‌شود و آتش، نامی برای چیزی است که سوخته می‌شود. ای هشام، آیا طوری فهمیدی که بتوانی دفاع کنی و در مبارزه با دشمنان ما و کسانی که همراه خداوند چیز دیگری می‌پرستند [و برای او شریک می‌گیرند] پیروز شوی؟» عرض کردم: آری. فرمود: «ای هشام، خداوند به خاطر آن، تو را سود دهد و پایداری بخشد.» هشام گوید: به خدا سوگند، از زمانی که از آن مجلس برخاستم تا امروز کسی در بحث‌های توحید بر من چیره نشده است.»^۱

در این روایت امام صادق (علیه السلام) روشن می‌فرماید ارتباطی میان لفظ و معنی (صورت ذهنی حقیقی) وجود دارد، و ارتباطی حقیقی میان اسم (واژه) و مسمّا (عین) برقرار نیست؛ بلکه ارتباط میان آنها اعتباری (قراردادی) است؛ و این صفت شناساننده را تمام مخلوقات به دلیل توجه به خودشان و مشغولیت به چیزی غیر از این صفت نمی‌توانند درک کنند، و اگر نگاه خود را فقط به آن صفت می‌دوختند همانند کسانی که در ادراک از آن‌ها پیشی گرفتند قطعاً آن را درک می‌کردند. بنابراین علت عدم تساوی مردم در ادراک و تفاوت آنها در آن، به مشغول بودن و نگرستن به خودشان بازمی‌گردد، و این مشغولیت و نگرستن باعث شده است از شناخت خود صفت بازمانند، و پیش‌روی او جز شناختن آن صفت از طریق عمل و به جا آوردنش باقی نماند. این عمل و به جا آوردن به مشخص کننده‌ای نیاز

دارد تا آن را جسمانی کند و مشخص‌کننده آن، انسان نمونه و الگویی است که خدای سبحان او را برگزید و او را به وظیفه شناساندن خدا به خلق از طریق عمل مکلف کرد؛ چراکه او با رنگ خدا رنگ‌آمیزی شده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾^۱ (رنگ خدا؛ و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست؟ و ما فقط پرستش‌کنندگان اویم). «صبغه: رنگ» صفت است و کسی که رنگ می‌گیرد با صفت خداوند سبحان توصیف شده است؛ یعنی او موصوف به «الله در خلق» است؛ همان‌طور که خداوند سبحان این نکته را در کتاب خود بیان کرده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۲ (به‌راستی کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا بالای دست‌هایشان است. پس هرکس پیمان شکند بر ضد خودش پیمان‌شکنی کرده است، و هرکس به پیمانی که با خدا بسته است وفادار بماند، خدا به او پاداشی بزرگ خواهد داد).

مخاطب این آیه، محمد ﷺ است و کسی که با او بیعت می‌شود محمد ﷺ است و کسی که دستش بالاتر از دست‌های آنهاست محمد ﷺ است و خداوند آن را دست خدا نامیده است؛ یعنی محمد ﷺ با وصف «خدای در خلق» توصیف شده است، و از این‌رو او صورت خدای سبحان است، و خدای سبحان به‌وسیله محمد ﷺ با خلق رویارو می‌شود؛ و محمد ﷺ همان معلم و ادب‌کننده و شناساننده خداست، و به‌عنوان «اسوه حسنه» (الگوی نیکو) توصیف شده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۳ (یقیناً برای شما در رسول خدا سرمشقی

۱. بقره: ۱۳۸.

۲. فتح: ۱۰.

۳. احزاب: ۲۱.

نیکوست؛ برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند).

متون بسیاری از معصومین (علیهم السلام) وارد شده‌اند که به وضوح بیان می‌کنند خدای سبحان جز با حجت‌ها و خلفایش شناخته نمی‌شود و این افراد از معصومین (علیهم السلام) هستند و امکان ندارد خداوند جز از طریق آنها شناخته شود.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «پس [خداوند] رسولان خود را در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را بیای به سوی ایشان فرستاد تا از آنان بخواهند عهد الهی را که در فطرتشان نهاده است به جا آورند و نعمت فراموش شده‌ او را به یادشان آورند و با رساندن پیام الهی، حجت را بر آنان تمام کنند و گنجینه‌های خردهایشان را بیرون آورند...»^۱

همچنین از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «اگر خدا نبود ما شناخته نمی‌شدیم؛ و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد.»^۲

و از جابر، از ابوجعفر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «هیچ‌کسی از مردم جز اوصیا نمی‌تواند ادعا کند همه قرآن - چه ظاهر و چه باطنش - نزد اوست.»^۳

و می‌دانیم ظاهر قرآن، قرائت و آموزش آن به مردم است. از «صفوان جمّال» (صفوان شتربان) روایت شده است، گفت: از ابوعبدالله (علیه السلام) درباره سخن خداوند عزّوجل پرسیدم: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ (همه چیز نابودشونده است جز وجه او). فرمود: «کسی که با اطاعت محمد و ائمه بعد از او (صلوات الله علیهم) نزد خدا بیاید همان وجهی (صورتی) است که فنا نمی‌شود.» سپس قرائت کرد: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (هرکس از

۱. نهج البلاغه: ۹۴/۱.

۲. توحید، شیخ صدوق: ص ۲۹۰.

۳. اصول کافی: ۶۰۴/۲۵۵/۱ ح.

رسول فرمان برد در حقیقت- خدا را فرمان برده است).^۱

و متون بسیار دیگری هم هست که این معنا را بیان می‌کنند و آن را آشکارا توضیح می‌دهند. در آنچه تقدیم شد بیان واضحی است برای این موضوع بسیار مهم؛ یعنی تعیین سخن‌گویان به اسم خدا و کسانی که کتاب را آن‌گونه که شایسته است می‌خوانند و معلمان خلق هستند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾^۲
(و به حق آن را نازل کردیم و به حق نازل شد؛ و تو را جز بشارت‌دهنده و اندازکننده نفرستادیم).

این آیه کریم درباره نازل شده به حق خبر می‌دهد؛ و ارسال رسول به این دلیل بوده است تا با این نازل شده به حق، بشارت دهد، و نیز با آن انداز بدهد؛ بشارت برای کسی که تصدیق و پیروی کند، و انداز برای کسی که تکذیب و انکار کند. این چیزی است که از ظاهر این آیه کریم دانسته می‌شود، و چه بسا هیچ دو نفری در آن اختلاف نداشته باشند که این نازل شده، همان کلام خداوند سبحان است، و ظرف آن حق است، و از ظرف حق، فیض افاضه می‌شود؛ و بی‌تردید ظرف حق، همان خلیفه خداوند سبحان است؛ و وقتی نازل شده، کلام اوست و ظرفش جز حق نیست پس چگونه قائلین به اعتباط می‌توانند عرفی بودن الفاظ برآمده از معانی آن را در تصور خود بگنجانند؟! درحالی که خداوند سبحان به صراحت می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَطَّعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾^۳ (و اگر از بیشتر مردم در زمین پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند).

۱. توحید، شیخ صدوق: ص ۱۴۹.

۲. اسراء: ۱۰۵.

۳. انعام: ۱۱۶.

آنها جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند، و جز [با گمان خود] دروغ به هم نمی‌یابند).

آیه کریم نیز در بیان اینکه خطاب اکثریت، خطابی ظنی و مبتنی بر گمانه‌زنی است صراحت داد. ابن‌منظور گفته است:

«و اصل "الخرص" گمانه‌زنی درباره چیزی است که درباره اش به یقین نمی‌رسی.»^۱

و ابن‌فارس گفته است:

«والخراص: دروغ‌گو؛ و او این‌گونه است، زیرا چیزی را می‌گوید که نمی‌داند و به حقیقتش نرسیده است.»^۲

از این رو اعتبار (دیدگاه قراردادی) صرفاً دلالت‌کننده‌ای ظنی است؛ و گمان و ظن با کتابی که هدفش هدایت است جمع نمی‌شود. هدایت با گمان محقق نمی‌شود، بلکه فقط با قطعیت و یقین محقق می‌گردد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴾^۳ (کسانی که شرک ورزیدند به زودی خواهند گفت: «اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌ورزیدیم، و چیزی را تحریم نمی‌کردیم.» کسانی هم که پیش از آنان بودند همین‌گونه تکذیب کردند، تا اینکه عقوبت ما را چشیدند. بگو آیا نزد شما دانشی هست تا آن را برای ما آشکار کنید؟ شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید، و شما جز دروغ نمی‌گویید).

شرک ورزیدن مفهومی است که با مصادیق متعددی محقق می‌شود؛ و از جمله این

۱. لسان‌العرب: ۲۸۶/۸ / ماده: خرص.

۲. معجم مقاییس اللغة: ۱۶۹ / ۲ / ماده خرص.

۳. انعام: ۱۴۸.

مصادیق آن است که خداوند سبحان، ناطقین به کتابش را معین کند و به پیروی از آنها و یادگیری از آنان فرمان دهد؛ ولی مردم را می‌بینیم به‌سوی معلم‌هایی متمایل هستند که خداوند سبحان منصوبشان نکرده است و مردم آنها را به‌عنوان معلم خود پذیرفتند و آنها را جایگزین معلمان راستین کردند؛ و از این رو این آیه از آنها می‌پرسد و به آنها می‌فرماید: «آیا نزد شما علمی هست تا آن را برای ما خارج کنید؟» و پاسخ این است که آنها علمی ندارند، بلکه فقط از گمان و ظن پیروی می‌کنند؛ همان‌طور که قرآن با این فرمایش خداوند متعال توضیح می‌دهد: ﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾^۱ (و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند. به‌راستی گمان به‌هیچ‌وجه از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند. آری، خدا به آنچه می‌کنند داناست).

اینها کسانی هستند که براساس رأی و اندیشه‌ای سخن می‌گویند که در حقیقت، ظن و گمان است و امکان ندارد علمی نتیجه بدهد؛ بلکه علمی که باعث قطعیت و یقین شود فقط علم الهی است، و این علم الهی معلم‌هایی دارد که خداوند سبحان آنها را برای تعلیم خلق معین فرموده و آنها را «اهل ذکر» نامیده و به مردم فرمان داده است از آنها بپرسند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ (و پیش از تو جز مردانی را که به آنها وحی می‌کردیم نفرستادیم. پس، از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید).

همچنین قرآن تصریح کرده است «کتاب» وارثانی برگزیده دارد، و این وارثان همان کسانی هستند که خداوند سبحان به آنها تکلیف کرده است آن را حفظ کنند و آنها را برای حفظ آن با ذات مقدس خود جمع کرده است؛ اینکه آنها علیهم‌السلام خلفای او هستند و سخنشان سخن اوست. حق تعالی می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ

۱. یونس: ۳۶.

۲. نحل: ۴۳.

ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ^۱
 (سپس کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم به میراث دادیم؛ پس برخی از آنان بر خود ستمکارند، و برخی از ایشان میانه‌رو، و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگام‌اند؛ و این همان توفیق بزرگ است).

صاحب کتاب «بصائر الدرجات» بابتی را اختصاص داده که در آن روایت‌های وارد شده از اهل بیت (علیهم السلام) را که بیان می‌کنند آنها همان وارثان کتاب هستند آورده است.^۲ وی از سوره بن کلب روایت کرده است، گفت: از ابو جعفر (علیه السلام) درباره سخن حق تعالی پرسیدم ﴿ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾ (سپس کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم به میراث دادیم؛ پس برخی از آنان بر خود ستمکارند، و برخی از ایشان میانه‌رو، و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگام‌اند؛ و این همان توفیق بزرگ است). فرمود: «پیشی‌گیرنده به خیرات، امام است.»^۳

عقل نیز تسلیم این امر حکیمانه می‌شود. این حکیمانه است که کتاب سخن‌گویی داشته باشد که آن را تبیین می‌کند تا علم جامع و مانع از او اخذ شود؛ با صفت جامع، مردم اجتماع پیدا می‌کنند و هیچ اختلاف یا دشمنی نمی‌کنند، و با صفت مانع، برتری وارثان کتاب از مردمی که پایین‌تر از آنها هستند روشن می‌شود؛ زیرا [مفاهیم] کتاب از مردم بازداشته شده است اگر بدون مراجعه به معلم الهی به این کتاب بپردازند، ولی اگر از همان مسیر خودش که خداوند سبحان برای خلق برگزیده است با آن مواجه شوند گنجینه‌های کتاب برایشان گشوده خواهد شد.

۱. فاطر: ۳۲.

۲. مراجعه کنید به: بصائر الدرجات محمد حسن صفار: ۷۶/۱ تا ۷۹.

۳. بصائر الدرجات محمد حسن صفار: ۷۶/۱ ح ۱.

پس قرآن کریم از یک نظام معنایی پرده برمی‌دارد که از طریق آن روشن می‌شود دلالتی که ابزار معرفت است، جز از طریق دلیل ارتباط‌دهنده رسالت با ارسال‌کننده محقق نمی‌شود؛ و این رویه، سنتی جاری در [تمام] رسالت‌های الهی است. حجت‌ها و خلفای الهی که دلالت‌کننده‌ها هستند، و معانی و حقایقی که این رسالت‌های الهی را حمل می‌کنند تا به مردم برسد و تحقق هدف نهایی از خلق یعنی معرفت محقق شود، نیازمند دلیلی ارسال‌شده است؛ و این نظام از نخستین خلیفه خدای سبحان یعنی آدم علیه السلام تا زمانی که خداوند زمین و آنچه را بر آن است به ارث برد، ثابت و مستمر بوده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^۱ (رسولانی بشارت‌دهنده و اندازکننده، تا مردم بعد از رسولان- در برابر خدا حجت و بهانه‌ای نداشته باشند؛ و خدا عزیز حکیم است).

این آیه کریم به روشنی بیان می‌کند ارسال، پیوسته انجام می‌شود و قطع نمی‌شود؛ زیرا فقط وجود احتمال قطع آن بدون هیچ شک و تردیدی- به این معناست که حجت و عذر از آن مردم خواهد بود نه اینکه علیه آنان باشد؛ از این رو وجود قید «تا مردم بعد از رسولان در برابر خدا عذر و بهانه‌ای نداشته باشند» به روشنی دلالت می‌کند به اینکه انقطاع رسولان به این معناست که حجت و بهانه از آن مردم خواهد بود، و عدم انقطاع رسولان، یعنی حجت ثابت از آن خداوند سبحان است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۲ (حجت بالغه و رسا از آن خداست؛ و اگر می‌خواست بی‌تردید همه شما را هدایت می‌کرد).

قرآن در مواضع متعددی تصریح کرده است، کسی که به تلاوت مأمور شده، همان کسی است که مخاطب قرآن است؛ و به همین دلیل خداوند سبحان در کتاب خود امر

۱. نساء: ۱۶۵.

۲. انعام: ۱۴۹.

تلاوت را متوجه عامه مردم نمی‌کند، بلکه آن را متوجه مخاطبی تعیین شده می‌کند؛ و این شخص در زمان تنزیل، محمد ﷺ بود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَأُنزِلَ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱ (و داستان دو پسر آدم را به درستی برایشان بخوان، هنگامی که [هر کدام] قربانی پیشکش کردند. پس، از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. [قابیل] گفت: «حتماً تو را خواهم کشت.» [هابیل] گفت: «خدا فقط از تقوایبندگان می‌پذیرد.»).

و می‌فرماید: ﴿وَقَرَأْنَا فَرَقَنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾^۲ (و قرآنی بخش‌بخش قرار دادیم، تا آن را به آرامی برای مردم بخوانی، و آن را به تدریج نازل کردیم).

این دو آیه به روشنی بیان می‌کنند کسی که مأمور به تلاوت و قرائت است کسی است که مخاطب قرآن است؛ و از آنجا که قرائت یکی از علوم قرآن است، پس عموم مردم یا کسی که از عموم مردم است امین بر این علم در نظر گرفته نمی‌شود؛ یعنی آنها از کسانی نیستند که امانت‌دار بر حفظ و حفاظت [قرآن] باشند، و فراموشی و غفلت در آنها وارد می‌شود؛ بلکه ناگزیر باید کسی که امین بر علم قرائت گذاشته می‌شود همان کسی باشد که در امت، جایگاه و مقام رسول خدا ﷺ را تصدی‌گری می‌کند.

این نکته با دلیل واقعی [و عملی] روشن شده است؛ زیرا وقتی مردم دچار این توهم شدند که می‌توانند قرآن را حفظ و از آن مراقبت کنند و خود را مکلف به چیزی کردند که از طرف خداوند سبحان به آن تکلیف نشده بودند، خواسته یا ناخواسته دچار اختلاف در قرائت شدند و این اختلافات به آنجا رسید که باعث شد حذیفه بن یمان به حضور خلیفه عثمان بیاید و به او بگوید: «ای امیرالمؤمنین! این امت را پیش از آنکه مثل یهود و نصارا در کتاب

۱. مائده: ۲۷.

۲. اسراء: ۱۰۶.

دچار اختلاف شوند دریاب.»^۱

کسی که در سخن حذیفه (رحمة الله) دقت کند متوجه می شود یهودیان و مسیحیان دچار اختلاف شدند، زیرا از اوصیای انبیای خود ﷺ پیروی نکردند، و با پیروی از دانشمندان و راهبان قانون گذاری کردند؛ درحالی که آن علما و راهبان را خداوند سبحان به عنوان معلمین مردم تعیین نکرده بود؛ بلکه این مردم بودند که آنها را به معلمی برگرفته بودند. خداوند جل شانه درباره آنها می فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۲ (اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را اربابانی به جای خدا برگرفتند، درحالی که مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را که هیچ معبودی جز او نیست بپرستند. منزه است او از آنچه شریک می گردانند).

لازم بود امت به آنچه حذیفه گفت توجه، و به حال خود مراجعه می کرد. در میان آن امت، علی بن ابی طالب ﷺ حضور داشت، و اخبار بیان نکرده اند هیچ کسی برای توحید و یکپارچه کردن قرائت به سوی ایشان رفته باشد یا مردم از او در این خصوص مشاوره گرفته باشند؛ و این درحالی است که همه آنها می دانستند داناترین مردم به قرآن بعد از محمد ﷺ علی ﷺ است، ولی نه خلیفه عثمان از نصیحت و پند حذیفه بهره برد و نه امت، عثمان را به فضل علی بن ابی طالب ﷺ یادآوری کرد یا از او خواست در این امر مهم از او مشورت بخواهد؛ و آنچه بر شگفتی می افزاید این است که بخاری در صحیح خود در کتاب «فضایل قرآن / باب قاریان از صحابه رسول ﷺ» هفت روایت را ذکر کرده و در هیچ کدام از آنها علی بن ابی طالب ﷺ را بیان نکرده است، با وجود اینکه آنها مقام علی ﷺ را نسبت به رسول

۱. مراجعه کنید به: صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب جمع آوری قرآن: ۱۸۳/۶؛ سنن نسائی: ۹۲/۱ و ۹۳/

خدا ﷺ می دانستند. بریده اسلمی بیان کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «هر پیامبری، وصی و وارثی دارد، و علی، وصی و وارث من است.»^۱ پس چگونه وصی و وارث، از آموزش قرائت کتاب امت با قرائتی که امتداد قرائت رسول ﷺ است کنار گذاشته می شود؟!

اما در سنت نبوی از رسول خدا ﷺ احادیث بسیاری روایت شده است که بیان می کنند قرآن اهلی دارد که آن را به مردم یاد می دهند، و اینکه آن معلم ها با این خصوصیت که بهترین مردم و شریف ترین امت هستند توصیف می شوند؛ تا آنجا که رسول خدا ﷺ فرموده است: «خداوند اهلی دارد.» گفته شد: آنها چه کسانی هستند، ای رسول خدا؟ فرمود: «اهل قرآن؛ که آنها اهل خدا و خواصش هستند.»^۲ و نیز ایشان ﷺ فرموده است: «شریف ترین امت من، حاملان قرآن هستند.»^۳

این دو حدیث شریف اهل و حاملان قرآن را مشخص می کند، و هیچ دو نفری در امت اختلاف ندارند در اینکه عترت رسول خدا ﷺ شریف ترین مردم بعد از آن حضرت ﷺ هستند؛ زیرا آنها را همراه با قرآن معرفی کرده و به امت فرمان داده است به آن دو تمسک بجویند. از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت شده است وقتی رسول خدا ﷺ از حجة الوداع بازگشت و در غدیر خم فرود آمد دستور داد خیمه ها بر پا شود و فرمود: «گویا من دعوت شده ام، و من اجابت کردم. من در میان شما دو چیز گران بها باقی گذاشته ام؛ یکی از آنها بزرگ تر از دیگری است؛ کتاب خداوند متعال و عترتم. پس بنگرید پس از من چگونه درباره این دو عمل می کنید. این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آنکه در حوض بر من وارد شوند.» سپس فرمود: «خداوند عزوجل مولای من است، و من مولای هر مؤمنی هستم.» سپس دست علی رضی الله عنه را گرفت و فرمود: «هرکس من مولایش هستم، این ولی اوست. خدایا هرکس او

۱. مسند فردوس: ۳/۳۸۲/۳ح/۵۰۴۷.

۲. سنن ابن ماجه: ۱/۲۰۶ و ۲۰۷/۲۱۵؛ مراجعه کنید به: صحیح جامع الصغیر، آلبانی: ۱/۴۳۲/ح/۲۱۶۵.

۳. معجم الکبیر، طبرانی: ۱۲/۱۲۵/ح/۱۲۶۶۲؛ مراجعه کنید به: الکامل فی القراءات العشر: ص ۳۳.

را دوست داشت دوست بدار، و هرکس او را دشمن داشت دشمن بدار.» و همه حدیث را بیان کرد.^۱

از ابن عباس روایت شده است، گفت: وقتی این آیه نازل شد ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (و هر قومی هدایتگری دارد) رسول خدا ﷺ دست خود را به سینه‌اش گذاشت و فرمود: «من انذارکننده هستم.» و با دست خود به جایی که علی رضی الله عنه ایستاده بود اشاره کرد و فرمود: «تو هدایتگری ای علی؛ هدایت‌یافتگان بعد از من با تو هدایت می‌شوند.»^۲

همچنین از ایشان رضی الله عنه روایت شده است، فرمود: «علی از من است و من از علی هستم؛ و هیچ‌کسی جز خودم یا علی از طرف من [کاری] انجام نمی‌دهد.»^۳

و از رسول خدا ﷺ روایت شده است، فرمود: «از علی چه می‌خواهید؟ از علی چه می‌خواهید؟ از علی چه می‌خواهید؟ به راستی علی از من است و من از او هستم؛ و او بعد از من ولی و سرپرست هر مؤمنی است.»^۴

و از ابن مسعود روایت شده است، گفت: «برای رسول خدا ﷺ هفتاد سوره خواندم، و همه قرآن را برای بهترین مردم -علی بن ابی‌طالب- خواندم.»^۵

و ناظر در قرآن کریم، در مواجهه با الفاظی است که از معانی تراوش می‌کند، و این معانی را هیچ‌کسی به‌جز کسی که از مدرسه خداوند سبحان فارغ شده باشد نمی‌داند، و

۱. المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۱۸/۳؛ ۴۵۷۶؛ مراجعه کنید به: سنن الکبری، نسائی: ۱۰/۱۸۹/۱۸۲۸۹؛

سیر اعلام النبلاء، ذهبی: ص ۴۳۴.

۲. الکشف و البیان، ثعلبی: ۵/۲۷۲؛ الدر المنثور: ۸/۳۷۵.

۳. سنن ترمذی: ۶/۸۳/۸۳۷۱۹.

۴. سنن ترمذی: ۶/۷۸/۳۷۱۲؛ صحیح جامع الصغیر، ألبانی: ۲/۹۸۰/۵۵۹۸.

۵. «قرأت علی رسول الله سبعین سورة، وختمت القرآن علی خیر الناس علی بن ابی طالب.» مجمع الزوائد و منبع

الفوائد، هیثمی: ۹/۱۰۵/۱۴۶۸۱.

علم آن معانی از طرف خداوند سبحان است، و او الفاظ تراوش یافته از آن را دانسته است و امکان ندارد کسی غیر از این افراد درباره قرآن چیزی بگوید؛ و حتی واقعیت به شکلی که هیچ بحث و جدلی در آن نیست. ثابت کرده است عموم مردم نمی‌توانند قرآن را بر یک قرائت به همان صورتی که خداوند سبحان بر قلب پیامبرش صلی الله علیه و آله نازل کرده و بر زبان شریفش ظاهر شده است قرائت کنند. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله از این جهان اختلاف پدید آمد و گسترش یافت؛ تا آنجا که خلیفه سوم عثمان را واداشت به جمع‌آوری مصحف‌ها و یکپارچه کردنشان در قالب قرائتی واحد اقدام کند. بخاری در صحیح خود در کتاب «فضائل القرآن» آورده است:

«موسی، از ابراهیم، از ابن شهاب، از انس بن مالک به ما گفت: حذیفه بن یمان [در زمان خلافت] عثمان نزد وی آمد، و عثمان شامیان را همراه با مردم عراق، برای فتح ارمنستان و آذربایجان به جهاد فرستاده بود. حذیفه اختلاف در خواندن قرآن را در میان مردم شام و عراق مشاهده کرد و به عثمان گفت: ای امیرالمؤمنین، این امت را قبل از آنکه همچون یهودیان و نصارا- در کتاب (خدا) اختلاف کنند دریاب. عثمان کسی را نزد حفصه فرستاد [و پیغام داد]: پاره‌های جمع‌آوری شده صحیفه‌ها را برای ما بفرست تا آن‌ها را در مصحف‌ها بنویسیم، و سپس آن‌ها را به تو بازمی‌گردانیم. حفصه آن صحیفه‌ها را نزد عثمان فرستاد. عثمان به زید بن ثابت و سعید بن عاص و عبدالرحمان بن حارث بن هشام و عبدالله بن زبیر دستور داد تا از آن صحیفه‌ها در مصحف‌ها نسخه‌برداری کنند، و به این گروه سه نفره از قریش گفت: اگر شما و زید بن ثابت درباره چیزی از قرآن دچار اختلاف شدید آن را به زبان قریش بنویسید؛ زیرا قرآن به زبان قریش نازل شده است. آن‌ها نیز چنین کردند، تا آنکه از آن مصحف چند مصحف نسخه‌برداری کردند. عثمان به هر ناحیه [از بلاد اسلامی] نسخه‌ای از مصحف‌هایی را که نوشته بودند فرستاد و دستور داد تا به‌جز این نسخه، تمام نسخه‌هایی را که در صحیفه یا مصحفی نوشته شده

بود بسوزانند.»^۱

این کار خلیفه سوم، فهمی را نقض می‌کند که می‌گوید فلانی به یک صورت قرائت می‌کرد و پیامبر ﷺ به آن اقرار می‌نمود، و دیگری همان آیات را به صورت دیگری می‌خواند و بار دیگر پیامبر ﷺ به آن اقرار می‌کرد!^۲ اگر این خبر درست بود پس اختلاف در قرائت سنت می‌شد و به این ترتیب برای خلیفه سوم جایز نبود بعد از اینکه وضعیت مردم و اختلاف آنها را در قرائت دید قرائت‌ها را یکی کند.

خبر اختلاف در قرائت را بیش از یک نفر نقل کرده است؛ از جمله آنها بخاری در صحیح خود نقل کرده است:

«با سندش از عروة بن زبیر، از مسور بن مخرمه و عبد الرحمان بن عبدالقاری به ما گفتند که از عمر بن خطاب شنیدند می‌گفت: شنیدم هشام بن حکیم در زمان زندگی رسول خدا ﷺ سوره فرقان را می‌خواند. به قرائتش گوش دادم؛ و چون او حروف زیادی را می‌خواند که رسول خدا ﷺ برایم آن‌گونه نخوانده بود نزدیک بود در نماز به او حمله‌ور شوم؛ ولی صبر کردم تا سلام داد. سپس ردای او را گرفتم و گفتم: این سوره‌ای را که شنیدم می‌خواندی چه کسی برای تو خوانده است؟ گفت: آن را رسول خدا ﷺ برای من خوانده است. گفتم: دروغ گفتی؛ رسول خدا ﷺ آن را غیر از آنچه تو خواندی برای من خوانده است! پس خواستم او را به سوی رسول خدا ﷺ ببرم. او را بردم و گفتم: من شنیدم این شخص سوره فرقان را با حروفی می‌خواند که شما آن را برای من نخوانده‌اید! رسول خدا ﷺ فرمود: «او را رها کن. آن را بخوان ای هشام.» پس برای ایشان همان قرائتی را که از او شنیده بودم خواند. و رسول خدا ﷺ فرمود این‌گونه نازل شده است. سپس فرمود: «ای عمر، تو بخوان.» و قرائتی را که برای من خوانده بود خواندم. رسول خدا ﷺ فرمود:

۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب جمع القرآن: ۱۸۳/۶ و ۱۸۴.

۲. مراجعه شود به: الاختلاف بین القراءات، احمد البیلی: ص ۳۹ و ۴۰.

«این گونه نازل شده است. این قرآن بر هفت حرف نازل شده است، و هر کدام را که برای شما راحت تر بود بخوانید.»^۱

این خبر در چند جا در صحیح بخاری آمده است؛^۲ و شاید خواننده بگوید کثرت ورود این خبر در این منابع متعدد نشان دهنده درستی آن است؛ ولی شاید سؤال کننده غفلت کرده باشد که صحیح شمردن خبر به زیاد بودن وارد شدنش در منابع نیست، بلکه باید آن خبر موافق با قرآن کریم باشد...

هنگام عرضه این خبر به قرآن، مخالفتش با متن قرآنی به وضوح آشکار می شود. حق تعالی می فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۳ (چنین نیست؛ به پروردگارت قسم آن ها ایمان نمی آورند مگر آنکه تو را درباره آنچه میانشان مایه اختلاف است داور گردانند؛ و سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند).

ایا عاقلانه است پیامبر ﷺ به هر کدام از دو طرف نزاع حکمی بدهد که عامل اختلاف و درگیری میانشان را برای هر کدامشان حفظ کند؟! مشخص است پیامبر ﷺ حکم واحدی

۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب أنزل القرآن على سبعة أحرف: ۱۸۵/۶.

۲. مراجعه کنید به: صحیح بخاری، کتاب الخصومات، باب كلام الخصوم بعضهم في بعض: ۱۲۲/۳، و کتاب فضائل قرآن، باب من لم يراً بأساً أن يقول سورة البقره و سورة كذا و كذا: ۱۹۴/۶، و در کتاب استنباط المرتدین المعاندين و قتالهم باب ما جاء في المتاولين: ۱۷/۹ و ۱۸؛ و در کتاب توحيد، باب قول الله فاقربوا ما تبسر منه: ۱۵۹/۹.

همچنین چندین نفر آن را نقل کرده اند: صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب أن القرآن أنزل على سبعة أحرف و بيان معناه: ۸۱۸/۵۶؛ ابوداود در سنن خود، کتاب الصلاة؛ باب أنزل القرآن على سبعة أحرف: ۶۰۰/۲ ح/۱۴۷۵؛ جامع الكبير ترمذی، کتاب قرائت ها، باب ما جاء أنزل القرآن على سبعة أحرف: ۵۸/۵ و ۲۹۴۳ ح/۵۹ و گفته است این حدیث صحیح است؛ سنن الكبرى نسائی، کتاب المساجد، باب جامع ما جاء في القرآن: ۱۱۰۱ ح/۱۶۴/۳.

۳. نساء: ۶۵.

می‌دهد و هر دو طرف درگیر تسلیم آن می‌شوند. این خبر می‌گوید پیامبر ﷺ در اینجا به هر دو قرائت متفاوت اقرار می‌کند و در اینجا آن حضرت ﷺ آن اختلاف را تشدید کرده است و هرگز چنین نبوده است. و دو طرف نزاع را بر حکمی واحد جمع نکرده است؛ درحالی که این، نه از اخلاق پیامبر ﷺ است و نه از علم ایشان. شاید تأیید چنین خبرهای عجیب و غریبی برای توجیه اختلاف قرائت‌های حاصل شده در میان مردم بوده باشد؛ و اینکه مردم به آن کسی که فرمان داده شده بودند به‌سوی بازگردند و از او بپرسند مراجعه نکردند؛ یعنی به‌سوی اهل ذکر که مشخص‌اند و معرفی شده‌اند. شاید کسی که این خبر را آورده می‌خواسته کرامت دو طرف درگیری را حفظ کند ولی او غفلت کرده یا خود را به غفلت زده است که با این کار غریب، کرامت پیامبر ﷺ را تباه کرده است؛ زیرا آن حضرت ﷺ را به‌عنوان طراح و برنامه‌ریزی برای اختلافات معرفی کرده است، و جمله «قرآن بر هفت حرف نازل شده است» کاملاً غریب و به‌دور از این مقام است؛ زیرا این جمله دربارهٔ منازل متعدد قرآن سخن می‌گوید، و دربارهٔ تعدد قرائت‌ها در یک منزل سخن نمی‌گوید درحالی که اختلاف طرف‌های درگیر در آخرین منزل قرآن - که منزل دنیاست - رخ داده است. میان تعدد منازل قرآن با مسئله اختلاف در قرائت‌ها چه رابطه‌ای وجود دارد؟!

همچنین بخاری در صحیح خود آورده است: حفص بن عمر بن سعد، از شعبه، از عمرو، از مسروق به ما گفت: عبدالله بن عمر و عبدالله بن مسعود گفتند: این همواره برای من دوست‌داشتنی است. از پیامبر ﷺ شنیدم می‌فرمود: «قرآن را از چهار نفر بگیرد: از عبدالله بن مسعود، سالم، معاذ، و ابی بن کعب»^۱

قابل توجه است که هیچ‌کدام از این چهار نفر از جمله کسانی نیستند که عثمان از آن‌ها دعوت کرد و آن‌ها را برای نوشتن مصحف امین گرداند، با وجود اینکه وضعیت و جایگاه

۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب القراء من اصحاب النب ﷺ: ۱۸۶/۶؛ مراجعه کنید به: سنن الکبری، نسائی: ۸۱۴۴ح/۹۹/۱۰؛ و المصنف، ابن ابی شیبه: ۴۸/۱۰ح/۳۰۷۳.

آن‌ها -آن‌طور که راویان تصریح کرده‌اند- این‌گونه بوده است!

مبحث سوم: قرائت اهل بیت (علیهم السلام) و منظومه دلالت

می‌دانیم قرآن کریم هدایتی است برای مردم، و تا وقتی این متن الهی خواننده‌ای نداشته باشد که مترجم، امانت‌دار، و حافظ بر آن باشد، امکان ندارد این هدایت در واقعیت برای مردم محقق شود، و شاید نقطه اختلاف در امت در زمینه مترجم امانت‌دار و حافظ آن، که مکلف به حفظ قرآن کریم و آموزش قرائت آن باشد پدید آمد. در این خصوص دو نقطه نظر مطرح شده است: نظری که می‌گوید ترجمه، تعلیم و مسئولیت حفظ قرآن به امت سپرده شده است؛ و دیگری که می‌گوید دلیل و بینه‌ای الهی وجود دارد که ثابت می‌کند حافظ امانت‌دار برای کتاب و مترجم آن، معلم معصوم است که از طرف خداوند سبحان مکلف شده است، و امت فقط مکلف به پیروی و عمل هستند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ اِلَىٰ عَلِيمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱ (بگو عمل کنید؛ که خدا و رسولش و مؤمنان عمل شما را خواهند دید، و به‌سوی دانای غیب و شهادت بازگردانده خواهید شد؛ و شما را از آنچه انجام داده‌اید باخبر خواهد کرد)؛ و قرائت این آیه از طرف ائمه اهل بیت (علیهم السلام) چنین وارد شده است: «والمؤمنون؛ وقالوا: نحن المؤمنون» «و "مؤمنون" (کسانی که امانت‌دار هستند)؛ و فرموده‌اند: ما "مؤمنون" هستیم»^۲

مسلمانان در بینه‌هایی که قرآن کریم در متون متعددی بیان کرده است در سطح نظری اختلافی ندارند، ولی در سطح تطبیق (پیاده‌سازی) در میان آنها کسی هست که متن را واقعاً ترجمه می‌کند، و کسی هم هست که آن را در ساحت نظری رها می‌کند، و چیزی

۱. توبه: ۱۰۵.

۲. اصول کافی: ۴۸۱/۱؛ حدیث ۱۱۸۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن: ۴۸۹/۱۱/۳.

بیش از آنچه در خصوص جمع‌آوری و قرائت قرآن رخ داده است این را نشان نمی‌دهد. امت شهادت می‌دهد علی علیه السلام بهترین قاری و داناترین فرد به کتاب خداوند سبحان بود؛^۱ ولی خلیفه، عثمان وقتی خواست مصحف‌ها را یکی کند و اختلافی را که حذیفه بن یمان درباره‌اش هشدار داده بود رفع کند به‌سوی داناترین فرد به قرآن کریم نرفت؛ بلکه به خانه حفصه رفت و از صحیفه‌هایی که نزد او بود کمک گرفت، و عده‌ای از مسلمانان را برای انجام این پروژه مهم دعوت کرد، درحالی‌که در میانشان علی علیه السلام نبود؛^۲ با وجود اینکه آنها خودشان به بلندی مرتبه علی در علم قرائت و تفسیر و تأویل قرآن نسبت به خودشان شهادت می‌دادند!

با بررسی خبرهای مربوط به جمع‌آوری قرآن کریم که بخاری در صحیح خود در کتاب «فضائل القرآن» باب «جمع‌آوری قرآن» بیان کرده است^۳ برای پژوهشگر روشن نمی‌شود که بزرگان صحابه مثل ابوبکر و عمر و عثمان قرآن را حفظ کرده باشند، و درباره زید بن ثابت - که یک بار از طرف ابوبکر مکلف به جمع‌آوری قرآن شده بود و در زمانی دیگر از طرف عثمان برای جمع‌آوری قرآن مکلف شده بود - بیان نشده است او چیزی از کتاب خدا را از خلفای سه‌گانه گرفته باشد؛ و حتی در خصوص خلیفه، عثمان که در فرایند جمع‌آوری و نسخه‌برداری، از مصحف‌های سیده حفصه کمک گرفت اخبار بیان نکرده‌اند او چیزی را از آنچه حفظ کرده بوده است بر زید املا کرده باشد؛ و شاید در این بین این نکته قابل ملاحظه باشد که دیدگاه تواتر نقل قرائت قرآن از صحابه به تابعین به‌صورت نقل شفاهی، با آنچه بخاری در صحیح خود در مسئله جمع‌آوری قرآن ثابت کرده است مخالف باشد. اینها سه تن از بزرگان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که بیان نشده است هیچ‌گونه مشارکتی در

۱. مراجعه کنید به: شواهد التنزیل: ۲۳/۱ و ۲۴.

۲. مراجعه کنید به: صحیح بخاری: ۱۸۲/۶.

۳. مراجعه کنید به: صحیح بخاری: ۱۸۳/۶ و ۱۸۴.

فرایند جمع‌آوری قرآن داشته‌اند به‌جز زید بن ثابت که مکلف به جمع‌آوری قرآن شد؛ و این ملاحظه کمک می‌کند متوجه شویم این قرائت‌ها سنتی به پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبوده است، تا آنجا که به قاریانی می‌رسد که هر قرائت به یکی از آنها منتسب است. نکتهٔ مربوط به سنت پیروی شده را می‌توان آشکارا در قرائت اهل بیت (علیهم السلام) مشاهده کرد؛ زیرا آنها در اغلب مواردی که قرائت می‌کردند می‌گفتند: «این‌گونه نازل شده است.»

وظیفهٔ قاری (دلیل) در قرائت، در قرائت اهل بیت (علیهم السلام) توضیح داده شده است؛ زیرا قرائت آنها خاطرنشان کرده است قاری وقتی به تعلیم کتاب خداوند سبحان می‌پردازد باید دچار فراموشی و غفلت و نسیان نشود؛ زیرا این کتاب، کتاب هدایت است، و مبتلا شدن قاری تعلیم‌دهنده به غفلت یا خطا یا فراموشی بدون آنکه خودش متوجه باشد ممکن است باعث شود او درحالی که می‌خواهد آنها را هدایت کند عامل گمراهی مردم شود؛ زیرا آنچه از قرآن کریم می‌فهمد فقط لفظ است؛ یعنی او منظورها را از طریق لفظ می‌شناسد، و منظور صاحب متن را با استناد به تعلیمی از طرف صاحب متن به خودش نمی‌شناسد؛ مگر کسی که خداوند سبحان به او یاد داده، و او را مکلف به این کار کرده باشد. حق تعالی می‌فرماید:

﴿عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتٍ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾^۱ (دانای نهران است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، * به‌جز فرستاده‌ای که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش‌رو و از پشت‌سرش نگاهبانانی برمی‌گمارد، * تا معلوم بدارد پیام‌های پروردگار خود را رسانیده‌اند؛ و [خدا] به آنچه نزد ایشان است احاطه دارد؛ و هرچیزی را به عدد شماره کرده است).

در این آیات کریم، بیانی واضح بدون اینکه هیچ ابهامی داشته باشد وجود دارد که می‌گوید کسانی هستند که مکلف به تبلیغ رسالت خداوند سبحان هستند، و به تعلیم آن به

مردم اقدام می‌کنند، و این کار بر عهده همه مردم نیست. به همین دلیل است که می‌بینیم هنگام قرائت حروفی که قاریان خوانده‌اند همان قاریانی که خداوند سبحان آنها را مکلف به این کار نکرده است. درباره قرائت خودشان نمی‌گویند «این گونه نازل شده است»؛ درحالی که می‌بینیم این عبارت در بیشتر حروفی که ائمه اهل بیت علیهم‌السلام خوانده‌اند گفته شده است؛ و برای نمونه تعدادی از حروفی را که قرائتشان از آنها علیهم‌السلام بیان شده است درحالی که آنها علیهم‌السلام تصریح می‌کردند «این گونه نازل شده است»- بیان می‌کنم:

۱- از جابر، از ابو عبدالله علیه‌السلام روایت شده است که جبرئیل علیه‌السلام آیه زیر را بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این گونه نازل کرد: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فِي عَلِيٍّ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱ (و اگر در آنچه بر بنده خود درباره علی نازل کرده‌ایم شک دارید پس -اگر راست می‌گویید- سوره‌ای همانند آن بیاورید، و گواهان خود را -غیر خدا- فراخوانید).^۲

در اینجا امام صادق علیه‌السلام تصریح می‌کند: «جبرئیل علیه‌السلام این آیه را بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این گونه نازل کرد.»

۲- از زید فحام نقل شده است، گفت: محمد بن عیسی به من گفت: از هارون، از ابو عبدالصمد ابراهیم، از پدرش، از جدش -که ابراهیم بن عبدالصمد بن محمد بن ابراهیم بود- روایت کرد: از جعفر بن محمد علیه‌السلام شنیدم می‌خواند: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾^۳ (به یقین خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران و خاندان محمد را بر

۱. بقره: ۲۳.

۲. اصول کافی شیخ کلینی: ۱/ ۴۷۳/ ۱۱۰۶؛ و مراجعه کنید به: تفسیر سید بحرانی: ۱/ ۱۵۶ و ۱۵۷.

۳. آل عمران: ۳۳.

جهانیان برتری داده است). فرمود: «این گونه نازل شد.»^۱

و بار دیگر امام صادق (علیه السلام) یادآور می‌شود: «این گونه نازل شد.»

۳- عیاشی، از حسین بن خالد روایت کرده است، گفت: ابوالحسن اول یعنی امام رضا (علیه السلام) فرمود: «این آیه را چگونه می‌خوانی؟» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۲ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا آن گونه که حق پروا کردن از اوست پروا کنید؛ و زنده بمانید جز مسلمان نمیرید). گفتیم: مسلمون. فرمود: «سبحان الله، آنها ایمان آورده‌اند، و آنها را مؤمن می‌نامد؛ سپس از آنها می‌خواهد مسلمان باشند درحالی که ایمان بالاتر از اسلام است؟!» گفتیم: در قرائت زید این گونه خوانده شده است. فرمود: «این آیه فقط به آن صورتی است که در قرائت علی (علیه السلام) هست، و آن همان تنزیلی است که جبرئیل (علیه السلام) بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کرده است: «الا و انتم مسلمون» لرسول الله (صلی الله علیه و آله) ثم للإمام من بعده (تسلیم شده باشید، به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و سپس امام بعد از او).»^۳ و امام رضا (علیه السلام) بر پاسخ خود به گوینده تأکید می‌کند و به او می‌گوید: «این آیه فقط به آن صورتی است که در قرائت علی (علیه السلام) هست، و آن همان تنزیلی است...»

۴- حق تعالی می‌فرماید: ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ﴾^۴ (آنگاه پس از آن، هفت سال سخت می‌آید که آنچه را برای آن [سال‌ها] از پیش نهاده‌اید - جز اندکی را که ذخیره می‌کنید - همه را خواهند

۱. البرهان: ۲/۳/۲۳.

۲. آل عمران: ۱۰۲.

۳. تفسیر عیاشی: ۱/۲۱۷/۱۱۹؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۲/۳/۸۲ و ۸۳.

۴. یوسف: ۴۸.

خورد). امام صادق (علیه السلام) فرمود: «این طور نازل شد: ما قرّبتم لهنّ.»^۱

«این طور نازل شد: قرّبتم لهنّ» یعنی این قرائت براساس تنزیل است.

و حروف بسیار دیگری که در فصل چهارم بیان کرده‌ام و در آنها تصریحی از طرف ائمه (علیهم السلام) آمده که آنچه می‌خوانند «تنزیل» بوده است، درحالی‌که از چنین تعبیری در قرائت‌های عامه ذکر می‌شود به میان نیامده است؛ بلکه می‌بینیم آن قرائت‌ها به صاحبانشان منسوب شده، مثل آنچه ابن‌مجاهد بیان کرده است:

«و عبید بن عقیل، از ابوعمرو روایت کرده است: او می‌خواند: "السرائ" با سین؛ و هارون اعر از ابوعمرو روایت کرده است: او گاهی با سین می‌خواند و گاهی با صاد؛ و اصمعی از ابوعمرو روایت کرده است: او "زراط" با زای خالص می‌خواند.»^۲

و «الدانی» خبری را با سند از اصمعی بیان کرده است، گفت:

«اصمعی به ما گفت: شنیدم نافع می‌خواند «یقص الحق».»^۳ به نافع گفتیم اباعمر و می‌خواند «یقضی»؛ و او گفت: قضاء همراه با داوری و فصل است. گفت: وای بر شما ای اهل عراق که در قرآن قیاس می‌کنید.»^۴

در این خبر روشن است میان دو قاری از قاریان هفت‌گانه اختلاف افتاده است: نافع (ت: ۱۶۹ق) و ابوعمرو (ت: ۱۵۴ق)؛ و نافع، قیاس اهل عراق را در قرآن ناپسند و زشت می‌شمارد، درحالی‌که قرائت ابوعمرو را قصد کرده است؛ و از این دو خبر روشن می‌شود قرائت‌های عامه حتی اگر ادعا شود مستند و سنتی هستند که از دهان مردان گرفته شده

۱. مجمع‌البیان: ۴۰۶/۵؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱۳/۴/۱۸۴.

۲. السبعة فی القراءات: ص ۱۰۵.

۳. انعام: ۵۷.

۴. جامع‌البیان فی القراءات السبع المشهورة، ابوعمرو الدانی: ص ۴۲.

است. از دخالت رأی و اجتهاد خالی نیست.

از آنچه تقدیم شد روشن می‌شود قرائت وارد شده از اهل بیت (علیهم السلام) همان قرائتی بوده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌خواند؛ به این دلیل که قرائت آنها غالباً با عبارت «این گونه نازل شد» یا عبارتی که همین معنا را می‌رساند همراه بوده، درحالی که قرائت‌های عامه به‌طور کامل از چنین اشاره‌ای خالی است؛ و علاوه بر آن قرائت ائمه اهل بیت (علیهم السلام) منظومه دلالتی را به‌صورت عملی ترجمه کرده است؛ بنابراین قرائت آنان بیانگر اهمیت لفظ (دال) به‌عنوان نماینده‌ای برگرفته از «معنی» بر زبان گوینده دانا به معنی و آنچه از آن برگرفته می‌شود بوده است؛ و این معرفت معصوم (علیهم السلام) در نتیجه تکلیف او از طرف خداوند سبحان به تعلیم و آموزش مردم آمده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا وَاعْتَلِّمْهُمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱ (پروردگارا در میان آنها فرستاده‌ای از خودشان برانگیز تا نشانه‌هایت را برایشان بخواند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد و آنها را پاکیزه گرداند؛ که به‌راستی تو شکست‌ناپذیر حکیمی)؛ و می‌دانیم هیچ‌کسی بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) مکلف به تعلیم مردم نبود، غیر از همان کسانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به فرمان خداوند سبحان آنها را عدل و هم‌سنگ قرآن کریم معرفی کرد، و آنها را برای امت نام برد؛ امامی بعد از امام تا روز قیامت؛ و آنها همان معلمانی هستند که به تعلیم قرآن کریم مکلف شده‌اند؛ آنها همان قاریان قرآن‌اند که طبق آنچه از منظومه دلالت روشن گردید از آنها برگرفته می‌شود:

اول: لفظ (دال)

قرائت اهل بیت (علیهم السلام) به «لفظ» ارزش خودش را می‌دهد؛ ارزشی که به علم آنها به قرآن کریم دلالت می‌کند، با این توصیف که علمی مبتنی بر بینه است.

از ابوجعفر باقر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «ما بر بینه‌ای از طرف پروردگار خود هستیم که آن را برای پیامبرش تبیین کرد، و پیامبرش آن را برای ما تبیین کرد؛ و اگر این چنین نبود ما نیز همانند این مردم می‌شدیم.»^۱

با دقت در حروف و عبارت‌هایی که اهل بیت علیهم السلام خوانده‌اند، حقیقت علم آنها به لفظ و جایگاه آن در «منظومه دلالت» روشن می‌شود. از جمله نمونه‌هایی که به این نکته دلالت می‌کند عبارت‌اند از:

۱- حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^۲ (به‌یقین، خدا توبهٔ پیامبر و مهاجران و انصار را که در آن ساعت دشوار از او پیروی کردند پذیرفت؛ بعد از آنکه چیزی نمانده بود دل‌های دسته‌ای از آنان منحرف شود. سپس توبهٔ آنان را پذیرفت؛ زیرا او نسبت به آنان مهربان و رحیم است).

طبرسی: از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت شده است که این‌طور خواند: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بالنبي على المهاجرين والانصار...﴾ (به‌راستی خدا به‌واسطهٔ پیامبر، توبهٔ مهاجرین و انصار را پذیرفت) تا آخر آیه...؛ و دربارهٔ فرمایش حق تعالی: ﴿و علی الثلاثة الذین خَلَفُوا﴾ (و بر سه تنی که به مخالفت بازداشته شده بودند) تا آخر آیه، علی بن حسین و ابوجعفر محمد بن علی باقر و جعفر بن محمد صادق علیهم السلام چنین خوانده‌اند: «خالفوا.»^۳

۱. بصائر الدرجات: ۳۴۲/۶، ح ۹.

۲. توبه: ۱۱۷.

۳. مجمع‌البیان: ۱۰۳/۵؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱۱۳/۱۱/۳.

می‌دانیم «عطف نسق» به یکی بودن حکم معطوف و معطوف‌علیه دلالت می‌کند، و طبق قرائت عامه، پیامبر ﷺ در توبه با مهاجرین و انصار اشتراک داشته است، و توبه حتماً باید بعد از گناهی انجام شود که توبه‌کنندگان قبل از حصول توبه مرتکب شده بودند؛ درحالی‌که پیامبر ﷺ از اینکه در گناهی افتاده باشد پاک و مطهر است. خداوند متعال در توصیف پیامبر ﷺ فرموده است: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۱ (او به‌راستی تو بر خُلُقِ عظیم هستی). پس عاقلانه نیست کسی که از هر گناهی مطهر است مشمول توبه‌ای شود که عامل حاصل شدنش، مهاجرین و انصاری بوده‌اند که به دعوت او ایمان آورده و او را تصدیق کرده و او را یاری داده بودند.

و قرائت آنها ﷺ در خصوص لفظ «خَلْفُوا» که «خَالَفُوا» بوده است، از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «این‌گونه نازل شد: ﴿وَعَلَىٰ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَالَفُوا﴾؛ زیرا اگر "خَلْفُوا" بود دیگر ایرادی به آنها وارد نبود.»^۲ و این علت و ضرورت این را که معلم قرائت باید معصوم باشد نشان می‌دهد، و اینکه باید قرائت از معصوم گرفته شود تا فهم برای دریافت‌کننده مشتبه نشود. دریافت‌کننده حق دارد بپرسد اگر «خَلْفُوا» باشد پس دیگر توبه برای چه بود؟ درحالی‌که به آنها فرمان داد شده بود تخلف کنند و آنها از فرمان اطاعت کردند و بازماندند. در این صورت موضع‌گیری آنها در برابر لفظ «خَلْفُوا» موضع‌گیری اطاعتی است که مستحق پاداش است و موضع‌گیری گناهی نیست که لازم است توبه‌ای به‌دنبال داشته باشد.

۲- حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا

۱. قلم: ۴.

۲. البرهان: ۵۱۳/۱۱/۳.

تَعَبْرُونَ^۱ (و پادشاه گفت: من دیدم هفت گاو فربه است که هفت [گاو] لاغر آنها را می‌خورند، و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشکیده دیگر. ای سران قوم، اگر رؤیا تعبیر می‌کنید، درباره رؤیای من به من نظر دهید). از ابوبعفور نقل شده است که از ابوعبدالله علیه السلام شنیدم می‌خواند: ﴿سبع سنابل خضر﴾^۲

در این قرائت، تفاوت میان کسی که معنی را با لفظ می‌خواند و از بزرگی بخشش الهی پرده برمی‌دارد با کسی که چشم‌هایش از حدود لفظ تجاوز نمی‌کند و در محدوده لفظ باقی می‌ماند مشخص می‌شود؛ زیرا قاری تصور کرده است: «سبع سنبلات» که سنبل‌هایی با تعداد مشخص هستند، و با جمع قلت که مناسب آن است قرائت کرده است؛ درحالی‌که قرائت اهل بیت علیهم السلام: «سبع سنابل» ناظر است بر اینکه تعداد، به تعدد و کثرت دلالت می‌کند، و دقیقاً مشخص کردن خود عدد نیست؛ زیرا ترجمه رؤیا در واقعیت فقط به هفت سنبل محدود نمی‌شود، بلکه کثرتی از سنبل‌هایی فراوان در امتداد هفت سال حاصلخیزی است؛ و این به پیامبر خدا یوسف علیه السلام کمک کرد مصر را از وضعیت خشک‌سالی و قحطی که در هفت سال قحطی بعد از حاصلخیزی مداوم هفت‌ساله رخ داده بود نجات بدهد.

۳- حق تعالی می‌فرماید: ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ﴾^۳ (آنگاه پس از آن، هفت سال سخت می‌آید که آنچه را برای آن [سال‌ها] از پیش نهاده‌اید - جز اندکی را که ذخیره می‌کنید - همه را خواهند خورد). امام صادق علیه السلام فرمود: «این‌طور نازل شد: ما قَرَّبْتُمْ لَهُنَّ.»^۴ در روایا، فعل

۱. یوسف: ۴۳.

۲. تفسیر عیاشی: ۲/۱۹۰/۳۳؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۴/۱۳/۱۹۰؛ مجمع‌البیان: ۵/۳۱۵.

۳. یوسف: ۴۸.

۴. مجمع‌البیان: ۵/۴۰۶؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۴/۱۳/۱۸۴.

خوردن نیازمند آن است که خوراک نزدیک به خورنده باشد، اما در «تقدیم» این دلالتی است بر پیشی گرفتن که هفت سال است، و این دو در رؤیا هست، و در رخداد واقعی پس از سال‌های حاصلخیزی بوده است. پس آنچه این سال‌ها می‌خورند از آن چیزی است که از مازاد آن هفت سال برای آنها فراهم شده است؛ و به همین ترتیب فعل «تقریب» دلالت دارد بر اینکه آن سال‌ها به ستاندن و گرفتن نیاز نداشت تا آنچه را می‌طلبند از قبل برایشان پیش فرستاده شود، و در آن سال‌ها آن‌ها فقط به اخذ (برگرفتن) مبادرت می‌کردند؛ و «مبادرت» با تقریب (نزدیک کردن) متناسب است نه با تقدیم (از پیش فرستادن).

در قرائت آنها (علیهم السلام) حروف و عباراتی آمده است که بیان می‌کند معلم بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در قرآن کریم ذکر شده و برخلاف قرائت‌های هفت‌گانه از او غفلت نشده است؛ بلکه در قرائت آنها (علیهم السلام) ذکر عترتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را قرین قرآن کریم قرار داده وارد شده است تا مبادا امت در گمراهی بیفتند؛ از جمله:

۱- قرائت امام صادق (علیه السلام) برای سخن حق تعالی: ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾^۱ (و چون به آنان گفته شود پروردگارتان چه چیز نازل کرده است، می‌گویند افسانه‌های پیشینیان) که امام صادق (علیه السلام) آن را این‌گونه خواند: ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ فِي عَلِيٍّ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ (و چون به آنان گفته شود پروردگارتان چه چیز درباره‌ی علی نازل کرده است، می‌گویند افسانه‌های پیشینیان)؛^۲ و در اینجا عبارت «فی علی» در قرائت‌های عامه نیامده است.

۲- همچنین امام صادق (علیه السلام) این فرمایش حق تعالی را: ﴿وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا

۱. نحل: ۲۴.

۲. مراجعه کنید به: تفسیر قمی: ۳۵۸؛ البرهان: ۴/۱۴/۴۳۵.

الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا^۱ (و به‌راستی در این قرآن از هرگونه مثلی، گوناگون آورديم، ولی بیشتر مردم جز سرِ انکار ندارند) این‌طور خوانده است: ﴿فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ بَوْلَايَةَ عَلِيٍّ إِلَّا كُفُورًا﴾ (ولی بیشتر مردم جز سرِ انکار ولایت علی را ندارند)؛^۲ و شاید در این سخن حق تعالی: ﴿أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾^۳ (یا می‌گویند او جن‌زده و دیوانه است درحالی‌که حق را برایشان آورد؛ ولی بیشتر آنها حق را ناپسند می‌دارند) بیانی باشد برای اینکه حقی که به آن کافر می‌شوند ولایت علی (علیه السلام) بوده است؛ زیرا علی بن ابراهیم گفته است: «حق، رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ و دلیل بر آن این سخن خداست: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ﴾»^۴ (ای مردم، حق از طرف پروردگارتان به‌سوی شما آمده است)؛ یعنی با ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام).^۵

۳- از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «جبرئیل (علیه السلام) این آیه را این‌گونه نازل کرد: ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ نَارًا﴾»^۶ (و بگو حق از طرف پروردگار شما در ولایت علی است؛ پس هرکس خواست ایمان بیاورد، و هرکس خواست کافر شود، یقیناً ما برای کسانی که به آل محمد ستم کردند آتشی مهیا کرده‌ایم).^۷

۴- از ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) از پدرش (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: ﴿وَعَنْتِ

۱. اسراء: ۸۹.

۲. اصول کافی: ۴۸۱/۱/ح ۱۱۴۴؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۴/۱۵/۶۲۱.

۳. مؤمنون ۷۰.

۴. یونس: ۱۰۸.

۵. تفسیر قمی: ص ۴۵۰.

۶. کهف: ۲۹.

۷. اصول کافی: ۴۸۱/۱/ح ۱۱۴۴؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۵/۱۵/۳۰؛ اثبات الهداة: ۲/۲۱/ح ۶۱.

أَوْجُوهُ لَلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا لَأَلِ مُحَمَّدٍ^۱ (و چهره‌ها برای آن زنده پاینده خضوع می‌کنند، و آن کس که ظلمی بر آل محمد بر دوش دارد نومید شود). این چنین نازل شده است.^۲ پس قرائت وارد شده از امام کاظم (علیه السلام) این چنین بوده است: «و آن کس که ظلمی بر آل محمد بر دوش دارد نومید شود.»

چه بسا کسی بپرسد آیا این نشان می‌دهد میزان عدالت یا ظلم، آل محمد (علیهم السلام) هستند؟ یعنی وقتی مردم در برابر آل محمد (علیهم السلام) انصاف داشته باشند عدالت محقق می‌شود؟!

شاید در حدیث ثقلین مشهور برای امت، پاسخی واضح برای این سؤال وجود داشته باشد؛ و امت به اهمیت همراهی قرآن کریم با عترت طاهر، و ضرورت راهبری آنها در زندگی - که به امنیت و امان و آسایش منجر می‌شود- توجه کرده باشند، و اینکه جداسازی این دو، از قرآن و عترت دو شیء معطل و رها شده می‌سازد، به طوری که هیچ کارکرد واقعی در زندگی مردم نخواهند داشت؛ درحالی که وظیفه اساسی آنها هدایت و سوق دادن خلائق به سوی خالق سبحانشان است.

با دقت در قرائت‌های عامه از این فرمایش خداوند سبحان ﴿قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾^۳ (گفت این راهی است مستقیم به سوی من) می‌بینیم هشت نفر از قاریان می‌خوانند «علی» با وجود اینکه از «حرف و یاء نسبت» تشکیل شده است، و تفسیر می‌کنند این راه، بر ذمه و به ضمانت من است؛ ولی دیگران خوانده‌اند: «صراطاً علی» یعنی به صورت صفت و موصوف؛^۴ و هرکس در این دو قرائت تدبر کند به روشنی دشواری را در توجیه آنها ملاحظه می‌کند و اینکه آن بهره‌ای که در ورای آن مورد انتظار است دیده نمی‌شود؛ یعنی

۱. طه: ۱۱۱.

۲. تأویل الآیات: ۱/۳۱۸/ح ۱۵؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۱۸۹/۱۵/۵ و ۱۹۰.

۳. حجر: ۴۱.

۴. مراجعه کنید به: معجم القراءات: ۵۵۲/۴.

این آیه با این دو قرائت خوانده شده، بر افراد مکلف تأثیری ندارد؛ اینکه «راه» با رفع و علو توصیف شود تحصیل حاصل است و هرچیزی که به خداوند سبحان منسوب باشد قدر و مقام بزرگی دارد و در این خصوص هیچ جدل و نزاعی نیست؛ اما قرائتی که در آن حرف جر متصل به یاءِ نسبت وجود دارد دلالتی هدایتگر نتیجه نمی‌دهد؛ به دلیل اختلاف دلالت برای کسی که این آیه را بر آن کیفیت می‌خواند؛^۱ و تمام دلالت‌هایی که ناظران در این آیه مطرح می‌کنند هدف از نزول کتاب را به این جهان به‌عنوان هدایتگر به‌سوی «استوارترین» محقق نمی‌کند. به همین دلیل می‌بینیم برخی از آنها گویی برای خدای سبحان چنین پیشنهاد می‌دهند: ﴿قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾ (گفت این راه، بر من مستقیم و راست است)؛ یعنی این راه به‌سوی من مستقیم است.^۲

پژوهشگر، با دقت در قرائت ائمه علیهم‌السلام، هدف الهی از نزول کتاب را محقق شده می‌بیند؛ و این از طریق اضافه کردن صراط به مسمای معلوم - که وصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یعنی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است - صورت می‌پذیرد.^۳ گفته شده است امام صادق علیه‌السلام این آیه را با اضافه کردن راه به علی علیه‌السلام خوانده است: هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (این راه علی، مستقیم است).^۴ شایان ذکر است قرائت‌های عامه با دو احتمال که لفظ «علی» را در خود دارند خوانده‌اند؛ زیرا گفتیم قرائت برای این لفظ، و خالی از إعجام و إعراب بوده است، و آن‌ها چیزی را که لفظ احتمال می‌دهد خوانده‌اند، و این لفظ هر دو صورتی را که خوانده‌اند احتمال می‌دهد؛ و صورت سومی نیز محتمل است که از آن غافل مانده‌اند و به آن شکل آن را نخوانده‌اند و آن قرائت اضافه کردن صراط به علی علیه‌السلام است. پس عبارت قرآنی «صراط علی» خاص

۱. مراجعه کنید به: معالم التنزیل، معروف به تفسیر بغوی: ۸۲/۴؛ تفسیر الکبیر، رازی: ۱۹۳/۱۹.

۲. جامع البیان عن تأویل القرآن، معروف به تفسیر طبری: ۶۹/۱۴.

۳. مراجعه کنید به: تفسیر فرات بن ابراهیم الکوفی: ۲۲۵/۱.

۴. اصول کافی کلینی: ۱/۴۸۱/ح ۱۱۴۳.

می‌شود، و جمله قرآنی با اسم اشاره شروع می‌شود، و اسم اشاره وجود مشارالیه مشخص را می‌طلبد، و به چیزی که مجهول و ناشناخته است اشاره نمی‌شود. «الصراط المستقیم» اگر وجود سیرکننده در آن مشخص نشده باشد مجهول می‌شود؛ و این سیرکننده، صراط را برای دریافت‌کنندگان بعد از اینکه برایشان مجهول بوده است، تبدیل به معروف کرده است.

در قرائت ائمه (علیهم السلام) عبارتها و حروفی آمده است که در آنها بیان مقاصد و اهداف الهی -چه مقاصد شرعی و چه مقاصد عقیدتی- وجود دارد؛ مقاصدی که هیچ‌کسی غیر از آن که خداوند سبحان او را از آنها آگاه کرده یا به او یاد داده نمی‌تواند تعلیم دهد، و خواننده رمز نمی‌تواند به مقصد و هدف آن برسد؛ و این رمز فقط به این دلیل قرار داده شده است تا باعث تشویق برای جست‌وجوی کسی شود که عارف به مقصد رمز است؛ و این عارف براساس رأی یا اجتهاد خودش سخن نمی‌گوید، بلکه باید کلامش قطعی و صادرشده از صاحب متن باشد؛ و چنین وضعیتی جز برای کسی که خداوند سبحان او را مکلف به رساندن رسالتش به‌سوی مردم کرده باشد ممکن نیست؛ و آنها انبیاء (علیهم السلام) و اوصیای انبیاء (علیهم السلام) هستند، و علم به مقاصد و اهداف الهی از غیر از آنها اخذ نمی‌شود. مثال آن قرائت امام باقر (علیه السلام) از سخن حق تعالی است: ﴿حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوَسْطٰی وَ قَوْمُوا لِلّٰهِ قَانِیْنِ﴾^۱ (بر نمازها مواظبت داشته باشید، و به خصوص نماز وسطی؛ و به طاعت خدا قیام کنید) که امام (علیه السلام) آن را این‌گونه خوانده است: ﴿حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوَسْطٰی وَ صَلَوةَ الْعَصْرِ وَ قَوْمُوا لِلّٰهِ قَانِیْنِ﴾^۲ (بر نمازها مواظبت داشته باشید، و به خصوص نماز وسطی و نماز عصر؛ و به طاعت خدا قیام کنید). منظور از «وسطی» (میان) نماز ظهر است، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را این‌گونه خوانده است.^۲ این محکم کردن، شبهه‌ای را که مفسران در

۱. بقره: ۲۳۸.

۲. تفسیر عیاشی: ۱/۱۴۶/۱ ح: ۴۶؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱/۰۹/۱.

برابر این آیه طبق قرائت‌های عامه گرفتارش شده‌اند رفع می‌کند؛ تا آنجا که طبری در تفسیر خود اختلاف در «الصلوة الوسطی» را بیان کرده است؛ به طوری که عده‌ای از آنها گفته‌اند منظور، نماز عصر است^۱ و عده‌ای دیگر گفته‌اند نماز وسطی، نماز ظهر است^۲ و جماعتی نیز گفته‌اند نماز وسطی، نماز مغرب است^۳ و برخی دیگر گفته‌اند نماز صبح است^۴ و دیگران گفته‌اند یکی از نمازهای پنج‌گانه است، و دقیقاً مصداقش را مشخص نکرده‌اند.^۵

شکی نیست این آشفتگی حاصل شده در شناخت «نماز میانه» به رأی و اجتهاد بازمی‌گردد، و عاقلانه نیست این آشفتگی به سنت پاک نبوی نسبت داده شود؛ زیرا وظیفه سنت، بیان و محکم کردن است؛ درحالی که در تعدد نظرات، هیچ بیان و حکمی وجود ندارد. همچنین با استناد به قرائت وارد شده از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام روشن شد محکم کردن فقط در تفسیر و تأویل نیست، بلکه در قرائت هم هست؛ تا آنجا که از قرائت امام باقر علیه‌السلام روشن می‌شود «نماز وسطی» همان «نماز ظهر» است.

پس از اینکه روشن شد حتماً باید امر و اقدام به قرائت - که از علوم قرآن است - به معلم‌هایی سپرده شود که خداوند سبحان آنها را برای آموزش کتاب خود تعیین کرده است تا امت دچار اختلاف نشوند و دچار همان گرفتاری‌های امت‌های قبلی نشوند (وقتی آن امت‌ها از معلمان کتاب‌هایشان که خداوند سبحان آنها را تعیین کرده بود روی گرداندند و به رجالی روی آوردند که خدا آنها را تعیین نکرده بود، و به این ترتیب در قرائت کتاب‌هایشان دچار اختلاف شدند) چه بسا کسی بپرسد: پس امت چه نقش و وظیفه‌ای در برابر قرآن

۱. مراجعه کنید به: جامع‌البیان عن تأویل ای القرآن: ۳۴۲/۴ تا ۳۵۹.

۲. مراجعه کنید به: همان منبع: ۳۵۹/۴ تا ۳۶۶.

۳. مراجعه کنید به: همان منبع: ۳۶۶/۴ تا ۳۶۷.

۴. جامع‌البیان عن تأویل ای القرآن: ۳۷۱/۳ تا ۳۶۷.

۵. همان منبع: ۳۷۱/۳.

دارد؟ این سؤال را قرآن در آیات بسیاری پاسخ داده، و شاید از جمله محکم‌ترین بیان‌ها این فرمایش حق تعالی باشد: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱ (بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد و گناهان شما را ببامرزد؛ و خداوند بخشایندهٔ مهربان است).

این آیهٔ مبارک، وظیفهٔ امت را آشکار می‌کند، به اینکه فقط پیروی است؛ و پیروی یعنی یک راهبر به‌عنوان معلم- وجود دارد که امت در همهٔ مراحل وجود خود پشت‌سر او حرکت می‌کنند. از ابن عباس روایت شده است، گفت: وقتی این آیه نازل شد ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (و هر قومی هدایتگری دارد) رسول خدا ﷺ دست خود را به سینه‌اش گذاشت و فرمود: «من اندازکننده هستم، و هر قومی هدایتگری دارد.» و با دست خود به شانهٔ علی (علیه السلام) اشاره کرد و فرمود: «تو هدایتگری ای علی؛ هدایت‌یافتگان بعد از من با تو هدایت می‌شوند.»^۲

این خبر به‌طور کامل با تفسیر طبری دربارهٔ آیهٔ کریم هم‌خوانی و انسجام دارد، آنجا که در تفسیر خود گفته است: «هر قومی هدایتگری دارد؛ می‌فرماید: و هر قومی امامی دارد که به او اقتدا می‌کنند، و هدایتگری دارد که در پیشاپیش آنها حرکت می‌کند.»^۳

شاید بد نباشد در معانی «تدبر» دقتی داشته باشیم تا در جهت بیان اهمیت منظومهٔ دلالتی که خداوند سبحان در کتاب خود قرار داده است برای بحث زمینه‌سازی شده باشد، و اینکه تمسک به آن، دریافت‌کننده را از اینکه «تندبادهای تصورات» او را به راست و چپ منحرف کنند حفظ می‌کند. در دایرةالمعارف‌ها، معنایی برای واژهٔ تدبر آمده است؛ از جمله به‌عنوان مثال- معنایی که الازهری بیان کرده است:

«و تدبیر همچنین یعنی اینکه انسان امر خود را مدیریت کند؛ و در آن تدبّر نماید یعنی

۱. آل عمران: ۳۱.

۲. تفسیر طبری: ۴۴۳/۱۳.

۳. تفسیر طبری: ۴۳۸/۱۳.

به عواقب آن بنگرد.»^۱

و ابن‌منظور گفته است:

«و دَبَّرَ الْأَمْرَ وَ تَدَبَّرَهُ: در عاقبت آن نگریست؛ و اسْتَدَبَّرَهُ: درباره عاقبتش نظر داد، با اینکه ابتدایش را ندیده بود. عَرَفَ الْأَمْرَ تَدَبُّرًا (امر را با تدبیر شناخت) یعنی تا آخرش... و تدبیر در امر: اینکه به همان چیزی که عاقبتش به آن می‌رسد نگاه کنی، و تدبُّر، تفکر درباره آن است؛ و فلانی در برابر امر از انتها آن را می‌بیند، یعنی اول آن را از آخرش می‌بیند. گفته می‌شود: فلانی اگر به امر خود آن‌گونه که در نهایت آن را در نظر می‌گیرد از اول توجه نماید به وجهه امر آن هدایت می‌شود، یعنی اگر در ابتدای امر آن چیزی را می‌دانست که در آخرش می‌داند به امر آن هدایت می‌شد. "اکثم بن صیفی" به فرزندانش گفت: ای فرزندانم، در اعجاز اموری تدبیر نکنید که پایه‌هایش گذشته است؛ و تدبیر یعنی انسان امر خود را مدیریت کند؛ و در آن تدبیر کند یعنی در عواقب آن بنگرد.»^۲

و سید محمد مرتضی حسینی زبیدی گفته است:

«در کتاب عزیز آمده است ﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ﴾^۳ (آیا در این سخن نیندیشیده‌اند) یعنی آیا آنچه را در قرآن مورد خطاب است درک نکردند؛ و نیز این فرمایش حق تعالی: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾^۴ (آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟) یعنی آیا تفکر نمی‌کنند تا عبرت بگیرند؟ پس تدبیر، همان تفکر و فهمیدن است.»^۵

پس معانی آن عبارت‌اند از: نگریستن در عاقبت امر، و آخر چیزی، و تفکر و فهمیدن.

۱. تهذیب اللغة: ۱۴/۱۱۳/ ماده: دبر.

۲. لسان‌العرب، ابن‌منظور: ۳۸۵/۵/ ماده دبر.

۳. مؤمنون: ۶۸.

۴. نساء: ۸۲.

۵. تاج‌العروس: ۱۱/۲۶۶/ ماده: دبر.

و این معانی سه‌گانه با دقت نظر در قرآن و تدبر در آن محقق می‌شود. عاقبت قرآن یعنی چیزی که از نظر مرتبه بعد از آن می‌آید، و آنچه در رتبه بعد از آن می‌آید ناطق به آن است. همچنین تفکر در قرآن ما را به سوی چیزی که اقوم (استوارتر) است هدایت خواهد کرد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾^۱ (قطعاً این قرآن به آنچه استوارتر است راه می‌نماید؛ و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند مژده می‌دهد پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود). روایت بعدی در توضیح این آیه آمده است: موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین (علیه السلام) روایت کرده است، فرمود: «امامی از ما نیست مگر اینکه معصوم باشد و عصمت در ظاهر خلقت نیست که شناخته شود؛ از همین رو معصوم باید وصیت داشته باشد.» به ایشان گفته شد: ای فرزند رسول خدا، معنای معصوم چیست؟ فرمود: «کسی که به ریسمان خدا چنگ زده است؛ و ریسمان خدا همان قرآن است و آن دو تا قیامت از هم جدا نخواهند شد؛ امام به سوی قرآن هدایت می‌کند و قرآن به سوی امام، و این سخن خداوند عزوجل است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾ (به درستی که این قرآن به آنچه استوارتر است راه می‌نماید).»^۲

بنابراین امت مکلف به جست‌وجوی سخن‌گوی قرآن هستند، و این ناطق به قرآن باید معصوم باشد تا مردم را وارد اختلاف نکند و آنها را از اجتماع بر حق خارج نکند. با استناد به دیدگاهی که این تحقیق ارائه می‌دهد در تدبر و تفکر در قرآن دلالتی است برای اینکه راه و روش و سنتی وجود دارد، و این راه همانی است که خداوند سبحان آن را به «استوارتر یا استوارترین» توصیفش کرده است، و این راه یا طریق یا سنت است که مردم را از گرفتار شدن در اختلافات و خلاف‌ها بازمی‌دارد. این رویکرد بر سه رکن بنا شده است:

۱. اسراء: ۹.

۲. معانی الاخبار، شیخ صدوق: ص ۱۳۲.

اول: صاحب متن یا مُرسِل.

دوم: متن یا رسالت و کتاب.

و سوم: رسولی که مکلف به آموزش قرائت و بیان رسالت به مردم است تا مردم بتوانند آن رسالت را به‌طور عملی طبق رضایت خداوند سبحان ترجمه کنند؛ و به‌این ترتیب هدف نهایی از خلقت محقق شود.

این رویکرد را خداوند سبحان از همان نخستین روز تنصیب در خلقتش ثابت کرده است؛ زیرا کسی که با خلق رویارو می‌شود مردی از آنهاست که ادعا می‌کند با رسالتی از طرف خدای سبحان ارسال شده است؛ و اگر فرض کنیم هیچ راه و روشی برای شناخت این رسول وجود نداشت یا در دسترس نبود، چنین فرضی مصداقی برای سخن کسانی خواهد بود که قائل به «اساطیر الاولین» (افسانه‌های پیشینیان) هستند؛ همان کسانی که قرآن گفته‌شان را حکایت کرده و فرموده است: ﴿وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اِكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا﴾^۱ (و گفتند افسانه‌های پیشینیان است که آنها را نوشته است، و صبح و شام بر او املا می‌شود). حال خداوند سبحان چگونه سخن آنها و افترايي را که به رسول خدا می‌بندند پاسخ می‌دهد؟ آیات بعدی این راه و روش استوار را تبیین خواهد کرد:

﴿وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَيَّ يَدِيهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتِي لَيْتَنِي لَمَّ اتَّخَذْتُ فَلَانًا حَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا * وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۲ (و روزی است که ستمکار دست‌های خود را می‌گزد [و] می‌گوید: «ای کاش با پیامبر راهی برمی‌گرفتم. * وای بر من، ای کاش فلانی را به‌دوستی نمی‌گرفتم. * به‌راستی مرا به گمراهی کشانید پس از آنکه

۱. فرقان: ۵.

۲. فرقان: ۲۷ تا ۳۰.

ذکر (قرآن) به من رسیده بود.» و شیطان همواره خوارکننده انسان است. * و پیامبر گفت: پروردگارا، قوم من این قرآن را متروک و رها کردند).

این آیات می‌فرمایند کسی هست که باید پیروی شود، و او شخص رسول (فرستاده) است، و ظالم از کسی پیروی می‌کند که خداوند سبحان او را به‌عنوان «رسول» انتخاب نکرده است، و این باعث می‌شود ما به‌روشنی متوجه شویم تکلیف امت، فقط پیروی است و رهبری نیست. نکته دیگری که آیه مبارک آشکار کرده این است که پیروی از غیر از رسول، گمراهی است؛ و سومین نکته در آیه سی‌ام، شکایت رسول از هجران و کنار گذاشتن است؛ و هجران قرآن، جز با هجران و متروک گذاشتن سخن‌گوی قرآن محقق نمی‌شود؛ زیرا اختلاف در قرآن، صورتی از صورت‌های هجران رسول است، نزاع بر سر قرآن صورتی از صورت‌های هجران است، و تعدد تفسیرها و اعتقادات از طریق واداشتن قرآن به سخن براساس رأی و نظر و تفکرات شخصی نیز صورتی از صورت‌های هجران است؛ زیرا این قرآن را خداوند سبحان از علیای خود برای اینکه مردم به‌طور مستقیم به قرآن بپردازند و تصورات و تفکرات خود را - که مستند به فرهنگ قبلی است - درباره‌اش به کار ببندند نفرستاده است؛ از این رو خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگاهبان آن هستیم)؛ و خداوند سبحان نفرموده است مردم حافظ قرآن هستند، بلکه می‌فرماید «ما حافظ قرآن هستیم»؛ یعنی امر حفاظت به او موکول شده است. در اینجا نغز قرآنی شگفت‌انگیزی وجود دارد؛ آن معبود سبحان نمی‌فرماید «من نگاهبان شما هستم» بلکه می‌فرماید «ما حافظ آن هستیم» و اینکه ذات مقدس خود را با کسانی جمع کرده که آنها را حافظان کتابش قرار داده است، اشاره می‌کند به اینکه آن حافظان حتماً باید از او باشند؛ یعنی خداوند کسی است که آنها را منصوب و معین کرده است، و این مردم نیستند که آنها را منصوب و معین می‌کنند.

همچنین او ضامن آنهاست، زیرا آنها را به خودش منسوب کرده و با ذات خودش شریک ساخته است.

بنابراین بر ما لازم است از راه و روشی اطلاع یابیم که از طریقش آن حافظانی که حفظ قرآن به آنها سپرده شده است شناخته می‌شوند. آیا روش ثابتی وجود دارد که از طریق آن این حافظان شناسایی شوند؟ پاسخ را آیات بسیاری با هر خلیفه تعیین شده از طرف خداوند سبحان بیان کرده‌اند؛ خلفایی که از آدم علیه السلام شروع می‌شوند و به همه انبیا و مرسلین و اوصیا علیهم السلام می‌رسند. همه آنها برای شناساندن خود همان قانون الهی را می‌آورند که تنصیب آدم علیه السلام به عنوان خلیفه خدا با آن انجام شد؛ و این قانون دارای سه بند است:

بند اول: اینکه برای این فرد منصوب از طرف خداوند سبحان به عنوان معلم و خلیفه متن آورده شود. حق تعالی می‌فرماید: **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**^۱ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم، گفتند آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با حمد تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟! گفت من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید).

فرشتگان اعتراض کردند، با این توجیه که در خلیفه باید صفاتی فراهم باشد و این صفات عبارت‌اند از تسبیح به حمد خدا، و تقدیس او؛ و این خصوصیتی است که آنها در آن کسی که برایشان تعیین شده بود یعنی آدم علیه السلام ندیدند، بلکه آن را در نفس‌های خودشان دیدند. حال چگونه خداوند سبحان اعتراض آنها را برای این تنصیب ساقط کند؟ با دلیلی که برای فرشتگان روشن می‌کند آدم علیه السلام به حمد خدا تسبیح می‌گوید، و او را تقدیس

می‌نماید، و در مقامی بالاتر از آنها قرار دارد؛ و هیچ تسبیح و حمد و تقدیسی وجود نخواهد داشت مگر با علم و معرفت. پس صاحب مقام بالاتر باید داناتر باشد؛ بنابراین با علمی که دارد آن صفاتی که فرشتگان به‌عنوان معیار در نظر گرفته بودند برایش ثابت می‌شود.

پاسخ الهی با این فرمایش برایشان آمد: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾^۱ (و تمام نام‌ها را به آدم بیاموخت. سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید مرا به نام‌های این‌ها خبر دهید * گفتند: منزهی تو؛ ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم * گفت: ای آدم، آن‌ها را از نام‌های این‌ها آگاه کن. چون از آن نام‌ها آگاهشان کرد، گفت: آیا به شما نگفتم من نهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم، و بر آنچه آشکار می‌کنید و پنهان می‌داشتید آگاهم؟).

همین که برای اعلم بودن آدم (علیه السلام) دلیل اقامه شد هیچ‌کدام از فرشتگان جز این نگفت که: «پاک و منزهی تو، ما علمی نداریم جز آنچه خود به ما آموخته‌ای.» پس استغفار کردند و بازگشتند. سپس پروردگار سبحان به آنها فرمان داد به خلیفه‌اش سجده کنند، و بعد از دو بند تصریح به خلیفه، و علم. امر آن معبود سبحان بند سوم از قانون تنصیب الهی بود.

این بندهای سه‌گانه تبدیل به قانونی شد که هر فرستاده الهی برای اینکه ثابت کند از طرف خداوند سبحان فرستاده شده است به آن استدلال می‌کند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾^۲ (و به‌یقین ما نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در میان فرزندان آن دو، نبوت و کتاب

۱. بقره: ۳۱ تا ۳۳.

۲. حدید: ۲۶.

را قرار دادیم؛ از آنها [برخی] هدایت یافتند، و بسیاری از آنان نافرمان بودند).

این متن در این آیه کریم درباره آن فرستادگان واضح است؛ زیرا این آیه دو اسم نوح و ابراهیم علیه السلام را به روشنی بیان کرده و بعد از آنها فرزندانشان را نام برده است؛ و این نشان می‌دهد همه آنها از نوح علیه السلام هستند و نوح به فرزندان خود - که بعد از او یکی بعد از دیگری می‌آیند تا در جایگاه او انجام وظیفه کنند- وصیت کرده است، و همچنین ابراهیم علیه السلام به فرزندان خود که بعد از او جانشینش شده‌اند تصریح کرده است؛ با توجه به این نکته که این امر، در میان همه فرزندانش شایع نیست، بلکه فقط به فرزندان او اختصاص دارد که خداوند سبحان آنها را از ظلم معصوم داشته است؛ و این عصمت حتماً باید با تصریح به آنها و بردن نامشان انجام شده باشد تا کسی که پایین‌تر از آنهاست جز از سر عناد و انکار و سرکشی با آنها به نزاع برنخیزد. سپس آیه نبوت ذکر شده است، یعنی علم الهی؛ و کتاب همان شریعت حاکم است؛ و این بندها را حق سبحان در این فرمایش خود بیان کرده است:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۱ (و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و در فرزندان او نبوت و کتاب را قرار دادیم، و پاداش او را در دنیا دادیم، و به‌راستی او در آخرت از شایستگان است).

حق تعالی می‌فرماید: ﴿و دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحَكْمِهِمْ شَاهِدِينَ * فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّا أَتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ﴾^۲ (و داوود و سلیمان را [یاد کن] هنگامی که درباره آن کشتزار - که گوسفندان مردم شب‌هنگام در آن چریده بودند- داوری می‌کردند، و ما شاهد داوری آنان بودیم. * پس آن را به سلیمان فهماندیم، و به هیکل [از آن دو] حکمت و دانش عطا

۱. عنکبوت: ۲۷.

۲. انبیاء: ۷۸ و ۷۹.

کردیم، و کوه‌ها و پرندگان را با داوود به نیایش واداشتیم، و به‌راستی ما انجام‌دهنده بودیم).

تصریح به آن دو، همان ذکر نام‌های آنهاست؛ و علم و نیز داوری در متن آیه روشن است؛ و متون قرآنی در بیان اینکه این قانون سنت خداوند سبحان در خلقتش واضح و روشن است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^۱ (این سنت خداوندی است که در میان پیشینیان نیز بود؛ و در سنت خدا هرگز تبدیلی نخواهی یافت).

پس دعوت‌کننده حق با این قانون شناخته می‌شود، و با این قانون از افراد دیگری که از روی ظلم و بهتان ادعای منصب الهی می‌کنند متمایز می‌شود؛ از این رو هیچ‌کدام از خلائق برای روی‌گردانی از معلم الهی موجود در زمان خودش عذر و بهانه‌ای ندارد. ائمه -عترت رسول خدا (علیهم السلام)- در میان امت بوده‌اند، ولی امت از آن معلمان روی گردانند، و به‌سوی معلمان و قاریانی متمایل شدند که خداوند سبحان آنها را منصوب نکرده بود، و در نتیجه این تعدد در قرائت‌ها و اختلافات حاصل شد. این قاریان همه‌شان یا از تابعین بودند یا از تابعین تابعین. به‌عنوان مثال روایت شده است نافع بن عبدالرحمان (ت: ۱۶۹ق) قرائت را از هفتاد تن از تابعین گرفت^۲ و هیچ‌کسی غیر از پیروان ائمه (علیهم السلام) به قرائت ائمه (علیهم السلام) توجه نکرده‌اند؛ درحالی که مگر خداوند سبحان نفرموده است: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۳ (بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند برابر هستند؟ به‌راستی فقط صاحبان خرد پند می‌گیرند).

حق تعالی می‌فرماید: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا

۱. احزاب: ۶۲.

۲. مراجعه کنید به: الاختلاف بين القراءات: ص ۸۲.

۳. زمر: ۹.

إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿۱﴾ (بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم یافته‌اند، و جز ستمگران منکر آیات ما نمی‌شوند).

این آیه کریم موضع حفظ قرآن را - که سینه‌های کسانی است که به آنها دانش داده شده است - نشان می‌دهد؛ و خداوند آیات را به‌عنوان بینات یعنی محکمت‌ در سینه‌های این کسانی که به آنها علم داده شده، قرار داده است؛ و آیات جز در سینه‌های خلفا و حجت‌های خدا محکم نیست؛ حجت‌هایی که مردم - همان‌طور که خداوند به آن‌ها فرمان داده است - باید به آنها چنگ بزنند تا حفظ شوند: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۲ (و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید، و پراکنده نشوید؛ و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید؛ پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید؛ و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رها کند. این‌گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند، باشد که شما راه یابید).

از سُدی روایت شده است، گفت: «و همه به خدا چنگ بزنید؛ اما ریسمان خدا، کتاب خداست.»^۳

و از مجاهد روایت شده است: «به ریسمان خدا، یعنی به پیمان خدا.»^۴
و بدیهی است کتاب، سازوکار این تمسک جستن و چگونگی آن را در خود دارد، و این سازوکار را خداوند سبحان در سوره بقره در داستان تعیین آدم عليه السلام به‌عنوان جانشین خودش

۱. عنکبوت: ۴۹.

۲. آل عمران: ۱۰۳.

۳. تفسیر جامع البیان طبری: ۶۴۵/۵.

۴. تفسیر جامع البیان طبری: ۶۴۵/۵.

بیان کرده است؛ به طوری که حجت بودن او را برای مخلوقاتی که مکلف به اطاعتش بودند یعنی فرشتگان و ابلیس - مشخص نمود و این تشخیص براساس قانون ثابتی جریان می یابد که نه تغییر می کند و نه دگرگون می شود. این قانون سه رکن دارد: اولی متن (تصریح) است، آنجا که آدم علیه السلام در جمع فرشتگان، خلیفه خدا نامیده شد؛ و وقتی آن ها اعتراض کردند برایشان بیان شد او داناتر از آنهاست؛ پس «علم» رکن دوم است؛ و وقتی برای آنها روشن شد او داناتر از آنهاست آن ها به آن اعتراف کردند و فرمان خداوند سبحان و اطاعت او را پذیرفتند و تسلیم شدند، و به دنبال گردن نهادن به امر خدا، اینکه او خلیفه خدا باشد را پذیرفتند؛ پس او حاکم به امر خداست؛ و این رکن سوم از قانون الهی تعیین خلفای خداست. این ارکان سه گانه در همراهی با هیچ کدام از فرستادگان یا خلفای گذشته خداوند سبحان که برای مردم مبعوث کرده تأخیر نداشته است، و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز هرگز نقض نمی شود. «مجاهد» ریسمان را عهد خدا تفسیر کرده است، و این عهد حتماً باید کسی را که با او پیمان بسته می شود به همراه داشته باشد. حال این کسی که با او پیمان بسته می شود چه کسی است؟

سپس خداوند سبحان و متعال چه زیبا جزئیاتی درباره ریسمان خدا بیان می کند و می فرماید: ﴿ضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلِيلَةَ أَتَيْنَ مَا تُخْفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾^۱ (آنها هر زمان و هر کجا یافت شوند، خواری و ذلت بر آنان زده شده، مگر آنکه به ریسمانی از خدا یا ریسمانی از مردم [چنگ بزنند]؛ و به خشمی از سوی خدا سزاوار شده اند، و [داغ] بینوایی و تیره روزی بر آنان زده شد؛ این به آن سبب است که آنان همواره به آیات خدا کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند، به سبب آنکه نافرمانی نمودند، و همواره تجاوز می کردند).

طبری در تفسیر خود سخن برخی نحویون کوفه را آورده است که گفته‌اند:

«آنچه "باء" را در "بجبل" جلب کرده، فعل محذوفی است که بیان نشده است؛ و معنی کلام: هر جا باشند بر آن‌ها پستی و حقارت زده شد؛ مگر اینکه به ریسمانی از خدا چنگ بزنند؛ و آن را حذف کرده است.»^۱

اعتصام و چنگ زدن به ریسمانی که از خداست همان قرآن است، و ریسمانی که از مردم است همان حجت‌های خدا بر خلق هستند.

از امام باقر (علیه السلام) درباره شرح این آیه آمده است: «ریسمانی از طرف خدا، کتاب خدا؛ و ریسمانی از مردم، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.»^۲

و چه بسا در حدیث ثقلین: «کتاب خدا و عترت طاهره»^۳ بیانی برای این سخن خدای تعالی «به ریسمانی از خدا و ریسمانی از مردم» وجود داشته باشد.

رویگرد «تدبر» ما را در برابر مسئولیت تحقیق و جست‌وجو درباره آنچه علما و محققین به‌عنوان ضوابطی برای شناخت قرائت و پذیرفتنش مقرر کرده‌اند قرار می‌دهد. ابن مجاهد خبری را از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) نقل کرده که گفته است:

«پیروی کنید، و از طرف خودتان بدعتی نیاورید؛ که شما کفایت شده‌اید [یعنی برای شما کافی است و دچار رنج و سختی نمی‌شوید].»^۴

و پرسشی که در اینجا خودنمایی می‌کند: با چه چیزی کفایت شدند؟!

۱. تفسیر جامع البیان، طبری: ۶۸۴/۵.

۲. تفسیر فرات کوفی: ۹۲/۱.

۳. مراجعه کنید به: صحیح جامع الصغیر، البانی: ۲۸۶ و ۲۸۷/ح ۱۳۵۱ و ۴۸۲/ح ۲۴۵۷ و ۲۴۵۸.

۴. السبعة في القراءات: ص ۴۶.

و با چه کسی کفایت شدند؟!

این خبر روایت شده، دلالت می‌کند به اینکه صاحب رسالت - که پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله است - امت را از رنج طلب، کفایت کرده است، ولی امت به عبارت «کفایت شده‌اید» عمل نکردند، و اگر امت به آن عمل کرده بودند این همه پذیرفتن و نپذیرفتن اتفاق نمی‌افتاد. مراحل جمع‌آوری قرآن نشان داده است امت متحمل رنج و سختی شدند، ولی کفایت نشدن [و رنج و سختی از آنان برداشته نشد]؛ چه در زمان خلیفه اول و چه خلیفه دوم، تا برسد به خلیفه سوم عثمان بن عفان که هیئتی برای نسخه‌برداری از مصحف‌هایی که نزد سیده حفصه بود تشکیل داد^۱ و مصحف‌های دیگر را مثل مصحف ابی و عبدالله بن مسعود سوزاند؛ بعد از دو قرن ابن مجاهد از راه می‌رسد تا تعداد قاریان را که کم نیستند شماره کند، و با استناد به توصیفی که از وضعیت آثار روایت شده درباره حروف قرآن ارائه کرده است - فقط به هفت قرائت از این قاریان اعتماد می‌کند. ابن مجاهد می‌گوید:

«همچنین درباره آثاری که در خصوص حروف قرآن روایت شده است، [طیف‌های وسیعی را شامل می‌شوند] برخی از آنان معرب رایج واضح هستند، برخی معرب واضح غیررایج، برخی گویش نادر اندک، برخی دیگر گویش‌های دارای معنی ضعیف در اعراب هستند ولی خوانده شده‌اند، و از جمله آنچه درباره‌اش خیال‌پردازی کرده‌اند و یا لحنی غیرمجاز - به غلط خوانده شده است توسط کسی که جز اندکی از عربی نمی‌شناسد، و از جمله لحن و اشتباه اعرابی پنهانی که جز عالم اندیشمند آن را نمی‌شناسد، و برای هر کدام، آثاری در قرائت‌ها آمده است.»^۲

پس «ابن مجاهد» آثار روایت شده را به چند دسته تقسیم می‌کند:

۱- بخشی از آن معرب رایج واضح است. این دسته در میان مردم شایع شده‌اند، و

۱. مراجعه کنید به: فتح الباری، ابن حجر مسقلانی: ۱۰/۹ و ۱۱/۱ ح ۴۹۸۶ تا ۴۹۸۸.

۲. السبعة فی القراءات: ص ۴۹.

- از این رو علت اعتماد به این دسته، شیوع آن است.
- ۲- دسته‌ایی که معرب واضح است، اما شایع نیست.
- ۳- دسته‌ای که گویشش نادر و اندک است؛ یعنی کسانی که از گویش آن آثار استفاده می‌کنند در مقایسه با گروه شایع که -از نظر اکثریت قابل قبول است- اندک هستند.
- ۴- دسته‌ای که گویش‌های دارای معنی ضعیف در اعراب هستند، ولی خوانده شده‌اند.
- ۵- دسته‌ای که درباره‌شان توهم وجود داشته است و توسط کسی که جز اندکی از عربی نمی‌شناسد به غلط خوانده شده است.
- ۶- دسته آخر، لحن و اشتباه اعرابی پنهان است که جز عالم فرهیخته آن را نمی‌شناسد.

به این ترتیب ابن مجاهد آثار روایت‌شده یا قرائت‌ها را تقسیم‌بندی کرده است، و بعد از این تقسیم‌بندی اخباری را بیان می‌کند که تأکید دارند بر اینکه قرائت، سنت است. از خارجه بن زید بن ثابت از پدرش روایت کرده است، گفت: «قرائت، سنت است؛ پس همان‌طور که هست آن را قرائت کنید.»^۱

توصیف «سنت» به کدام‌یک از این تقسیم‌بندی‌های شش‌گانه منطبق می‌شود؟! بدیهی است سنت، به معنی یک الگو و روش است، درحالی‌که تعدد قرائت‌ها و تلاش برای محدود کردنشان به هفت یا ده قرائت ... به روشنی نشان می‌دهد این قرائت‌ها اجتهاد هستند؛ زیرا سنت، نقل شده است؛ مثل تواتر در نماز، که مسلمانان در اینکه سنت است اختلاف ندارند؛ هرچند در برخی تفصیل اختلافاتی وجود داشته باشد، اما نماز به‌عنوان یک سنت از نظر نمازها و تعداد رکعت‌ها در هر نماز، ثابت است؛ درحالی‌که در خصوص

قراءت‌ها، اختلاف‌ها به جزئیات و ساختار کلی نیز می‌رسد. در این دسته‌های شش‌گانه‌ای که ابن‌مجاهد بیان کرده است -چه صریح و چه به‌صورت کنایه‌آمیز- هیچ دسته‌ای وجود ندارد که به‌عنوان سنت در قراءت تلقی شده باشد، و برای اینکه «قراءت» سنت باشد ناگزیر باید روش ثابت‌شده‌ای وجود داشته باشد که آن قراءت را تنظیم کند، و این راه و روش، بازدارندهٔ مردم از اختلافی که در قراءت‌ها حاصل شده است خواهد بود.

در خبری دیگر ابن‌مجاهد روشن می‌کند ضابطهٔ قراءت براساس همان چیزی است که در ابتدا خوانده شده است؛ و نخستین قاری قرآن، پیامبر خدا محمد (ص) است و مردم قراءت را از ایشان (ص) آموخته‌اند، ولی کسانی که از پیامبر (ص) یاد گرفته‌اند کسانی بوده‌اند که مکلف به بر عهده گرفتن مسئولیت خواندن آن برای مردم طبق قراءت فلانی یا فلانی نبوده‌اند؛ اما وقتی قراءت براساس همان چیزی باشد که از معلم تعیین شده از طرف خداوند سبحان شنیده شده است تعلیم قراءت توسط او همان نقل قراءت پیامبر (ص) خواهد بود و وقتی معلم یکی و قراءت نیز یکی باشد، محال است هیچ دو قاری اختلاف پیدا کنند؛ به‌دلیل خبری که از عامر شعبی روایت شده است: «قراءت، سنت است؛ پس همان‌طور که نخستین شما خواند قراءت کنید.»^۱ پس این اختلاف در روایت نقل شده، به‌روشنی نشان می‌دهد در آنچه نقل شده، خواست و ارادهٔ قاری نقل‌کننده، نفوذ کرده است، و به‌این ترتیب دیگر سنت شمرده نمی‌شود.

شاید کسی بگوید «اولین شما» در اینجا یعنی نخستین کسانی که موجود بودند؛ یعنی منظور از این عبارت، صحابه‌ای است که از رسول خدا (ص) شنیده‌اند. به این گفته چنین پاسخ داده می‌شود: اگر امکان مطرح کردن چنین معنایی وجود داشته باشد، چنین معنایی سنت -یعنی طریقه- را معطل خواهد کرد. اینکه «قراءت» سنت است یعنی یک طریقهٔ واحد برای قراءت وجود داشته باشد، و نمی‌تواند چندگانه باشد؛ و تعدد قراءت‌ها به معنی تعدد

سنت‌هاست نه به معنی باقی ماندن بر یک سنت؛ و این درحالی است که رسول خدا ﷺ فقط به قرائت یکی از صحابه اعتماد می‌کرد و دعوت می‌کرد طبق آن قرائت شود. از رسول خدا ﷺ روایت شده است، فرمود: «هرکس می‌خواهد قرآن را تر و تازه همان‌طور که نازل شده است بخواند باید آن را طبق قرائت ابن ام‌عبد بخواند.»^۱ و نیز روایت شده است پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس دوست داشته باشد قرآن را همان‌طور که نازل شده است تر و تازه بخواند باید آن را از ابن مسعود بشنود.»^۲ و نیز از رسول خدا ﷺ وارد شده است که فرمود: «هرکس دوست دارد قرآن را تر و تازه به همان صورتی که نازل شده است بخواند باید آن را بر طبق قرائت ابن ام‌عبد بخواند.»^۳

در این احادیث به‌روشنی - بر پیگیری قرائت ابن مسعود رضی الله عنه تأکید شده است و در حق هیچ‌کدام از صحابه غیر از ابن مسعود چنین تشویقی وارد نشده است؛ ولی ما شاهد هستیم خلیفه، عثمان او را هنگام نسخه‌برداری از مصحف‌ها به‌طور کامل نادیده می‌گیرد و حتی به او فرمان می‌دهد مصحف خودش را بسوزاند، درست مثل مصحف‌های دیگری که سوزاند تا نسخه دیگری به‌جز نسخه‌ای که از مصحف‌های سیده حفصه نسخه‌برداری کرده بود باقی نماند! این موضع‌گیری باعث شگفتی می‌شود و پرسش‌هایی را پیش می‌کشد. اگر امت از سخن پیامبرش ﷺ پیروی کرده بود و [قرآن را] براساس قرائت ابن مسعود خوانده بود آیا وضعیت به این چیزی که در حال حاضر از قرائت‌های متعدد وجود دارد منجر می‌شد؟!

چه بسا کسی بپرسد: چرا رسول خدا ﷺ به قرائت ابن مسعود فراخواند، و آنها را به قرائت

۱. المستدرک علی الصحیحین، ابو‌عبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری: ۲/۲۴۶ و ۲/۲۴۷ ح ۲۸۹۳ تا ۲۸۹۵؛

مراجعة کنید به: سنن کبری نسائی: ۱۰/۲۵۱/۸۳۹۶؛ مصحف ابن ابی‌شیبیه: ۱۰/۴۹/۳۰۷۴۲.

۲. سیر اعلام النبلاء، ذهبی: ۲/۲۵۲۶؛ مراجعه کنید به: سنن کبری نسائی: ۱۰/۲۵۱ و ۱۰/۲۵۱ ح ۸۳۹۵.

۳. المصنف، ابن ابی‌شیبیه: ۱۰/۴۹ و ۵۰/۳۰۷۴۴؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی: ۳/۳۵۹ و ۳/۳۶۰ ح ۵۳۹۰.

علی بن ابی طالب (صلوات الله علیه) هدایت نفرمود؟!

پاسخ: زیرا همان طور که اعمش بیان کرده است. ابن مسعود رضی الله عنه بنده آل محمد بود. اعمش، از ابو عمر شیبانی، از ابوموسی نقل کرده است، گفت: «به خدا سوگند عبدالله را دیده‌ام، و او را جز بنده آل محمد صلی الله علیه و آله ندیدم.»^۱

پس اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امت را هدایت فرمود تا قرائت ابن مسعود رضی الله عنه را اخذ کنند در واقع هدایت آنها برای برگرفتن قرائت آل محمد صلی الله علیه و آله بوده است، و می‌دانیم بنده، بنده حقیقی نخواهد بود مگر اینکه پیرو و تابع آقای خودش باشد؛ و ابن مسعود رضی الله عنه نیز این گونه بود.

ذهبی نقل کرده است: عبده بن سلیمان، از اعمش، از شقیق روایت کرده است: عبدالله گفت: «﴿وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۲ (و هر کس خیانت ورزد، روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده بیاید). شما فرمان می‌دهید من به قرائت چه کسی بخوانم؟ من برای رسول خدا هفتاد سوره را خوانده‌ام، و اصحاب محمد دانسته‌اند من داناترین به کتاب خدا هستم، و اگر کسی را داناتر از خودم به کتاب خدا می‌دیدم به سوی او شتاب می‌کردم.» شقیق گفت: من در جمعی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله نشسته بودم، و ندیدم هیچ کدام از آنها عیبی از او بگیرد یا علیه او پاسخی بدهد.»^۳

با وجود تمامی این شهادت‌ها درباره قرائت ابن مسعود، ما شاهد هستیم چگونه فرمان داده می‌شود مصحف او بسته شود، و او حتی از کسانی که قرائت را به مردم تعلیم می‌دهند کنار گذاشته می‌شود!

شاید کسی به این نکته که اعمش از ابو عمرو شیبانی از ابوموسی درباره وضعیت

۱. سیر اعلام النبلاء، ذهبی: ۲۵۲۵/۲.

۲. آل عمران: ۱۶۱.

۳. سیر اعلام النبلاء: ۲۵۶۶/۲.

ابن مسعود بیان کرده و اینکه او بنده آل محمد ﷺ است توجه کرده باشد؛ اینکه این نکته نشان می‌دهد چرا قرائت او از اینکه حضوری در میان قرائت‌ها داشته باشد استثنا شده است، با وجود همه این شهادت‌هایی که درباره قرائت او وجود دارد، و اینکه قرائت او، قرائت قرآن به همان صورتی است که نازل شده است. تعبیر «آن‌گونه که نازل شده است» درست شبیه تعبیرهایی است که وقتی آل محمد ﷺ حرفی از قرآن را خوانده‌اند بیان کرده و فرموده‌اند: «این‌گونه نازل کرد» یا «این‌گونه نازل شد»؛ و شکی نیست اگر قرائت ابن مسعود رضی الله عنه به ما رسیده بود آن را مطابق با قرائت آل محمد رضی الله عنهم می‌دیدیم. شاید موضع‌گیری سیاسی، تأثیری مستقیم و قوی بر دور کردن این قرائت از عرصه علمی داشته است، و به این ترتیب این قرائت در زندان گمانه‌زنی‌ها باقی ماند و هیچ‌کس به‌جز عده اندکی- جرئت نکردند به آن بپردازند.

مبحث چهارم: بیان میزان در قرآن

«قرآن» ملاک و معیاری را که خصومت‌ها با آن داوری می‌شوند و فیصله پیدا می‌کنند مشخص کرده است و بیان آن در آیاتی آمده است. برخی از این آیات به‌عنوان نمونه، که البته همه این آیات نیست- عبارت‌اند از:

أ - حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (چنین نیست؛ به پروردگارت قسم آن‌ها ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در آنچه میانشان مایه اختلاف است داور گردانند؛ و سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند).

مخاطب در اینجا قیّم و عهده‌دار امر کتاب و حفظش است؛ و این قیّم در زمان تنزیل، رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) بود؛ پس او همان حاکمی بوده است که خصومت‌ها به‌وسیله‌اش فیصله می‌یافتند. در این آیه دلالت مهمی بر امری در نهایت اهمیت وجود دارد؛ اینکه ایمان مردم جز با مراجعه به حاکم تعیین شده محقق نمی‌شود، نه با هر حاکمی که مورد رضای مردم بوده باشد. پس مخاطب در این آیه همان کسی است که از طرف خداوند سبحان تکلیف شده، و به‌عنوان جاری‌کننده عدل خداوند از طرف او گمارده شده است، و آمدن «سوگند» در این آیه کریم، دلالت روشنی بر اهمیت این امر و خطیر بودنش دارد.

این آیه کریم به‌روشنی بیان می‌کند کسی که از فردی غیر از شخص تکلیف‌شده به حفظ و سرپرستی قرآن داوری بخواهد، جز این نیست که به‌سوی طاغوت شکایت برده است، و قرآن این دو جهت «داوری بردن» را روشن می‌کند، به‌طوری که شکل سومی وجود ندارد؛ و این دو عبارت‌اند از: یا داوری خود را به‌سوی خداوند سبحان - که با خلیفه و جانشینش در خلق جلوه‌گر شده است - می‌برد، یا داوری‌اش را نزد طاغوت می‌برد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (در دین هیچ اجباری نیست، و راه از بیراهه به‌خوبی آشکار شده است. پس هرکس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به‌یقین، به دستاویزی استوار - که آن را گسستنی نیست - چنگ زده است؛ و خداوند شنوای داناست).

این آیه کریم در بیان هر دو جهت «داوری خواستن» محکم است: جهت هدایت که جهت ایمان است و آیه تحکیم - که در آن، حکم مردی منصوب از طرف خدای سبحان وجود دارد - آن را بیان کرده است؛ و جهت گمراهی که آن را مردی نمایندگی می‌کند که خداوند سبحان او را منصوب نکرده است، و او با صفت «طاغوت» توصیف می‌شود.

ب - حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ أُمَّةً يُهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^۱ (و آنان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند، و به آنان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم؛ و آنان پرستش‌کنندگان ما بودند).

این آیه بیان می‌فرماید «جعل: گماردن» برای امامان وجود دارد؛ و این «گماردن» یعنی «تصویب امامان» سنتی جاری و مستمر است؛ یعنی هیچ زمان یا امتی نیست که امامی نداشته باشد تا خصومت‌ها با او فیصله یابد و او همان میزان عدل خداوند است؛ و کارکرد و تکلیف این امامان، هدایت است، و این هدایت براساس آرا یا تصورات خودشان انجام نمی‌شود، بلکه هدایتی به فرمان خداست. از ویژگی‌های بارز این امامان، وحی است؛ پس انجام کارهای نیک به آنان وحی می‌شود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ * وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۲ (و پیش از تو هیچ فرستاده‌ای نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست، پس مرا بپرستید. * و گفتند «[خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده»، منزه است او. بلکه آنان بندگانی گرامی و ارجمندند، * که در گفتار بر او پیشی نمی‌گیرند؛ و آنان فقط به فرمان او عمل می‌کنند).

این آیات کریم وضعیت این بندگان گرامی و ارجمند را - که همان رسولان یا ائمه هستند - توضیح داده، و اینکه سخنشان (سلام خدا بر آنان) سخن خداست، و عملشان جز به فرمان خدای سبحان نیست؛ و هر کاری که انجام می‌دهند فقط وحی الهی است. شاید آیه کریم، وقتی «بر پا کردن نماز» را بیان می‌کند اشاره‌ای باشد به کسی که نماز را بر پا می‌دارد، و برترین کسی که بعد از رسول خدا ﷺ نماز را به پا می‌دارد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. از

۱. انبیاء: ۷۳.

۲. انبیاء: ۲۵ تا ۲۷.

ایشان (علیهم السلام) روایت شده است، فرمود: «من گمراه نشده‌ام و هیچ‌کسی با من گمراه نشده است؛ و آن عهدی را که با من بسته شد فراموش نکرده‌ام؛ و من بر بینه‌ای از طرف پروردگارم هستم که برای پیامبرش (صلی الله علیه و آله) و برای من تبیین فرمود؛ و به راستی من بر طریق هستم.»^۱

هیچ مسلمانی در این نکته بحث و جدلی ندارد که علی (علیه السلام) بعد از محمد (صلی الله علیه و آله) داناترین مردم و بهترین قاضی بوده است، و امر دین به سوی او بازمی‌گردد.

«دین» همان حاکمیت خداست؛ و عبارت «دادن زکات» را خداوند سبحان در این فرمایش خود بیان کرده است: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۲ (ولی شما فقط خدا و فرستاده‌اش است، و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند).

پس هرکسی که زکات می‌دهد او از صاحبان امر است؛ و هرکسی که زکات می‌دهد آن را طبق عمل کسی انجام می‌دهد که زکات را آورده و تعلیم‌دهنده این عمل الهی به او بوده است، و حق سبحان، دادن زکات را یکی علامت‌های شناخت ولی امر معرفی کرده است. این آیه کریم از جمله مصادیق متنی برای شناساندن خلفای خدا و والیان امر مردم است؛ و به‌رغم تلاش‌هایی که برای به انحراف کشیدن معنی این آیه و منحرف کردنش از اهلش صورت گرفته است، ولی به کجا می‌تواند منحرف شود درحالی که جایی جز اهلش برای معنایی که با خود حمل می‌کند وجود ندارد. این کسانی که اطاعتشان همراه و مقرون با اطاعت خدا و اطاعت از رسولش (صلی الله علیه و آله) است چه کسانی جز عترت محمد (صلی الله علیه و آله) هستند؟! واحدی بیان کرده است انتهای این آیه برای علی ابن ابی طالب نازل شده است؛ زیرا او انگشتر خود را درحالی که در نماز خود در حال رکوع بود^۳ به سائلی داد؛ و در خبری از ابن عباس آمده

۱. جامع الاحادیث، الجامع الصغیر و زوائد آن و الجامع الکبیر، حافظ جلال‌الدین سیوطی: ۴/۲۶۸/ح ۷۹۱۱.

۲. مائده: ۵۵.

۳. مراجعه کنید به: اسباب النزول، واحدی: ۲۰۱/ح ۳۹۶.

است، گفت: «... سپس پیامبر ﷺ به مسجد رفت درحالی که مردم بین رکوع و قیام بودند. شخص نیازمندی را دید و فرمود: آیا کسی به تو چیزی داده است. او گفت: بله، انگشتری از طلا. فرمود: چه کسی آن را به تو داد؟ گفت: آن شخص ایستاده؛ و با دست خود به علی بن ابی طالب اشاره کرد. فرمود: در چه حالتی آن را به تو داد؟ گفت: درحالی که در رکوع بود آن را به من داد. پیامبر ﷺ تکبیر گفت، و سپس قرائت فرمود: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۱ (و هرکس خدا و فرستاده‌اش و کسانی را که ایمان آورده‌اند ولی خود بداند [حزب خداست]؛ به راستی حزب خدا همان پیروزمندان اند).»^۲

پس آیه‌ای که بعد از آن [مائده، ۵۶] آمده بیان کرده است خداوند حزبی دارد که سرورش رسول خدا ﷺ و آل مؤمن او هستند؛ همان کسانی که حق سبحان آنها را همراه با رسول خودش شاهد بر مردم قرار داده است. خداوند عزوجل فرموده است: ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۳ (و بگو عمل کنید، که به‌زودی خدا و فرستاده‌اش و مؤمنان کردار شما را خواهند دید، و به‌زودی به‌سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می‌شوید؛ پس شما را به آنچه انجام می‌داده‌اید آگاه خواهد کرد).

تبلیغ و رساندن علم الهی و گسترش آن در میان مردم و شناساندن خداوند سبحان به مردم، با آن امان شاهد ﷺ خواهد بود، تا آنکه [در نهایت] فقط او را یگانه بدانند و دیگر عقاید و افکاری را که خداوند سبحان را به آنها نمی‌شناساند و آنها را به او نمی‌رساند به دور بیندازند. در حدیث شریف از امام باقر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «زکات علم، آن است

۱. مائده: ۵۶.

۲. اسباب‌النزول، واحدی: ۲۰۱ و ۲۰۲ / ح ۳۹۷.

۳. توبه: ۱۰۵.

که آن را به بندگان خدا تعلیم بدهی.»^۱

عبارت «پرستش کنندگان ما بودند» اشاره‌ای واضح‌الدلاله به این نکته است که این افراد مکلف به هدایت، بندگانی هستند که با تزکیه خداوند سبحان به این مقام یعنی عبادت کنندگان آن معبود سبحان دست یافته‌اند؛ یعنی آن‌ها معصوم هستند.

ج - حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^۲ (و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند).

این آیه کریم آنچه را آیه بالا به تفصیل بیان کرده است خلاصه می‌کند؛ به طوری که عبارت «چون شکیبایی کردند» خلاصه همان چیزی است که آیه بالا بیان کرده است: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فَعَلِ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ﴾ (و به آنان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم)؛ و عبارت «به آیات ما یقین داشتند» به این فرمایش حق تعالی «پرستش کنندگان ما بودند» اشاره دارد؛ و این دو آیه به شکلی واضح-هویت دلیل ناطق به قرآن را بیان کرده‌اند؛ تا آنجا که امکان ندارد هیچ انسانی -هرقدر هم توانایی علمی و معرفت به علوم قرآن به او داده شده باشد- ادعا کند به امر خدا ناطق به قرآن است، مگر اینکه برایش دلیل اقامه شود که او ناطق به قرآن است؛ و شکی نیست برخی از علومی که قرآن در خود دارد بشری است و امتحان در آن رخ می‌دهد؛ و برخی نیز الهی است. به طوری که این علوم جز به آن کسانی که خداوند سبحان آنها را برگزیده و آنها را مکلف به آموزش کتاب خدا به مردم کرده است داده نمی‌شود.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «امامان در کتاب خداوند عزوجل دو دسته

۱. اصول کافی ۱/۱۶۰/۱ حدیث ۹۳.

۲. سجده: ۲۴.

هستند. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: (و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند) نه به امر مردم؛ و امر خدا را بر امر آنها و حکم خدا را بر حکم آنها مقدم می‌دارند؛ و نیز حق تعالی می‌فرماید: (و آنها را امامانی قرار دادیم که به آتش دعوت می‌کنند) و اینها امامانی هستند که امر مردم را به امر خدا و حکم مردم را به حکم خدا ترجیح می‌دهند و با خواست‌های نفسانی خود خلاف آنچه را در کتاب خداوند عزوجل هست برمی‌گیرند.^۱

این روایت روشن کرده «قرآن» دو نوع معلم را ذکر کرده است؛ اول، معلمی که از طرف خداوند سبحان دریافت می‌کند و او بر بینه و دلیلی از امر خداست؛ و دیگری، از روی هوا و هوس خود دریافت می‌کند و نظر خود را می‌گوید، نه اینکه با بینه‌ای از طرف خداوند سخن بگوید؛ و به این ترتیب چه عامدانه و چه غیرعامدانه - دچار خطا و انحراف از صراط مستقیم می‌شود؛ و درباره این دسته دوم هیچ عاقلی نمی‌تواند بگوید این‌ها از تلاوت و تفسیر و تأویل محافظت کرده‌اند؛ از این رو هر کدام از مردم که متصدی این علوم شود، یا از گروه اول است، یا از صنف دوم؛ و به این ترتیب کسی که از او بگیرد بر همان مسیر او قدم خواهد برداشت.

د - حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾^۲ (قطعاً این قرآن به آنچه استوارتر است راه می‌نماید؛ و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند مژده می‌دهد پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود). این آیه کریم نشان می‌دهد روش و رویکرد مورد رضایت خداوند سبحان همان روش اول است؛ یعنی امامی که امر خدا را بر امر خود و حکم خدا را بر حکم خود مقدم می‌کند، و طبق نظر خودش سخن نمی‌گوید، بلکه طبق سخن خداوند سبحان سخن می‌گوید؛ پس او بر بینه‌ای از امر اوست.

۱. اصول کافی، شیخ کلینی: ۱/۲۴۲/ حدیث ۵۶۳.

۲. اسراء: ۹.

از جابر، از ابوعبدالله (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «ای جابر، اگر ما طبق رأی و نظر و خواست خودمان با شما سخن می‌گفتیم قطعاً از هلاک‌شدگان بودیم؛ ولی با شما با احادیثی سخن می‌گوییم که مثل گنجی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ذخیره کرده‌ایم، همان‌طور که این مردم طلا و نقره خود را ذخیره می‌کنند.»^۱

همچنین در همین باب در روایت دیگری از فضیل بن یسار، از ابوجعفر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «اگر ما با رأی و نظر خودمان سخن می‌گفتیم همان‌طور که پیشینیان ما هلاک شدند ما نیز هلاک می‌شدیم؛ ولی ما با بینه‌ای از طرف پروردگاران سخن می‌گوییم که خداوند آن را برای پیامبرش بیان فرمود و پیامبر نیز آن را برای ما بیان فرموده است.»^۲

و نیز از داوود بن ابویزید احوال نقل شده است، گفت: شنیدم ابوعبدالله (علیه السلام) می‌فرمود: «اگر ما با رأی و نظر و هوای خود فتوا می‌دادیم قطعاً از هلاک‌شدگان بودیم؛ ولی این‌ها آثاری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است؛ ما اصل علم را بزرگی از بزرگی- به ارث برده‌ایم و آن را ذخیره می‌کنیم، همان‌طور که مردم طلا و نقره خود را ذخیره می‌کنند.»^۳

و روایت ثقلین که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شده و مسلمانان آن را روایت کرده‌اند به درستی این روایت شهادت می‌دهد.

از جابر بن عبدالله روایت شده است، گفت: دیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حج خود در روز عرفه درحالی که بر ناقه خود قصواء سوار بود- خطبه می‌خواند، و شنیدم می‌فرمود: «ای مردم، من در میان شما چیزی باقی گذاشته‌ام که اگر آن را بگیریید هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و عترتم اهل بیتم.»^۴

۱. بصائرالدرجات محمد بن حسن صفار: ۳۴۰/۶ / حدیث ۱.

۲. بصائرالدرجات محمد بن حسن صفار: ۳۴۰/۶ / حدیث ۲.

۳. بصائرالدرجات محمد بن حسن صفار: ۳۴۰/۶ و ۳۴۱ / ح ۳.

۴. جامع الکبیر، ترمذی: ۱۲۴/۶ ح/۳۷۸۶؛ و مراجعه کنید به: صحیح جامع الصغیر: ۲۸۶/۱ و ۲۸۷ / ح/۱۲۵۱ و

روایت تقلین از نظر مسلمانان ثابت شده است؛ و در این روایت، یکی از دو طرف به‌طور دقیق مشخص شده است که کتاب خداست، و طرف دوم، عترت است؛ و این طرف دوم، به‌طور اجمالی بیان شده است. این اجمال نیاز به تشخیص تفصیلی آن عترت دارد؛ از این رو رسول خدا ﷺ اوصیای خود را در خبرهای بسیاری مشخص کرده است، و وصیت رسول خدا ﷺ محور اصلی این خبرهایی است که رسول خدا ﷺ در آن‌ها اوصیای خود را تا روز قیامت بیان کرده است.^۱

از جمله روایاتی که برخی اوصیای رسول خدا ﷺ را مشخص کرده‌اند روایتی است که از حبشی بن جناده نقل شده و گفته است: رسول خدا ﷺ فرمود: «**علی از من است و من از علی هستم؛ و به جز من و علی، از طرف من چیزی ادا نمی‌کند.**»^۲

و از جمله کارهایی که از طرف پیامبر ﷺ انجام می‌شود قرائت قرآن طبق تنزیلش است، و علی علیه السلام همان کسی است که این وظیفه را از طرف آن حضرت صلی الله علیه و آله ادا می‌کند و آن را به مردم تعلیم می‌دهد و هیچ‌کس دیگری غیر از او چنین نمی‌کند. از ابن عمر روایت شده است، گفت: رسول خدا ﷺ میان اصحابش برادری ایجاد کرد. علی آمد درحالی که چشم‌هایش پر از اشک بود و گفت: «**ای رسول خدا، بین اصحابت برادری و اخوت ایجاد کردی ولی مرا با کسی برادر نکردی.**» رسول خدا ﷺ به او فرمود: «**تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.**»^۳

این حدیث به‌وضوح بیان می‌کند علی علیه السلام کسی است که مکلف به ادای چیزی است که رسول خدا ﷺ در زندگی خود ادا می‌کرده است؛ و از جمله وظایفی که رسول خدا ﷺ انجام

۱/۸۲۲/ ۲۴۵۷ و ۲۴۵۸.

۱. مراجعه کنید به: اثبات الهداة، حر عاملی: ۲/۱۲۶/۳۷۶.

۲. جامع الکبیر ترمذی: ۶/۸۳/۳۷۱۹؛ سنن کبری نسائی: ۱۰/۱۸۸ و ۱۸۹/۸۲۸۸.

۳. جامع الکبیر ترمذی: ۶/۸۴/۳۷۲۰.

می داد قرائت قرآن بود، و در زمان رسول خدا ﷺ هیچ قرائتی غیر از قرائت ایشان شناخته نشده است؛ پس چرا وقتی پیامبر رحلت کرد به جانشین او - که در تعلیم و آموزش به عنوان معلم جانشین ایشان بود- یعنی علی (علیه السلام) توجه نشد؟

بنابراین آنچه «اقوم: استوارتر» است یعنی همان چیزی که قرآن به آن هدایت می کند- ولایت عترت پاک (علیهم السلام) است؛ و شگفت آور این است که پژوهشگر برخی از مفسرانی را می بیند که به متن قرآنی با دیدی به دور از میراث روایی نگریسته اند و به رویکرد جمع روایات نپرداخته اند تا معنای عبارت «استوارتر» به صورتی شافی و سودمند - که در آن راهی که استوارتر است به درستی تشخیص داده شود- روشن شود؛ به طوری که جای هیچ چون و چرایی نداشته باشد. ما می بینیم سید طباطبایی می گوید:

«قرآن -بی هیچ تردیدی- به تفکر درست و ترویج راه علم فرمان داده است؛ و با این وجود قرآن کریم بیان می کند آنچه به آن هدایت می کند راهی از راههای فکری است. حق تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾ (قطعاً این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید)؛ یعنی آیین یا سنت یا راهی که استوارتر است؛ و به هر حال استوارتر بودن آن، مشروط بر این است که طریق تفکر در آن استوارتر باشد. حق تعالی می فرماید: ﴿فَإِذْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲ (قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است. * خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند به وسیله آن [کتاب] به راههای سلامت رهنمون می شود، و به توفیق خود آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می برد و به راهی راست هدایتشان می کند) و راه راست (صراط مستقیم) همان راه روشنی است که هیچ اختلاف و تناقضی در آن نیست؛ یعنی حق مطلوب را نقض نمی کند، و اجزای آن یکدیگر را نقض نمی کنند؛ و در

۱. اسراء: ۹.

۲. مائده: ۱۵ و ۱۶.

کتاب عزیز این تفکر درست استوار را تعیین نکرده، بلکه به همان چیزی اشاره داده است که مردم بر اساس عقل‌های فطری و ادراک نقش‌بسته در نفس‌های خود می‌شناسند. اگر شما از کتاب الهی تبعیت و سپس در آیات آن تدبر کنی شاید بیش از سیصد آیه را ببینی که در آن‌ها مردم به تفکر یا تذکر یا تعقل دعوت شده‌اند...»^۱

اینکه سید طباطبایی تصور می‌کند آنچه در قرآن استوارتر است آیین یا سنت یا طریقت است و اینکه گفته «کتاب این تفکر درست استوار را تعیین نکرده، بلکه به همان چیزی اشاره داده است که مردم بر اساس عقل‌های فطری و ادراک نقش‌بسته در نفس‌های خود می‌شناسند» با آنچه به صراحت از ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) درباره این آیه کریم روایت شده است هم‌خوانی ندارد. از علاء بن سیابه، از ابوعبدالله (علیه‌السلام) نقل شده است که درباره این سخن حق تعالی (به‌راستی این قرآن به‌سوی آنچه استوارتر است، هدایت می‌کند) پرسیده شد. فرمود: «به‌سوی امام هدایت می‌کند.»^۲

از احمد بن محمد بن عبدالرحمان مقری، از ابوعمر محمد بن جعفر مقری جرجانی، از ابوبکر محمد بن حسن موصلی بغدادی، از محمد بن عاصم طریفی، از عباس بن یزید بن حسن کحال خدمتکار زید بن علی، از پدرش، از موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین (علیه‌السلام) روایت شده است، فرمود: «امام از ما نمی‌شود مگر اینکه معصوم باشد؛ و عصمت در ظاهر آفرینش نیست تا با آن شناخته شود؛ از این رو چنین نمی‌شود مگر اینکه منصوص باشد [یعنی به او تصریح شده باشد].» به ایشان گفته شد: ای پسر رسول خدا، معنی معصوم چیست؟ فرمود: «او به ریسمان خدا چنگ زده است و ریسمان خدا همان قرآن است؛ و این دو تا روز قیامت از یکدیگر جدا نمی‌شوند؛ و امام به قرآن، و قرآن به امام هدایت می‌کند؛ و این همان سخن حق تعالی است: ﴿إِنَّ هَذَا

۱. تفسیر المیزان، سید طباطبایی: ۲۵۹/۵ و ۲۶۰.

۲. اصول کافی، شیخ کلینی: ۲۴۲/۱ ح ۵۶۵.

القرآن یهدی للتی هی أقوم ﴿۱﴾ (قطعا این قرآن به آنچه استوارتر است راه می‌نماید).^۲

این روایت به وضوح و بدون هیچ ابهامی نشان می‌دهد کتاب عزیز، تفکر صحیح استوار را معین کرده است، و تفکری است که با شخص امام قائم به حق در هر زمان مشخص می‌شود.

۵ - حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳ (و پیش از تو جز مردانی را که به آنها وحی می‌کنیم نفرستادیم. پس، از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید). این آیه کریم نیز - که در سوره نحل آیه ۴۳ وارد شده - در فرمان دادن به مردم برای توجه به اهل ذکر صریح است؛ زیرا درخواست علم بر همه مردم واجب است. از ابواسحاق سبیبی روایت شده است، گفت: از امیرالمؤمنین (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «ای مردم بدانید کمال دین، طلب علم و عمل به آن است. بدانید طلب علم برای شما واجب‌تر از طلب مال است؛ زیرا مال برای شما تقسیم و ضمانت شده است، و فردی عادل آن را در میان شما تقسیم و آن را ضمانت کرده است، و به‌طور کامل برایتان خواهد آمد؛ ولی علم نزد اهلش ذخیره شده، و به شما فرمان داده شده است آن را از اهلش طلب کنید؛ پس از اهلش بخواهید.»^۴

در اینجا امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان می‌کند طلب علم برای مردم واجب‌تر از طلب مال است؛ و علت این وجوب را بیان می‌کند؛ و روشن کرده است علم، اهلی دارد که خداوند سبحان به مردم فرمان داده است آن را از آنها بخواهند و از غیر از آنها طلب نکنند. در اینجا

۱. اسراء: ۹.

۲. معانی الاخبار، شیخ صدوق: ص ۱۳۲.

۳. نحل: ۴۳.

۴. اصول کافی: ۴۷/۱ و ۴۸/ح ۳۸.

پژوهشگر خود را در برابر یک پرسش می‌بیند: این اهل ذکری که خداوند دستور داده است علم از آنها درخواست شود و از آنها پرسیده شود چه کسانی هستند؟

از جمله ویژگی‌ها و لازمه‌های ضروری حکمت این است که وقتی صاحب متن فرمان می‌دهد علم از جهتی گرفته شود باید آن جهت را به‌گونه‌ای مشخص کند که برای کسی که به آن توجه می‌کند هدایت و عدم گمراهی را ضمانت کرده باشد، و اگر احتمال برود در دلالت صاحب متن به جهتی که آن را جهت علم و هدایت نامیده است ابهاماتی در تشخیص وجود داشته باشد یا ذکر خصوصیات آن کسانی که مشخص شده‌اند به‌صورتی باشد که با دیگران مشترک باشد و این خصوصیات را از ارکان قانون شناخت آن افراد مشخص قرار داده باشد، در این صورت چه بسا مردمی را که به آنها فرمان داده است به آن افراد مشخص توجه کنند تباه کرده است؛ درحالی که دیگران در صفتی با ایشان مشترک هستند که تصور می‌شود این صفات دلالت داشته باشند به اینکه آن افراد همان جهت علم و هدایت هستند!

اکنون پژوهشگر خود را در برابر دو گفته می‌بیند: گفته‌ای قائم بر رأی و نظر شخصی، و گفته‌ای قائم بر نقل از طرف اهل بیت (علیهم‌السلام)؛ و شکی نیست پژوهشگر به متن روایت‌شده متمایل خواهد شد؛ زیرا این متن بینه و برهانی از طرف خداوند سبحان است که برای پیامبرش ﷺ، و پیامبر ﷺ نیز آن را برای خاندان خود (علیهم‌السلام) بیان کرده است؛ اما رأی و نظر شخصی از اینکه تصویری باشد که تقیض خود را در خود حمل می‌کند فراتر نمی‌رود و چه بسا گاهی درست باشد، و گاهی نادرست؛ و شاید ما از باب دقت در واقع‌گرایی به این دو گفته بپردازیم تا سعی کنیم نشان دهیم چه ثمره‌ایی از سخن سید طباطبایی برداشت خواهد شد.

به نظر سید طباطبایی چیزی که «اقوم: استوارتر» است همان آیین یا سنت یا طریقت است؛ یعنی منهج و روشی است که هرکدام از مردم می‌توانند بر آن گام بردارند و به این ترتیب رونده در مسیر استوارتر شود؛ و ابزاری که او برای انجام آن به کار می‌گیرد تفکر یا تذکر یا

تعقل است. می‌دانیم و ثابت شده است تفکر و تذکر و تعقل، ابزاری است که در عموم تفاوت دارد و همهٔ مردم به یک روش آن را به کار نمی‌گیرند؛ این از یک سو؛ و از سوی دیگر این ابزار برای همهٔ مردم کامل نیست تا عمل به آن نیز کامل باشد و مدل ایدئالی از چیزی را که استوارتر است تشکیل بدهد؛ بلکه چه بسا عملکرد آنها به‌طور کامل به‌دور از آن چیزی که استوارتر است شود، ولی هرکدام از آنها با تکیه به تذکر و تفکر و تعقل خودش- تصور می‌کند در عرصه‌ای که استوارتر است عمل می‌کند؛ و به این ترتیب هیچ نمونهٔ کامل و ایدئالی وجود ندارد تا از آن تقلید یا پیروی کند، و در چنین وضعیتی بی‌تردید رنج و سختی و گرفتاری بزرگ، و تکلیفی غیرقابل تحمل وجود خواهد داشت؛ و این وضعیتی است که خداوند سبحان در کتابش آن را نفی کرده است: ﴿لَا يَكْفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَاْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾^۱ (خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی‌کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر. پروردگارا، هیچ بار گرانی بر [دوش] ما مگذار؛ همچنان که بر [دوش] کسانی که پیش از ما بودند نهادی؛ پروردگارا، و آنچه تاب تحملش را نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر؛ و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور که تو سرپرست مایی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان).

اما از آل محمد (علیهم السلام) روایت شده آن معنایی که استوارتر است امام است؛ و این نشان می‌دهد نمونه‌های عملی واقعی وجود دارد که مردم می‌توانند آن را ببینند و در ترجمهٔ آن از روش الهی نگاه کنند؛ همان ترجمه‌ای که معنای «التي هي اقوم» را آشکار می‌کند. پس قرآن به یک مرد برگزیده از طرف خداوند سبحان هدایت می‌کند که می‌تواند واژگان تفکر و

تذکر و تعقل را به صورت ثابت شده و رو به رشد ترجمه کند، نه ترجمه‌ای که بین درست و نادرست در نوسان است؛ و بدیهی است «آنچه استوارتر است» چیزی است که همیشه بر طریق درست باشد؛ و این خصوصیت جز برای مردی معصوم که حجت خداوند سبحان بر خلق باشد مهیا نیست. از این رو حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۱ (بگو آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو خدا به سوی حق هدایت می‌کند. آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند شایسته‌تر است پیروی شود، یا کسی که هدایت نمی‌کند و خودش باید هدایت شود؟ شما را چه شده است، چگونه حکم می‌کنید؟).

این آیه کریم به صراحت بیان می‌کند یک مرد برگزیده از طرف خداوند سبحان وجود دارد که به سوی حق هدایت می‌کند، و کسی که در برابر اوست هدایتی نمی‌کند مگر اینکه خودش هدایت شود.

سید طباطبایی وقتی به این آیه کریم می‌پردازد بار دیگر به همان ایده قبلی خود بازمی‌گردد و می‌گوید:

«خداوند سبحان این حجت را - که سومین حجت‌هاست - به پیامبر خود ﷺ تلقین کرد؛ و آن، حجت عقلی است که مؤمنان خاص به آن تکیه می‌کنند؛ و توضیحش این است که: این حجت در فطرت انسانی نقش بسته است، و براساس آن عقل انسان چنین حکم می‌کند که بر انسان واجب است از حق پیروی کند حتی اگر در برخی کارهایش از حق منحرف شده باشد و به دلیل برداشت نادرست یا شبهه یا هوا و هوس از غیر حق پیروی کرده باشد به دلیل اینکه تصور می‌کرده حق است و امر بر او پوشیده مانده است. و چون فکر می‌کرده حق است عذرش پذیرفته است. پیروی از حق به طور مطلق و بدون

هیچ قید یا شرطی واجب است.»^۱

اگر سید طباطبایی رحمته الله علیه توجه می‌کرد قطعاً متوجه می‌شد آنچه او حجت عقلی نامیده است دلیلی برای نقض چیزی است که خودشان مطرح می‌کنند. خداوند سبحان، تو خالی بودن حجت آنها را برایشان نشان داده و برای آنها برهانی نیاورده است؛ و آن معبود سبحان با نقض بر آنان، آنها را در برابر دو راه قرار داده است، به طوری که راه سوم وجود ندارد: یا آنچه را خدای سبحان برایشان نقض کرده است اثبات کنند؛ یا تسلیم پیامبرش صلی الله علیه و آله شوند، زیرا او نقل کننده آن چیزی از طرف پروردگار سبحان است که بنای آنها را از پایه و اساس نقض کرده است.

سید طباطبایی به طرح خود چنین ادامه می‌دهد:

«و هدایت کننده به سوی حق به خاطر حقی که نزدش است. پیروی اش واجب است، و واجب، ترجیح او بر کسی است که به سوی حق هدایت نمی‌کند یا به غیر آن هدایت می‌کند؛ زیرا پیروی از هدایت کننده به سوی حق، پیروی از خود حق همراه اوست که پیروی اش ضروری بوده است؛ و در استدلال، بر این مقدمه ضروری تکیه شده است. پس کلام در این خصوص را با پرسشگری از آنها درباره شریکانشان گشوده است: آیا در میان آنها کسی هست که به حق هدایت کند؟ و می‌دانیم هیچ پاسخ مثبتی در این خصوص از سوی مشرکان ثبت نشده است؛ زیرا شریکان آنها چه جماد بدون حیات باشند مثل بت‌ها باشند، و چه از زندگان باشند مثل ملائکه و ارباب انواع^۲ و جنیان و طاغوتیان از فرعون و نمرود و دیگران. حتی برای خودشان نیز صاحب زیان یا سود یا مرگ یا زندگی یا آخرتی نیستند.»^۳

۱. المیزان فی تفسیر القرآن: ۵۳/۱۰.

۲. ارباب انواع، جمع رب النوع، اصطلاحی که هم در مباحث مربوط به تاریخ ادیان و مذاهب، و هم در نوشته‌های فیلسوفان به کار رفته است. (مترجم)

۳. المیزان فی تفسیر القرآن: ۵۳/۱۰ و ۵۴.

در اینجا سید رحمته‌الله به یک حقیقت اقرار می‌کند؛ اینکه پیروی از هدایت‌کننده به‌سوی حق واجب و ضروری است؛ ولی او این ضرورت را بر استدلال عقلی استوار می‌کند؛ و اگر این برهانی که سید رحمته‌الله تصور می‌کرد همان منظور و مقصود از احتجاج الهی می‌بود، در این صورت لازم می‌شد همه تسلیم شوند؛ زیرا عقل‌های آنها ناگزیر باید تسلیم شود؛ و عدم تسلیم عقل‌های آنها یعنی یکی از دو حالت: یا آنها عقل‌های خود را نادیده گرفته‌اند، و این تحقیر واضحی برای آنهاست؛ یا آنچه سید رحمته‌الله حجت و برهان نامیده است این‌گونه نیست، و فقط یک استدلال متناقض است، و استدلال متناقض، بنای آنها را نقض می‌کند و آنها را در برابر حالت خلأ قرار می‌دهد؛ و حالت خلأ، همان حالت آزمایش است که در آن، کسی که به‌دنبال حق بوده از کسی که آن را انکار کرده است بازشناخته می‌شود.

به‌رغم اصرار سید طباطبایی رحمته‌الله بر تصور خود که در این آیه، حجتی عقلی وجود دارد، خود او به روش غیرمستقیم تأکید می‌کند این حجت، عقلی نیست، بلکه عقلی در این آیه، نقض چیزی است که آن‌ها در چنته دارند و نقض چیزی است که تصور می‌کنند می‌تواند با آنچه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورده است مقابله کند؛ پس حجت الهی به طریقه عقلی اقامه نمی‌شود و حتی جنبه عقلی این امر با احتجاج نیست، بلکه با نقض احتجاج قوم است؛ زیرا این قوم همان کسانی هستند که ادعا می‌کنند از دلیل عقلی پیروی می‌کنند و هنگامی که این دلیل نقض شود در برابر پیروان آن جز اینکه تسلیم حجت الهی شوند یا در برابرش سرکشی کنند راه دیگری باقی نمی‌ماند.

از این رو فهمی که سید طباطبایی ارائه می‌دهد پژوهشگران را به این اشتباه انداخته است که مردم می‌توانند با توانایی‌های عقلی خود حق را بشناسند و به آن هدایت شوند؛ و اگر آنچه او می‌گوید امکان‌پذیر بود در این صورت بعثت رسولان و تعیین خلفا و نازل کردن کتاب‌ها کاری گزاف و فاقد حکمت می‌شد؛ یعنی دیگر حکمتی در ورای آن وجود نداشت! و این نتیجه‌ای است که حتی خود سید طباطبایی هم به آن اقرار نمی‌کند. سید بحرانی یادآور می‌شود:

«اگر استدلال عقل، کامل و تام بود در این صورت ارسال رسولان و فرورستاندن کتاب‌ها قطعاً با آن باطل می‌شد.»^۱

بنابراین لازم است این توضیح هم برای پژوهشگر و هم خواننده روشن باشد که آن کسی که به حق هدایت می‌کند «یک مرد» یعنی خلیفه‌ای است که خداوند سبحان او را منصوب کرده است تا او معیار و میزانی باشد که به وسیله‌اش کسی که حقیقتاً به خداوند سبحان ایمان آورده است از کسی که مؤمن نیست متمایز و باز شناخته شود. از سوی دیگر اشیا با ضدشان شناخته می‌شوند؛ پس تصریح آن معبود سبحان روشن می‌کند کسی وجود دارد که با قرار دادن خودش به عنوان امامی برای خودش به خدا شرک می‌ورزد و تصور می‌کند این قرار دادن، او را به خدای سبحان می‌رساند. این بیان روشن می‌کند خداوند سبحان برای خود کسی را تعیین می‌کند که به سوی او هدایت کند، در برابر کسی که مردم انتخاب و منصوب کرده‌اند و گمان می‌کنند او هدایتگر به سوی خداست، بدون اینکه هیچ حجت و دلیلی آورده باشند؛ و چه بسا این نکته‌ای است که فرمایش حق تعالی بیان می‌کند:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾^۲ (و آنان را پیشوایانی گردانیدیم که به سوی آتش فرامی‌خوانند، و روز رستاخیز یاری نخواهند شد).

برای عده‌ای این شبهه ایجاد شده است که چگونه خداوند امامانی را قرار می‌دهد که به سوی آتش فرامی‌خوانند؟! شیخ طبرسی گفته است:

«و این نیاز به تأویل دارد؛ زیرا ظاهر این آیه لازم می‌گرداند خداوند متعال آنها را به عنوان امامانی قرار داده است که به سوی آتش فرامی‌خوانند؛ همان‌طور که انبیا را امامانی قرار داده است که به سوی بهشت فرامی‌خوانند؛ درحالی که کسی چنین چیزی نمی‌گوید؛ بلکه معنایش این می‌شود که خداوند از حال آنان خبر داده و حکم کرده است

۱. الحدائق الناضرة: ۱/۱۳۱.

۲. قصص: ۴۱.

آنها این‌گونه هستند، و چه بسا این اضافه بر این وجه برای شناساندن آمده است؛ و خداوند وقتی حال آنها را از زبان انبیایش بیان کرده است تا آنها را بشناسند می‌تواند چنین منظوری داشته باشد که گویا آنها را به این صورت منصوب کرده است، و معنی دعوت آنها به‌سوی آتش این است که آنها به کارهایی مثل کفر و گناهای- دعوت می‌کنند که با آنها فرد مستحق ورود به آتش می‌شود.»^۱

بنابراین او تصور می‌کند تأویل کلمه «جعل: گماردن و منصوب کردن» در آیه لازم است تا با معنی «جعل» ائمه هدی‌تگر به‌سوی بهشت اشتباه نشود. گفته‌ی شیخ طبرسی هنگامی درست خواهد بود که معنی «جعل: گماردن» در دو آیه یکی بوده باشد، ولی حتی اگر عبارت یکی باشد اما معنای آن در هر کدام از دو آیه متفاوت باشد، در این صورت جعل ائمه‌ای که به‌سوی آتش هدایت می‌کنند نشان می‌دهد «امامت» یک ضرورت در زندگی مردم است، و خدای سبحان جعل جایگاه امامت را جعلی تکوینی قرار داده است، و برای این جایگاه، به امامانی رضایت داده است، و این افرادی که مورد رضای خدا هستند به بهشت دعوت می‌کنند، و از آنجا که مردم در پذیرفتن آن کسی که خداوند او را به‌عنوان امام هدایتگر به‌سوی بهشت پسندیده است مورد امتحان قرار می‌گیرند و عده‌ای از آنها او را می‌پذیرند و عده‌ای او را رد می‌کنند، آیا این کسی که رد می‌کند بدون امام باقی خواهد ماند؟ پاسخ قطعاً «نه» است؛ امکان ندارد او بدون امام باقی بماند. پس هرکس در شناسایی امامت حق به خطا برود به چه می‌رسد؟ قطعاً او به امامت باطل خواهد رسید، و این امامت بزرگانی دارد که به‌سوی آتش هدایت می‌کنند؛ زیرا آنها طاغوتیانی هستند که جایگاه امامت را از صاحبان شرعی اش غصب کرده‌اند. پس جعل در این دو آیه با این برداشت که امامت فقط باید در رضایت خداوند سبحان باشد هیچ ارتباطی ندارد؛ بلکه جعل هم مورد رضایت خدا و هم مورد خشم خدا را شامل می‌شود؛ زیرا هر دو گروه، بندگان خدا و تحت حکومت او هستند، ولی

آنها در معرض آزمون و امتحان قرار دارند.

بنابراین چیزی که او «نیاز به تأویل» نام نهاده است اساساً وجود خارجی ندارد، و هرکس توجه داشته باشد متوجه می‌شود هرچیزی جز خداوند سبحان «جعل الهی» است. پس همان‌طور که «بهشت» جعل الهی است، «آتش» هم جعل الهی است، و نیز کسانی که به بهشت می‌خوانند جعل الهی، و کسانی که به‌سوی آتش می‌خوانند نیز جعل الهی هستند؛ و وجه تمایز مهم میان آنها در این نکته است که جعل الهی هدایتگر به‌سوی بهشت، بر مدار تکلیف و مورد رضای خداوند سبحان است، ولی جعل الهی دعوت‌کننده به‌سوی آتش بر مدار تکلیف نیست، بلکه از آن نهی شده و مورد خشم خداوند است؛ و مردم با اختیار خود آن را برمی‌گزینند و با خواست‌های نفسانی خود به‌سوی ممتایل می‌شوند؛ و این دقیقاً همان نکته‌ای است که خداوند سبحان بیان می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ (سوگند به نفس و آن کس که آن را درست و نیکو گرداند * سپس پلیدکاری و پرهیزکاری‌اش را به آن الهام کرد، * هرکس آن را پاک گردانید قطعاً رستگار شد، * و هرکس آلوده‌اش ساخت قطعاً نومید گردید).

پس پلیدکاری و پرهیزکاری، الهام الهی است؛ و نفس بشری با انتخاب در معرض و آزمون قرار دارد. خداوند متعال نفس را به پرهیزکاری مکلف کرده، و از فجور و پلیدی بازداشته است؛ پس اگر نفس به پرهیزکاری توجه کند به تکلیف خود عمل کرده و آن چیزی را ادا کرده که خداوند سبحان از نفس خواسته است، و اگر تکلیف خود را رها کند و به‌سوی فجور و پلیدی برود پروردگار سبحان خود را خشمگین کرده است، و به‌این ترتیب مستحق خشم و انتقام او می‌شود.

تدبر قرآن به‌وضوح و به‌روشنی شخصی را که مکلف به بیان برای مردم است آشکار می‌کند، و اینکه این مکلف منحصرماً از طرف خدای سبحان تعیین می‌شود و او همان

صاحب متن و تعلیم‌دهنده آن است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾^۱ (و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده پیمان گرفت که حتماً باید آن را برای مردم بیان نمایند و کتمانش نکنید. پس آن [عهد] را پشت‌سر خود انداختند و در برابرش بهایی ناپذیر به دست آوردند، و چه بد معامله‌ای کردند).

و حق تعالی می‌فرماید: ﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲ (با دلایل آشکار و نوشته‌ها [فرستادیم]؛ و این ذکر را به‌سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را به‌سویشان نازل شده است توضیح دهی؛ باشد که آنان بیندیشند).

و حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۳ (و ما [این] کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند برای آنان توضیح دهی، و [آن] برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمتی است).

و نیز می‌فرماید: ﴿لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾^۴ (با شتاب و عجله زبان به قرائت قرآن مگشا؛ * زیرا به‌راستی جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست! * پس هرگاه آن را خواندیم از خواندن آن پیروی

۱. آل‌عمران: ۱۸۷.

۲. نحل: ۴۴.

۳. نحل: ۶۴.

۴. قیامت: ۱۶ تا ۱۹.

کن! * سپس بیان آن [نیز] بر عهده ماست).

این آیات کریم برخی اموری را روشن می‌کند که در نهایت اهمیت قرار دارند؛ از جمله:

- ۱- نهی از گشودن زبان به شتاب برای [قرائت] قرآن؛ و این بیانی روشن است برای اینکه مخاطب این نهی، تابع (پیرو) است، نه متبوع (پیروی‌شده)؛ و تابع اول، محمد ﷺ است؛ و او نخستین مأمور به قرائت در سخن خدای تعالی است: ﴿إِقْرَأْ﴾^۱ (بخوان)؛ و از آنجا که این فرمان برای او صادر شده است پس از باب اولی این فرمان برای کسی که از او پیروی می‌کند نیز کفایت می‌کند؛ زیرا این «متبوع: شخص پیروی‌شده» از طرف صاحب متن مبعوث شده است، و حال اینها را خداوند سبحان چنین بیان فرموده است: ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۲ (در گفتار بر او پیشی نمی‌گیرند؛ و آنان فقط به فرمان او عمل می‌کنند). از عبدالله بن بکیر، از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «قرآن به صورت "ایاک اعنی و اسمعی یا جارة" (به در می‌گوید تا دیوار بشنود) نازل شده است.»^۳

از این رو نهی در اینجا برای پیروان کسی که پیروی می‌شود صادر شده است؛ پس او همان سبب و واسطه‌ای است که امر خداوند سبحان را به بندگانش رسانده است، و اگر حجت‌ها و خلفای خدا نبودند مردم فرمان خدا را نمی‌شناختند و آن را درک نمی‌کردند. چه بسا آمدن این فرمان به صیغه مفرد در خطاب و نهی، برای بیان این نکته باشد که «نهی» بدون استثنا، همه افراد را شامل می‌شود، و خطاب فردی از نظر شمولیت از خطاب عمومی دقیق‌تر است؛ زیرا چه بسا در عموم،

۱. علق: ۱.

۲. انبیاء: ۲۷.

۳. اصول کافی، شیخ کلینی: ۲/۶۲۲/۲ح/۳۵۶۹.

به‌صورت کفایی باشد، ولی خطاب فردی، نهی را به‌طور عینی متوجه تمام افراد می‌کند.

۲- جمع‌آوری و خواندن، از وظیفه‌های مکلفین به آن و ناطقین به «ان علینا...» است؛ و این بیان روشنی است مبنی بر اینکه کسی هست که مکلف به جمع‌آوری و خواندن، و ملزم به ادای آن است، و این امر به‌صورت شایع در میان مردم نیست و به اختیار آنها نیز بازمی‌گردد.

۳- مسئله بیان نیز منوط به کسانی است که منصوب شده‌اند، و مکلف به جمع‌آوری و خواندن آن هستند؛ از این‌رو کسی که صاحب متن او را منصوب نکرده است نمی‌تواند آن را به‌طور مستقیم از پیش خودش بیان، و ادعا کند کتاب و تفسیر آن را بیان کرده است.

این نکات سه‌گانه به این دلیل اهمیت دارند که از طریق آنها مشخص می‌شود کتاب خداوند سبحان ممنوع و بازداشته شده است از اینکه مردم به‌طور مستقیم به آن و تفسیرش بپردازند، بدون آنکه آن را از اهلش - که خداوند سبحان آنها را سرپرست بر قرآن قرار داده است و مکلف بر جمع‌آوری و خواندن قرآن و بیان آن هستند - ستانده باشند.

و - حق تعالی می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّاتِّينَ يَمَّا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾^۱ (هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد؛ سپس او به مردم بگوید «به جای خدا، بندگان من باشید»؛ بلکه [می‌گوید:] به سبب آنکه کتاب [آسمانی] تعلیم می‌دادید و به سبب آنکه آن را می‌خواندید علمای دین [باشید].

این آیه کریمه تصریح می‌کند خداوند سبحان، کتاب و حکم (داوری و قضاوت) و نبوت را به یک «بشر» می‌دهد؛ و عبارت «بشر» در اینجا به معنی تمام بشریت نیست و هرکسی به اشتباه چنین فهمی را تصور کند لازم است برای اینکه «کتاب خدا و حکم و نبوتش» از آن همه مردم است و فقط به افراد خاصی منحصر نشده است دلیلی ارائه کند؛ همان افرادی که خداوند سبحان آنها را برگزیده و برای حمل رسالتش انتخاب کرده و آنها را مکلف نموده آن را برای مردم بیان کنند و حق را به مردم بشناسانند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلَ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَاةٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ﴾^۱ (و چون آیتی برایشان بیاید می‌گویند «هرگز ایمان نمی‌آوریم تا نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما [نیز] داده شود». خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد. به زودی کسانی را که مرتکب گناه شدند به [سزای] آنکه نیرنگ می‌کردند در پیشگاه خدا خواری و عذابی شدید خواهد رسید).

پس واژه «بشر» در این آیه کریمه بیان می‌کند به طور مشخص افرادی برگزیده و معین هستند؛ و این «بشر» تکلیف دارد با عمل و اخلاص و اخلاق و سخن خود، مربی مردم باشد. قرائت -از یک جنبه- گفته‌ای است که شنیده شده است؛ از این رو برای آنکه «قرائت» ایمن باشد باید این قرائت از دهان همان کسانی شنیده شود که تکلیف تربیت مردم به‌گونه‌ای که رضایت خداوند سبحان از بندگانش محقق شود و آنها را از عرصه خشم خدا دور کند- بر عهده آنها نهاده شده است. روایاتی از آل محمد (علیهم السلام) نقل شده‌اند که این معنا را تأیید، و به آن دلالت می‌کنند، و دلالت آنها بر این معنا بیانی واضح است مبنی بر اینکه ناطق به قرآن و قاری معلم قرآن داناترین مردم است و از طرف خداوند سبحان به مردم فرمان داده شده است فقط از این سخن‌گویان از طرف خدا پیروی کنند.

از ابوعبدالله صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «خدا ناپسند دانسته است اشیا را جز با اسباب جریان دهد؛ و برای هر چیزی سببی قرار داد، و برای هر سببی شرحی گذاشت و برای هر شرحی کلیدی، و برای هر کلیدی پرچمی، و برای هر پرچمی بابی سخن‌گو قرار داد؛ پس هرکس او را شناخت خدا را شناخته، و هرکس او را انکار کرد خدا را انکار کرده است؛ و این شخص، رسول خدا و ما هستیم.»^۱

از ثمالی روایت شده است، گفت: از ابوجعفر باقر علیه السلام درباره سخن خدای تعالی پرسیدم ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾^۲ (و کیست گمراه‌تر از آن کس که بدون راهنمایی خدا از هوس خود پیروی کند؟). فرمود: «منظور خدا از این گفته، کسی است که دین خود را از رأی و نظر خود بدون امامی از ائمه هدایت بگیرد.»^۳

و از ابوجعفر باقر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «هرکس بدون شنیدن از فرد صادقی خدا را دین‌داری کند خدا قطعاً او را تا روز قیامت ملزم به همان می‌کند.»^۴

و از برید عجلی روایت شده است، گفت: از اباجعفر علیه السلام درباره سخن حق تعالی پرسیدم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۵ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و با راست‌گویان باشید). فرمود: «منظور فقط ما هستیم.»^۶

روایات بسیار دیگری هم هست که نشان می‌دهند «علم» جز از آل محمد علیهم السلام گرفته نمی‌شود؛ زیرا آنها سخن‌گو از طرف خداوند سبحان هستند، و آنها ریسمان کشیده میان

۱. بصائر الدرجات صفار: ۱/۳۵/۲؛ مراجعه کنید به: بحار الانوار مجلسی: ۲/۲۶۲/۲، ح ۱۰۵.

۲. قصص: ۵۰.

۳. بصائر الدرجات: ۱/۴۳/۳؛ مراجعه کنید به: بحار الانوار: ۲/۲۶۲/۲، ح ۲۳.

۴. بصائر الدرجات صفار: ۱/۴۴/۲، ح ۲.

۵. توبه: ۱۱۹.

۶. بصائر الدرجات: ۱/۶۲/۱، ح ۱.

کتاب و مردم هستند، و هیچ کسی بدون آنکه در گفتار پیرو آنها علیهم السلام باشد و بدون آنکه قائل به رأی و نظر خود شود، نمی تواند با قرائت یا تفسیر یا تأویلی به قرآن نزدیک گردد.

منظومه دلالت که ثقلین آشکارش کرده اند یعنی قرآن و سنت- بی هیچ ابهامی اهمیت این رکن سوم را که از آن غفلت شده است- که همان رکن دلیل یا زبان ناطق است- بیان کرده است؛ با این توصیف که این رکن یک پیونددهنده ضروری است که از طریق آن، ارتباط معنای پنهان شده با لفظ ظاهری برقرار می شود؛ و این زبان ناطق می تواند لفظ را به صورتی ادا کند که نشان دهنده معنا باشد؛ و علاوه بر آن می تواند معنای برگرفته لفظ از آن را استنباط کند؛ و با آشکار شدن این رکن مورد غفلت قرار گرفته، به وضوح معنی اینکه آل محمد علیهم السلام قرائتی واحد و نه چندین قرائت- دارند تبیین شده است، تا آن ها تأکید کرده باشند قرآن «یگانه» است، و از طرف «یگانه» نازل شده است، و قرائت های آن فقط به این دلیل متعدد شده است که قاریان یعنی همان کسانی که مردم آن ها را به عنوان سردمداران برگزیدند- برخلاف ائمه اهل بیت علیهم السلام معصوم نبودند، و این وجه تمایزی است که قرائت آنها علیهم السلام را از قرائت های دیگران متمایز می کند.

فصل دوم:

قرائت ائمه اهل بیت علیهم السلام، ویژگی‌ها و اهمیت آن

اول: ویژگی‌های این قرائت

تردیدی نیست که استناد به تقلین در شناخت «سخن‌گوی قرآن» به‌خصوص در زمینه مباحث مربوط به قرائت قرآنی- باعث می‌شود تحقیقات با نقشه‌ای واضح حرکت کند؛ به‌طوری که میان «رای شخصی» و «بینة ثابت» تمایز حاصل شود. «منظومه زبانی» دستاوردی بشری نیست بلکه ساخته‌ای الهی است. اسماعیل علیه السلام یکی از اوصیای سید ما ابراهیم علیه السلام به‌عنوان نخستین کسی که زبانش به عربی گشوده شد برشمرده می‌شود^۱ و شاید نخستین بودن او به‌روشنی نشان می‌دهد او نخستین معلم این زبان بوده است. «زبان» از لازمه‌های علم و معرفت، و حتی ابزار علم و معرفت است؛ پس ناگزیر باید معلمی وجود داشته باشد که آن را آموزش دهد، و شکی نیست نخستین معلم، یکی از خلفای خدا بوده است؛ و این خلیفه براساس رأی و نظر یا تصورات خودش سخن نمی‌گوید؛ بلکه هرآنچه بر زبان می‌راند - با توجه به اینکه که یک معلم است- بینه‌ای الهی است که با آن، خلق در حال یادگیری را از تاریکی و نادانی به‌سوی نور علم منتقل می‌کند.

اما پژوهشگران، تابع چیزهایی شدند که از تصورات خود یاد گرفتند، و فکر را براساس آن‌ها به‌گردش درآوردند و در نتیجه این کار گوشه‌ای از تکامل حاصل، و به‌همراهش دوری گسترده‌ای از منبع اصلی ایجاد شد. پس شروع کردند حدود و مرزهایی برای این منظومه

۱. مراجعه کنید به: مجمع‌البیان طبرسی: ۲۸۷/۱.

ترسیم کردند، و برای برگرفتن از آن، شرط‌هایی را در نظر گرفتند که صرفاً دیدگاه‌هایی بودند که به‌خاطر کثرت استفاده از نظر عرفی تحول یافته بودند؛ از این‌رو ملاحظه می‌کنیم از جمله علل و انگیزه‌های بعثت مستمر الهی برای خلق، انحراف مردم از راه علم و معرفتی بوده که مستند به بینه بوده است، نه دیدگاه‌ها و آرا. حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾^۱ [کافران اهل کتاب و مشرکان از آیین خود] دست‌بردار نبودند تا دلیلی آشکار بر ایشان آید؛ و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ﴾^۲ (و اهل کتاب پراکنده و متفرق نشدند، مگر پس از آنکه برهان آشکار برای آنان آمد).

پس قبل از آنکه بینه از طریق زبان خلیفه خدا بیاید، به‌رغم تعدد آرا و اختلاف مذاهب آنها برای انتظار خلیفه موعود، امر آنها مجتمع بود؛ اما همین که بینه را برایشان آورد و با آن برایشان استدلال کرد آن‌ها چه کردند؟ از گرد او متفرق و پراکنده شدند! چرا؟ چون آنها می‌دانستند در «بینه» هیچ جایی برای جولان نظر و دیدگاه و تعدد آرا وجود ندارد؛ زیرا «بینه» همان «فصل الخطاب» سخن‌هاست؛^۳ این از یک سو؛ و از سوی دیگر مردم تمایل شدیدی در ساختن معرفت یا حتی مشارکت در ساختن آن دارند، به‌رغم اینکه خودشان می‌دانند انجام این کار در اختیار آنان نیست؛ و این نکته‌ای است که حتی عقل‌ها به آن اقرار دارد؛ زیرا «فاقد چیزی، نمی‌تواند اعطاکننده آن باشد»؛ و اگر انسان‌ها همان سازندگان دانش و معرفت بودند دیگر در ارسال رسولان و تحمل این همه رنج و فداکاری‌های بزرگ، هیچ حکمت قابل‌ذکری وجود نمی‌داشت.

وجود رسالت‌های الهی و رسولان به‌وضوح نشان می‌دهد «معرفت» امری الهی است،

۱. بینه: ۱.

۲. بینه: ۴.

۳. مراجعه کنید به: بصائر الدرجات: ۳۴۱/۶ و ۳۴۲.

و مردم فقط دریافت کننده آن معرفت اند، و آن‌ها در ترجمه این معرفت به عملی که معلم را می‌شناساند تفاوت دارند؛ و به این ترتیب حقیقت رسالت یا این توصیف که رسالت علم است. روشن می‌شود و منظور ارسال کننده از وجود رسالت و بعثت رسول محقق می‌گردد. از ابوجعفر (علیه السلام) در حدیثی طولانی روایت شده است، فرمود: «خداوند امر خود را به مخلوقاتش نه به فرشته مقرب و نه به نبی مرسل- وانگذاشت؛ بلکه رسولی را از فرشتگان فرستاد و به او گفت: چنین و چنان بگو، و آنها را به آنچه واجب است فرمان بده و از آنچه ناپسند است نهی کن...»^۱

قرآن کریم نیز این حقیقت را افشا کرده، می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲ (و همین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم، [درحالی که] تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است؟] ولی آن را نوری گردانیدیم که هرکدام از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می‌نماییم، و به راستی که تو به راه راست هدایت می‌کنی).

و با استناد به آن، نخستین امر صادرشده «(اِقْرَأْ: بخوان)» بود.^۳ خدای تعالی فرمود: ﴿اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾^۴ (بخوان به نام پروردگارت که آفرید). این آیه کریم، شاهد و دلیلی است برای اینکه «قرائت» تعلیمی الهی است، نه تعلیم بشری؛ از این رو می‌بینیم حق سبحان، بطلان آموزش بشری را برای کسی که از طرف او برگزیده و مبعوث شده است بیان می‌فرماید. خداوند عزیز می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي

۱. الحدائق الناضرة: ۱۳۱/۱ و ۱۳۲.

۲. شوری: ۵۲.

۳. مراجعه کنید به: صحیح بخاری: ۷/۱؛ و البرهان فی علوم القرآن، زرشکی: ۲۰۶/۱.

۴. علق: ۱.

يُجِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيَّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ^۱ (و ما نیک می‌دانیم آنان می‌گویند «جز این نیست که بشری به او می‌آموزد»). «نه چنین نیست، زیرا [این] زبان کسی که [این] نسبت را به او می‌دهند اعجمی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است).

«اعجمی» آن چیزی است که فصیح نیست، حتی اگر عربی بوده باشد؛^۲ و شاید بیان «اعجمی» را -که این آیه بیان کرده است- این فرمایش حق تعالی توضیح داده باشد: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْقَانَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۳ (آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند).

مضمون این تصریح الهی می‌فرماید در تعلیم بشری، اختلافات زیادی هست؛ و با استناد به آن اگر ما در مسئله استقرای عربی دقت کنیم با توجه به اینکه استقرای عربی، رویکردی است که مردم برای حفاظت از زبان عربی به آن تکیه کرده‌اند. برای ما روشن خواهد شد استقرای این «عربی مقرر شده» با استناد به آرای خوانندگان و قاریان بوده، و شرطها و قواعد براساس آن آرا پایه‌ریزی شده است، و بی‌تردید منطق علمی اقرار دارد به اینکه آنچه بر آرا و دیدگاه‌ها بنا شود به حکم حالت تکثری -که حالت فاعل در حرکت انسان و عرصه واقعیت است- دستخوش تغییر و دگرگونی خواهد بود، چه برسد به اینکه این زبان مقرر داشته‌شده بنا به تصریح خود علمای بزرگ عربی -نسبت به آنچه از عربی نادیده گرفته شده است بسیار اندک بوده باشد. از ابو عمرو بن علاء (ت ۱۵۴ ق) نقل شده گفته است:

«از آنچه عرب گفته، کمترین مقدار آن به شما رسیده است؛ و اگر مقدار زیادی به شما رسیده بود قطعاً علم و شعر فراوانی به شما می‌رسید.»^۴

۱. نحل: ۱۰۳.

۲. مراجعه کنید به: مجمع‌البیان طبرسی: ۱۵۳/۶.

۳. نساء: ۸۲.

۴. الاقتراح، سیوطی: ص ۲۳.

و شکی نیست سرمنشأ این ائتلاف و خسارتی که به تصریح ابوعمر و بخش اعظم عربی از آن رنج برده است تحکم و استیلای آرای پیشینیان و تصورات آنها بوده و بی تردید از اینکه آرای فاقد قدسیت بوده باشند فراتر نمی‌روند و از آن قداستی که مانع از تجاوز از آنها یا بازنگری و تحقیق درباره‌شان بشود برخوردار نیستند؛ از این رو شاید زمان آن رسیده باشد تا دربارهٔ قوانین ثابتی که بر منظومهٔ زبانی حکم می‌راند به تحقیق بپردازیم تا بنایی که بر آن ساخته می‌شود بر اساس اصول ثابت و راسخی باشد که از طریق آن مسیر پیشرفت و تکاملی را که عربی به‌عنوان زبان قرآن پشت‌سر گذاشته است توصیف نماییم.

یکی از پژوهشگران گفته:

«و از جمله نکاتی که هیچ شکی درباره‌اش نیست این است که جمع‌آوری زبان، مشتمل بر جمع‌آوری گویش‌هاست، و به‌رغم تلاش‌های زیادی که زبان‌شناسان قبلی به خرج داده‌اند، این تلاش‌ها بر اساس استقرای تام نبوده است، و به‌دلیل انجام استقرای ناقص در جمع‌آوری و به‌دلیل مقیاس‌های زمانی و مکانی بسیار محدودی که علمای قبلی (رحمهم الله) بر اساس آن عمل می‌کردند واژگان و اسلوب‌هایی از میان رفته است؛ به‌رغم اصرار و پافشاری آنها برای سلامت زبان و هدفی که داشتند و ترس از اینکه چیز فاسدی به زبان وارد شده باشد یا ترس از وقوع دیگر شبهه‌های فساد و امکان تلاقی با دیگر زبان‌ها و مخلوط شدن با زبان‌های عجمی...»^۱

شاید دلیل این سخن، تحکم واضح آرای علمای گذشته در زبان و تقدیس آن آرا پس از آنان و برحذر داشتن کسانی بوده باشد که آن‌ها را رد کنند یا حتی آن‌ها را مورد بحث و مناقشه قرار دهند؛ به‌طوری که گویا متنی آسمانی بوده که خروج از آن یا رد کردن آن و مخالفت با آن خروج از بلندای زبان خواهد بود! با وجود اینکه ثابت شده است «زبان» تحت سیطرهٔ قوانین تکامل و تحول اجتماعی و محیطی است، و هیچ‌کسی بحثی ندارد در اینکه

«زبان ابتدایی» چیزی غیر از زبان‌های حاضر بوده است؛ و این به سبب مخلوط شدن با کسانی که «عجم» نامیده می‌شوند نبوده است، بلکه علت آن این بوده که ساختار درونی و محیطی و اجتماعی و حتی اقتصادی جامعه ابتدایی به طور کامل با ساختار جامعه‌های حال حاضر متفاوت بوده، و از این رو زبان آن نیز کاملاً متفاوت بوده است؛ چراکه «زبان» به عنوان ابزار ارتباط و تعامل دو جانبه، متناسب با محیط و جامعه‌ای که از آن زبان استفاده می‌کند سازگار می‌شود؛ پس گذشتگان چگونه می‌خواستند زبان قرآن را فقط منحصر به زمان خود کنند، درحالی که می‌دانند نسل‌هایی خواهند آمد و زمان آن‌ها متفاوت از زمان خودشان، و منظومه فکری آن‌ها قطعاً متکامل‌تر و پیشرفته‌تر از منظومه فکری خودشان خواهد بود؟!!

شاید نکته قابل توجه، «قدسیتی» باشد که برای زبان صحرائنشینان و بادیه‌نشینان در نظر گرفته شده است؛ زیرا سخنانی اسطوره‌ای درباره آن گفته شد و بسیاری از پژوهشگران تلاش کردند این قدسیت را امتدادی برای قدسیت قرآن به عنوان متنی زبانی- در نظر بگیرند؛ و حال آنکه کسی که از دیدگاه علمی بنگرد هیچ‌گونه همراهی میان بادیه‌نشینی و جامعه و زبان بادیه‌نشینی، با متن قرآنی یا این توصیف که متنی لغوی بوده است که مردم آن را از زبان پیامبر ﷺ شنیده‌اند پیدا نمی‌کند. پیامبر ﷺ در مکه قرآن را تکلم کرد و سپس به مدینه نقل مکان نمود درحالی که مردم در مدینه و مکه از اعراب شهرنشین برشمرده می‌شدند و هیچ ارتباطی با بادیه‌نشینی نداشتند. مکه و مدینه دو شهری بودند که مردمش براساس تجارت و گله‌داری و زراعت در شهر زندگی می‌کردند. همچنین پژوهشگر در تعبیرات قرآنی، آن بادیه‌نشینی و سبک خشن و درستی را که متناسب با واقعیت این گونه زندگی است نمی‌بیند؛ بلکه قرآن درباره ساختن انسان با ساختاری متمدن و پیشرفته با تمام اصطلاحات پیشرفته‌ای که آن را می‌رساند سخن می‌گوید؛ و شاید منحرف کردن دیدگاه‌ها از تأثیر سیاست در تبلور رویکرد استقرای ناقص عربی و حصر اخذ و برگرفتن از قبایلی به خصوص، و تعیین سقف زمانی برای اعتماد به زبان آن زمان، عاملی مهم و پویا در پنهان کردن شناخت عامل پیش‌برنده این استقرای ناقص بوده باشد، و هیچ ارتباطی با توجیهاات

مطرح شده برای اینکه زبان ابزار ارتباط و تواصل میان گذشته و حاضر و آینده است وجود نداشته باشد.

شاید استقرایی که در قرن اول هجری شروع شد از این گفته خلیفه، عثمان به کاتبان مصحف نتیجه شده باشد:

«وقتی شما و زید درباره عربیت متن عربی قرآن با یکدیگر دچار اختلاف شدید آن را به گویش قریش بنویسید؛ زیرا قرآن به زبان آن‌ها نازل شده است؛ و آن‌ها نیز چنین کردند.»^۱

در نتیجه محصول به دست آمده با استناد زبان به قبیله قریش بوده است، نه به زبان موصوف به عربی مبین که زبان پیامبر (ص) بود و به هیچ کس دیگر جز او در زمانش تعلق نداشت. شاید توجیه آن‌ها به حدیث حروف سبعة (هفت گانه) - که منظور از آن هفت زبان در هفت قبیله بوده است^۲ - باعث شد علمایی که چنین نظری داشتند به سوی استقرای زبان از فقط آن قبایل و نه دیگر قبایل - بروند.

چه بسا کسی بگوید: جای انکار ندارد که عربی با رویکرد استقرا و قاعده‌سازی از دچار شدن به انحرافات اعرابی و لغزش‌هایی که به دلیل اختلاط با دیگر زبان‌ها و گویش‌های بیگانه از زبان عربی پدیدار شده، محافظت شده است.

بنده می‌گویم: اگر حتی کوتاه بیاییم و این گفته را بپذیریم، باز هم معنا ندارد گفته شود عربی با این کار محافظت شده است؛ بلکه همچنان «قرآن» محافظت‌کننده آن بوده است؛ و حتی چه بسا در تصریح برخی بزرگان زبان وارد شده باشد که قرآن محافظ زبان عربی بوده است نه استقرا و نه روش قاعده‌سازی؛ و شاید بهترین دلیل برای اینکه زبان قرآن،

۱. صحیح بخاری: ۱۸۲/۶؛ فتح الباری ابن حجر: ۸/۹ و ۹/۹ ح ۴۹۸۴.

۲. مراجعه کنید به: برهان، زرکشی: ۲۱۷/۱.

ریشه و اصل در محافظت از زبان عربی است مطلبی باشد که از اصمعی وارد شده است: از ابوعمر بن علاء شنیدم که می‌گفت: اگر این طور نبود که من نباید جز آنچه خوانده شده است بخوانم، می‌گفتم فلان و فلان را این‌گونه، و فلان و فلان را آن‌گونه می‌خوانم.»^۱

سخن ابوعمر و واضح است: او حروفی (عبارت‌هایی) را در قرآن یافته است که طبق روش استقرا و قاعده‌سازی - که او دانای به آن بوده است- نبوده‌اند؛ پس او پایبند به زبان قرآن بوده و ملزم به زبان استقرا و ضابطه‌مندی نبوده است؛ از این رو چاره‌ای نیست جز اینکه به دنبال راهی بگردیم تا از طریق آن بتوان به عربیت قرآن ورود کرد تا تفاوت میان آن و عربیت استقرا و ضابطه‌دار مشخص شود. همچنین از سخن ابوعمر و بن علاء تفاوت عربی قرآن با عربی استقرا و ضابطه‌مندی مشخص می‌شود؛ و شاید به این دلیل باشد که عربیت قرآن، همان عربی بودن زبان سخن‌گوست که لازمه‌های نظام تکاملی را برآورده می‌کند؛ درحالی‌که عربیت استقرا و ضابطه‌مندی، عربیتی قانونمند و مقید به زمان و مکان است و از آن جدا نمی‌شود، و به این ترتیب تکامل و لازمه‌هایش را تعطیل می‌کند.

شاید ورود از پنجره قرائت ائمه علیهم‌السلام برای بیان این موضوع مهم و حیاتی باعث شود پژوهش‌ها به سوی نتایج حرکت کنند که میزان محرومیتی را که عربی با آن زیسته است و اینکه به دور از ساحت تقلین - به عنوان اصل و ریشه زبانی عربی- بوده است آشکار کند. هیچ پژوهشگر زبان عربی نیست که انکار کند عامل شروع پژوهش‌های زبانی، احساس نیاز به وجود منظومه‌ای بوده است که به پژوهشگران اجازه می‌دهد به زبان قرآن نزدیک شوند و در عمق معانی آن غوص، و به این ترتیب آن را حفظ کنند؛ و شکی نیست این انگیزه‌ها، تأثیری بسیار مهم در رسیدن پژوهش‌های زبان عربی به مراحل داشته است که

دست کم گرفته نمی‌شود؛ اما نادیده گرفتن یکی از پنجره‌های مهم در پژوهش‌های زبانی باعث شده است این پژوهش‌ها در مدار نظرات و تفکرات شخصی و نظریه‌پردازی‌ها دور بزنند. دانشمندان و محققان عرب که در این زمینه کار کرده‌اند همانند دانشمندان غربی نظیرشان- رویکردها و مکاتب مختلفی را در پیش گرفته‌اند: برخی از آن‌ها به توصیفات ترکیبی توجه داشته‌اند، برخی به علم تاریخی زبان توجه داشته‌اند، و همین‌طور روش‌ها و رویکردهای دیگر، و این وضعیت منجر به تفاوت در روش‌ها و فهم آن‌ها، و آشفتگی در اصطلاحات و کاربردها شده است.^۱

برای اینکه عمق حقیقت این غفلت در پژوهش‌های زبان عربی مشخص شود، پژوهش ما به سراغ موضوع قرائت رفته و دید خود را فقط به قرائت‌های قرآنی معروفی که در منابع قرائت نقل شده است محدود نکرده؛ بلکه تلاش کرده است به پژوهش در زمینه قرائتی دیگر بپردازد تا دیدگاه خود را در آن شکل بدهد و منظومه ثابت‌شده و روبه‌رشد دلالت زبانی را آشکار نماید، و به این ترتیب دید خود را از عرصه تعدد و تنوع آراء- که چه بسا بر فضای مه‌آلود دیدگاه‌ها در پژوهش‌های زبان عربی می‌افزایند- خارج کند؛ و این قرائت فراموش شده یا مورد غفلت قرار گرفته، قرائت ائمه معصوم اهل بیت (علیهم السلام) است؛ یعنی همان کسانی که طبق حدیث ثقلین- که برای امت مشهور است- معادل کوچک‌تر قرآن هستند؛^۲ و آنها زبان ناطق به قرآن هستند، همان‌طور که روایات بسیاری که به این موضوع پرداخته‌اند چنین تفسیر کرده‌اند و به این موضوع در قرآن تصریح شده است؛ زیرا آیات بسیاری هست که بیان کرده‌اند قرآن به «زبان عربی» نازل شده است نه به «زبان‌های اعراب» یا به «زبان اعراب»؛ و تعبیر «زبان عربی» به‌وضوح نشان می‌دهد یک زبان گویای واحد معین برای سخن گفتن با قرآن وجود دارد، و مردم مکلف به برگرفتن قرآن از او و نه

۱. مراجعه کنید به: منهج البحث اللغوی بین التراث و علم اللغة الحديث، د. علی زوین: ص ۷.

۲. مراجعه کنید به: سلسلة الأحادیث الصحیحة، شیخ البانی: ۴/۳۵۵ تا ۳۵۸/ح ۱۷۶۱.

غیر از او هستند. از فضیل نقل شده است، گفت: از ابو عبدالله علیه السلام درباره سخن خداوند عزوجل ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (و هر قومی هدایتگری دارد) پرسیدم؛ فرمود: «هر امام، هدایتگر به قرآنی است که در میانشان است.»^۱

و در روایتی دیگر امام باقر علیه السلام همان آیه را چنین توضیح می‌دهد: «رسول خدا صلی الله علیه و آله انذاردهنده است؛ و در هر زمانی از میان ما هدایتگری وجود دارد که به سوی آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده است هدایت می‌کند. هدایتگران پس از او علیه السلام علی، و سپس اوصیا یکی پس از دیگری هستند.»^۲

در نظر گرفتن قرائت اهل بیت معصوم علیهم السلام به عنوان ترازوی که قرائت‌های دیگر با آن سنجیده می‌شود برای پژوهشگران روشن خواهد کرد این قرائت، نسبت به قرائت‌های دیگر، به قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر است؛ زیرا قرائت‌های دیگر مسیر دیگری را در پیش گرفته‌اند؛ مسیری که از طریق آن پنداشته می‌شده است این قرائت همان قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است؛ اما تعدد قرائت‌ها به این صورتی که به ما رسیده است باعث می‌شود پژوهشگر به این تصور با دیده بررسی و مناقشه نگاه کند؛ بنا به دلایلی؛ به عنوان مثال:

۱. این قرائت‌ها مبتنی بر نسخه عثمانی هستند؛ و می‌دانیم نسخه عثمانی با بسیاری از مصحف‌هایی که خلیفه عثمان به مردم فرمان داد بسوزانند یا از بین ببرند موافق نبوده است؛ و شاید اختلافی که میان او و صحابی عبدالله بن مسعود درگرفت واضح‌ترین دلیل برای این مدعا باشد؛^۳ با در نظر داشتن این نکته که آنچه در حق قرائت ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، دلیل واضحی است برای اینکه مخالفت با قرائت

۱. کافی شیخ کلینی: ۲۴۱/۱ حدیث ۴۹۸.

۲. کافی شیخ کلینی: ۲۴۱/۱ حدیث ۴۹۹.

۳. مراجعه کنید به: سیر اعلام النبلاء، ذهبی: ۴۷۴/۱ تا ۴۷۵؛ مراجعه کنید به: صحیح مسلم با شرح نووی:

ابن مسعود مخالفتی صریح با سخن رسول خدا ﷺ و شهادت آن حضرت ﷺ برای قرائت عبدالله بن مسعود تلقی می‌شود؛ از این رو هرکسی تلاش کند کار خلیفه، عثمان را در نادیده گرفتن قرائت ابن مسعود توجیه کند فقط در جهت خلاف منطقی علمی صریح تلاش کرده است. ابن مسعود برای اثبات قرائت خودش از رسول خدا ﷺ متن صریح دارد، درحالی که برای قرائت زید بن ثابت هیچ متنی از رسول خدا ﷺ وجود ندارد؛ پس کفه منطقی علمی قطعاً به نفع ابن مسعود سنگینی می‌کند، و به همین دلیل طغیان او یک انقلاب احساسی و رقابتی با زید بن ثابت نبوده است.

۲. نبود هیچ قانونی که از طریق آن میزان نزدیکی یا دوری هرکدام از قرائت‌ها با قرائت رسول خدا ﷺ دانسته شود، و حتی گزینش این هفت قرائت مشهور به هیچ معیار علمی مستند نیست؛ بلکه برعکس می‌بینیم معیارها بعد از اعتماد به این قرائت‌ها پا به عرصه گذاشته‌اند. ابن مجاهد می‌گوید:

«از میان حاملان قرآن کسی هست که عربی دان عالم به وجوه اعراب و قرائت‌ها، عارف به لغات و معانی کلام، بصیر به اشکالات قرائت‌ها، و منتقد آثار است. چنین شخصی امامی است که حافظان قرآن در هرکدام از سرزمین‌های مسلمانان به او پناه می‌برند. برخی از این حاملان، عربی می‌داند و اشتباه اعرابی ندارد، درحالی که علمی جز این ندارد؛ چنین شخصی همچون اعرابی است که به زبان خودش می‌خواند درحالی که نمی‌تواند زبانش را دگرگون کند؛ پس او براساس کلام خودش سخن می‌گوید. برخی از آنها کسی است که آنچه را از شخص دیگری شنیده و از او گرفته است ادا می‌کند، و او کاری جز ادای آنچه یاد گرفته است ندارد. و او نه اعراب می‌شناسد و نه چیز دیگری. مثل چنین شخص حافظی اگر دوران طولانی برایش سپری شود دیری نمی‌گذرد که فراموش می‌کند و اعراب را به دلیل شدت تشابه و کثرت فتحه و ضمه و کسره در یک آیه تباه می‌کند؛ زیرا بر علم به زبان عربی اعتماد نمی‌کند، و هیچ دانشی به معنایی که به آن بازمی‌گردند ندارد و تکیه او فقط بر حفظ و شنیدنش بوده است. چه بسا این حافظ، دچار فراموشی شود و شنیدن را تباه کند و حروف بر او مشتبه گردد و در نتیجه با لحنی

که آن را نمی‌شناسد بخواند، و شبهات او را به‌سوی سوق دهند که آن را از غیرش روایت، و خود را تبرئه نمایند؛ با این امید که نزد مردم راست تصور شود و از طرف او حمل گردد؛ و چه بسا آن را فراموش کند و درباره‌اش دچار توهم شود، و بر لزوم جسارت ورزد و به آن اصرار نماید؛ یا چه بسا برای کسی خوانده باشد که فراموش کرده یا اعراب را تباه کرده و شبهه بر او وارد شده و دچار توهم شده باشد. در چنین شرایطی از این قرائت تقلید نمی‌شود و به نقل استدلالت نمی‌شود. برخی دیگر کسانی هستند که قرائت را با اعراب می‌خوانند و معانی را می‌دانند و لغات را می‌شناسند، درحالی‌که علمی به قرائت‌ها و تفاوت‌های مردم و آثار ندارند؛ و شاید دیدگاهی که درباره اعراب دارد او را تشویق کند با حرف جایزی در عربی بخواند که هیچ‌کدام از گذشتگان آن را نخوانده است، و به این ترتیب او بدعت‌گذار می‌شود.»^۱

پس او در اینجا قاریان را به چند دسته تقسیم می‌کند که از میان آن‌ها یک دسته بیرون می‌آیند که قرائتشان ستانده می‌شود؛ و او این دسته را چنین توصیف کرده است: «از میان حاملان قرآن کسی هست که عربی‌دان عالم به وجوه اعراب و قرائت‌ها، عارف به لغات و معانی کلام، بصیر به اشکالات قرائت‌ها، و منتقد آثار است.»^۲ و این دسته از حاملان -طبق قول ابن مجاهد- حتماً باید برخی مهارت‌ها را داشته باشند که عبارت‌اند از:

- أ - علم به وجوه اعراب و قرائت‌ها.
- ب - شناختن لغات و معانی کلام.
- ج - بصیر به اشکالات قرائت‌ها.
- د - منتقد آثار بودن.

درحالی‌که این توصیف‌ها پس از پدیدار شدن قرائت و انتشار آن و تعدد معلم‌هایش

۱. السبعة في القراءات، ابن مجاهد: ص ۴۵ و ۴۶.

۲. همان منبع: ص ۴۵.

آمده‌اند، و این توصیفات براساس قاری و قرائت او نتیجه نشده‌اند. اگر اندکی در مهارت‌هایی که ابن‌مجاهد وصفشان کرده درنگ کنیم: «چنین شخصی امامی است که حافظان قرآن در هرکدام از سرزمین‌های مسلمانان به او پناه می‌برند» خواهیم دید این شرایط برای کسانی که ابن‌مجاهد به قرائت‌هایشان اعتماد کرده و از میان دیگر قرائت‌ها برگزیده است فراهم نبوده است، و این علاوه بر آن است که این مهارت‌ها به کسی نیاز دارند که برایش گواهی بدهد که او از آن‌ها برخوردار است، و این درحالی است که هیچ‌کسی نمی‌تواند به تزکیه و پاکی شخص دیگری گواهی بدهد؛ چراکه مخالف متن صریح قرآن است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنفُسَهُمْ بِاللَّهِ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾^۱ (آیا به کسانی که خویشتن را پاک می‌شمارند ننگریسته‌ای؟ [نه، چنین نیست] بلکه این خداست که هرکه را بخواهد پاک می‌گرداند، و به‌قدر نخ روی هسته خرما می‌ستم نمی‌بینند).

این آیه تصریح می‌کند پاک شمردن مردم به دست خداوند سبحان و کسی است که خداوند سبحان به او اجازه تزکیه داده، و این شخص خلیفه و حجت او در هر زمان است؛ اما تزکیه مردم توسط افراد غیرمعصوم هیچ ارزش و اعتباری ندارد؛ زیرا تزکیه‌ای بدون اذن و اجازه آفریننده نفس‌ها و تزکیه‌کننده آنهاست. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۲ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید پای از پی گام‌های شیطان منهدید، و هرکس پای بر جای گام‌های شیطان نهد [بداند که] او به زشت‌کاری و کار ناپسند فرمان می‌دهد؛ و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود هرگز هیچ‌کدام از شما پاک نمی‌شد، ولی خداست که

۱. نساء: ۴۹.

۲. نور: ۲۱.

هرکس را بخواهد پاک می‌گرداند؛ و خداوند شنوای داناست).

از رسول خدا ﷺ روایت شده است که آن حضرت ﷺ قرائت عبدالله بن مسعود را پاکیزه برشمرد، ولی با این وجود این تحقیق هیچ‌کدام از هفت قرائت را ندید که قرائت خود را به قرائت عبدالله بن مسعود مستند کرده باشد و این درحالی است که همه آن مهارت‌ها نزد او فراهم و مهیا بوده است؛ زیرا پیامبر ﷺ قرائت او را آشکارا تزکیه کرده و فرموده است: «کسی که می‌خواهد قرآن را همان‌طور که نازل شده، تر و تازه بخواند باید طبق قرائت "ابن ام‌عبد" بخواند.»^۱

و نیز از اعمش، از ابراهیم، از علقمه، از عمر (رضی الله عنه)، از رسول خدا ﷺ روایت شده است، فرمود: «هرکس دوست دارد قرآن را تر و تازه به همان صورتی که نازل شده است بخواند باید طبق قرائت ابن ام‌عبد بخواند.»^۲

به همین ترتیب کسی که در دسته‌بندی ابن‌مجاهد در خصوص قاریان دقت کند ملاحظه می‌کند دلیل اصلی در اعتماد به قرائت، صحت صدور آن از پیامبر ﷺ است، و اگر درباره قرائت‌های سبعة (هفت‌گانه) تحقیق کند می‌بیند چنین شهادتی یعنی تأیید درستی صدور قرائت از طرف پیامبر ﷺ برای این قرائت‌ها فراهم نیست، و اگر چنین شهادتی برای یکی از این قرائت‌ها فراهم بود قطعاً این قرائت معیاری برشمرده می‌شد که دیگر قرائت‌ها با آن سنجیده شود؛ این از یک سو؛ و از سوی دیگر نشان داده می‌شود مخالفت با آن قرائت فقط به این دلیل بوده است که قاریانی که متفاوت از آن قرائت می‌کرده‌اند معصوم نبوده‌اند تا قرائت آنها یکسان و منطبق با قرائت صاحب شهادت بوده باشد.

۱. المستدرک علی الصحیحین، ابو‌عبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری: ۲/۲۴۶ و ۲/۲۴۷ ح ۲۸۹۳ و ۲۸۹۵؛
مراجعه کنید به: سنن الکبری، نسائی: ۱۰/۲۵۱ ح ۸۳۹۶؛ المصنف، ابن‌ابی‌شبیبه: ۱۰/۴۹/۳۰۷۴۲.
۲. المصنف، ابن‌ابی‌شبیبه: ۱۰/۴۹ و ۵۰ ح ۳۰۷۴۴؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی: ۳/۳۵۹ و ۳/۳۶۰ ح ۵۳۹۰؛
المستدرک علی الصحیحین، ابو‌عبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری: ۲/۲۴۷ ح ۲۸۹۴.

از سوی دیگر وقتی به قرائتی که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است بپردازیم آن را قرائتی واحد می‌بینیم که به‌رغم اینکه هرکدام از آنها در زمانی غیر از زمان امام قبل از خودش بوده است هیچ اختلافی در آن نیست، و درباره‌شان چنین حکم می‌شود که قرائت، بینه و دلیلی است که از قبلی به بعدی انتقال می‌یابد و نظر و اجتهاد شخصی نیست؛ درحالی‌که دسته‌بندی‌هایی که ابن‌مجاهد درباره قرائت‌ها بیان کرده است مستند به نظر و اجتهاد است، و ابن‌مجاهد این دسته‌بندی را با نظر و اجتهاد ایجاد کرده و نگفته این دسته‌بندی قاریان از نظر او مستند به دلیل محکم شرعی از قرآن یا سنت با صدور و دلالت قطعی بوده است، و حتی دسته‌بندی او مستند به دلیل عقلی تام هم نیست؛ بلکه صرفاً نظر و رأیی بوده که صاحبش آن را نیکو دانسته، و آن را تبدیل به دسته‌بندی کرده و براساس آن عمل کرده است؛ با وجود اینکه این دسته‌بندی به‌دور از قرائت ابن‌مسعود است؛ همان‌طور که در مرحله نخستین وقتی خلیفه، عثمان تصمیم گرفت قرآن‌ها را در یک مصحف جمع‌آوری کند از قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوری گزید و به ابن‌مسعود و دیگر صحابه‌ای که نسخه آنها با نسخه عثمان تفاوت داشت فرمان داد مصحف‌های خود را نابود کنند و فقط به مصحفی اعتماد کنند که افراد مورد تأیید او نسخه‌برداری کرده‌اند؛ و به این ترتیب امت از وجود مصحف‌های دیگر محروم شدند؛ با وجود اینکه شاید یکی از آنها نسخه‌ای باشد که با استناد به تزکیه الهی از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق یکی از صاحبان قرآن- دیگر نسخه‌ها با آن سنجیده می‌شوند.

بنابراین ما به روش و رویکردی واضح نیازمندیم تا از طریق آن بتوانیم قرائت‌ها را مورد بررسی قرار دهیم تا یکی از آنها معیار و ترازویی برای دیگر قرائت‌ها شود، و میزان دوری یا نزدیکی قرائت‌های دیگر از قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آن قرائت شناخته شود؛ و این درحالی است که می‌دانیم قرآن و سنت مطهر هرآنچه را ممکن است بین مردم رخ دهد و منجر به نزاع و تفرقه مردم شود درمان کرده است؛ و برای آنکه حکمی باشد که همیشه در تنازع میان مردم بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم نهایی را صادر کند باید روشی واضح برای

دریافت وضع شود؛ و این همان روش و رویکردی است که قرآن آن را هویدا ساخته است، آنجا که تصریح می‌فرماید «قاری انذاردهنده» در هر زمان فقط یکی است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾^۱ (و به راستی این [قرآن] فروفرستاده پروردگار جهانیان است. * که روح الامین آن را نازل کرد، * بر دل تو، تا از [جمله] هشداردهندگان باشی؛ * به زبان عربی روشن).

و آن را به «زبان‌های عربی» یا به «زبان اعراب» نازل نکرد؛ بلکه «به زبان عربی مبین» نازل کرد و لفظ «عربی» قیدی برای زبان، و لفظ «مبین» حدی برای زبان است؛ و با وجود این «قید و حد» ممکن نیست هر گوینده به زبان عربی یا هرکسی که نَسَبش عربی باشد در توصیف این «زبان» وارد شود؛ بلکه توصیف این زبان به عربی نشان می‌دهد این زبان قرینه‌هایی دارد و قرینه‌هایش اعراب انتسابی هستند؛ یعنی عربیت آنها عربیت پدرفرزندی است و زبان ناطقی نیست؛ به این معنا که زبان ناطق، تابعی از انتساب و فرع بر آن است، و این خصوصیتی است که روش استقرای عربی را از قبایلی به خصوص و نه قبایل دیگر- استقرا کرده‌اند، و پیامبر ﷺ بیان کرده است این عربیت، عربیت زبان ناطق است.^۲ به همین دلیل «مبین» در توصیف آن آمده است، و این توصیف میان «عربیت زبان» با «عربی انتساب» تمایز می‌گذارد.

عربیت انتساب هیچ‌چیزی برای توصیف بیان فراهم نمی‌کند؛ بلکه با حرکت و تلاش خود به سوی بیان نزدیک به آن تلاش می‌کند، و تا حدی به بهره‌ای از آن دست می‌یابد ولی این نسبت (زبان مبین) سخن را بین و روشن قرار می‌دهد. زبان هیچ سخن‌گویی به «مبین» توصیف نمی‌شود و هیچ‌کس با آن توصیف نمی‌گردد مگر کسی که بیان زبانش ثابت باشد،

۱. شعراء: ۱۹۲ تا ۱۹۵.

۲. مراجعه کنید به: روضه کافی، شیخ کلینی: ۲۴۶/۸.

و سخنش همیشه و تا ابد فصل الخطاب باشد تا بتواند مشکل میان دو طرف نزاع را حل و فصل نماید؛ و چنین خصوصیتی جز با زبان معصوم که به طور مستقیم از طرف خداوند سبحان یا از طریق یکی از خلفای گذشته‌اش برایش متن وجود داشته باشد فراهم نمی‌شود.

بنابراین برخی خصوصیات هستند که با تحقیق و جست‌وجو کشف شده‌اند و از قرائت ائمه اهل بیت (علیهم السلام)، قرائتی متمایز از دیگران ارائه داده‌اند؛ برخی از این ویژگی‌ها به‌عنوان نمونه (که البته همه خصوصیات نیستند) عبارت‌اند از:

خصوصیت اول: نخستین خصوصیتی که با آن قرائت ائمه اهل بیت معصوم (علیهم السلام) از دیگر قرائت‌ها متمایز می‌شود این است که این قرائت، قرائتی به زبان عربی مبین است؛ یعنی عربیت آن عربیت زبان ناطق است، نه عربیت پدرفرزندی؛ یعنی عربیتی مستند به بینة نقل شده از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از طریق سلسله متصل غیرمنقطع؛ و عربیت مستند به «شنیدن» یعنی «بینه» محکم‌تر از عربیت مستند به مقیاس‌هاست؛ زیرا عربی دوم، عربیت آرا و اجتهاد است. از این رو می‌بینیم عربی‌شناس‌ها وقتی دلایل نحو را -که رکنی از ارکان علوم عربی است- برشمرده‌اند نخستین دلیل را دلیل «سمع: شنیدن» یا نقل در نظر گرفتند و قیاس را پس از آن قرار دادند، و حتی درباره اجماع و قیاس گفتند که حتماً باید استنادی از سماع داشته باشد.^۱

ابن جنی گفته است:

«بدان وقتی چیزی از کاربرد فاصله بگیرد و از قیاس منحرف شود، ناگزیر باید از سماع واردشده به آن درباره‌اش پیروی شود، ولی اصل دیگری که با آن قیاس شده باشد برگرفته نمی‌شود. آیا نمی‌بینی وقتی شنیده باشی "استحوذ" و "استصوب" آنها را این طور ادا می‌کنی، و از آنچه درباره آنها از سماع وارد شده است به چیز دیگری فراتر نمی‌روی؟ آیا نمی‌بینی درباره "استقام" نمی‌گویی "استقوم" و درباره "استساغ" نمی‌گویی "استسوغ" و

۱. مراجعه کنید به: الاقتراح، سیوطی: ص ۱۴.

درباره "استماع" نمی‌گویی "استبیح"، و نیز درباره اُعاد نمی‌گویی "أَعُوذُ؟" ۱

در اینجا ابن‌جنی اشاره می‌کند به اینکه گریزی از پیروی از سماع نیست؛ پس چیزهایی از زبان هست که به قیاس پاسخ نمی‌دهد، و زبان اساساً مبتنی بر سماع است؛ اما «قیاس» بر زبان وارد شده، و آن را رویکرد استقرا ایجاد کرده است؛ پس اصلی است که از استقرا انتزاع یافته است، و اصلی نیست که استقرا به آن مستند باشد.

همچنین ابن‌جنی گفته است: بابتی در تعارض سماع و قیاس:

«وقتی با هم تعارض داشته باشند شما [فقط] براساس مسموع صحبت می‌کنی و آن را با غیرمسموع قیاس نمی‌کنی؛ و این همانند این فرمایش حق‌تعالی است: ﴿اَسْتَعُوذُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ﴾^۲ (شیطان بر آنان چیره شد)؛ که این براساس قیاس نیست بلکه باید آن را پذیرفت؛ زیرا تو با زبان آنها سخن می‌گویی، و در همه آن مثال‌هایشان از آنها تقلید می‌کنی، و غیر آن را براساس آن قیاس نمی‌کنی.»^۳

از سخن ابن‌جنی نتیجه می‌شود قیاس نمی‌تواند عربیت قرآن را در گرو قید و بندهای خود قرار دهد؛ و نیز اشاره‌ای بر تکیه به قیاس دارد، زیرا قیاس به دیدگاه آنها درباره زبان پاسخ می‌دهد.

مسئله نقل یا سماع نیازمند مقیدسازی با قیدی است که به‌وسیله آن از نفوذ اشتباه یا اختلاف در آن جلوگیری شود، و این قید، قید بینه در سماع است. پس این ناقل یا سامع (شنونده) باید بینه‌ای داشته باشد تا بر سماعش تأکید کند؛ به‌خصوص با توجه به اینکه قرائت قبل از آنکه به‌صورت نوشتاری نقل شود به‌طور شفاهی نقل شده است؛ به این معنا

۱. الخصائص: ۱/۱۰۰.

۲. مجادله: ۱۹.

۳. الخصائص: ۱/۱۱۸.

که ما دربارهٔ منقول شفاهی بیش از منقول تدوینی به بینه نیازمندیم؛ چراکه ممکن است نسیان و اشتباه و فراموشی در نقل شفاهی نفوذ کند، و با توجه به تأکید گوینده برای حفاظت از معنا به جای لفظ، الفاظی به جای الفاظ دیگری آورده شوند؛ و این همان وضعیتی است که ما در قرائت‌های قرآنی مشهور مثل قرائت‌های سبعة ملاحظه می‌کنیم؛ و هر قرائت به‌رغم زیادت و نقصانی که دارد یا آمدن کلمه‌ای به جای کلمه دیگر ادعا می‌کند از رسول خدا ﷺ نقل شده است. مثال‌هایی از این حالت تقدیم می‌شود:

زیادت یا نقصان در قرائت:

- ۱- با حرف: مثل اختلاف آنها در قرائت این فرمایش حق تعالی: ﴿مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾^۱ (مالک/پادشاه روز دین است) برای اثبات یا حذف حرف «الف». عاصم و کسائی خوانده‌اند: «مالک یوم الدین» با الف، و بقیه بدون الف (مَلِک) خوانده‌اند؛ و هیچ کدامشان «الف» را از «ملک» املا نکرده‌اند؛^۲ و وقتی دلایل خود را برای اثبات یا اسقاط «الف» آورده‌اند هیچ کدامشان نگفته است اثبات یا اسقاط «الف» مثلاً قرائت پیامبر ﷺ بوده است؛ بلکه بعد از ردیف کردن علت‌ها این مجاهد گفته است همه از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند!^۳
- ۲- جایگزین کردن یک صدا به جای صدایی دیگر؛ مثل قرائت عبارت «الصراط» توسط آنها به صورت «سین» و «صاد» و «زای» و «اشمام»^۴.

۱. فاتحه: ۴.

۲. کتاب السبعة في القراءات: ص ۱۰۴.

۳. السبعة في القراءات: ص ۱۰۴.

۴. این واژه در اصطلاح قاریان یا نحوین عبارت است از حرکت با لب بدون صوت، به‌گونه‌ای که دو لب پس از ساکن کردن مرفوع و مضموم، بدون صدا بر روی هم بسته شوند. (مترجم).

۵. السبعة في القراءات: ص ۱۰۵.

۳- اختلاف آنها در ثبت حرکات در اواخر، وسط، و ابتدای کلمات؛ و این تقریباً شایع است و ابن مجاهد آن را در چند جا از کتاب خود «السبعة في القراءات» ذکر کرده است.

۴- اختلاف در کلمه. ابن مجاهد اختلاف آنها را درباره سخن حق تعالی: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱ (قطعاً خدا بی‌نیاز ستوده است). نافع و ابن عامر خوانده‌اند: «فان الله الغني الحميد» و در آن «هو» وجود ندارد؛ و در مصحف‌های اهل مدینه و شام نیز به همین صورت است؛ ولی بقیه خوانده‌اند «هو الغني الحميد» و در مصحف‌های اهل مکه و عراق نیز به همین صورت است.^۲

و مثال‌های زیاد دیگری هم هست، ولی برای اینکه بگوییم این قرائت‌ها با ظاهر لفظ درگیر هستند به همین مقداری که آوردیم بسنده می‌کنیم؛ با علم به اینکه آنها می‌دانند ظاهر لفظ، همان معنی مدنظر نیست، بلکه «ظاهر» چیزی بیش از نمادی برای معنی محسوب نمی‌شود؛ ولی با این وجود آن‌ها وقت و تلاش بسیاری صرف این مسئله کرده‌اند. زرکشی (ت ۷۹۴ق) موضع‌گیری برخی علما را در برابر برخی قرائت‌ها بیان کرده و گفته است:

«و از امام احمد بن حنبل نقل شده است که او قرائت حمزه را به خاطر طول مد و چیزهای دیگر دوست نداشت و زرکشی ادامه می‌دهد... و این مرا شگفت‌زده نمی‌کند. اگر متواتر بود آن را ناپسند نمی‌داشت.»^۳

درحالی‌که قرائت حمزه از قرائت‌های هفت‌گانه است، و عبارت زرکشی «اگر متواتر بود آن را ناپسند نمی‌داشت» در اینجا پاسخی به کسانی است که ادعا می‌کنند این قرائت‌ها از

۱. حدید: ۲۴.

۲. السبعة في القراءات: ص ۶۲۷.

۳. البرهان في علوم القرآن: ۳۲۰/۱.

پیامبر ﷺ متواتر هستند، و نیز توصیف شدن این قرائت با طول مد به آن اندازه که صرفاً اظهارکننده صوتی است. ارتباط چندانی با جنبه دلالتی و معنایی ندارد.

پس از آنها محققانی از راه رسیدند و این اختلافات ظاهری را عرصه‌ای پُر بار برای پژوهش و تبادل آرا دیدند؛ پس پژوهش‌ها و تحقیقاتی درباره آن‌ها نوشته شد که صرفاً تحقیقات و بررسی‌هایی در ظاهر نمادها بودند؛ نمادهایی که در معادله معنایی فقط یکی از رکن‌ها را شکل می‌دهد. هر واژه فقط قسمتی از معنا و نه همه معنا را در خود دارد؛ از این رو کارکرد آن فقط اشاره به معناست و بس. این واژه، یک لفظ ظاهری است تا اشاره‌ای قانون‌مند باشد و نیازمند سخن‌گویی است که عارف به معنایش به صورت کامل باشد، نه به صورت ظنی یا به صورتی که معنایی غیر از آن را انتظار داشته باشیم. هرکس به نتایج وضعیتی که بین فرقه‌ها و مذاهب حاصل شده است توجه کند خواهد دید آنها فقط در ظاهر دچار اختلاف شده‌اند، و این «ظاهر» فهم خود را تحمیل کرده است؛ و چه بسا فهم آن نادرست، یا در بهترین حالت ظن به معنا، به صورت فهمی مقصر (سهل‌انگارانه) یا قاصر (جزئی و نارسا) بوده است. مثالی برای آن: آن‌ها در قرائت آیه ﴿إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ﴾^۱ (در حقیقت مردان و زنان صدقه‌دهنده) دچار اختلاف شده‌اند:

«ابن کثیر و عاصم در روایت ابوبکر آن را با تخفیف صاد خوانده‌اند؛ و دیگران و حفص از عاصم با تشدید صاد.»^۲

بدون آنکه توجه داشته باشند به اینکه این اختلاف ظاهری، اختلاف در معنا را به دنبال خواهد داشت؛ زیرا تشدید صاد، نمادی برای «تصدّق» است درحالی که خفیف خواندن صاد نمادی برای تصدیق بر خلاف تکذیب است؛ و تفاوت معنایی میان دو این ظاهر، واضح و روشن است.

۱. حدید: ۱۸.

۲. السبعة في القراءات: ص ۶۲۵.

شایان ذکر است آنها به‌عنوان مثال- به آیه کریم زیر توجه نکرده‌اند: ﴿لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعِزُّ مَا يُقَوْمُ حَتَّىٰ يُعِزُّوهُمَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾^۱ (او تعقیب‌کنندگانی دارد که به فرمان خدا او را از پیش‌رو و از پشت‌سرش پاسداری می‌کنند. در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند؛ و چون خدا برای قومی گزندی بخواهد هیچ بازگشتی برای آن نیست، و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود).

بنده در کتاب ابن‌مجاهد چیزی در خصوص قرائت این آیه کریم ندیدم، و در «معجم القراءات»، نویسنده اختلاف آنها را در قرائت واژه «معقبات» بیان کرده است^۲ و به دلالت آن توجه نکرده‌اند؛ درحالی‌که اهل بیت علیهم‌السلام در این عبارت توقف کردند و آن را غیر از آنچه مردم خوانده‌اند قرائت کردند و قرائت خود را توضیح داده‌اند تا برای قاری و پژوهشگر تفاوت میان قرائت‌های عامه مردم و قرائت ائمه اهل بیت علیهم‌السلام روشن شود. از علی بن ابراهیم روایت شده است، گفت: این آیه در حضور ابو عبد الله علیه‌السلام خوانده شد، و ایشان به قاری آن فرمود: «مگر شما عرب نیستید؟ چگونه تعقیب‌کنندگان می‌توانند از پیش‌رو باشند؟» گفت: فدای شما شوم؛ چگونه است؟ فرمود: «(این‌طور نازل شده است: ﴿لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِنْ خَلْفِهِ وَرَقِيبٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾) (او تعقیب‌کنندگانی از پشت‌سر و مراقبی از پیش‌رو دارد که او را به امر خدا محافظت می‌کنند)؛ و چه کسی است که بتواند چیزی را از امر خدا محافظت کند؟! آنها فرشتگان موکل بر مردم هستند.»^۳

در اینجا امام صادق علیه‌السلام از قرائت قاری ﴿لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ﴾ تعجب می‌کند و می‌فرماید: مگر شما عرب نیستید؟ یعنی در زبان عرب تعقیب‌کنندگان، نمی‌توانند در

۱. رعد: ۱۱.

۲. معجم القراءات، عبد اللطیف حطیب: ۳۹۲/۴ تا ۳۹۴.

۳. تفسیر قمی: ص ۳۳۶؛ تفسیر البرهان، بحرانی: ۲۵۵/۱۳/۴.

پیش‌رو باشند، بلکه باید گفت تعقیب‌کنندگان در پشت هستند؛ و نیز مؤمن دقیقاً می‌داند حفظ‌کننده، خداوند سبحان است و کسی غیر از خداوند سبحان نمی‌تواند در برابر امر خدا محافظت کند. پس فقط خداوند سبحان بر امر خود غالب است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿... وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۱) ... و خداوند بر امر خود غالب است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

چه تفاوت فاحشی میان این دو قرائت وجود دارد! قرائتی که دیدگاهش از ظاهر و شکل فراتر نمی‌رود، و قرائتی که ظاهر را وسیله‌ای برای بیان معنا در نظر می‌گیرد.

خصوصیت دوم: قرائت زبان معصوم - از نظر بیان - ثابت است؛ و لازم است توجه داشته باشیم به اینکه مرز عصمت زبان، در «بیان» است، و چنین تصور نمی‌شود که عصمت در اینجا عصمت به التزام به قوانین نحوی یا صرفی یا بلاغی است؛ زیرا این قوانین جدای از عربی استقرایی آمده‌اند، و تفاوت میان عربی استقرایی و عربی قرآن روشن است؛ چراکه در نظر گرفتن عربی استقرایی به‌عنوان حکم و برای فیصله دادن به نزاع‌ها تمام این تفرقه‌ها و تنازعات را ایجاد کرده است، و اگر آنها اختلافات را به خداوند سبحان و به رسول قائم در زمان خودشان بازمی‌گرداندند او قطعاً برایشان بیان می‌کرد و آنها نزاع نمی‌کردند و به‌صورتی که امروز دچارش شده‌اند دچار تفرقه نمی‌شدند.

قرائت‌های اخذ شده از قاریان هفت‌گانه به‌عنوان مثال - اختلاف آنها در ثبت حرکات برای یک موضع واحد را نشان می‌دهد؛ شما ملاحظه می‌کنی برخی از آنها رفع می‌دهند، و عده‌ای دیگر منصوب می‌کنند؛ و اگر این حرکات نحوی، سبب عصمت بود هرگز اختلاف رخ نمی‌داد؛ ولی از آنجا که این اختلافات عملاً در مشهورترین قرائت‌ها رخ داده است پس در اینجا این توصیف نحو که «تنظیم در آخر کلمات است» از این جهت که حفظ‌کننده زبان است در مظان تردید قرار می‌گیرد؛ زیرا مشهورترین قرائت‌ها در تنظیم آخر کلمات اختلاف

دارند، و این اختلاف در قرائت همان قرآن کریمی رخ داده است که خداوند سبحان آن را چنین توصیف فرموده است: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۱ (هیچ باطلی نه از پیش‌رو و نه از پشت‌سرش به‌سویش نمی‌آید؛ نازل شده از سوی حکیمی ستوده است)؛ یعنی کتابی معصوم است.

این مجاهد اختلاف قوم را در تنظیم اواخر کلمات در جاهای زیادی بیان کرده است که برخی از نمونه‌های این اختلافات را برای اثبات و توضیح انتخاب می‌کنیم:

۱- درباره این فرمایش حق تعالی ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾^۲ (نه آنان که مغضوب شده‌اند) دچار اختلاف شده‌اند. خوانده شده است: «غیر المغضوب علیهم» - با کسره راء؛ نافع و عاصم و ابو عمرو و حمزه و کسایی این‌طور خوانده‌اند، و با ابن کثیر مخالفت کرده‌اند. ابو حمزه انسی به من گفت: انس بن خالد بن عبدالله بن ابی طلحة بن موسی بن انس بن مالک، از نصر بن علی، از بکار بن عبدالله بن کثیر ملکی، از پدرش به من گفت: او «غیر المغضوب علیهم» می‌خواند. خلیل گفته است: این می‌تواند بر وجه صفت برای کسانی باشد که خداوند به آنها نعمت داده است؛ یعنی با صفت قطعی برای ذکر «الذین»؛ و می‌تواند در این حالت منصوب باشد. اخفش گفته است: نصب (غیر) بر اساس استثناست، و این نادرست است.^۳

۱. فصلت: ۴۲.

۲. فاتحه: ۷.

۳. السبعة في القراءات: ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

- ۲- درباره فرمایش حق تعالی ﴿غِشَاوَةٌ﴾^۱ در سوره بقره دچار اختلاف شده‌اند. همه‌شان آن را «غشاوة» با رفع خوانده‌اند، ولی مفضل بن محمد - که از اساتید ابن مجاهد است - از عاصم روایت کرده «غشاوة» با نصب.^۲
- ۳- «و در فرمایش حق تعالی ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾^۳ (سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت کرد) دچار اختلاف شدند. ابن کثیر تنها کسی بود که آن را با نصب «آدم» و رفع «کلمات» (فتلقى آدم من ربه کلمات) خوانده است، و دیگران به صورت ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾ خوانده‌اند.^۴
- ۴- «و درباره سخن حق تعالی ﴿نَعْفِرُ لَكُمْ حَتَايَاكُمْ﴾^۵ (تا خطاهای شما را ببخشاییم) در نون و باء و تاء دچار اختلاف شدند. ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم و حمزه و کسایی «نَعْفِرُ لَكُمْ» با نون خوانده‌اند، و نافع «يُعْفِرُ لَكُمْ» با یاء مرفوع خوانده است. یا وجود اینکه فاعل مشخص نشده است. و ابن عامر «تُعْفِرُ لَكُمْ» با تاء مضموم خوانده است؛ و درباره «خطایاکم» در این سوره اختلافی نداشته‌اند. جز اینکه فقط علی بن حمزه کسایی آن را با لهجه خاصی می‌خواند و دیگران این لهجه را نمی‌خوانند.^۶
- ۵- «و در این فرمایش ﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ﴾^۷ (اما شیاطین) در اینکه نون در «لکن» کسره دارد یا تشدید دچار اختلاف شدند. ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم و نافع این طور خوانده‌اند: «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا» با تشدید؛ و همچنین «وَلَكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ» و

۱. بقره: ۷.

۲. السبعة في القراءات: ص ۱۵۳.

۳. بقره: ۳۷.

۴. السبعة في القراءات: ص ۱۵۳.

۵. بقره: ۵۸.

۶. السبعة في القراءات: ص ۱۵۳، با ذکر شماره آیه ۵۷ در این منبع بر خلاف مصحف.

۷. بقره: ۱۰۲.

«ولکن الله رمی»^۱ و «ولکن الناس أنفسهم يظلمون»^۲ همه با تشدید؛ اما نافع و ابن عامر خوانده‌اند: «ولکن البرّ من آمن»^۳ و «ولکن البرّ من اتقى»^۴، نون با کسره و «البرّ» به صورت مرفوع؛ و ابن کثیر و ابوعمر و عاصم و حمزه و کسایی در هر دو جا روی نون تشدید گذاشته‌اند؛ و حمزه و کسایی «ولکن الله قتلهم» و «ولکن الله رمی» و «ولکن الناس أنفسهم يظلمون» و «ولکن الشیاطین کفروا» را با کسره خوانده‌اند؛ و فقط ابن‌عمار «ولکن الشیاطین کفروا» و «ولکن الله قتلهم» و «ولکن الله رمی» را با کسره خوانده است، و نون را در «ولکن الناس أنفسهم يظلمون» تشدید داده است؛ و آن‌ها جز در این شش حرف با یکدیگر اختلاف نداشته‌اند.^۵

خصوصیت سوم: از آنجا که عربی قرآن، عربی زبان سخن‌گوست، پس به‌طور کامل پیرو نظام تکامل است. عربی قرآن بر زبان خلیفه خدا در هر زمان جاری است و با اهل آن زمان تناسب دارد و به آنها کمک می‌کند در جهت همان هدف نهایی که به‌خاطرش آفریده شده‌اند تکامل و ارتقا یابند؛ و این هدف نهایی را قرآن به‌صراحت بیان فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۶ (و جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند)؛ و این «غایت» با حرکت در مسیر آن -صرف‌نظر از رسیدن به آن هدف نهایی یا نرسیدن به آن- محقق می‌شود؛ زیرا هر حرکت‌کننده براساس سعی و تلاش خود به گوشه‌ای از آن هدف نهایی دست پیدا می‌کند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ

۱. انفال: ۱۷.

۲. یونس: ۴۴.

۳. بقره: ۱۵۷.

۴. بقره: ۱۸۹.

۵. کتاب السبعة في القراءات: ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

۶. ذاریات: ۵۶.

إِلَّا مَا سَعَى ﴿١﴾ (و اینکه برای انسان جز [حاصل] تلاش او نیست)؛ از این رو راه حرکت به سوی آن هدف نهایی، راه پیشی گرفتن و رقابت است.

اگر همه مردم خودشان می‌توانستند به هدف نهایی از آفرینش خود دست یابند و همان نتیجه را محقق کنند، دیگر برای بعثت رسولان و انبیا و اوصیا به‌عنوان معلمینی الهی که خداوند سبحان آنها را برای آموزش خلقش تعیین کرده است تا راه معرفت را بیمایند حکمتی باقی نمی‌ماند. تعلیم با قرائت شروع می‌شود؛ پس قرائت، نخستین عمل ارتباطی میان فرستنده و دریافت‌کننده است، و فرایند شناخت و طی طریق بر مسیر معرفت از قرائت شروع می‌شود؛ و ما این نکته را به‌روشنی در واقعیت حال قرائت لمس می‌کنیم. هرکس در انگیزه‌های نوشتن مصحف‌ها و ارسال قاریان به‌همراه مصحف‌ها اطلاع یابد، می‌بیند اختلافی که در قرائت در میان مردم راه یافته بود پیام هشدار روشنی بود برای نزدیکی از دست رفتن هدف از آفرینش، یعنی معرفت؛^۲ از این رو خلفایی که بعد از رسول خدا ﷺ آمدند اقدام به جمع‌آوری قرآن کردند تا در میان مردم اختلاف ایجاد نشود و آن هدفی که به‌خاطرش قرآن به‌عنوان ختم‌کننده رسالت‌ها نازل، و محمد ﷺ به‌عنوان خاتم پیامبران مبعوث شده است تباہ نشود.

قضیه جمع‌آوری قرآن در عهد خلیفه اول را بخاری در صحیح خود به‌صورت زیر روایت کرده است:

«از عبید بن سباق نقل شده است که زید بن ثابت انصاری رضی الله عنه گفته است: ابوبکر پس از جنگ با اهل یمامه [جنگ با مسیلمه کذاب] کسی را نزد من فرستاد، درحالی‌که عمر بن خطاب نزد او نشسته بود. ابوبکر گفت: عمر به نزد من آمد و گفت: در روز جنگ یمامه عده زیادی کشته شدند، و بیم آن دارم قاریان قرآن در جنگ‌های بسیاری کشته

۱. نجم: ۳۹.

۲. صحیح بخاری: ۱۸۳/۶ و ۱۸۴ باب جمع‌آوری قرآن.

شوند و اگر قرآن را جمع‌آوری نکنی بخش بزرگی از قرآن از میان برود، و به نظر من باید فرمان بدهی قرآن را جمع‌آوری کنند. [ابوبکر گفت:] من به عمر گفتم چگونه کاری را انجام می‌دهی که رسول خدا ﷺ انجامش نداده است؟ عمر گفت: به خدا سوگند این کار خوبی است؛ و پیوسته عمر به من اصرار می‌ورزید تا آنکه خداوند سینه‌ام را برای انجام این کار گشاده کرد و با عمر در این خصوص هم‌نظر شدم. زید گفت: ابوبکر [به من] گفت: تو جوان عاقلی هستی، و به تو گمان بدی نداریم. تو برای رسول خدا ﷺ وحی می‌نوشتی، پس [پاره‌های مکتوب] قرآن را جست‌وجو، و قرآن را جمع کن. زید می‌گوید: به خدا سوگند اگر مرا به جابه‌جا کردن یکی از کوه‌ها مأمور می‌کرد دشوارتر از آن نبود که مرا به جمع‌آوری قرآن امر کرده بود. گفتم: چگونه کاری را می‌خواهید انجام دهید که رسول خدا ﷺ انجامش نداده است؟ ابوبکر گفت: به خدا سوگند این کار خوبی است؛ و پیوسته ابوبکر به من اصرار می‌کرد تا آنکه خداوند سینه‌ام را برای این کار گشود، همان‌طور که سینه‌های ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) را گشوده بود. پس در جست‌وجوی [پاره‌های] قرآن شدم و آن‌ها را از روی پاره‌نوشته‌هایی از شاخه‌های خرما، استخوان‌های کتف، تخته‌سنگ‌های سفید، و سینه‌های مردان جمع‌آوری کردم تا آنکه دو آیه از سوره «توبه» را نزد ابوخریمه انصاری یافتم که نزد هیچ‌کس دیگری نیافته بودم. «لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم...» تا آخر سوره «برائت» (التوبه). گفت: این صحیفه‌های جمع‌آوری‌شده نزد ابوبکر بود تا اینکه خداوند او را به‌سوی خود فراخواند. سپس نزد عمر بود تا خداوند متعال او را نیز وفات داد؛ و سپس نزد حفصه دختر عمر بود.»^۱

این خبر روشی را که برای جمع‌آوری قرآن در پیش گرفته شد نشان می‌دهد. آنچه خلیفه اول را به جمع‌آوری قرآن فراخواند اطلاع‌رسانی عمر به او درباره کشته شدن عدّه بسیاری

۱. صحیح بخاری: ۱۸۳/۶ باب جمع‌آوری قرآن؛ مراجعه کنید به: المصاحف، ابن ابی‌یوسف سجستانی، ص ۱۵۸ و

از قاریان در روز یمامه بود؛ و این نشان می‌دهد قاریانی برای قرآن بوده‌اند که قرائت را به مردان آموزش می‌دادند؛ و نیز این خبر بیان می‌کند جمع‌آوری طبق نظر عمر انجام شد و اینکه او ابوبکر را به این کار فراخواند. ابوبکر در ابتدا با نظر عمر موافق نبود تا آنکه چندین بار درباره این موضوع به او مراجعه کرد و بعد از این مراجعات، در درون خود رضایتی را برای این کار دید که طبق گفته ابوبکر به عمر - خود رسول خدا ﷺ چنین کاری را انجام نداده بود. ما می‌بینیم زید بن ثابت همین گفته را به ابوبکر می‌گوید، و این به روشنی نشان می‌دهد «جمع‌آوری» مستند به رأی و نظر شخصی بوده، و مستند به دلیلی نبوده است؛ با وجود اینکه قرآن تصریح می‌کند به اینکه حفظ قرآن بر عهده عده‌ای نهاده شده و جماعتی مکلف به آن هستند و قرآن گفته و تعهد آنها را برای حفظ قرآن حکایت کرده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱ (همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگاهبان آن هستیم)؛ و نیز می‌فرماید: ﴿إِن عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾^۲ (بی‌تردید جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست)؛ همچنین می‌فرماید: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾^۳ (بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم یافته‌اند؛ و جز ستمگران منکر آیات ما نمی‌شوند).

در اینجا می‌پرسیم: چگونه برای کسی که بعد از رسول خدا ﷺ آمده جایز است کاری را که رسول خدا ﷺ انجام نداده بود انجام بدهد؟! آیا این واقعه‌ای که فاقد متن محکم از طرف قرآن و سنت باشد تلقی نمی‌شود؟! و حتی متن محکم از قرآن و سنت بر خلاف آن است، تا آنجا که قرآن بیان کرده است کسانی هستند که به حفظ آن مکلف شده‌اند و این‌ها قرآن را جمع‌آوری می‌کنند و ظرف جمع‌آوری آن نیز سینه‌های آنان است: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ (بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم

۱. حجر: ۹.

۲. قیامت: ۱۷.

۳. عنکبوت: ۴۹.

یافته‌اند). امام باقر علیه السلام فرموده است: «منظور از آن فقط ما هستیم.»^۱ یعنی پاره‌های نوشته‌شده بر روی چوب نخل و سنگ وسیله حفظ آن نیست.

بنابراین خودداری رسول خدا صلی الله علیه و آله از انجام کاری که آیندگان بعد از ایشان کردند مبتنی بر سازوکار قرآنی برای حفظ قرآن بوده است؛ زیرا شخصی مکلف به حفظ قرآن وجود داشته است. از امام باقر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «در این امت هیچ‌کسی را جز اوصیا پیدا نکردم که قرآن را جمع‌آوری کرده باشد.»^۲ و رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله روشنگری درباره این حافظان بود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۳ (ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای؛ و خدا تو را از مردم نگاه می‌دارد. یقیناً خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند).

در تفسیر الکبیر رازی آمده است:

«دهم: این آیه در فضیلت علی بن ابی‌طالب علیه السلام نازل شده است. وقتی این آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله دست ایشان را گرفت و فرمود: «هرکس من مولای او بوده‌ام علی مولای اوست. خدایا هرکس او را دوست داشت دوست بدار، و هرکس او را دشمن داشت دشمن بدار.» عمر رضی الله عنه او را دید و گفت: خوشا به حال تو ای پسر ابوطالب! تو مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی. این سخن ابن‌عباس و براء بن‌عازب و محمد بن علی است.»^۴

پیامبر صلی الله علیه و آله سعی داشت این اوصیا را به‌صورت اجمالی در حدیث ثقلین مشهور در میان

۱. بصائرالدرجات: ۱/۲۴۱/۴؛ همچنین مراجعه کنید به همین منبع احادیث ۲ و ۳ و ۴ و ۵.

۲. بصائرالدرجات: ۴/۲۳۰/۴ ح ۵.

۳. مائده: ۶۷.

۴. تفسیر الکبیر، فخر رازی: ۴۹/۱۲ و ۵۰.

مسلمانان، و به طور تفصیلی با نام‌هایشان در وصیت خود که در شب وفاتش نوشت به امت معرفی کند؛ همان وصیتی که بخاری در صحیح خود تحت عنوان «مصیبت روز پنجشنبه» از آن یاد کرده،^۱ و [متن] این وصیت در غیبت شیخ طوسی بیان شده است.^۲ بدیهی است عملکرد کسی که بدون تکیه به رویکرد قرآنی اقدام به جمع‌آوری قرآن کرده باشد موافق سنت رسول خدا (ص) در حفظ قرآن تلقی نمی‌شود؛ از این رو دو تن از صحابه بیان کرده‌اند: این کاری است که رسول خدا (ص) انجامش نداده است! اما قانع شدن آنان پس از بررسی، دلیلی برای شرعی بودن عمل جمع‌آوری قرآن برشمرده نمی‌شود، و ملاحظه دیگری هم هست که این پژوهش با استناد به سخن زید بن ثابت در فرایند جمع‌آوری به ثبت می‌رساند، آنجا که وی گفته است:

«پس در جست‌وجوی [پاره‌های] قرآن شدم و آن‌ها را از روی پاره‌نوشته‌هایی از شاخه‌های خرما، استخوان‌های کتف، تخته‌سنگ‌های سفید، و سینه‌های مردان جمع‌آوری کردم...»

تردید نیست این گفته زید بن ثابت، گفته‌ای معصوم به حساب نمی‌آید و عملکرد او کاری معصومانه نبوده است؛ و این یعنی زید هم در گفتار و هم عمل می‌تواند اشتباه داشته باشد؛ درحالی که مسئولیت زید طبق این خبر وارد شده در صحیح بخاری- تنها جمع‌آوری همه قرآن بوده است! و چه کسی می‌تواند به طور قطعی بگوید زید همه قرآن را جمع‌آوری کرده است؟! و کیست که مطمئن باشد زید قرآن را از سینه‌های مردم جمع‌آوری کرده باشد درحالی که سخن آن مردان در جایگاه وضعیتی که با سنت قولی رسول خدا (ص) حاصل

۱. مراجعه کنید به: الجامع الصحیح، محمد بن اسماعیل بخاری (ت ۲۵۶ق)، باب کتابة العلم: ۳۲/۱، و باب جوائز الوفد من کتاب الجهاد و السیر: ۳۱/۴، باب اخراج الیهود من جزیرة العرب من أبواب الجزية و الموادة: ۶۵/۴ و ۶۶، باب مرض النبی و وفاته: ۱۳۷/۵، باب کتب المرضی: ۹/۷؛ و فتح الباری، ابن حجر عسقلانی: ۲۰۸/۱ حدیث ۱۱۴.

۲. مراجعه کنید به: الغیبه، شیخ أبوجعفر طوسی: ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

می‌شود نبوده است و کسی اطمینان ندارد این احادیث رسیده به ما دقیقاً سخن پیامبر ﷺ بوده باشد؟!^۱

خصوصیت چهارم: این قرائت قرائت اهل بیت علیهم‌السلام منطبق بر همان قانون هدایتی است که رسول خدا ﷺ بیان فرموده، و ضمانت کرده است هرکسی به این قانون چنگ بزند هرگز گمراه نخواهد شد. از جابر بن عبدالله روایت شده است، گفت: دیدم رسول خدا ﷺ در حج خود در روز عرفه درحالی که بر ناقه خود قِصواء سوار بود خطبه می‌خواند، و شنیدم می‌فرمود: «ای مردم، من در میان شما چیزی را باقی گذاشته‌ام که اگر آن را بگیرید هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و عترتم اهل بیتم.»^۲

پس پیامبر ﷺ قرآن را رها نکرد و محافظت از آن را بر عهده امت قرار نداد؛ چراکه قرآن باری بس سنگین است، و جان‌های امت ظرفیت این تکلیف را ندارد؛ به‌جز کسانی که خداوند سبحان آنها را به این کار مکلف کرد و برای این تکلیف آنها دلیلی وجود دارد. پس عترت از آل محمد علیهم‌السلام همان معادل قرآن و ثقل هدایت هستند که امت را با قرآن مرتبط می‌کنند؛ از این رو کنار گذاشتن آنها یا ندیده گرفتنشان از معادله آموزش قرائت و تفسیر و تأویل قرآن کاری عجیب و شگفت‌انگیز در حق یکی از این دو ثقل هدایت یعنی قرآن و عترت به شمار می‌رود، درحالی که هیچ ثقل دیگری غیر از این دو وجود ندارد.

خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...﴾^۳ (خداوند هیچ‌کس را جز به‌قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست...).

۱. مراجعه کنید به: اضواء علی السنن المحمديه، محمد ابوریة: ص ۷۹ تا ۸۴.
۲. جامع‌الکبیر، ترمذی: ۶/۱۲۴/۳۷۸۶؛ و مراجعه کنید به: صحیح جامع‌الصغیر: ۱/۲۸۶ و ۲۸۷/۲۸۷ ح ۱۲۵۱، و ۱/۴۸۲/۲۴۵۷ و ۲۴۵۸.
۳. بقره: ۲۸۶.

اگر حمل و حفظ قرآن در توان این امت بود در فرمان خداوند سبحان برای تنصیب و تعیین علی (علیه السلام) به عنوان جانشین خودش در غدیر خم دیگر هیچ حکمتی قابل تصور نبود؛ و این تنصیب در اینجا فقط به تدبیر امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مردم خلاصه نمی‌شود، بلکه چه بسا مهم‌ترین ویژگی انتصاب الهی این باشد که مردم، معلم و سرمشق خود و فرد مکلف به حمل و حفظ قرآن را بشناسند؛ چراکه قرآن همان شریعت و مقررات تنظیم‌شده خداوند برای تدبیر ملک آن معبود سبحان است؛ و شاید آنچه ما در واقعیت دولت اسلامی بعد از رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به سوی رفیق اعلی و آنچه در سقیفه بنی ساعده رخ داد مشاهده می‌کنیم بهترین دلیل برای آن باشد که امت نمی‌تواند به‌طور مستقیم خودش امر خداوند سبحان را از کتاب و قانون اساسی‌اش بشناسد، که اگر می‌توانست چنین کند دچار چنین اختلافاتی نمی‌شد و اختلافات تا امروز مردم ادامه پیدا نمی‌کرد. می‌دانیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان یک چوپان صالح- امکان ندارد امتش را به عنوان طعمه‌ای در معرض شکار درندگان و در معرض اختلافات و نزاع رها کند؛ بلکه آن‌ها- اگر به پیامبر ایمان داشته باشند- مأمور شده‌اند به اینکه وقتی نزاع و اختلافی میانشان حاصل می‌شود برای دادخواهی به نزد او بروند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَإِلَّا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَزَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (چنین نیست؛ به پروردگارت قسم آن‌ها ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را درباره آنچه میانشان مایه اختلاف است داور گردانند؛ و سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نظامی واضح و روشن را برای حکومت و رهبری مقرر فرموده است. آن حضرت (صلی الله علیه و آله) در حدیثی که این امت در میان خودشان دست به دست می‌کنند فرموده است: «بدانید همه شما چوپان هستید، و همه‌تان در برابر رعیت خود مسئول هستید؛ امیر آن

کسی است که نگهبان بر مردم است، و در برابر رعیت خود مسئول است...»^۱

این آیه کریمه و روایت‌های وارد شده از پیامبر ﷺ بیان می‌کنند اختلاف مردم، سنتی الهی است؛ و این اختلاف و تنازع باعث می‌شود مطالبه داوری عادلانه تزکیه شده و تعیین شده از طرف خداوند سبحان، ضرورتی برای تحقق آن هدف نهایی باشد که خداوند سبحان مخلوقات را به خاطرش آفریده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲ (و جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند)؛ که همان یادگیری و ترقی و اجتماع بر امری است که مورد رضای خداوند سبحان است و آن هدف نهایی را که خلائق را به خاطرش آفرید محقق می‌کند؛ و همان‌طور که گفته شد نخستین مراحل یادگیری، قرائت است، و وقتی یادگیری قرائت براساس روش معرفت بنا شود کسی که قرائت را از عالم معصوم یاد گرفته باشد، آن معلم عالم او را از گرفتار شدن در اختلافات تنازعات محافظت می‌کند، و هرکسی از عالم غیر معصوم آموخته باشد می‌بندد در اختلاف و تعدد قرائت‌ها گرفتار شده است؛ همان‌طور که ما این حالت را امروز شاهد هستیم؛ اینکه قرائت‌های متعددی از معلمان غیر معصوم وجود دارد، درحالی که از تمامی معصومین ﷺ فقط یک قرائت وارد شده است و دیده نشده آن‌ها در قرائت حرفی از قرآن دچار اختلاف شده باشند.

خصوصیت پنجم: این قرائت خصوصیتی را که از قرائت‌های دیگر مخفی مانده و باعث ایجاد آشفتگی در معنا شده، مشخص کرده است. در خبر آمده است: علی بن حسن بن فضال از پدرش نقل کرده است که از امام رضا علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ

۱. صحیح الادب المفرد امام بخاری، محمد ناصرالدین آلبانی: ص ۹۵.

۲. ذاریات: ۵۶.

الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۱﴾ (آیا جز این انتظار دارند که خدا و نیز فرشتگان، در سایبان‌هایی از ابر به‌سوی آنان بیایند و کار یکسره شود؟ و کارها به‌سوی خدا بازگردانده می‌شود). امام فرمود: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ... ﴿۱﴾ (آیا جز این انتظار دارند که خداوند فرشتگان را در سایبان‌هایی از ابر به‌سویشان بیاورد...) این‌گونه نازل شده است...»^۲

در قرائت امام رضا (علیه السلام)، تنزیه خداوند سبحان از انصاف به صفات حادث مثل آمدن- روشن است، اما در قرائت عامه، چه بسا خواننده در این نکته دچار شبهه شود، و به تقدیر و تأویل پناه ببرد تا ساحت خداوند سبحان را از حدوث پاک و منزه بگرداند.

همچنین درباره قرائت سخن خدای تعالی: ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۳ (و یقیناً خدا شما را در [جنگ] بدر یاری داد درحالی که ناتوان بودید. پس از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید) ابو عبدالله (علیه السلام) فرمود: «درحالی که رسول خدا (ص) در میان آنها بود آنها ناتوان نبودند؛ بلکه این آیه این‌طور نازل شده است: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ ضَعْفَاءُ﴾ (به‌راستی خدا شما را یاری داد درحالی که ضعیف بودید).» و طبرسی در تفسیر خود همانند آن را از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت کرده است.^۴

در قرائت امام صادق (علیه السلام) از این آیه کریم، دلالت واضحی وجود دارد برای اینکه قاری قرآن در اینجا به معنا توجه می‌کند نه لفظ؛ و اینکه او عارف به معناست، و لفظ مبتنی بر معناست؛ و او همانند دیگر مردم نیست که نگاه خود را فقط به لفظ دوخته باشد و سپس بعد از آن سفر جست‌وجو برای معنا را آغاز کند که غالباً باعث می‌شود معنا متفاوت شود؛

۱. بقره: ۲۱۰.

۲. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق: ۱/۱۱۵/ح ۱۹؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱/۴۵۸.

۳. آل عمران: ۱۲۳.

۴. تفسیر قمی: ص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ مراجعه کنید به: مجمع البیان: ۲/۳۰۶.

یعنی معنایی وجود دارد که به‌طور عرفی مردم از پیشینیان خود به ارث می‌برند، درحالی‌که این معنای موروثی فقط مناسب قوم آن زمان بوده که آن لفظ در میانشان بیان شده است؛ زیرا نهایت چیزی که می‌توانند از لفظ بشناسند و آن را تحمل کنند آن بخشی از معنای آن است که به آنان داده شده، و آن بخشی از معنا که به آنها داده شده است معنای حقیقی آن لفظ نیست؛ بلکه چیزی بوده است که می‌توانسته‌اند از آن لفظ بشناسند.

در اینجا نکته مهمی وجود دارد که این پژوهش بر آن درنگی می‌کند: اینکه تکامل حاصل شده در الفاظ تکاملی اصیل نیست، بلکه تکاملی تابع تکامل معنایی است. تکامل حقیقی با معنا حاصل می‌شود، و تکامل معنایی یعنی ارتقای نفس دریافت‌کننده به مراتب بالایی تا به نهایت و هدفی برسد که به‌خاطرش آفریده شده است؛ و این هدف، رسیدن به بالاترین درجات هوشمندی است تا او عارف به خالق خود شود و خدا را به دیگرانی که پایین‌تر از خودش هستند بشناساند؛ و از همین رو وجود معلم عارف، ضرورتی برای معرفت و شناخت قرائت درست، و بیان معنایی است که متناسب با آن زمانی است که در آن، دریافت‌کنندگان می‌توانند تا حد مشخصی معنا را از لفظ درک کنند؛ درحالی‌که قومی که بعد از آنها می‌آیند در میانشان معلم الهی دیگری است که برایشان درجه بالاتری از معنا را که متناسب با تکامل و پیشرفت آنها به‌سوی هدفی است که به‌خاطرش آفریده شده‌اند آشکار و بیان می‌کند.

این نکته تقریباً برای پژوهشگران هنگامی که خود الفاظ قرآن را بررسی می‌کنند واضح است، ولی برای هر نسل بیانی وجود دارد که همان بیانی نیست که برای نسل قبلی وجود داشته است؛ از این رو از فضیل بن یسار روایت شده است: از ابو جعفر علیه السلام درباره این روایت پرسیدم «در قرآن آیه‌ای نیست مگر اینکه ظاهری دارد و باطنی دارد؛ و در آن حرفی نیست مگر اینکه حدی دارد؛ و برای هر حد، شخص مطلعی وجود دارد.» اینکه ظاهر و باطنی دارد یعنی چه؟ امام فرمود: «ظاهر و باطن آن، تأویل آن است؛ که بخشی از آن، چیزی است که گذشته است، و بخشی چیزی است که قبلاً نبوده است؛ و همان‌طور که خورشید

و ماه حرکت می کنند جاری می شود؛ و هرگاه چیزی از [تأویل] آن بیاید واقع می شود. حق تعالی می فرماید: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (و تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند) و ما آن را می شناسیم.^۱

پس «ظهر» ظاهر قرآن و همان لفظ آن است؛ و «بطن قرآن» همان معنای آن است که آن را جز کسانی که خداوند سبحان آنها را «راسخان در علم» توصیف کرده است نمی شناسد؛ و وقتی معنا برای قومی خاص بیان شود آن معنا ظاهر می گردد، ولی این همه معنا نیست، بلکه فقط معنایی مناسب مردمی است که آن را دریافت می کنند. از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «رسول خدا ﷺ هرگز با بندگان با کُنه و نهایت عقل خودش سخن نگفت؛ و رسول خدا ﷺ فرموده است: به ما جماعت انبیا دستور داده شده است تا با مردم به اندازه عقل هایشان سخن بگوییم.»^۲

و اندازه عقل ها متناسب با گنجایش و زمان آنهاست؛ و شاید این بیان از اهل بیت (علیهم السلام) نشان دهد قرائت نیز وحی کردن با تفسیر است؛ و قرائتی که قاری عارف به معنا می خواند وحی شده با معنایی است که آن را می شناسد، و به این ترتیب دریافت کننده را مجذوب ساحت خود می کند و او با آن قرائت به اندازه درجه معنایی که قرائت آن قاری عارف وحی می کند ارتقا می یابد؛ این درحالی است که وقتی قاری مشغول ظاهر و ترکیب ظاهری آن باشد دریافت کننده فقط در عرصه ظاهر و ترکیب آن باقی خواهد ماند، و کسی که مثلاً در آن چیزی که ابن مجاهد در «بیان همزه و سخن آنها در این خصوص» آورده است دقت کند، می بیند بیشتر آنچه آن ها قرائت کرده اند حول محور اختلافات صوتی می چرخد که نه در معنای نزدیک و نه دور- هیچ ارتباطی به معنا ندارد؛^۳ و مثال ها در این زمینه درباره توجه به

۱. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی: ۱۱/۱.

۲. کافی، شیخ کلینی: ۱۵/۱۲/۱ ح/۱۵.

۳. مراجعه کنید به: کتاب السبعة في القراءات: ص ۱۳۰ تا ۱۳۲.

شکل و ترکیب - که ارتباط چندانی با معنا ندارند- بسیار هستند، مثل مسئله مد و قصر،^۱ دو همزه کنار هم در یک کلمه^۲ و مثال‌های بسیار دیگر؛ و مثال‌هایی که ما به‌عنوان نمونه بیان کردیم برای نشان دادن تصویری از تعدد قرائت‌ها کفایت می‌کند، و اینکه آن‌ها با استناد به کدام رویکرد پراکنده و متعدد شدند؟ قطعاً آن‌ها با استناد به رویکرد مبتنی بر شکل که با ظاهر قرآن (لفظ) ارتباط دارد دچار تفرقه و پراکندگی شدند، و معنا همچنان به‌دور از ساحت قرائت آنها باقی ماند؛ درحالی که هدف و نهایت عرصه قرائت، معناست، نه لفظ.

تمرکز بسیار قرائت اهل بیت علیهم‌السلام، بر بُعد معنایی و اینکه آن را اصل و اساس در نگاه به قرآن و رساندن آن به دریافت‌کنندگان قرار داده است باعث می‌شود ما به‌طور کامل راز پیشرفت علمی را که امت اسلامی در زمان‌های گذشته داشته است متوجه شویم. وجود این ائمه در میان مردم، فاعل و فعال‌کننده‌ای برای توانایی‌های دریافت‌کنندگان در جوانب مختلف زندگی بوده است، و تدوین عهد امام علی علیه‌السلام به مالک اشتر^۳ و تدوین رساله حقوق امام سجاد علیه‌السلام^۴ و اقداماتی که امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام در زمینه‌های سیاسی و فقهی و اجتماعی و علمی در عرصه زندگی امت به انجام رسانده‌اند، بهترین دلیل است برای اینکه نشان دهد قرائت با معنا - اگر این توصیف درست باشد - برای حال دریافت‌کنندگان بسیار بیشتر از قرائت‌های دیگر سودمند است؛ از قرائت‌هایی که بیش از قرائت جامد توسعه‌ناپذیری نیستند که نسل‌ها با حفظ کردن سلبی آن‌ها را دریافت کرده‌اند و بی‌تردید گاهی باعث پدید آمدن ملالت و کسالت در روح و روان دریافت‌کنندگان می‌شود؛ و حتی چه بسا دریافت‌کنندگان در برابر آن‌ها احساس غربت و سنگینی کنند؛ و هیچ‌چیز بهتر از

۱. مراجعه کنید به: کتاب السبعة في القراءات: ص ۱۳۲ تا ۱۳۴.

۲. مراجعه کنید به: کتاب السبعة في القراءات: ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

۳. مراجعه کنید به: نهج البلاغه: ص ۶۲۱ تا ۶۴۹.

۴. مراجعه کنید به: شرح رساله حقوق، سید حسن قپانجی: ۷/۱ تا ۱۱.

حال و روز قرائت‌های هفت‌گانه امروزی این وضعیت را نشان نمی‌دهد؛ عامه مردم براساس این قرائت‌ها نمی‌خوانند و حتی جز کسی که تلاش و مشغولیت خود را برای یادگیری این قرائت‌ها و ادامه مطالعه آن‌ها به خرج داده باشد براساس آن‌ها نمی‌خواند؛ و عموماً پژوهشگران درباره این قرائت‌های هفت‌گانه چیزی نمی‌یابند که مطلبی را بر تحقیقاتشان بیفزاید به‌جز مسئله نگرستن از جنبه تاریخی این قرائت‌ها و موضوعاتی که به آن‌ها پرداخته‌اند.

خصوصیت ششم: در قرائت اهل بیت (علیهم السلام) جنبه‌ای از علم آنها (علیهم السلام) از قصد و منظور خداوند سبحان - حتی در سطح لفظ - ملاحظه می‌شود، وقتی آن‌ها قرائت می‌کنند و با آیاتی محکم‌الدلالة از قرآن برای قرائت خود استدلال می‌آورند، و از طریق این قرائت روشن می‌کنند «لفظاً» همان بُعد دلالتی است که معنا آن را به بار آورده است؛ و علاوه بر آن، جهات و ابعاد دیگری هم هستند که از ثمره‌های معنا برشمرده می‌شوند؛ از جمله به‌عنوان مثال - که البته فقط همین‌ها نیست - نطق (نحوه گویش) قاری، و کیفیتی است که الهام معنا آن را انتقال می‌دهد، و حتی مواضع وصل و قطع نیز می‌تواند در ابعاد قرار بگیرد؛ همان‌طور که از ابوبصیر وارد شده که از ابوجعفر (علیه السلام) روایت کرده است: گفتیم تلاوت کردید: «التائبون العابدون» فرمود: «نه، بخوان التائبین العابدین»^۱ تا آخر آیه. از علت آن پرسیدم. فرمود: «اشتری من المؤمنین التائبین العابدین (از مؤمنین توبه‌کننده و عابد خریداری کرده است)»^۲

کسی که به‌صورت مرفوع بخواند در واقع سخن را قطع کرده، و سخن جدیدی را از نو آغاز کرده است، درحالی‌که امام باقر (علیه السلام) بیان می‌فرماید قرائت به‌صورت پیوسته است، زیرا

۱. توبه: ۱۱۲.

۲. روضة الکافی: ۳۷۷/۸ ح ۵۶۹؛ مراجعه کنید به: مختصر بصائر الدرجات: ص ۳۱، و نیز تفسیر عیاشی:

۱۱۸/۲ ح ۱۴۰، و مجمع البیان طبرسی: ۱۲۸/۵، و البرهان: ۳/۱۱/۵۰۵ تا ۵۰۷.

آیه بعدی کلامی جدا و جدید نیست، بلکه کلامی متصل است.

بیان هر بُعدی از ابعاد معنا دلالت روشنی به علم قاری نسبت به آنچه قرائت می‌کند دارد، و اینکه او با استناد به قوانین مرسوم قرائت نمی‌کند؛ قوانینی که مزاج مرحله زمانی و نظریه‌پردازی برای آن‌ها و در نظر گرفتن آن‌ها به‌عنوان قوانینی که تمام قاریان با وجود تفاوت در شناخت نسبت به آنچه می‌خوانند باید طبق آن قرائت کنند ایجادشان کرده است، و به همین دلیل وجه تمایز یک قرائت با قرائت دیگر فقط به بُعد لفظی در قرائت محدود شده است نه علم و آگاهی قاری نسبت به آنچه قرائت می‌کند؛ اما مسئله «علم» جز در قرائت ائمه معصوم اهل بیت علیهم‌السلام خودنمایی نمی‌کند. از علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از حریز از ابو عبدالله علیه‌السلام نقل شده است که ایشان قرائت فرمود: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطًا مِّنْ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^۱ (ما را به راه راست هدایت فرما * راه کسانی که به آنان نعمت عطا کردی، نه [راه] مغضوبان، و نه [راه] گمراهان)^۲ و روایت شده است عمر بن خطاب طبق این قرائت می‌خواند.^۳

و از عمر بن یزید روایت شده است، گفت: از اباعبدالله علیه‌السلام درباره این فرمایش حق تعالی پرسیدم: ﴿مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِخُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾^۴ (هر آیه‌ای را که از میان برداریم یا به دست فراموشی بسپاریم بهتر از آن یا همانندش را می‌آوریم). ایشان فرمود: «دروغ گفته‌اند؛ این آیه این‌طور نبوده است؛ اگر آن را نسخ می‌کرد و همانند آن را می‌آورد پس چرا اساساً آن را نسخ کند؟!» عرض کردم: خداوند این‌طور فرموده است! فرمود:

۱. فاتحه: ۶ و ۷.

۲. تفسیر قمی: ص ۳۲؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۱/۱۱۱، و الکشف و البیان، معروف به تفسیر ثعلبی: ۱۲۲/۱.

۳. مراجعه کنید به: تفسیر بغوی معروف به عالم تنزیل: ۵۵/۱، و کتاب المصاحف: ۱/۲۸۴ و ۲۸۵.

۴. بقره: ۱۰۶.

«خداوند تبارک و تعالی این طور نفرموده است.» گفتیم: پس چگونه است؟ فرمود: «در آن نه "الف" هست و نه "واو"». فرمود: «﴿مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نَسَبَهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا مِثْلَهَا﴾ (هر آیه‌ای را که از میان برداریم یا به دست فراموشی بسپاریم خیری از آن را مثل آن می‌آوریم)؛ و می‌فرماید: هر امامی را که بمیرانیم یا یاد او را به دست فراموشی بسپاریم "نأت بخیر منه من صلبه مثله = خیری از آن را همانند خودش از صلبش می‌آوریم"». ^۱ پس «نأت بخیر منه» یعنی خیری از او را می‌آوریم؛ یعنی فرزند و نسل او که خیر است همان طور که او خیری از نسل پدرش بود؛ یعنی خیری که از خیر قبلی خارج می‌شود؛ و «خیر» (بهتر بودن) در اینجا از باب برتری دادن میان قبلی و بعدی نیست.

شاید کسی که در قرائت اهل بیت (علیهم السلام) دقت کند می‌بیند «لفظ» از نظر آنها محکوم به «منظور متکلم» است و حاکم بر آن نیست؛ از این رو امام صادق (علیه السلام) وقتی آن قرائت را رد می‌کند با دلیل کامل عقلی به آن پاسخ می‌دهد؛ آنجا که در پاسخ، پرسشگرانه می‌فرماید: «اگر آن را نسخ می‌کرد و همانند آن را می‌آورد پس چرا اساساً آن را نسخ کند؟!» و حقیقتاً اگر همانند آن را می‌آورد پس چرا اساساً آن را نسخ کند؟! چه حکمتی در ورای این کار نهفته است؟! درحالی که اگر طبق قرائت اهل بیت (علیهم السلام) خوانده شود و در تفسیر آنها دقت شود، خواهد دید آن قرائت نشان می‌دهد قرائتی است که نگاه خود را به منظور و قصد خداوند متعال و نه در لفظ و ترکیب شکلی آیه- دوخته است؛ به این ترتیب شکل لفظ-براساس منظور و قصد الهی- تغییر می‌کند و دگرگون می‌شود؛ و هیچ‌کسی تا زمانی که از طرف خداوند سبحان و مبعوث شده از آن معبود متعال یاد نگرفته باشد- نمی‌تواند ادعا کند معنا یا قصد الهی را شناخته است.

قرائت اهل بیت (علیهم السلام) به روح عربی نگاه می‌کند نه به ظاهر لفظی اش، و این نکته‌ای است که قرائت بعدی از امام صادق (علیه السلام) آن را هویدا می‌کند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ

إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُنبَلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ^۱ (و پادشاه گفت: من دیدم هفت گاو فربه است که هفت [گاو] لاغر آنها را می‌خورند، و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشکیده دیگر. ای سران قوم، اگر رؤیا تعبیر می‌کنید، درباره رؤیای من به من نظر دهید). از ابی‌یعفور نقل شده است که از ابو عبد الله علیه السلام شنیدم می‌خواند: «سبع سنابل خضر»^۲

در این قرائت، نهایت دقت نهفته است؛ اینکه منظور از آن، کثرت است و به‌طور مشخص «تعداد» نیست، تا در سیطره قوانین «قلت» قرار گیرد و همانند قرائت شابع (سبع سنبلات) بشود؛ زیرا «رؤیا» ملکوتی است و ملکی نیست تا منظور از این تعداد، تعداد اندک باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾^۳ (و از تو با شتاب تقاضای عذاب می‌کنند، با آنکه هرگز خداوند خلیف وعده‌اش نمی‌کند؛ و در حقیقت یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه شما می‌شمردید).

پس محاسبه از نظر خداوند سبحان غیر از محاسبات بشری است، و در نتیجه آنچه نزد خدا با حساب خداوند قِلَّت است با حساب بشری کَثُرَتْ می‌شود. «سنابل» نزد خداوند سبحان در ملکوت، هفت تا بود و این در عالم ملک نبود تا حساب‌های قِلَّت و کثرت بشری بر آن منطبق شود؛ به‌علاوه عالم واقعیت، از کثرت سنبل‌ها و نه قلت آن‌ها در قرائت مشهور- حکایت داشته است.

خصوصیت هفتم: قرائت آنها علیهم السلام مصوبه‌ای مبتنی بر دلیل است؛ و این خصوصیتی است که این پژوهش در قرائت آنها علیهم السلام از سخن خدای تعالی آشکارا مشاهده می‌کند: ﴿أَقْمِنُ

۱. یوسف: ۴۳.

۲. تفسیر عیاشی: ۱۹۰/۲ / ۳۳؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱۹۰/۱۳/۴؛ مجمع البیان: ۳۱۵/۵.

۳. حج: ۴۷.

كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ^۱ (آیا آن کسی که بر بیینه و دلیلی روشن از سوی پروردگارش است و شاهی از او پس از اوست، و پیش از آن کتاب موسی پیشوا و رحمتی بود؛ اینان به قرآن ایمان می‌آورند؛ و هرکس از احزاب به آن کفر ورزد وعده‌گاهش آتش است؛ پس درباره قرآن در تردید نباش که به راستی از سوی پروردگارت حق است، ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند).

از علی بن ابراهیم نقل شده است، گفت: پدرم به من گفت: از یحیی بن ابی‌عمران، از یونس، از ابوبصیر و فضیل گفت: ابو جعفر (علیه السلام) فرمود: «این طور نازل شد: ﴿أَقَمْنَا كِتَابَ عَلِيٍّ بَيِّنَةً مِنْ رَبِّهِ يَعْنِي رَسُولَ خَدَائِكَ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ إِمَامًا وَرَحْمَةً وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ اما آنها در تألیف، مقدم و مؤخر ساختند.»^۲

این فرمایش امام باقر (علیه السلام): «آنها در تألیف، مقدم و مؤخر ساختند» این در عمل - هنگام جمع‌آوری قرآن اتفاق داد. از عثمان روایت شده است که به عده‌ای از قریش گفت:

«اگر شما و زید بن ثابت دچار اختلاف شدید قرآن را به زبان قریش بنویسید؛ زیرا قرآن به زبان قریش نازل شده است.»^۳

و نیز وارد شده است:

«و عثمان (رضی الله تعالی عنه) - کلمه به کلمه و حرف به حرف - آنچه را می‌نوشتند بررسی، و آنچه را سهواً از دست داده بودند اصلاح می‌کرد. نقل شده است این فرمایش حق تعالی (لم یتسنن) به او عرضه شد و او (هاء) را ثابت کرد و نوشت: (لم یتسننه...)»^۴

۱. هود: ۱۷.

۲. تفسیر قمی: ص ۳۰۲؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۴/۱۲/۸۹.

۳. الفرقان، ابن خطیب مصری: ص ۳۹.

۴. الفرقان، ابن خطیب مصری: ص ۴۰.

همچنین سعید بن جبیر گفته است:

«در قرآن چهار حرف، با اشتباه اعرابی هست: (الصائون)،^۱ (المقیمین)،^۲ (فاصدق و اکن من الصالحین)^۳ و (ان هذان لساحران)^۴»^۵

نویسنده کتاب «الفرقان» مواضع متعددی را در این سیاق بیان کرده و آن‌ها را تحت عنوان «لحن الكتاب في المصحف» (اشتباهات اعرابی نوشتاری در مصحف) بیان کرده است.^۶

و با استناد به اینکه کسی که عهده‌دار کتابت مصحف شد و نیز قرائت او، معصوم از ورود خطا و اشتباه و تقدیم (پیش انداختن) و تأخیر (پس انداختن) نبوده است، قرائت ائمه معصوم اهل بیت علیهم‌السلام برای تعدادی از حروف و آیات - از طریق بیان جایگاه‌های نقص در نوشتار و قرائت و بیان اینکه آنچه نویسندگان نوشتند و قاریان خوانده‌اند به همان صورتی نبوده است که در قرآن نازل شده است - در جایگاه تصحیح‌کننده قرار می‌گیرد. کتابت و قرائت قرآن را به همان صورتی که نازل شده است هیچ‌کسی نمی‌داند به‌جز کسی که قرائتش، بینه‌ای باشد که آن را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با یک توالی که براساس رأی و اجتهاد نیست گرفته باشد و این قرائت را بزرگی از بزرگ دیگر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به یکدیگر منتقل کنند، و این «دلیل» برای آن قرائت است. عیاشی، از حیب سجستانی نقل کرده است که از اباجعفر علیه‌السلام درباره سخن حق تعالی پرسیدم: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ

۱. مائده: ۶۹.

۲. نساء: ۱۶۲.

۳. منافقون: ۱۰.

۴. طه: ۶۳.

۵. الفرقان، ابن خطیب مصری: ص ۴۲.

۶. الفرقان، ابن خطیب مصری: ص ۴۱ تا ۴۹.

كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۱﴾ (و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری‌اش کنید. آنگاه فرمود: «آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟» گفتند: «آری، اقرار کردیم.» فرمود: پس گواه باشید، و من با شما از گواهانم)، چگونه موسی به عیسی ایمان می‌آورد و یاری‌اش می‌کند درحالی‌که او را درک نکرده است، و چگونه عیسی (علیه السلام) به محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان می‌آورد و او را یاری می‌دهد درحالی‌که او را درک نکرده است؟! امام فرمود: «ای حبیب، آیات بسیاری از قرآن از آن کنار گذاشته شده است، و جز حرفی که کاتبان در آن‌ها اشتباه کرده و مردان درباره‌شان خیال‌پردازی کردند واردش نشده است؛ و این توهم است. پس این آیه را این‌طور بخوان: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ أُمَّةٍ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ (و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از امت‌های پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری‌اش کنید. آنگاه فرمود: «آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟» گفتند: «آری، اقرار کردیم.» فرمود: پس گواه باشید، و من با شما از گواهانم). این‌طور نازل شده است. ای حبیب، به خدا سوگند هیچ کدام از امت‌های قبل از موسی (علیه السلام) به پیمانی که خداوند برای هر پیامبر مبعوث شده از طرف خودش بعد از پیامبر آن امت ستانده است وفا نکرد، و امتی که موسی به سوی‌شان آمد آنچه را موسی برایشان آورده بود تکذیب کردند و به آن ایمان نیاوردند و جز اندکی از آنها او را یاری ندادند؛ و امت عیسی (علیه السلام)، محمد (صلی الله علیه و آله) را تکذیب کردند و

به او ایمان نیاوردند و جز اندکی از آن‌ها او را یاری ندادند؛ و این امت آن پیمانی را که رسول خدا ﷺ برای علی بن ابی‌طالب علیه السلام ستاند انکار کردند. روزی که او را در برابر مردم بلند کرد و ایشان را تنصیب نمود و در دوران زندگی اش آنها را به ولایت و اطاعت او فراخواند و آنها را برای این کار بر خودشان گواه گرفت. به خدا سوگند آن‌ها به هر میثاقی که از قول رسول خدا ﷺ درباره علی بن ابی‌طالب علیه السلام مورد تأکید قرار گرفت وفا نکردند، بلکه انکارش کردند و تکذیبش نمودند.»^۱

هیئت تحقیق تفسیر البرهان برای این خبر چنین توضیح نوشته است:

«این حدیث مرسل است، و هیچ‌کدام از صاحبان رجال برای او توثیقی نوشته است؛ علاوه بر اینکه این حدیث، مخالف اجماع امت و علمای شیعه است که می‌گویند قرآن کریم بین دو جلد جمع‌آوری شد و تا روز قیامت نه زیاد می‌شود و نه کم.»^۲

شاید تصور شود هدف از این حاشیه‌ای که هیئت تحقیق نوشته است این بوده باشد که اتهام تحریف را - که یک طرف دعوا علیه دشمنانش به‌منظور ساقط کردن آنها به کار می‌برند - برطرف کند؛ بدون اینکه هیچ تحقیق علمی واقع‌گرایانه‌ای صورت گرفته باشد که حقیقت این موضوع را که در قرائت‌ها اختلافاتی رخ داده است روشن کند؛ درحالی که بروز اختلاف در نوشتن قرآن از نظر تاریخی از هر دو فرقه وارد شده است؛ زیرا نویسندگان مصحف‌ها بشر بوده‌اند و هم کار درست انجام می‌دادند و هم کار اشتباه می‌کردند، و از کمبودهایی بدون اینکه نگهدارنده‌ای از وقوع در خطا داشته باشند رنج می‌بردند؛ از این رو «قرائت» به قاری معلم نیاز دارد تا قرائت از روی بینه و دلیل - نه از روی رأی یا اجتهاد - برگرفته شود!

ملاحظات درباره گفته این محققان بزرگوار وجود دارد. آنها خواسته‌اند با وارد کردن

۱. تفسیر عیاشی: ۲۰۳/۱ و ۲۰۴/۲ ح ۷۳؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۶۱/۳/۲ و ۶۲.

۲. مراجعه کنید به: حاشیه ۳ از تفسیر البرهان: ۶۱/۳/۲.

تشکیک به این حدیث، این توهم را که در کتاب تحریف اتفاق افتاده است برطرف کنند؛ اما آنچه از نظر تاریخی ثابت شده و مشهور است، مسئلهٔ اجماع امت را بر عدم زیادت و نقصان در مجموعهٔ گردآوری شده میان دو جلد نقض می‌کند. کافی است پژوهشگر به تاریخ جمع‌آوری و نوشتن قرآن نگاهی بیندازد تا روشن شود آنچه محققان فرض می‌کنند در نقطهٔ مقابل چیزی است که از نظر تاریخی ثابت شده است؛ این از یک سو؛ از سوی دیگر، عدم اطلاع از حال راوی به هیچ‌وجه به معنی وارد بودن اشکال به روایت او نیست. از نظر عقلی ثابت شده است مسلمان راست‌گوست، مگر اینکه دروغ‌گویی یا فریب‌کاری اش ثابت شود؛ اما متهم کردن وی به عدم وثاقت به این صورت از همان ابتدا آن هم به دلیل عدم وجود توثیق از سوی هیچ‌کدام از صاحبان رجال، این منطقی بسیار غریب و شگفت‌انگیز است؛ زیرا این به آن معنا خواهد بود که بسیاری از میراث امت باید به دور انداخته شود، چراکه از عمدهٔ این میراث، آن‌هایی است که از افراد ناشناخته نقل شده است و نزد صاحبان رجال هیچ توثیقی برایشان وجود ندارد! ملاحظهٔ دیگری هم وجود دارد: آیا از علمای رجال کسی هست که ادعا کرده باشد به احوال همهٔ راویانی که اخبار معصومین (علیهم السلام) را روایت کرده‌اند احاطهٔ علمی داشته است؟! پاسخ قطعی: هیچ‌کس چنین ادعایی نمی‌کند.

وارد کردن شک و تردید در هر خبری نیازمند وجود عاملی حقیقی برای آن تشکیک است؛ اما چیزی که محققان بیان کرده‌اند عامل و سببی برای تشکیک دربارهٔ این خبر محسوب نمی‌شود؛ بلکه برعکس- این خبر دربارهٔ دیدگاه آل محمد (علیهم السلام) دربارهٔ مسئلهٔ اختلاف مردم در قرائت بوده، و از علت و اسباب آن روشنگری کرده است، و این روشنگری بسیار مهم است؛ زیرا برخی امور را توضیح می‌دهد؛ از جمله به‌عنوان مثال - که البته همهٔ موارد نیست-:

۱- تعدد قرائت‌ها، وجود قرائتی را به‌عنوان میزان و معیاری برای سنجش قرائت‌های دیگر حتمی می‌گرداند.

۲- بیان اینکه این «قرائت معیار» همان قرائت صادرشده از معصومین است راهی

برای ورود این توهم باقی نمی‌گذارد که زیادت‌ها و نقصان‌هایی که مردم می‌خوانده‌اند با این تصور بوده که به‌طور کامل قرائت می‌کرده‌اند!

۳- بیان عاملی که به‌سبب آن تعدد در قرائت‌ها از متنی واحد حاصل شده است؛ و این عامل، توهم بزرگان بوده است.

اگر این محققین بزرگوار دقت می‌کردند قطعاً متوجه می‌شدند فرمایش امام باقر علیه السلام به حیب هیچ ارتباطی به آنچه درباره‌ی تحریف تصور کرده‌اند ندارد. مردم به‌دلیل وجود نقصانی که در وجودشان هست -چراکه آن‌ها معصوم نیستند- غیرعامدانه به سخن می‌افزایند یا از آن می‌کاهند؛ و این از مشخصات طینت بشری است؛ به همین دلیل خداوند سبحان برای کتاب خود حافظانی معصوم گماشته و فرموده است: ﴿لَوْلَا هُوَ آيَاتُ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾^۱ (بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم یافته‌اند، و جز ستمگران آیات ما را انکار نمی‌کنند).

پس کتاب خدا در سینه‌ی کسانی که به آن‌ها علم داده شده محفوظ است، و نه چیزی به آن اضافه می‌شود و نه چیزی از آن کاسته می‌شود؛ و آن‌ها کسانی هستند که متعهد به حفظ آن شده‌اند؛ و بیان امام باقر علیه السلام فقط بیانی روشن برای این حقیقتی است که هیچ فرد منصفی با آن مخالفت نمی‌کند.

اگر در این امر تحریفی بود -انگونه که محققان فهمیده و تلاش کرده‌اند آن را با وارد کردن تشکیک به این خبر از طریق تشکیک به راوی‌اش رفع و رجوع کنند- در این صورت شایسته‌تر بود خود امام علیه السلام به آن تصریح کند و این امر روشن شود و دیگر هیچ راهی برای اما و اگر درباره‌اش باقی نماند. اگر کسی در این فرمایش امام علیه السلام تدبر کند: «ای حیب، آیات بسیاری از قرآن از آن کنار گذاشته شده است، و جز حروفی که کاتبان در آن‌ها اشتباه

کرده و مردان درباره‌شان خیال‌پردازی کردند واردش نشده است؛ و این توهم است...»^۱ متوجه می‌شود امام (علیه السلام) سقوط واژه «امم: امت‌ها» را ناشی از توهم مردان معرفی کرده است، و مسئله زیادت و نقصان را مسلمانان در خبرهای خود اثبات کرده‌اند؛^۲ از این رو ضروری است آن قرائت معیار - که باید طبق آن حکم شود - شناخته شود تا سخن نهایی بیان گردد؛ زیرا قاری قرآن از کسانی است که مکلف به حمل آن و متعهد به حفظ آن شده‌اند، و این پیمانی با خدای سبحان است و از این رو تکلیف خداوند سبحان خطاب به اوست؛ اما دیگر قاریان کسانی هستند که از طرف خداوند سبحان مکلف به حفظ قرآن نشده‌اند، بلکه آنها از جمله کسانی هستند که به‌طور خودخواسته مسئولیت حفظ قرآن را بر عهده گرفتند؛ به‌رغم اینکه ثابت شده است حتی کوه‌های بلند هم تاب و توان تحمل این مسئولیت را ندارند^۳ و آن را جز کسی که مکلف به آن است و پروردگار سبحانش او را برای این کار برگزیده است تاب نمی‌آورد؛ و آنها همان کسانی هستند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنها را به‌عنوان «ثقل اصغر» توصیف کرده است و آنها عترت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند که مسئول حفظ «ثقل اکبر» یعنی قرآن‌اند.

از اینجا راز این عبارت «این طور نازل شد» یا عبارت‌هایی با همین معنا را که در همراهی با هر حرفی که آنها (علیهم السلام) می‌خوانند تکرار شده است متوجه می‌شویم؛ اینکه آنها با استناد به رأی و اجتهاد یا استناد به یک تصور به‌خصوص حکم نمی‌کنند، بلکه آنها با استناد به تنزیل می‌خوانند؛ چراکه آنها وارثان آن، و مکلف به حمل و تعلیم آن به مردم هستند؛ از این رو در هر حرفی که آنها (علیهم السلام) می‌خوانند بیان واضحی برای مردم وجود دارد که نشان می‌دهد میزان قرائت درست، آل محمد (علیهم السلام) هستند که معصوم از توهم در کتاب مجیدند؛ از این رو می‌بینیم امام (علیه السلام) علت وقوع زیادت و نقصان را «توهم مردان» معرفی کرده است. اما قضیه تحریف

۱. البرهان: ۶۱/۳/۲.

۲. مراجعه کنید به: کتاب المصاحف: ۱/۲۶۰ تا ۲۶۲/ح ۱۳۲ و ۱۳۳.

۳. مراجعه کنید به: البرهان، زرکشی: ۲۳۳/۱.

که امت‌های دیگر به خود دیده‌اند. به‌علت توهم نبوده، بلکه واقعاً عامدانه به‌قصد نابود کردن حقایق و تحریف مقاصد شریعت، و در جهت تحقق مصالح کسانی بوده است که اقدام به تحریف می‌کردند؛ و تردیدی نیست که تفاوت میان دو حالت به‌قدری واضح و روشن است که هیچ راهی برای انکارش نیست؛ در نتیجه اختلاف قرائت و بیان زیادت و نقصان در آن جایگاهی قرار نمی‌گیرد که پژوهشگر و محقق را به دیدگاه تحریف بکشاند؛ زیرا این دیدگاهی خطرناک است که هدف نهایی از آن به‌عنوان مثال (که البته اهداف دیگری هم دارد) - جدا کردن سخن‌گوی کتاب الهی تعیین‌شده از طرف خداوند سبحان از کتاب است؛ و نیز نظریه‌پردازی درباره کتاب و قرار دادن آن به‌عنوان تابع است نه اینکه خودش امامی باشد که به آن اقتدا می‌شود؛ و نیز ایجاد مقیاس‌های وضعی است تا از طریق آن‌ها به کتاب نگاه شود نه از طریق پنجره‌ای که خداوند سبحان برای بندگانش گشوده است تا حقایق آن را ببینند و رشد و توسعه ابزار هوشمندی را برای آنها فراهم کند تا آن‌ها بتوانند به‌وسیله‌اش به هدف از آفرینش خود یعنی عبادت واقعی خدای سبحان خالق آفریننده تصویرگر دست یابند.

دوم: اهمیت قرائت ائمه علیهم‌السلام

تردیدی نیست کتابی همچون قرآن کریم حاوی علوم سرشار است که ابعاد مختلف زندگی را در بردارد، و عرصه‌ای علمی و پر بار برای انجام تحقیقات و به دست آوردن نتایج است. مثل ابعاد عقیدتی و فقهی و تربیتی و زبانی و دیگر ابعادی که این پژوهش درصدد نام بردن یا برشمردنشان نیست. بنابراین این پژوهش در تلاش است به یکی از جنبه‌های مهم آن بپردازد؛ یعنی به علم قرائت، و به‌خصوص قرائت ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و اینکه این قرائت با چه شاخصه‌هایی از دیگر قرائت‌ها متمایز شده است؟! و نیز تلاش می‌کند اهمیت آن قرائت را بیان کند؛ قرائتی که متأسفانه در عرصه پژوهش‌های علمی راهی پیدا نکرد و این فرصت به آن داده نشد تا یکی از چشمه‌های بخشش و عطای علمی بشود که از جمله

ثمرات آن پربار کردن مکتب از نظر علمی در زمینه‌های مربوط به علوم قرآن از یک سو، و زمینه‌های مربوط به علوم زبان از سوی دیگر باشد. اشاره‌های لغوی که در این قرائت آمده در جایگاه خود از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا نشان می‌دهد نگرستن به زبان باید به صورت متوازن انجام شود و نباید لفظ به زبان معنا و معنا به زبان لفظ در نظر گرفته شود، بلکه باید به این نکته توجه داشت که زبان که موجودی در حال تکامل و پیشرفت است. حقیقتی در درون خود دارد، و در هر زمانی نیز روش و طریقه‌ای دارد، و با هرکسی که به آن نطق کند آفرینش و خلقتی دارد. زبان در حال تکامل و رشد است، و رشد و تکامل آن در گرو پیشرفت یا رشد و تکامل موجودات و به خصوص انسان است؛ پس با هر نسل، حضوری مناسب اهل آن زمان دارد؛ از این رو «زبان» همواره و به طور مستمر به «زبان گویایی» نیاز دارد که آن حالت تکامل را آشکار کند.

اهمیت این قرائت در دو سطح جلوه‌گر می‌شود: سطح زبان گویای معلم؛ و سطح دریافت.

الف - اهمیت قرائت در سطح زبان گویای معلم

قرآن همان‌طور که روایات اهل بیت (علیهم السلام) بیان کرده‌اند. همچون خورشید و ماه که تجدید می‌شوند در میان مردم جریان می‌یابد. از فضیل بن یسار روایت شده است: از ابو جعفر (علیه السلام) درباره این روایت پرسیدم «در قرآن آیه‌ای نیست مگر اینکه ظاهری و باطنی دارد، و در آن حرفی نیست مگر اینکه حدی دارد؛ و برای هر حد، شخص مطلعی وجود دارد.» اینکه ظاهر و باطنی دارد یعنی چه؟ امام فرمود: «ظاهر و باطن آن، تأویل آن است که بخشی از آن، چیزی است که گذشته است، و بخشی چیزی است که قبلاً نبوده است؛ و همان‌طور که خورشید و ماه حرکت می‌کنند جاری می‌شود؛ و هرگاه چیزی از [تأویل] آن بیاید واقع می‌شود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (و تأویل آن

را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند) و ما آن را می‌شناسیم.»^۱

و این یعنی دو موجود تجدیدشونده [خورشید و ماه] به خودی خود تغییر می‌کنند و تکامل می‌یابند و نگاه به آنها ثابت است، یا به این معناست که این دو چیز جدید ثابت هستند و نگاه به آنهاست که ارتقا می‌یابد، و هر قدر به آنها نزدیک، و زوایای نگاه به آنها زیاد شود بیننده چیزی را کشف می‌کند که قبلاً ندیده بوده است؛ و قرآن نیز به همین ترتیب با توجه به اینکه متنی لغوی و در نتیجه متنی نمادین است، پس به اهل هر زمان چیزی را می‌دهد که در زمان خودش به آن نیاز دارند، ولی با کدام زبان به آنها می‌دهد؟! آیا با زبان‌های متفاوت آنها می‌دهد زیرا گوینده ادراکات متفاوت آنهاست، یا با زبان واحدی که خداوند سبحان آن را معلم هر زمان قرار می‌دهد و او ناطق به قرآن است می‌دهد؟! پاسخ علمی می‌گوید: ناگزیر باید معلمی گوینده به کتاب موجود باشد که مردم چیزهایی را که مطالبات فکری زمانشان را برآورده می‌کند از او بیاموزند. از اسحاق بن عمار نقل شده است، گفت: از اباعبدالله علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «قرآن تأویلی دارد؛ از این تأویل، بخشی آمده، و بخشی نیامده است. پس وقتی این تأویل در زمان امامی از ائمه رخ دهد امام آن زمان آن را می‌شناسد.»^۲

بنابراین آن معلم در جهت روشنگری از معانی کتاب سخن می‌گوید، و لفظ را محور قرائت و تعلیم قرار نمی‌دهد؛ چراکه لفظ -از یک سو- وسیله‌ای است برای بیان معنا، و از سوی دیگر «زبان ناطق مبین» را آشکار می‌کند.

این قرائت روشن می‌کند «لفظ: واژه» فرعی از اصل یعنی «معنا»- است، و لفظ با «معنا» برپاست؛ بنابراین لازم است صاحب قرائت در عالم معنا خبره باشد تا بتواند لفظی را

۱. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی: ۱۱/۱؛ بصائر الدرجات: ۴/۲۳۲/ح. ۷.

۲. بصائر الدرجات: ۴/۲۲۲/ح. ۵.

که با آن معنا به کار گرفته شده است بشناسد؛ همچنین بداند رابط میان او و شنونده (لفظاً) است ولی نه اینکه فقط لفظ بوده باشد و بس؛ بلکه «لفظاً» حاملی برای معنایی غیر از خودش است؛ از این رو ناظر در قرائت‌های وارد شده از غیر از طریق ائمه اهل بیت (علیهم السلام) می‌بیند تمرکز در این قرائت‌ها فقط بر روی لفظ است، و در بسیاری موارد این قرائت‌ها بیش از تقلیدی از «مسموع» (آنچه شنیده شده) نیستند؛ به عنوان مثال اختلاف درباره چگونگی قرائت این فرمایش حق تعالی: ﴿مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾^۱ (مالک / پادشاه روز دین است) که این مجاهد اختلاف آنها را نقل کرده و گفته است:

«عاصم و کسایی "مالک یوم الدین" با الف خوانده‌اند؛ و بقیه بدون الف "ملک" خوانده‌اند، و هیچ‌کس الف را در "ملک" املا نکرد؛ و استدلال کسانی که "مالک" خوانده‌اند این فرمایش حق تعالی است: "مالک الملک"^۲ و فرموده است "ملک الملک"؛ و "مالک" ستوده‌تر از "ملک" است زیرا اسم و فعل را جمع می‌کند.»^۳

محقق ملاحظه می‌کند علت ترجیح قرائت «مالک» بر «ملک» این بوده که «مالک» ستایش بیشتری در خود دارد زیرا اسم و فعل را جمع می‌کند؛ آیا این ترجیح نشان نمی‌دهد پیشنهاد دهندگانش به اینکه مثلاً بیشتر شنیده شده است استدلال نکرده‌اند؟! با توجه به اینکه «قراءت» علمی است که قبل از اینکه نوشته شود از طریق شنیداری منتقل می‌شود؛ و نیز استدلال با آیه‌ای از سوره آل عمران برای آن باعث برتری آن قرائت بر دیگری نمی‌شود؛ چراکه سیاق این دو آیه متفاوت است، و هیچ دلیلی برای انطباق آن دو یا مشابهت آن دو وجود ندارد تا براساس آن برای ترجیح قرائت «مالک» استدلال کنند؛ درحالی‌که هرکسی که قرائت «ملک» را از اهل بیت (علیهم السلام) نقل کرده استدلال کرده است که این قرائت بیشتر از اهل بیت (علیهم السلام) شنیده شده است. از داوود بن فرقد نقل شده است، گفت:

۱. فاتحه: ۴.

۲. آل عمران: ۲۶.

۳. السبعة في القراءات: ۱۰۴ ص.

«بارها و بارها - که نمی‌توانم بشمارم- از اباعبدالله علیه السلام شنیدم از فاتحه قرائت می‌فرمود: ملک (یوم الدین)»^۱

پس میزان اعتماد بر یک قرائت، زیاد شنیدن آن است، و صدور احکام مبتنی بر برداشت‌ها یا مبتنی بر ترکیب ساختاری -مثل حکم «ستوده‌تر است زیرا اسم و فعل را جمع می‌کند»- نیست.

اگر در تفاوت معنایی بین دو «لفظ» تدبر کنیم ملاحظه می‌کنیم قرائتی که رجحان بیشتری دارد قرائتی است که از امام صادق علیه السلام بیشتر شنیده شده، یعنی قرائت «ملک»؛ زیرا این لفظ مقید به «یوم الدین» است اما مُلک در لفظ «المالک» مقید نیست؛ به دلیل فرمایش حق تعالی: «مالک الملک»؛ و «روز دین» قسمتی از مُلک خداست، و به‌رغم این مسیر طولانی که بشریت در آن زندگی کرده است خلافت الهی جز در دوره‌های زمانی اندک بر روی زمین اقامه نشده است، ولی وقتی روز دین یعنی روز داوری- بیاید مُلک خداوند سبحان خواهد بود نه مُلک طاغوتیان؛ و کسی که نماینده خداوند سبحان در ملکش است، خلیفه و جانشین خداست. در انجیل آمده است: **(خداوند برای مُحاجّه برخاسته، و به‌جهت داوری قوم‌ها ایستاده است)**؛^۲ و شاید در آنچه ابن‌خالویه در بیان حجت کسی که «ملک» بخواند گفته است: «مَلِک خاص‌تر و مناسب‌تر از مالک است؛ زیرا چه بسا مالک غیر از مَلِک باشد، و مَلِکی نیست مگر اینکه مالک باشد.»^۳ ابن‌خالویه به واژه «مالک» یا «ملک» طبق عرف مردم می‌نگرد و با توجه به عرف الهی به آن نگاه نکرده است؛ زیرا عرف الهی را جز کسی که خداوند سبحان با او سخن گفته است نمی‌شناسد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ

۱. تفسیر عیاشی: ۳۷/۱۰ / ح ۲۲؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۱/۱/۱۲۱.

۲. سفر اشعیا: ۳/۱۳.

۳. الحجة في القراءات السبع، ابن‌خالویه: ص ۶۲.

عَلَيْهِ حَكِيمٌ»^۱ (هیچ بشری را نسزد که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجاب غیب یا رسولی بفرستد، تا به اذنش آنچه را بخواهد وحی کند. یقیناً او بلند مرتبه و حکیم است)؛ و این افراد بشر - که آیه کریم آنها را ذکر می‌کند - حجت‌ها و خلفای خدا از انبیا و رسولان (علیهم السلام) هستند؛^۲ و شاید این وجه تمایز برای شناخت معصوم از غیرمعصوم، سخن نهایی برای پیروی از قرائت معصوم و ترجیح آن بر قرائت‌های دیگر باشد.

پس اهمیت قرائت اهل بیت (علیهم السلام) واقعیت ارتباط میان معنا و لفظ را از طریق دادن حق هر صاحب حقی روشن می‌کند. «حق معنا» این است که با «لفظ» محکم شود، و «حق لفظ» این است که با معنا بر پا، و با آن آشکار می‌شود؛ و به همین دلیل قرائت اهل بیت (علیهم السلام) تنها قرائتی است که این مسئله را بیان کرده و چه بسا رویکردی است که پیش‌تر به آن توجه نشده است؛ و این رویکرد بر این اساس استوار است که معادله دلالت سه‌بعدی است و به آن صورتی که میان پژوهشگران مرسوم است به صورت دوعبدی «دال...مدلول»^۳ نیست؛ بلکه به سه رکن تکیه دارد:

- رکن اول، معنی است، که همان اصل و ریشه است؛
- رکن دوم، زبان سخن‌گوست که از طرف عالم به معنا مرتبط شده است؛
- و رکن سوم، لفظ صادرشده از زبان است که معنا را با خود حمل می‌کند؛

و فقدان رکن میانی یعنی زبان سخن‌گوی معین‌شده - از معادله دلالت، دروازه ورود را بر دو پاشنه‌اش می‌گشاید تا خلاً میان دال و مدلول توسط گوینده پر شود، تا فهم و تأویل و توجیه خود را برای دلالت به کار ببندد؛ البته با در نظر داشتن این نکته که این توجیه به صورت وارونه انجام می‌شود؛ چراکه از لفظ شروع می‌شود و به معنا می‌رسد، به طوری که

۱. شوری: ۵۱.

۲. مراجعه کنید به: مجمع البیان طبرسی: ۴۹/۹ و ۵۰.

۳. مراجعه کنید به: دایرة المعارف جرجانی: ص ۹۱، و علم دلالت عربی: دکتر فائز الدایة: ص ۸.

گویا «لفظ» مسئول تعیین معنا و ترسیم دانش‌های آن است، نه برعکس! و شاید آنچه این نظر واژگونه را توجیه می‌کند این نکته باشد که عامه دریافت‌کنندگان هیچ عامل مشترکی غیر از لفظ در اختیار ندارند، اما در خصوص معنا، فهم‌های آنها برای دریافت آن با یکدیگر رقابت می‌کنند و توانایی‌هایشان در این زمینه با یکدیگر متفاوت است.

بنابراین اهمیت این قرائت -از یک سو- در بیانی که برای معادله صحیح دلالت ارائه می‌دهد روشن می‌شود، و از سوی دیگر سازوکار تعامل این معادله با دریافت‌کننده را روشن می‌کند؛ به طوری که از طریق این تعامل، روشی واضح بنا می‌شود که در آن، حدود حرکت دریافت‌کننده و سازوکار تعامل او با آنچه دریافت می‌کند مشخص می‌شود؛ و شاید متن قرآن بهترین راه برای برقراری رابطه دریافت باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱ (بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد و گناهان شما را ببامزد؛ و خداوند بخشنده مهربان است).

محبت و دوست داشتن از دیدگاه علمی -و نه عاطفی- عبارت است از روش عملی که در آن میزان پیوند عاشق به محبوبش را -از طریق چیزی که صفات و اخلاق او را ظاهر می‌کند- آشکار می‌سازد تا در نتیجه، او شناساننده محبوب خود باشد؛ و شناساندن محبوب، همان هدف نهایی از خلقت است.

و این «غایت» با این فرمایش حق تعالی تبیین شده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲ (و جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند).

همچنین در حدیث شریف قدسی آمده است حق سبحان می‌فرماید: «من گنجی پنهان

۱. آل عمران: ۳۱.

۲. ذاریات: ۵۶.

بودم. دوست داشتم شناخته شوم؛ پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.»^۱

در اینجا حدیث قدسی به روشنی بیان می‌کند خداوند سبحان با خلقت شناخته می‌شود و امکان ندارد به دلیل عدم توانایی دریافت‌کننده با خودش شناخته شود. خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...﴾^۲ (خداوند هیچ‌کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست...); و توانایی نفس‌ها، شناخت اسم‌ها و صفات اوست؛ پس این نام‌ها و صفات حتماً باید باشند تا با شخصیتی که در آن متجلی می‌شوند در میان خلق ظاهر شوند، تا شناخت و معرفت آن‌ها برای دیگر بندگان مکلف به شناخت، امکان‌پذیر شود.

می‌دانیم به عنوان مثال- «رحمت» صفتی الهی است که دو اسم از اسم‌های نیکوی خدا از آن مشتق شده‌اند: «الرحمن» و «الرحیم»؛ ولی دریافت‌کننده مکلف چگونه می‌تواند معنی «رحمت» را بشناسد اگر این «رحمت» پیاده‌سازی آشکار نداشته باشد تا مکلفین بتوانند آن را بشناسند و به آن آراسته شوند، و از طریق آراسته شدن به آن، افرادی عارف معرفی‌کننده «رحمان رحیم» شوند؟! کامل‌ترین و تمام‌ترین شکل این «رحمت» با محمد ﷺ تجلی کرد، تا آنجا که کتاب مجید به آن تصریح فرموده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۳ (و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم)؛ و نیز خداوند سبحان در کتاب مجید خود آراسته بودن رسولش ﷺ را به دو نام دیگر از نام‌هایش بیان کرده است. خداوند عزیز و جلیل می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا

۱. رسائل کرکی، محقق کرکی: ۱۵۹/۳؛ مشارق انوار الیقین، حافظ برسی: ص ۲۷.

۲. بقره: ۲۸۶.

۳. انبیاء: ۱۰۷.

عَيْنُكُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١﴾ (به‌راستی برای شما فرستاده‌ای از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز و مهربان است). این متن به‌روشنی رسول خدا ﷺ را «رئوف و رحیم» توصیف می‌فرماید؛ و این دو، دو اسم از اسم‌های نیکوی خداوند هستند.

از این رو سنت الهی چنین جاری شد که آن معبود سبحان با خلقتش شناخته شود نه با ذات مقدسش؛ و این به‌دلیل عدم توانایی قابل (پذیرنده) یعنی مکلفین- برای شناخت ذات آن معبود سبحان بوده است. این مخلوقات شناساندهٔ خداوند، همان خلفا و جانشینان او، یعنی انبیا و رسولان و اوصیای ﷺ هستند؛ و به همین دلیل وصیت رسول خدا ﷺ به امتش- اگر نجات و معرفت خداوند سبحان را برگزیده باشند- این بوده که به کتاب و عترت چنگ بزنند؛ «کتاب» معروف و شناخته‌شده است، یعنی همان «قرآنی» است که پیش روی ما قرار دارد، ولی لازم است این قرآن یک سخن‌گوی تعیین‌شده از طرف خداوند سبحان داشته باشد تا به‌صورت بیانی و واضح -و نه فقط به‌صورت مرسوم و لفظی- با آن سخن بگوید؛ و این عترت را -که اوصیای محمد ﷺ هستند- رسول خدا ﷺ در وصیت خود که در شب وفاتش نوشت و به علی بن ابی‌طالب ﷺ املا فرمود و برخی از اصحاب گران‌قدر خود را بر آن گواه گرفت بیان فرمود، و در آن اوصیای خود را -که معلمان و سخن‌گویان قرآن و تبیین‌کنندگان آن تا روز قیامت هستند- اسم برد؛^۲ و اگر وجود این افراد منصوب از طرف خداوند سبحان برای حفظ کتابش نبود دیگر در عرصهٔ واقعیت برای این فرمایش حق تعالی مصداقی وجود نمی‌داشت: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۳ (بی‌تردید ما این قرآن را نازل کرده‌ایم، و قطعاً ما نگهبان آن هستیم).

۱. توبه: ۱۲۸.

۲. مراجعه کنید به: کتاب غیبت، شیخ ابوجعفر طوسی: ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

۳. حجر: ۹.

به همین دلیل ما ملاحظه می‌کنیم آن امامان (علیهم السلام) برای امت آنچه را از قرائت یا تفسیر و بیان قرآن نیاز دارند بیان کرده‌اند، ولی میراث علمی و مهم آنها - آنقدر که مردم به دیگر میراث‌هایی که محصول آرا و تصورات است نه محصول بینة روشن توجه کرده‌اند - مورد توجه و اهتمام قرار نگرفته است. به‌راستی ما میراث آرا و تصوراتی را به ارث برده‌ایم که تلاش کرده‌اند مهم‌ترین رکن از ارکان دلالت یعنی رکن زبان سخن‌گو و دانا به معنا و جهت‌دهنده به لفظ - را غیب و پنهان کنند، تا دلالت فقط در دو رکن دیگر یعنی دال و مدلول - خلاصه شود؛ اما این خلأ باقی‌مانده میان این دو رکن به عرصه‌ای تبدیل شد که در آن، آرا و تصورات با یکدیگر به رقابت پرداختند؛ رقابتی که نتیجه‌ای جز کثرت و فراوانی در تولید به‌دنبال نداشت و به امت، آن جایگاهی را که در میان امت‌ها از نظر تمدنی شایسته‌اش بود بخشید!

هرکس در قرائت‌های متعارف دقت کند برایش روشن می‌شود این‌ها قرائت‌هایی هستند به «زبان عرفی» - به معنی زبان متعارف یا اصطلاحی - هستند، اما قرائت اهل بیت (علیهم السلام) قرائتی معنوی-بیانی است که به اصطلاحی که مردم به کار می‌برند یا به آن دل مشغول می‌شوند - نظیر دقت در جنبه‌های نحوی و صرفی و دایرة المعارفی و فقهی یا مفهومی - اهمیتی نمی‌دهد؛ و هرکس در قرائت‌های قرآنی - چه قرائت‌های هفت‌گانه و چه ده‌گانه - تدبیر کند خواهد دید اختلافات این قرائت‌ها در عرصه زبان عرفی در چیزهایی که در حیطة دایرة المعارفی یا صرفی یا نحوی یا مفهومی تعلق دارند قرار می‌گیرد. این قتیبه (ت ۲۷۶ق) وجوه اختلاف در قرائت‌ها را بیان کرده و گفته است:

«بنده در وجوه اختلاف در قرائت‌ها تدبیر کردم، و آن‌ها را بر هفت وجه یافتم:

وجه اول: اختلاف در اعراب کلمه یا در حرکت ساختار آن، به طوری که صورت آن را در کتاب تغییر نمی‌دهد و معنای آن را هم دگرگون نمی‌کند؛ مثل این فرمایش حق تعالی:

﴿هُؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ﴾ (این‌ها دختران من هستند و برای شما پاک هستند) و ﴿أَطْهَرَكُمْ﴾، ﴿هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ﴾ و «هل يُجَازِي الا الكفور»، ﴿يَأْمُرُونَ النَّاسَ

بِالْبُخْلِ ﴿ و «البخل،» و ﴿فَنظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ و «مَيْسَرَةٌ».

وجه دوم: اینکه اختلاف در اعراب کلمه و حرکات ساختار آن باشد و معنای آن را تغییر بدهد، ولی صورت آن را در کتاب تغییر ندهد؛ مثل این فرمایش حق تعالی: ﴿رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا﴾ و «رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا»، ﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ﴾ و «تَلَقَّوْنَهُ»، و ﴿وَأَذْكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ﴾ و «بعد أُمَّةٍ».

وجه سوم: اینکه اختلاف در حروف کلمه باشد نه اعراب آن؛ به طوری که معنای آن را تغییر دهد و صورت آن را از میان نبرد؛ مثل این فرمایش حق تعالی: ﴿وَأَنْظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا﴾ و «نُنشِرُهَا»، و ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ﴾ و «فُزِعَ».

وجه چهارم: اینکه اختلاف در کلمه باشد؛ به طوری که شکل آن را در کتاب تغییر دهد ولی معنای آن را تغییر ندهد؛ مثل این فرمایش حق تعالی: ﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا زَقِيَةً﴾ و ﴿صَيِّحَةً﴾ و «كالصوف المنفوش» و «كالعهن».

وجه پنجم: اینکه اختلاف در کلمه باشد و صورت و معنا را تغییر دهد؛ مثل این فرمایش حق تعالی: ﴿وَوَطَّحَ مَنصُودٍ﴾ و در جایی ﴿وَوَطَّحَ مَنصُودٍ﴾.

وجه ششم: اینکه اختلاف با پیش یا پس انداختن (تقدیم و تأخیر) باشد؛ مثل: ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ﴾ (و سكرات و بیهوشی مرگ، حق را آورد) و در جای دیگر ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْحَقِّ بِالْمَوْتِ﴾ (و مستی حق، مرگ را آورد).

و وجه هفتم: اینکه اختلاف با زیادت و نقصان باشد؛ مثل این فرمایش: ﴿وَمَا عَمِلَتْ أَيْدِيهِمْ﴾ و ﴿وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ﴾، و ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ و ﴿أَنَّ الْغَنِيَّ الْحَمِيدُ﴾، و برخی پیشینیان خوانده‌اند ﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً أَنْثَىٰ﴾ و ﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا مِنْ نَفْسِي فَكَيْفَ أَظْهَرُكُمْ عَلَيْهَا﴾.^۱

اما قرائت اهل بیت (علیهم السلام) قرائتی است که روی «تنزیل» تمرکز دارد و با هر حرفی که اهل بیت (علیهم السلام) خوانده‌اند در مخالفت با آنچه مردم می‌خوانده‌اند عبارت «تنزیل» یا (این طور نازل شد) بسیار آمده است. با دقت در حروفی که ائمه (علیهم السلام) خوانده‌اند ویژگی شاخص قرائت اهل بیت (علیهم السلام) مشخص می‌شود. از زید فحام، از محمد بن عیسی، از هارون، از ابو عبد الصمد ابراهیم، از پدرش، از جدش - ابراهیم بن عبد الصمد بن محمد بن ابراهیم - نقل شده است، گفت: از جعفر بن محمد (علیهم السلام) شنیدم می‌خواند: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۱ (یقیناً خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد را بر جهانیان برگزید) و فرمود: «این گونه نازل شد»^۲

و این قرائت را حافظ حسکانی در «شواهد» از مصحف ابن مسعود (علیه السلام) آورده است.^۳ همچنین از ابن ابی عمیر، از ابن سنان روایت شده است، گفت: نزد ابو عبد الله (علیهم السلام) خواندم: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾^۴ (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید). اباعبد الله (علیهم السلام) فرمود: «آیا این بهترین امت، امیر المؤمنین و حسن و حسین - دو فرزند علی (علیهم السلام) - را می‌کشند؟!» قاری گفت: فدای شما شوم، چگونه نازل شده است؟ فرمود: «این طور نازل شد: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾^۵ (شما بهترین امامانی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید). آیا نمی‌بینی خداوند آنها را مدح و ستایش می‌فرماید: ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ (که به کار پسندیده فرمان می‌دهید، و از کار ناپسند باز می‌دارید، و به خدا ایمان دارید).»^۶

۱. آل عمران: ۳۳.

۲. البرهان: ۲/۳/۲۳؛ و نیز مراجعه کنید به: تفسیر قمی: ص ۹۶، مجمع البیان، طبرسی: ۲/۲۷۸.

۳. مراجعه کنید به شواهد التنزیل: ۱/۱۱۸/ح ۱۶۵.

۴. آل عمران: ۱۱۰.

۵. آل عمران: ۱۱۰.

۶. تفسیر قمی: ۱/۱۱۸.

منقولات بسیاری از اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده‌اند که تصریح می‌کنند این قرائت، تنزیل است، و حتی برخی حروف هستند که در آن‌ها قرائت مشهور میان مردم را نقد کرده، ولی تصریح نکرده‌اند آن‌ها را براساس تنزیل گفته‌اند، و آنها را به همان صورت خوانده‌اند؛ زیرا همان‌طور که روشن شد. اهل بیت علیهم‌السلام جز با بینه قرائت نمی‌کنند، و آن‌گونه که مردم می‌خوانند نمی‌خوانند، و از این رو می‌بینیم قرائت آنها یکی است.

ب- اهمیت قرائت در سطح دریافت

مطالعه روش دریافت کتاب خداوند سبحان، اهمیت قرائت اهل بیت علیهم‌السلام را آشکار می‌کند، و از همین رو ما آن را در مبحث مجزایی بیان کرده‌ایم. مطالعه در این زمینه، راه رسیدن به غایتی را که در فراروی ما قرار دارد روشن خواهد کرد؛ غایتی که از طریق آن برای پژوهشگر روشن می‌شود قرائت با توجه به اینکه علمی از علوم قرآن است. می‌تواند بسیاری از اسرار علمی آن را روشن کند؛ البته اگر جانب واقع‌گرایی در تحقیق فراهم باشد، و برای هر میراثی این امکان فراهم شود که محوری برای پژوهش و دقت و تفحص و غربال باشد، تا سره از ناسره متمایز شود، و پژوهشگران باید میزان و معیار برای حکم کردن درباره اعتماد به یک قرائت را نسبت به دیگر قرائت‌ها بشناسند؛ البته با تکیه بر یک رویکرد قانونمند روشن، نه داوری براساس آرا و تصورات؛ بلکه بینه واضح و ثابت باید درباره اش داوری کند؛ چراکه علم با بینات (دلایل روشن) محقق می‌شود، و آرا و تصورات، علمی را محقق نمی‌کنند؛ بلکه همچنان در سطح ظن و گمان باقی می‌مانند، و جایگاهی در عرصه تحقق و قطعیت ندارند؛ و این‌طور نیست که آن آرا و تصورات راهی به سوی اینکه تبدیل به «بینات» شوند داشته باشند. در این صورت است که ما می‌توانیم آن را علمی حقیقی بنامیم؛ اما قرار گرفتن آن در سطح ظنیات، علمی مجازی است و علمی حقیقی نیست.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ

وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱﴾ (پرورگارا در میان آنها فرستاده‌ای از خودشان برانگیز تا نشانه‌هایت را برایشان بخواند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد و آنها را پاکیزه گرداند؛ که به‌راستی تو شکست‌ناپذیر حکیمی).

این آیه کریم نشان می‌دهد روش تعلیم الهی از اجزای زیر تشکیل شده است: کتاب و حکمت (محتوا یا منهج) / «تعلیم‌دهنده کتاب و حکمت» که رسول مبعوث‌شده در میان آنهاست / «دریافت‌کننده» که آنها مؤمنان به رسول، و پیروان او هستند، و این‌ها یادگیرندگان یا دانشجویان هستند.

بشریت از این «رویکرد الهی در تعلیم» در ساختن نظام آموزشی خود بهره جسته است: کتاب (محتوا یا منهج) / معلم مسئول آموزش محتوا / دانش‌آموزانی که محتوای آموزشی را از معلم یاد می‌گیرند.

باید توجه داشت این نظام همچنان ثابت و حاکم است، و به‌رغم تمام تلاش‌های انجام‌شده برای توسعه سازوکارهایش به‌گونه‌ای که با زمان و مکان، و روحیات یادگیرندگان تناسب داشته باشد، شاکله و ساختار نظام‌مند آن همچنان ثابت باقی مانده، و تغییر و تبدیلی در آن راه نداشته است، و اختلافات و حتی تنازعات فقط بر سر جایگاه و موقعیت معلم بوده است؛ به این صورت که افرادی که خداوند آن‌ها را به این کار تکلیف نکرده است در کار معلم حقیقی مبعوث‌شده از طرف خداوند دخالت کردند و خود را مکلف به انجام کاری کردند که به آن تکلیف نشده بودند، و به این ترتیب دو جهت و دو رویکرد کلی در نظام تعلیمی شکل گرفت: «نظام الهی» که در آن «کتاب الهی» و «معلم مبعوث‌شده از طرف خدا» و «دریافت‌کننده مؤمن به رسول مبعوث‌شده در زمانشان» وجود دارند؛ و در برابر آن نظام بشری قرار دارد که جرئت نکردند محتوا و برنامه آموزشی را تغییر دهند و آن را باقی گذاشتند، ولی بر سر جایگاه معلم به نزاع و ستیز برخاستند؛ و شاید آنچه باعث تشویق ایجاد این نزاع

گردید حال‌وروز دریافت‌کنندگان بود. از احمد بن محمد بن ابراهیم ازمنی، از حسن بن علی بن یقطين، از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «هرکس به گوینده‌ای گوش بسپارد او را بندگی کرده است؛ اگر گوینده از طرف خدای عزوجل ادا کرده باشد او خدا را بندگی کرده و اگر گوینده از طرف شیطان ادا کرده باشد او شیطان را بندگی کرده است.»^۱

شاید بد نباشد اشاره‌ای داشته باشیم به اینکه واژه «شیطان» فقط به معنی ابلیس (لع) نیست. بله، «ابلیس» یکی از مصداق‌های شیطنت است؛ ولی مهم است بدانیم «شیطنت» مفهومی است «مشکک»^۲ و مصداق‌های متعددی دارد؛ از جمله مصداق «شیطنت» نفس بشری است وقتی طبق آرا و خواسته‌ها و گمانه‌زنی‌ها عمل کند، و عمل براساس بینه و حکمت و علم را رها کرده باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾^۳ (و آنان را به آن هیچ دانش و معرفتی نیست. آن‌ها جز از گمان پیروی نمی‌کنند، و ظن و گمان در فهم حقیقت هیچ سودی ندارد).

می‌دانیم علم باید توسط شخصی رسانده شود که برایش مبعوث شده باشد، و مردم صرفاً با سعی و تلاش خودشان نمی‌توانند به آن برسند و آن را به دست بیاورند؛ و با توجه به همین نکته، سنت الهی در فرستادن رسالت‌های الهی حامل علم جاری شد؛ و به همراه علم، تعلیم‌دهنده‌هایش ارسال می‌شوند؛ پس این رسالت‌ها به وسیله آن‌ها گویا می‌شود، و بدون وجود آنها یا وقتی مردم دیگری را جایگزین آنها کنند به صورت صامت و ساکت باقی می‌ماند.

۱. کافی شیخ کلینی: ۲۷۲/۶ ح ۲۴؛ و مراجعه کنید به: الاعتقادات فی دین الإمامیه، شیخ صدوق: ص ۱۰۹، و عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق: ۲۷۲/۱۷۱/۱ ح ۶۳.

۲. مفهوم مشکک، مفهومی است که در صدق مفهوم بر افرادش تفاوت وجود دارد. (مراجعه کنید به: منطوق، شیخ مظفر: ص ۶۱)

۳. نجم: ۲۸.

به این ترتیب این حدیث بیان می‌کند محور نزاع در نظام آموزشی «سخن‌گو» است، و او ملاک و معیار اختلاف است. اینکه گوینده از سوی رحمان سخن بگوید یعنی او با بینه (دلیل روشن) سخن می‌گوید، همان‌طور که در روایت از محمد بن ابی‌عیمربن اذینه، از فضیل بن یسار، از ابوجعفر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «اگر ما با رأی خود سخن می‌گفتیم قطعاً گمراه می‌شدیم، همان‌طور که پیشینیان ما گمراه شدند؛ ولی ما با بینه‌ای از طرف پروردگار خود سخن گفته‌ایم که پروردگار ما برای پیامبرش بیان فرمود و او نیز برای ما بیان کرد.»^۱

همچنین این روایت روشن کرده است قول به رأی و نظر، دلالت‌کننده به سوی گمراهی است!! چرا؟! به دلیلی واضح؛ اینکه رأی ممکن است درست باشد یا درست نباشد و در نتیجه ظن و گمان است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾^۲ (و آنان را به آن هیچ دانش و معرفتی نیست. آن‌ها جز از گمان پیروی نمی‌کنند، و ظن و گمان در فهم حقیقت هیچ سودی ندارد).

این روایت همان چیزی را بیان می‌کند که این آیه کریمه بیان فرموده است. پس سخن مبتنی بر علم، همان سخن محکم و گفتار براساس بینه است؛ اما سخن مبتنی بر رأی، سخن براساس گمان و ظن است؛ و «گمان» همان‌طور که خدای سبحان توصیف می‌فرماید هیچ چیزی از حق را برآورده نمی‌کند.

بنابراین این تحقیق چنین نتیجه گرفته است که آنچه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت گرامی ایشان (علیهم السلام) در بیان «منظومه زبانی» وارد شده است نشان می‌دهد محور این منظومه نه قواعد استقرایی است و نه آرا یا افکار پیشنهادی برای محافظت یا بیان زبان؛ بلکه محور آن «زبان گویای برگزیده از طرف خداوند سبحان» است؛ و این «زبان گویا» در هر زمانی موجود است و زمین از او خالی نیست؛ زیرا او حجت و خلیفه خداست، و خالی بودن زمین از خلیفه خدا

۱. بصائر الدرجات، محمد بن حسن الصفار: ۶/۳۴۰/ح ۲.

باعث می‌شود زمین اهلس را در خود فروبرد و ناپایدار شود و در نتیجه امکان ادامه حیات و معیشت در آن برای بندگان فراهم نخواهد بود؛ زیرا این خلیفه کسی است که راه‌های الهی را بر پا می‌دارد و به جریان می‌اندازد، و فرض عدم وجود او یعنی نظام الهی برای مدیریت زمین و کسانی که بر روی آن هستند به‌طور کامل تعطیل خواهد شد، و تعطیلی این نظام عی‌تردید منجر به فساد جهان خواهد شد.

از آنجا که «عربیت» [زبان عربی] ماده قرآن است این سؤال مطرح می‌شود که آیا بیانی از رسول خدا ﷺ وارد شده است که حدود این عربیت و قیدهایش را بیان کند؟ پاسخ: بله، پیامبر ﷺ منبع این عربی را مشخص و قیده‌های آن را روشن کرده است. از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه بر منبر رفت و فرمود: ای مردم، یقیناً خداوند نخوت جاهلیت، و فخر فروشی به پدران را از شما برداشت. بدانید شما از آدم علیه السلام هستید، و آدم از گل بود. بدانید بهترین بندگان خدا بنده‌ای است که از خدا پروا کند. بدانید عربیت به پدری نیست که [شما را] به دنیا می‌آورد، بلکه عربیت زبانی گویاست. پس هر کس در کار و عمل کوتاهی کند شرافت خانوادگی اش او را به رضایت خدا نرساند...»^۱

در اینجا رسول خدا ﷺ بیان می‌فرماید عربیت زبان گویاست، و پدری که متولد می‌کند نیست؛ یعنی عربیت، انتسابی نیست.

این حدیث شریف به‌وضوح نشان می‌دهد استقرار عربی معروف، روشی کاملاً مخالف را در پیش گرفته است؛ زیرا در این عربی، روش اعتماد بر خود قیابیل اجرا شده است؛ یعنی «انتساب» را روشی برای عرب بودن در نظر گرفته است (رابطه پدرفرزندی و نسب) و به الگوی روش زبان برگزیده از سوی خداوند سبحان یعنی «زبان گویا» تکیه نکرده است؛ به‌دلیل احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام بر مردم در روز صفین: «و وقتی اهل شام خواستند قرآن

را حکمی برای صفین قرار دهند امام علی (علیه السلام) فرمود: «من قرآن ناطق هستم.»^۱

حد زبان همان «زبان سخن‌گو» است و انتساب نیست؛ و قید این زبان، گزینش و انتخاب الهی است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۲ (و پروردگار تو هرچه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند، و آنان را اختیاری نیست. منزّه است خدا، و برتر است از آنچه شریک می‌گردانند).

مردم در اینکه حد «زبان گفتاری» (لغت)، «زبان» (زبان گویا به معنا) است اختلافی ندارند؛ ولی اختلاف در قید این زبان گویا حاصل می‌شود؛ زیرا این زبان همان «زبان ناطق» به امر حق سبحان است، و از میان مردم هستند کسانی که با این ناطق و سخن‌گو نزاع می‌کنند، و این منازعه از طریق قرار دادن قیدهایی غیر از قیدی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امر خدای سبحان برای زبان قرار داده است جلوه‌گر می‌شود.

از آنجا که اختلاف در عرصه «زبان» واقع شده و تنازع نیز در همین عرصه حاصل شده است، پس ناگزیر باید قیدهایی وجود داشته باشد که برای مردم روشن کند چه کسی از طرف خدای رحمان، ناطق و سخن‌گوست، تا با استناد به قانون معرفت-ناطق از طرف شیطان شناخته شود؛ و از آنجا که این ناطق قطعاً با قانون الهی وضع شده برای روشنگری از ناطق از طرف رحمان مخالفت خواهد کرد، بنابراین ناطق از طرف رحمان با قانون معرفت برای مردم استدلال می‌کند؛ و قیدهایی این قانون عبارت‌اند از:

قید اول: نص (متن)؛ یعنی این گوینده یا یک متن الهی مستقیم از طرف خداوند دارد- همان‌طور که برای آدم (علیه السلام) حاصل شد- یا متنی از خلیفه قبلی دارد، همان‌طور که بعد از آدم (علیه السلام) حاصل شد، و هرکسی بعد از آدم (علیه السلام) آمد با استناد به وصیت به خودش از طرف کسی

۱. بنایع المودة، قندوزی حنفی: ۸۲/۱.

۲. قصص: ۶۸.

که قبل از او بوده استدلال کرده است؛ البته وصیتی در جهت اجرای فرمان خداوند سبحان، نه اراده خود خلفای قبلی. از عمر بن اشعث نقل شده است، گفت: شنیدم اباعبدالله علیه السلام می‌فرمود: «آیا تصور می‌کنید وصیت‌کننده از ما به هرکسی که خودش می‌خواهد وصیت می‌کند؟! نه به خدا سوگند؛ بلکه عهده‌ی از سوی خدا و فرستاده‌اش ﷺ به مردی و سپس [از او به] مردی دیگر است تا این امر به صاحبش برسد.»^۱

و «دریافت» سه رکن دارد:

نخستین رکن از ارکان دریافت:

کتاب (قرآن) است. مسلمانان هیچ اختلافی ندارند در اینکه کتاب با حفاظتی از طرف خداوند سبحان محفوظ می‌ماند، با استناد به سخن حق تعالی: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲ (همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگاهبان آن هستیم)؛ ولی اختلاف در چگونگی این محافظت حاصل شده است. عده‌ای این تصور را ارائه می‌دهند که قرآن را امت به صورت متواتر نسلی بعد از نسل دیگر حفظ کرده‌اند، به صورتی که -طبق تعریفی که از تواتر در علم درایه وجود دارد^۳- تبانی برای نقل بر دروغ ناممکن می‌شود؛ ولی مشکل در قضیه حفظ قرآن، دروغ و کذب بودن یا تبانی نیست، بلکه مشکل در این نکته است که به این محافظت چه بسا به وسیله فراموشی و نسیان و تصورات خیالی خدشه وارد شود، و شاید مطالبی که درباره تاریخ کتابت و جمع‌آوری و قرائت قرآن وارد شده است بهترین دلیل برای وقوع تصورات و اختلاف در زیادت و نقصان و حتی مخالفت با قوانین عربی باشد؛ و اینکه تلاش‌های مکرر مسلمانان از خلیفه ابوبکر شروع شد و این زمانی بود که پس از کشتاری

۱. اصول کافی، شیخ کلینی: ۳۰۷/۱/ح ۷۳۲. در کافی جلد اول بابی هست که شیخ روشن می‌کند امامت عهده‌ی از طرف خداوند عزوجل است که از امامی به امام دیگر منتقل می‌شود. می‌توانید به آن مراجعه کنید.

۲. ججز: ۹.

۳. مراجعه کنید به: منهج النقد في علوم الحديث، دکتر نورالدین عتر: ص ۴۰۴.

که در روز یمامه رخ داد، عمر بن خطاب به او اشاره کرد تا اقدام به جمع‌آوری قرآن نماید.^۱ شاید یک پرسش ضروری که این تحقیق پرداختن به آن را بر خودش لازم می‌داند این باشد: آیا خداوند سبحان روشی را -که هیچ‌کسی نتواند آن را نقض کند- برای محافظت مقرر داشته است؟

پاسخ: بله، قرآن روشی متکامل و یکپارچه را برای محافظت مقرر داشته و به آن تصریح فرموده است: ﴿وَأِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲ (و ما قطعاً حافظ آن هستیم). تأکید بر محافظت از طرف آن «سخن‌گویان» واضح و آشکار است و به هیچ شرح یا توضیحی نیاز ندارد. آنچه باقی می‌ماند این است که بدانیم آن سخن‌گویان چه کسانی هستند، و آیا قرآن آنها را معرفی کرده است؟

هرکسی در این فرمایش حق تعالی دقت کند: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾^۳ (بلکه این [قرآن] آیات روشنی در دل کسانی است که علم به آنها داده شد؛ و جز ستمکاران آیات ما را انکار نمی‌کنند) ملاحظه می‌کند خداوند سبحان کتاب خود را ﴿آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ﴾ (آیاتی روشن) نامیده است. حال این آیات روشن چه ظرفی دارند؟ ظرف این آیات، سینه کسانی است که به آنها علم داده شده است؛ و تعبیر «اوتو العلم» (به آنها علم داده شد) ما را به آیات بسیاری اشاره می‌دهد که نشان می‌دهند این کسانی که به آنها علم داده شده است همان خلفا و حجت‌های خدا هستند که مکلف به رساندن رسالت‌های خدا و آموزش به خلق هستند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ

۱. مراجعه کنید به: صحیح بخاری: ۱۸۳/۶؛ البرهان فی علوم القرآن: ۲۳۳/۱؛ الفرقان، ابن خطیب مصری:

ص ۳۴.

۲. حجر: ۹.

۳. عنکبوت: ۴۹.

الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱﴾ (و همه اسم‌ها را به آدم آموخت؛ سپس آنها را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می‌گویید، از اسامی این‌ها به من خبر بدهید)؛ پس آدم علیه السلام از جمله کسانی است که با عبارت «الذین اوتو العلم» توصیف می‌شوند.

همچنین حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا...﴾^۲ (پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود به او دانشی آموخته بودیم). «عبد صالح» معلم موسی علیه السلام در این جایگاه. نیز از جمله کسانی است که با صفت «اوتو العلم» توصیف می‌شود، به دلیل سخن او در جایی دیگر: ﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾^۳ (و اما دیوار، از آن دو پسر [بچه] یتیم در آن شهر بود، و زیر آن گنجی متعلق به آن دو بود، و پدرشان نیکوکار بود؛ پس پروردگار تو خواست آن دو [یتیم] به حد رشد برسند و گنجینه خود را - که رحمتی از جانب پروردگار تو بود- بیرون آورند؛ و من این را از پیش خود انجام ندادم. این بود تأویل آنچه نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی). این گفته وی «و من این را از پیش خود انجام ندادم» اقراری از طرف اوست برای اینکه هرچه انجام داده به فرمان خداوند سبحان بوده است؛ یعنی او تعلیم‌دیده‌ای از طرف پروردگار سبحان بوده است؛ و این به‌وضوح بیان می‌کند «علم» همان بینه است و اجتهاد یا آرا یا تصوراتی نیست که شاید راست باشند یا راست نباشند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ

۱. بقره: ۳۱.

۲. کهف: ۶۵.

۳. کهف: ۸۲.

إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا^۱ (بلکه به مردم، به خاطر آنچه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند؛ در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان فرمانروایی بزرگی بخشیدیم).

پس آل ابراهیم (علیهم السلام) - که انبیا و رسولان و اوصیا (علیهم السلام) هستند - از مردمانی هستند که مورد حسادت واقع می‌شوند! اما علت این حسادت چیست؟ علت این است که آنان از جمله کسانی هستند که از طرف پروردگار سبحانشان به آنها علم و دانش عطا شده است، و با این بخشش، حجت‌هایی بر خلق شدند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا^۲﴾ (ای یحیی، کتاب را به قوت بگیر؛ و به او - در حالی که کودک بود - حکمت دادیم)؛ و یحیی (علیهم السلام) یکی از خلفای خدای سبحان بود، و از جمله کسانی بود که به آنها علم داده شده است.

آیات دیگری هم هست که نشان می‌دهند این توصیف «الذین اوتوا العلم» حتماً باید از آن کسانی باشد که به‌عنوان «خليفة خدا» توصیف شده‌اند و مکلف به آموزش مردم‌اند؛ چه پیامبر بوده باشند، چه رسول، و چه وصی.

با توجه به آنچه تقدیم گردید روشن می‌شود توصیف‌شدگان به «الذین اوتوا العلم» (به آنها دانش داده شده است) حجت‌ها و خلفای خدا هستند، و از امام صادق (علیهم السلام) روایت شده که فرموده است: «منظور از آن فقط ما هستیم»^۳ و از آنجا که بعد از محمد (صلی الله علیه و آله) هیچ خلیفه‌ای با عنوان «پیامبر» وجود نداشته است، پس ناگزیر باید آن کسی که پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هست مشخص شود تا به‌عنوان مصداق برای فرمایش حق تعالی حجت خدا بر خلق اقامه گردد: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَأْتِيَ النَّاسَ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ

۱. نساء: ۵۴.

۲. مریم: ۱۲.

۳. بصائر الدرجات: ۴/۲۴۲/ح ۱۰.

كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا^۱ (رسولانی بشارت‌دهنده و هشداردهنده، تا مردم پس از [فرستادن] رسولان در برابر خدا عذر و حجتی نداشته باشند؛ و خدا توانا و حکیم است)؛ و این رسولان، همان خلفای خدا در هر زمان هستند که می‌توانند از انبیا باشند، یا از اوصیایی باشند که از طرف انبیا ارسال می‌شوند، تا حجت همواره و تا ابد از آن خداوند سبحان باشد. رسولان محمد ﷺ به سوی خلق بعد از آن حضرت ﷺ اوصیایش هستند که رسول خدا ﷺ نام‌های آنها را در وصیت خود که در شب وفاتش به علی ﷺ املا فرمود به ثبت رسانده است.^۲

پس کسانی که به حفظ قرآن تکلیف شده‌اند عامه مردم نیستند؛ زیرا این تکلیف بالاتر از توانایی نفس آنهاست، و خداوند سبحان هیچ‌کسی را بیش از توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند؛ به‌علاوه واقعیت تاریخی جمع‌آوری قرآن و قرائت آن، اختلاف مردم عامه را در حفظ قرآن نشان می‌دهد، و قرآن، حافظانی جز اوصیای محمد ﷺ را - که هیچ اختلافی در میانشان نیست - بیان نکرده است؛ همان کسانی که مکلف به حمل قرآن و قرائت و آموزش آن به مردم هستند. به این ترتیب روشن می‌شود «کتاب» نزد همان «معلمان مکلف به تعلیم و قرائتش برای مردم» حفظ شده است؛^۳ به این صورت که با توجه به آنچه بر زبان علی بن ابی‌طالب ﷺ روایت شده که او قرآن ناطق است^۴ - هرکدام از این اوصیای ﷺ در زمان خودش قرآن ناطق و معلم اهل آن زمان است.

رکن دوم؛ معلم قرائت‌کننده:

وجود «معلم قرائت‌کننده» ضرورتی است که نمی‌توان از آن چشم پوشید؛ زیرا بدون

۱. نساء: ۱۶۵.

۲. مراجعه کنید به: اثبات الهداة: ۱۶۲/۲/ح ۳۷۶.

۳. مراجعه کنید به: بصائر الدرجات: ۴/۲۲۹/ح ۱.

۴. مراجعه کنید به: ینابیع المودة، قندوزی حنفی: ۸۲/۱.

وجود آن، متن، ساکت باقی می ماند و اسرار و نهفته هایش آشکار نمی شود؛ درست مثل حال و روز مردم که برای معلمان قرآن - که از طرف خداوند سبحان و با واسطهٔ رسولش ﷺ تعیین شده اند - هیچ جایگاه واضحی در عرصهٔ بیان تاریخی قرار ندادند و این ضرورت بررسی این قرائت را به روشنی نشان می دهد؛ چرا که قرائت آنها جنبه های مهمی را بیان کرده است که چه بسا پژوهش های قبلی به دلیل مشغولیت به مطالعهٔ آرا و نظراتی که مکاتب دیگر ارائه کرده اند - از آنها غفلت کرده اند؛ و برخی از این جنبه ها به قرار زیر است:

اول: نشان داده شد قرائت قرآن فقط با بینه گرفته می شود نه با رأی و استحسان. همهٔ قرائت های قرآنی وارد شده، قرائت های مبتنی بر استحساناتی هستند که مردم به دلیل موافق بودنشان با ضوابطی که «ابن جزری» بیان داشته است در نظر گرفته اند. ابن جزری گفته است:

«هر قرائتی که - حتی از یک جنبه - با عربی موافق باشد، و - حتی به صورت احتمالی - با یکی از قرآن های عثمانی موافقت داشته باشد و سندش درست باشد، قرائتی صحیح است و رد کردنش جایز نیست و انکارش حلال نیست؛ بلکه از حروف هفت گانه ای است که قرآن با آن نازل شده، و پذیرفتنشان بر مردم واجب است؛ و فرقی نمی کند از امامان هفت گانه بوده باشد یا از امامان ده گانه یا از دیگر ائمهٔ مورد قبول.»^۱

هنگام بررسی این ضوابط برای پژوهشگر روشن می شود اینها ضوابطی هستند که واقعیت قرائتی که در میان مردم شایع است آنها را لازم کرده است، و همان ضوابطی نبوده اند که قرائت تحت آن مرتب و منظم شده باشد؛ به این معنا که این ضوابط، حدود و مرزهایی بوده اند که بعد از قرائت - نه قبل از آن - آمده اند، درحالی که «منطق» می گوید «حد» باید ضابطه و معیاری باشد که اشیا بر آن متوقف می شوند، و «حد» از خود همان چیزی که دقیق کردنش مد نظر بوده است برگرفته نمی شود. یک چیز نمی تواند همان عاملی

باشد که خودش را مشخص و مقید می‌کند؛ بنابراین معیار موافقتِ قرائت با عربی، معیاری است که از خودِ قرائت‌ها به بیرون تراوش می‌کند و حدی برای قرائت محسوب نمی‌شود تا قرائت با توجه به آن دقیق شود و با آن آنچه موافق عربی نیست متمایز گردد؛ و حتی این «حد» هنگام عرضه‌اش به حروف قرآن یعنی کلمات و الفاظ آن- در موارد زیادی نقض می‌گردد. الفاظ و واژگان بسیاری هستند که عربی نیستند، بلکه عربی شده‌اند؛ یعنی ریشه‌ای در عربی ندارند. از جمله این واژه‌ها به‌عنوان مثال عبارت‌هایی مثل «جالوت»، «طالوت»، «منسأته» و الفاظی دیگر هستند؛ و الفاظ دیگری نیز وارد شده‌اند که قاریان در قرائت خود به خطای نویسندگان استناد کرده‌اند. از ابن عباس (رضی الله تعالی عنهما) درباره فرمایش حق تعالی: «حتی تستأذنوا و تسلموا» گفت: «این فقط خطای نویسنده بوده است: «حتی تستأذنوا و تسلموا»؛^۱ همچنین وی قرائت کرد: ﴿أَفَلَمْ يَتَّبِعِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۲ (آیا کسانی که ایمان آورده‌اند ندانسته‌اند اگر خدا می‌خواست قطعاً تمام مردم را هدایت می‌کرد؟ و کسانی که کافر شده‌اند پیوسته به [سزای] آنچه کرده‌اند مصیبت کوبنده‌ای به آنان می‌رسد یا نزدیک خانه‌هایشان فرود می‌آید، تا وعده خدا فرارسد. آری، خدا وعده [خود را] خلاف نمی‌کند). و به او گفته شد در مصحف این‌گونه است: «أفلم ييأس.» ابن عباس گفت: به نظرم می‌رسد نویسنده داشته چرت می‌زده که آن را نوشته است. همچنین وی خواند: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾^۳ (و پروردگار تو حکم کرد جز او را بندگی نکنید)؛ و ابن عباس می‌گفت واو به صاد

۱. نور: ۲۷.

۲. رعد: ۳۱.

۳. اسراء: ۲۳.

چسبیده است [وصّی].^۱

همچنین روایت شده است: از ضحاک: «ووصّی ربک؛ و این طور خوانده می‌شد و نوشته می‌شد؛ و نویسندۀ شما آن را کشیده است، و شاید قلم مرکب زیادی مصرف کرده باشد؛ و او باید به صاد چسبیده باشد. سپس خواند: ﴿وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ﴾^۲ (و قطعاً به کسانی که پیش از شما علم داده شده بود و به شما وصیت کردیم از خدا بترسید) و ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ...﴾^۳ (و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود...). وی گفت: اگر «قضی» از طرف پروردگار بود هیچ‌کس نمی‌توانست قضای پروردگار متعال را رد کند؛ ولی این وصیتی است که به بندگان خود توصیه فرموده است.»^۴

ابن خطیب مصری در پاورقی توضیحی نوشته است که توجه پژوهشگر را به اهمیت معنا و جهت‌دهی آن برای لفظ روشن می‌کند؛ از این رو بیان کرده است «وقضی» با سبک و سیاق این آیه تناسب ندارد، و ضحاک برای نپذیرفتن واژه «قضی» به این صورت علت آورده است که «قضاء» حتماً و قطعاً باید اتفاق بیفتد، و اگر لفظ در این آیه «قضی» بود هیچ‌کدام از مخلوقات نمی‌توانست به آن معبود سبحان کافر شود یا او را انکار کند؛ اما از آنجا که کفر و انکار در واقعیت حاصل شده است پس لفظ «قضی» مخالف سیاق این آیه است؛ و شاید توجیه ضحاک برای چسبیدن واو به صاد خالی از بذله‌گویی نباشد!

اما معیار دوم وی نیز جای اما و اگر دارد؛ زیرا موافقت با قرآن‌های عثمانی حتی به صورت احتمالی چه معنایی دارد؟! یعنی چگونه این معیار می‌تواند ملاکی برای متمایز

۱. الفرقان، ابن خطیب مصری: ص ۴۳.

۲. نساء: ۱۳۱.

۳. عنکبوت: ۸.

۴. الفرقان، ابن خطیب مصری: ص ۴۴.

کردن درست از نادرست برشمرده شود؟! پاسخی برای این پرسش وجود ندارد؛ چراکه این معیار نیز برآمده از همان قرائت‌هایی است که مردم از روی استحسان، ترجیح داده و پذیرفته‌اند؛ ولی آیا طبق این معیار می‌توان قرائت درستی را که به‌عنوان مثال در مصحف ابن مسعود آمده است رد کرد، یا به‌عنوان مثال قرائت‌هایی را که عایشه دختر ابوبکر ذکر کرده و در صحیح بخاری و مسلم آمده‌اند ولی در هیچ‌کدام از مصحف‌های عثمانی وارد نشده‌اند؟!

اما به معیار سوم که به صحت و درستی سند تعلق دارد اشکالاتی وارد شده است که آن را به حد نقض می‌رساند؛ به‌خصوص وقتی توجه داشته باشیم «صحت سند» همان‌طور که محمد بن حزم گفته است. یعنی:

«آنچه ثقه از ثقه نقل کند تا در نهایت آن را به پیامبر ﷺ برساند.»^۱

آیا این معیار در قرائت‌های هفت‌گانه یا ده‌گانه یا دیگر قرائت‌ها -طبق اساس تعریف ابن حزم در خصوص درستی سند- برآورده شده است؟! اینکه سند همه این قرائت‌ها به‌صورت نقل ثقه از ثقه به پیامبر ﷺ رسیده باشد؟! پاسخ: چنین قطعیت یا یقینی وجود ندارد؛ زیرا مصحف‌های عثمانی فقط به‌دلیل وقوع اختلاف در قرائت‌ها گردآوری شدند، و هدف نهایی از جمع‌آوری مصحف توسط عثمان، رفع اختلاف در قرائت بود؛ زیرا این اختلافات باعث تفرقه و پراکندگی امت می‌شد. حال کسی که قائل به درستی سند این قرائت‌ها به پیامبر ﷺ است از کجا می‌تواند آن را ثابت کند؟!

آنها ضوابط و شرایطی را وضع کردند تا معیارهایی برای پذیرفتن یا رد قرائت باشد، و ابن جزری آن ضابطه‌ها را در کتاب خود «النشر» بیان کرده و گفته است:

«علمای بزرگ امت و ائمه بزرگوار نهایت تلاش خود را به کار بستند و حق منظور را

ادا کردند و حروف و قرائت‌ها را جمع‌آوری نمودند و وجوه و روایت‌ها را استوار کردند، و مشهور را از شاذ، و درست را از نادرست جدا کردند، با توجه به اصولی که آن‌ها را اصولی گردانند. و ارکانی که آن‌ها را متمایز کردند؛ و در اینجا ما به آن‌ها اشاره می‌کنیم و همان‌طور که پیشینیان به آن‌ها اعتماد کردند. به آن‌ها اعتماد می‌کنیم؛ و می‌گوییم: هر قرائتی که حتی در یک جنبه با عربی موافق باشد، و حتی به صورت احتمالی با یکی از مصحف‌های عثمانی موافق باشد، و سند آن درست باشد قرائت صحیح است؛ به‌طوری که نپذیرفتن آن جایز نیست و انکارش حلال نیست؛ بلکه از حروف هفت‌گانه‌ای است که قرآن با آن نازل شده، و بر مردم واجب است آن را بپذیرند، فرقی نمی‌کند ائمه هفت‌گانه بوده باشد یا ده‌گانه یا از دیگر ائمه قابل قبول؛ و هرگاه هرکدام از این رکن‌های سه‌گانه نقض شود چه از قرائت‌های هفت‌گانه بوده باشد و چه از قرائت‌های بزرگ‌تر از آن‌ها. به آن ضعیف یا نادر یا باطل اطلاق می‌شود؛ و این از نظر امامان تحقیق از پیشینیان و آیندگان صحیح است...»^۱

پس طبق آنچه این‌جزری درباره این معیارها برای صحت قرائت بیان کرده است یعنی موافقت با عربی حتی از یک جنبه / و موافقت با یکی از مصحف‌های عثمانی حتی به صورت احتمالی / و درستی سند و اینکه هرکسی که با هرکدام از این سه معیار مخالفت کند قرائتش ضعیف یا شاذ یا باطل محسوب می‌شود، پس اگر ما هرکدام از این سه دسته‌بندی برای نادرست بودن قرائت را با یکی از ارکان ارتباط دهیم وضعیت به این صورت خواهد شد:

قرائتی که سندش درست نیست به‌عنوان ضعیف دسته‌بندی می‌شود حتی اگر دو رکن دیگر در آن برقرار باشد، و قرائتی که حتی به صورت احتمالی با یکی از مصحف‌های عثمانی سازگار نباشد «شاذ» تلقی می‌شود حتی اگر شرط صحت سند و موافقت با زبان عربی برقرار باشد، و اما سومی «باطل» به نظر می‌رسد چون به‌خاطر مخالفت با یکی از وجوه عربی به باطلانش حکم کرده است، حتی اگر با نسخه‌ها موافق بوده باشد و سندش نیز صحیح باشد؛

مثل قرائت مشهور «لاینال عهدی الظالمین» که تقریباً به‌خصوص در زمان ما ثابت شده است با عربی مخالف است، زیرا فاعل را منصوب کرده است، و طبق قواعد عربی باید «الظالمون» باشد!

ابن جزری دربارهٔ این ضوابط و معیارها چنین توضیح می‌دهد:

«گفتم» و گفتهٔ ما دربارهٔ معیار که "حتی اگر از یک جنبه باشد" منظور ما وجهی از وجوه نحو است؛ فرقی نمی‌کند فصیح‌ترین باشد، یا فصیحی که برایش اجماع حاصل شده است، یا درباره‌اش به‌صورتی اختلاف وجود داشته است که به همانندش زبانی نمی‌رساند؛ اگر قرائت از جمله قرائت‌های شایع و فراگیر بوده باشد و امامان با سند صحیح آن را دریافت کرده باشند؛ زیرا این اصل بزرگ‌تر و رکن استوارتر است؛ و همانی است که از نظر محققان در رکن موافقت با زبان عربی برگزیده شده است. چه بسیار قرائت‌های که برخی نحوی‌دان‌ها یا بیشترشان آن را انکار کرده‌اند ولی انکار آنها در نظر گفته نشد؛ بلکه امامان گذشته‌ای که به آنها اقتدا می‌شده است برای قبول آن‌ها اجماع داشته‌اند...»^۱

و پس از این گفته، او مجموعه‌ای از مثال‌ها را برای مخالفت با عربی می‌آورد، ولی برایشان اعتباری قائل نمی‌شود؛ زیرا مخالفت‌هایی هستند که «ائمۀ گذشته‌ای که به آن‌ها اقتدا می‌شده است» بر آن اجماع داشته‌اند؛ درحالی‌که در اینجا رکن اول از ارکان پذیرفتن قرائت، نقض می‌شود؛ پس یا موافقت، معیار است یا آنچه «ائمۀ گذشته‌ای که به آن‌ها اقتدا می‌شده است» قبول کرده‌اند معیار است؛ اما وی «موافقت» را به‌عنوان معیار در نظر می‌گیرد و سپس ناگهان ما با ساقط شدن این معیار در برابر آنچه پیشینیان پذیرفته‌اند غافلگیر می‌شویم؛ پس این سخن وی جای اما و اگر دارد!

پس از آنکه ما از شروطی که برای پذیرفتن قرائت نزد مردم وضع شده است مطلع شدیم،

می‌پرسیم: آیا آل محمد (علیهم السلام) شرطهایی را که قرائت صحیح را مشخص می‌کنند ذکر کرده‌اند؟ هرکس با دقت در شرطهای قبول قرائت که ابن جزری بیان کرده است بنگرد ملاحظه می‌کند نوک پیکان تمامی این شروط در جهت «منطوق» واژه‌ها و عباراتی است که گفته می‌شود. است و متوجه «ناطق: سخن‌گو» نیست؛ درحالی که اصل قرائت، ناطق است نه منطوق؛ و منطوق (آنچه گفته می‌شود) فعل ناطق (سخن‌گو) است، نه چیز دیگر. به این ترتیب مردم بدون توجه به تعدد قاریان، قرائت را به صورت تقلیدی از آنها اخذ کردند تا رسیدیم به زمان حاضر که مردم عموماً به صورت تقلیدی طبق فقط یکی از روش‌های قرائت قاریان یعنی قرائت عاصم (ت ۱۲۷ق) به روایت حفص می‌خوانند،^۱ و جز کسی که در قرائت‌ها تخصص دارد تا وجوه و انواع اختلافات را درباره آن قاریان بشناسد از دیگر قاریان تقلید نمی‌کند؛ و تا زمانی که قرائت از روی تقلید و به پیروی برگرفته شود، پس پیرو باید نسبت به کسی که از او پیروی می‌کند و میزان علم او و اینکه او از چه کسی برگرفته است آگاهی و بینش داشته باشد؛ زیرا: «کسی که دین خود را از کتاب خدا و سنت پیامبرش (درودهای خدا بر او و خاندانش باد) بگیرد کوه‌ها نابود می‌شوند پیش از آنکه او نابود شود، و کسی که دین خود را از دهان مردمان بگیرد مردمان او را نابود می‌کنند.»^۲

آیا درباره قرائتی که طبق آن می‌خواند قطعیت وجود دارد که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده شده است و او آن را آن‌طور که شنیده است ادا می‌کند؟ شرطهایی هستند که باید برای قاری برقرار باشند تا قرائت او پذیرفته شود و بتوان اطمینان یافت سهو و اشتباه و فراموشی در آن وارد نشده است. عرصه این شرطها در حیطة سخن‌گوی قرآن است، نه منطوق مسموع (آنچه براساس شنیده‌ها گفته می‌شود)؛ زیرا منطوق (گفته) تابع ناطق (گوینده) است؛ بنابراین شرطهای زیر باید برقرار باشد:

۱. مراجعه کنید به: الاختلاف في القراءات: ص ۸۱.

۲. اصول کافی، شیخ کلینی: ۲۲/۱.

اول: لازم است گوینده قرآن از کسانی باشد که قرائت را به طریقه‌ای متصل از رسول خدا ﷺ گرفته باشد؛ به طوری که همه این افراد معصوم بوده باشند، نه اینکه فقط ثقه بوده باشند؛ زیرا «عصمت» تزکیه و پاک‌شمردنی الهی است که با دلیل ثابت می‌شود، اما «توثیق» گواهی رجال به نفع یا علیه رجالی دیگر است، و این گواهی می‌تواند شبهه‌ناک باشد و دچار شائبه بشود. از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «**خدای تبارک و تعالی ما را برای خودش برگزید، و ما را برگزیدگان خودش در میان خلق و امینان خود بر وحی اش و گنجینه‌های خود در زمینش و جایگاه راز خدا و گنجیه علمش قرار داد؛ سپس شفاعت را به ما بخشید؛ و ما به اذن او گوش‌های شنوای، و چشم بینا، و زبان سخن‌گوی او هستیم...**»^۱

دوم: قاری باید از جمله کسانی باشد که با مردم به اندازه عقل‌هایشان سخن می‌گوید، نه اینکه به میزان عمق عقل خودش آن‌ها را مخاطب قرار دهد، و او باید نسبت به بیانی که مورد نیاز دوره خودش است درایت داشته باشد و همین‌طور از نیاز اهل زمان خودش به آن بیان آگاهی داشته باشد و بداند آیا آنها از شایستگی تحمل آن بیان و به جا آوردن حقش برخوردار هستند یا نه؟ وقتی قرائتی اجرا شود و اداکننده آن عارف و آگاه به آن باشد او پیش از آنکه به صورت گفتاری سخن بگوید با بیان وحیی آن را به شنوندگان وحی می‌کند، و این الهام و وحی بیان از طرف او همانند مهیا کردن گوش‌ها و جان‌ها برای دریافت بیان به صورت گفتاری است؛ و این درحالی است که ما می‌بینیم در میان قرائت‌ها اختلافات در بُعد لفظی - چه از نظر صوتی^۲ و چه نحوی^۳ و چه صرفی^۴ - حاصل شده است.

۱. بصائر الدرجات: ۷/۹۵/۲.

۲. مراجعه کنید به: الاختلاف في القراءات: ص ۲۶۳.

۳. مراجعه کنید به: الاختلاف في القراءات: ص ۲۹۲.

۴. مراجعه کنید به: الاختلاف في القراءات: ص ۳۳۷ تا ۳۴۰.

سوم: قاری باید از کسانی باشد که طبق رأی و نظر و اجتهاد خودش خداوند سبحان را دین‌داری نکند؛ بلکه باید با بینه‌ای به میراث برده و نقل شده از رسول خدا (ص) سخن بگوید. چهارم: عربیت گفتاری که به کار می‌گیرد باید عربیت رسول خدا (ص) باشد نه عربیت قبایل؛ زیرا ثابت شده است رسول خدا (ص) فصیح‌ترین گفتار را در زبان عربی داشت، و این خصوصیتی است که از ایشان (ص) نقل شده و باقی است. از ابو جعفر (ع) روایت شده است، فرمود: «رسول خدا (ص) در روز فتح مکه بر منبر رفت و فرمود: ای مردم، یقیناً خداوند نخوت جاهلیت، و فخر فروشی به پدران را از شما برداشت. بدانید شما از آدم (ع) هستید، و آدم از گل بود. بدانید بهترین بندگان خدا بنده‌ای است که از خدا پروا کند. بدانید عربیت به پدری نیست که [شما را] به دنیا می‌آورد، بلکه عربیت زبانی گویاست. پس هر کس در کار و عمل کوتاهی کند شرافت خانوادگی اش او را به رضایت خدا نرساند. بدانید هر خون و دشمنی‌ای که در جاهلیت بوده تا روز قیامت زیر این دو پای من است.»^۱

و هیچ‌کسی نیست که بگوید زبانی به فصاحت زبان پیامبر خدا محمد (ص) یا برتر از آن وجود داشته است.

لازم است به این نکته توجه داشته باشیم که منظور از «عربی» همان عربی الفاظ و چیزهایی مثل اماله یا تشدید یا تخفیف یا ابدال یا اعلام که به الفاظ مربوط می‌شود نیست؛ بلکه منظور از عربیت، عربیت بیان است؛ و موضوع بیان، علت و دلیل وجود «زبان گفتاری» (لغت) است؛ و اگر نیاز و ضرورتی برای بیان منظورها وجود نداشت قطعاً به زبان گفتاری ثانویه‌ای نیاز می‌شد؛ و به همین دلیل است که می‌بینیم خداوند سبحان به فرستاده خود (ص) فرمان داده است کتاب را برای مردم بیان کند، و نیز می‌فرماید: ﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲ (با دلایل آشکار و کتاب‌ها

۱. روضة الكافی، شیخ کلینی: ۱۹۸/۸، ج ۳۴۲.

۲. نحل: ۴۴.

[فرستادیم]، و این ذکر (قرآن) را به‌سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را به‌سویشان نازل شده است توضیح دهی؛ و امید که آنان بیندیشند؛ همچنین می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^۱ [خدای] رحمان * قرآن را یاد داد * انسان را خلق کرد * به او بیان آموخت. پس «بیان»، علمی است که خداوند سبحان به انسان آموخت، و انسان در آن هیچ دخالتی ندارد، جز اینکه ظرفی برای آن علم الهی باشد.

از محمد بن فضیل، از ابوحمزه، از ابوجعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «جبرئیل آیه زیر را به این صورت بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: ﴿قَبْدَلٌ الَّذِي ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِي ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ رَجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ (کسانی که در حق آل محمد ظلم کردند سخن را در غیر آنچه برای آنها گفته شده بود تبدیل کردند؛ پس بر کسانی که در حق آل محمد ستم کردند به‌سزای نافرمانی‌ای که پیشه کرده بودند عذابی از آسمان فرورستادیم).»^۲

این قرائت بر فرمایش حق تعالی ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾^۳ (پرسنده‌ای از عذاب واقع‌شونده‌ای پرسید). برخی مفسران بیان کرده‌اند این آیه در حق کسانی نازل شد که تعیین علی علیه السلام در روز غدیر را انکار کردند.^۴ «نعمان بن حرث فهری» کسی بود که تنصیب علی علیه السلام در غدیر خم برایش گران آمد، و خداوند سبحان عذاب خود را بر او فرستاد. به‌این‌ترتیب این «علم» با قرائت نیز ارتباط دارد، و فقط به تفسیر و توضیح تعلق ندارد.

۱. الرحمن: ۱ تا ۴.

۲. کافی: ۵۸/۱/۴۸۰/۱ ح و مراجعه کنید به: البرهان: ۲۳۰/۱/۱، و این قرائت از زید شحام از ابوجعفر علیه السلام روایت شده، و عیاشی آن را در تفسیر خود آورده است. مراجعه کنید به: تفسیر عیاشی: ۶۳/۱ ح/۴۹؛ اثبات الهداة، حر عاملی: ۲۱/۲ ح/۵۹.

۳. معارج: ۱.

۴. مراجعه کنید به: تفسیر قرطبی: ۲۷۸/۱۸ و ۲۷۹؛ مجمع‌البیان فی تفسیر المیزان: ۹۱/۱۰.

این نکته را خداوند سبحان هنگامی که فرعون خواست به حیثیت موسی (علیه السلام) ضربه بزند و به او اشکال بگیرد از زبان فرعون حکایت کرده است؛ آنجا که حق تعالی می فرماید: ﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ﴾^۱ (آیا من از این کس که خود بی مقدار است و نمی تواند درست بیان کند بهتر نیستم؟). او در اینجا به اشکالی که در نطق (سخن گفتن) موسی (علیه السلام) هست اشاره می کند؛ و نیز آنجا که موسی (علیه السلام) می فرماید: ﴿وَ اٰخُلُّ عَقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾^۲ (و گره از زبان من بگشای * تا گفته مرا بفهمند)؛ زیرا فهمیدن گفتار یعنی ادراک و فهم آن را به بیان زبان متعلق می کند؛ یعنی با سخن گوینده ارتباط دارد؛ از این رو ملاحظه می کنیم قریش وقتی نتوانستند با بیان پیامبر (صلی الله علیه و آله) رقابت کنند او را به جادوگری متهم کردند و گفتند سخن او سحر است؛ و حق تعالی سخن آنها را حکایت کرده است: ﴿أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ﴾^۳ (آیا برای مردم شگفت آور است به مردی از خودشان وحی کردیم که مردم را بیم ده و به کسانی که ایمان آورده اند مزده ده که برای آنان نزد پروردگارش سابقه ای نیک است؟ کافران گفتند این [مرد] قطعاً جادوگری آشکار است).

با استناد به شرطهایی که از دقت در حرفهایی که ائمه (علیهم السلام) قرائت کرده اند به دست آوردیم، توجه و اهتمام آنها به موضوع «بیان» یعنی شناساندن منظور و مقاصد الهی-روشن می شود؛ زیرا «بیان» ابزاری حقیقی برای رسیدن به غایت یعنی شناخت و معرفت- و تحقق هدایت مردم است؛ و بدون بیانی حقیقی، اینکه مردم همت و تلاش خود را برای قضایایی مثل تلفظ کردن یا نکردن با اماله (متمایل کردن فتحه به کسره، یا الف به یاء) به خرج می دهند هیچ ارزشی نخواهد داشت. اینکه قاری الف را اماله کند یا آن را بدون این کار تلفظ

۱. زخرف: ۵۲.

۲. طه: ۲۷ و ۲۸.

۳. یونس: ۲.

کند اساساً چه زبانی متوجه «بیان» خواهد کرد؟!

شاید خالی از فایده نباشد توضیح بدهیم «بیان» به «احکام» تعلق دارد؛ یعنی عبارت به صورت معلق و متشابه رها نشود تا آرا و تصورات آن را عریان و خالی از معنا کنند؛ بلکه «بیان» حتماً باید سخن نهایی باشد، به طوری که از گوینده آن بعد از گفتنش دیگر چیزی درباره اش پرسیده نشود؛ و این ویژگی و مزیت مهم در حروفی که قرائت آن‌ها از اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده است واضح و آشکار است؛ مانند قرائت آنها از فرمایش حق تعالی: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۱ (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند بازمی‌دارید، و به خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند قطعاً برایشان بهتر بود؛ برخی از آنان مؤمن‌اند و [لی] بیشترشان نافرمان‌اند).

از ابن‌سنان روایت شده است، گفت: نزد ابوعبدالله علیه‌السلام خواندم: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید). اباعبدالله علیه‌السلام فرمود: «آیا این بهترین امت، امیرالمؤمنین و حسن و حسین - دو فرزند علی علیه‌السلام - را می‌کشند؟!» قاری گفت: فدای شما شوم، چگونه نازل شده است؟ فرمود: «این‌طور نازل شد: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ (شما بهترین امامانی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید). آیا نمی‌بینی خداوند آنها را مدح و ستایش می‌فرماید: ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ (که به کار پسندیده فرمان می‌دهید، و از کار ناپسند بازمی‌دارید، و به خدا ایمان دارید).»^۲

۱. آل‌عمران: ۱۱۰.

۲. تفسیر قمی: ص ۱۰۶؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۲/۴/۹۱ و ۹۲.

مسئولیت تلاوت قرآن با زبان و تفسیر و بیان آن، همه بر عهده همان کسانی است که خداوند سبحان آنها را مکلف به حفظ کتاب خودش کرده است؛ زیرا قرائت، بابتی از ابواب علم الهی و حتی نخستین دروازه‌هایی است که از طریق آن می‌توان به جهان قرآن وارد شد؛ از این رو شایسته است قرائت‌کننده قرآن، یقین قطعی داشته باشد که او براساس آنچه از رسول خدا ﷺ به‌عنوان نخستین معلم قرائت شنیده است می‌خواند. برای این تحقیق روشن شده است که قرائت وارد شده از رسول خدا ﷺ قرائتی واحد بوده است، اما سرمنشأ اختلافات حاصل شده در قرائت‌ها شامل زیادت‌ها و نقصان‌ها و اختلاف در تشکیل به توهمات مردم بازمی‌گردد؛ همان‌طور که امام صادق (علیه السلام) بیان فرموده است: «آیات بسیاری از قرآن از آن کنار گذاشته شده است، و جز حروفی که کاتبان در آن‌ها اشتباه کرده و مردان درباره‌شان خیال‌پردازی کردند واردش نشده است؛ و این توهم است...»^۱

شواهدی در تاریخ قرآن هست که فرمایش امام صادق (علیه السلام) را تأیید می‌کند؛ از جمله:

۱- سخن ایشان (علیهم السلام): «آیات بسیاری از قرآن از آن کنار گذاشته شده است.» و این نکته‌ای است که روایات وارد شده از خانم عایشه همسر پیامبر ﷺ آن را تأیید می‌کند. از او نقل شده است: «در قرآن نازل شد (عشر رضعات معلومات) (ده بار شیر خوردن معلوم) سپس همچنین نازل شد (خمس رضعات معلومات) (پنج بار شیر خوردن معلوم).»^۲

سیوطی از مالک بن انس نقل کرده است، گفت: «وقتی نخستین قسمت آن کنار گذاشته شد، به‌همراهش بسمله هم کنار گذاشته شد. ثابت شده است این سوره به‌اندازه بقره طولانی بوده است.»^۳

و منظور وی سوره برائت (توبه) بود. این گفته مالک بن انس تصریح می‌کند سوره برائت

۱. البرهان: ۶۱/۳/۲.

۲. صحیح مسلم به شرح نوی: ۳۰/۱۰.

۳. الاقان فی علوم القرآن، سیوطی: ۴۲۳/۲؛ مراجعه کنید به: البرهان، زرکشی: ۲۶۳/۱.

(توبه) - که امروز در قرآن متداول میان مردم موجود است - کامل نیست و نزدیک به نیمی از آن کم شده است. تعداد آیات سوره بقره ۲۸۶ آیه است، و تعداد امروز آیات سوره برائت ۱۲۹ آیه است.

زرکشی گفته است:

«امام ابوبکر احمد بن حسین بن مهران المقری گفته است: حجاج بن یوسف قاریان بصره را خواست و آنان را جمع کرد و از میانشان حسن بصری، اباعالیه، نصر بن عاصم، عاصم جحدری و مالک بن دینار را انتخاب کرد و گفت: حروف قرآن را بشمارید. آن‌ها چهار ماه به وسیله دانه‌های جو کار شمارش را انجام دادند و همگی به اینکه قرآن ۷۷۴۳۹ کلمه، و ۳۲۳۰۱۵ حرف دارد اجماع کردند. پایان.

دیگری گفته است: به اینکه تعداد آیات قرآن شش هزار آیه است اجماع کرده بودند، و سپس اختلاف پیدا کردند. برخی گفتند بیش از این است و برخی گفتند بیشتر نیست. برخی از آنان گفتند ۲۰۴ آیه بیشتر دارد؛ و گفته شده ۲۱۹ آیه، و گفته شده ۲۲۵ یا ۲۲۶ آیه، و گفته شده ۲۳۶ آیه. این مطلب را ابوعمرو الدانی در کتاب «البیان» نقل کرده است.»^۱

این اخبار به روشنی نشان می‌دهند آنچه امام صادق (علیه السلام) بیان کرده در عمل اتفاق افتاده است، و علت آن بازمی‌گردد به کسانی که خودشان را برای جمع‌آوری و ترتیب قرآن داوطلب کردند، درحالی که خداوند سبحان آن‌ها را مکلف نکرده بود، بلکه آنها خودشان به این کار اقدام و در آن اجتهاد کردند؛ و از آنجا که عاملان در این میدان معصوم نبودند لغزش و اشتباهاتی از آن‌ها سر زد، بدون آنکه قصدی برای لغزش و اشتباه داشته باشند. آنها خود را مکلف به چیزی کردند که به آن تکلیف نشده بودند، و به میدانی پا گذاشتند که به آنها

اجازه ورود به آن داده نشده بود.

در سخن امام صادق (علیه السلام) بیانی مهم و پاسخی واضح به کسی است که وقوع تحریف را در الفاظ قرآن براساس آنچه در تاریخ جمع آوری قرآن وارد شده ادعا می کند. در اینجا سخن امام (صلوات الله علیه) این حقیقت را آشکار می کند که افراد جمع آوری کننده قرآن، از توانایی اقدام به این وظیفه برخوردار نبودند، و از این رو توهماتی در نقصان و زیادت برخی حروف بر آنها وارد شد؛ اما تحریف به آن صورتی که درباره امت های دیگر شناخته شده است - یعنی اینکه به صورت تعمدی به تغییر و افزایش و کاهش و تبدیل حقایق اقدام شده باشد - رخ نداده است؛ همانند آنچه یهود در تورات روایت کردند و گفتند کسی که آن گوساله را ساخت هارون وصی موسی (علیه السلام) بود و چنین نسبت هایی از ساحت مقدس او بسی به دور است - تا به این ترتیب یهودیان ساحت سامری را تبرئه کنند؛ و دیگر اتهامات و سخنان ناروایی که به انبیا و رسولان پاک (علیهم السلام) نسبت دادند؛ سخنان زشت ناروایی که حتی کسی که در مرتبه و مقام پایین تر از آنها هست نیز از آنها منزه است. برخی از متون کتاب مقدس که تحریفشان به وضوح نمایان است تقدیم حضور می گردد:

أ - متنی که عیسی (علیه السلام) را متهم می کند از نسل زناکاران است؛ زیرا در انجیل مسیح به نقل از «بشیر» (متی) در اصحاح اول آمده است: (۱) کتاب نسب نامه عیسی مسیح بن داوود بن ابراهیم، ۲ ابراهیم، اسحاق را آورد و اسحاق یعقوب را آورد و یعقوب یهودا و برادران او را آورد. ۳ و یهودا، فازص و زارح را از تمار آورد و فازص، حَصْرُون را آورد و حَصْرُون، آرام را آورد. ۴ و آرام، عَمیناداب را آورد و عَمیناداب، نَحْشُون را آورد و نَحْشُون، سَلْمُون را آورد. ۵ و سَلْمُون، بوَعَز را از راحاب آورد و بوَعَز، عوبید را از راعوت آورد و عوبید، یَسَا را آورد. ۶ و یَسَا داوود پادشاه را آورد و داوود پادشاه، سلیمان را از زن اوریا آورد).^۱

ب - پیامبر خدا لوط را این‌طور به تصویر کشیدند که شراب می‌خورد و با دو دخترش زنا می‌کند و نسل او از فرزندان این زنا هستند: (۳۰) لوط از صوغر برآمد و با دو دخترش در کوه ساکن شد، زیرا از ماندن در صوغر هراسناک بود. پس با دو دخترش در غاری سکونت گزید. ۳۱ روزی دختر بزرگ به کوچک گفت: «پدر ما سال خورده گشته و در این اکناف مردی نیست تا به رسم همه جهان به ما درآید. ۳۲ بیا تا پدرمان را شراب بنوشانیم و با او هم‌خواب شویم تا نسلی از پدر خویش نگاه داریم.» ۳۳ پس در همان شب پدرشان را شراب نوشانیدند، و دختر بزرگ رفته با پدرش هم‌خواب شد؛ و لوط از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. ۳۴ روز دیگر دختر بزرگ به کوچک گفت: «دیشب من با پدرم هم‌خواب شدم. بیا تا امشب نیز او را شراب بنوشانیم، و تو با وی هم‌خواب شو تا نسلی از پدرمان نگاه داریم.» ۳۵ پس آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر کوچک رفته، با وی هم‌خواب شد؛ و لوط از خوابیدن و برخاستن او نیز آگاه نشد. ۳۶ پس هر دو دختر لوط از پدر خویش باردار شدند).^۱

ج - داوود را چنین به تصویر کشیدند که چشم خود را نمی‌پوشاند و زنا می‌کند، سپس باعث مرگ شوهر زنی شد، و پس از آن با آن زن ازدواج کرد:
اول: نپوشاندن چشم: (۲) و واقع شد در وقت عصر که داوود از بسترش برخاسته بر پشت‌بام خانه پادشاه گردش کرد، و از پشت‌بام زنی را دید که خویشتن را شست‌وشو می‌کند؛ و آن زن بسیار نیکومنظر بود. ۳ پس داوود فرستاده، درباره زن استفسار نمود؛ و او را گفتند: آیا این بَشَبَع، دختر آلِعام، زن اُوریای جِتی نیست؟).

دوم: زنا: (۴) و داوود قاصدان فرستاده، او را گرفت و او نزد وی آمده، داوود با او هم‌بستر شد، و او از نجاست خود طاهر شده، به خانه خود برگشت. (۵) و آن زن حامله شد و فرستاده، داوود را مخبر ساخت، و گفت که من حامله هستم).
سوم: داوود به همسر آن زن شراب نوشاند: (۱۳) و داوود او را دعوت نمود که در حضورش خورد و نوشید و او را مست کرد).

چهارم: داوود شوهر آن زن را به خط مقدم فرستاد تا زودتر کشته شود: (۱۵) و در مکتوب به این مضمون نوشت که اوریا را در مقدمه جنگ سخت بگذارید، و از عقبش پس بروید تا زده شده، بمیرد).^۱

د - هارون (علیه السلام) را چنین به تصویر کشیدند که گوساله‌ای را برای عبادت می‌سازد: (۱) چون قوم دیدند نزول موسی از کوه به درازا کشید، گرد هارون جمع شده گفتند: «بیا برای ما خدایان بساز تا پیش روی ما بروند؛ زیرا نمی‌دانیم بر سر این مرد موسی - که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد چه آمده است.» (۲) هارون در پاسخ گفت: «گوشواره‌های طلا را که در گوش زنان و پسران و دخترانتان است به‌در آورده، نزد من آورید.» (۳) پس همه قوم گوشواره‌های طلا را از گوش‌هایشان به‌در آورده، نزد هارون بردند. (۴) هارون آن را از دست ایشان گرفته، با قلم شکل داد و به‌صورت گوساله‌ای ریخته‌شده درآورد. آنگاه ایشان گفتند: ای اسرائیل، اینها هستند خدایان تو که تو را از سرزمین مصر بیرون آوردند).^۲

۲- و این فرمایش امام (علیه السلام): «و جز حروفی که کاتبان در آنها اشتباه کرده و مردان درباره‌شان خیال‌پردازی کردند واردش نشده است»، روایات وارد شده درباره تاریخ جمع‌آوری قرآن نیز این نکته را بیان کرده‌اند. طبرانی آورده است:

۱. سفر دوم ساموئیل: اصحاح ۱۱.

۲. سفر خروج: اصحاح ۳۲.

«از عمر بن خطاب روایت است، گفت: قرآن هزار هزار و بیست و هفت هزار حرف است، هرکس آن را با شکیبایی و برای رضای خداوند بخواند به ازای هر حرف یک همسر از حورالعین خواهد داشت.»^۱

طبق این خبر حروف قرآن حتی زیادتر از چیزی بوده که زرکشی در خبرش ۳۲۵۰۱۵ حرف بیان کرده است، و بی تردید اختلاف فاحشی بین دو عدد وجود دارد.

تحقیق در زمینه قرائت اهل بیت علیهم السلام به بررسی قاری و قرائتی که ارائه می‌دهد تکیه دارد؛ درست مثل روش در پیش گرفته‌شده در قرائت‌های مشهور که رویکرد دقت در قاری و قرائتی را که تابع اوست در پیش گرفته‌اند، و فقط تفاوت این دو در آن است که قرائت اهل بیت علیهم السلام را معصومین خوانده‌اند، اما قاریان قرائت‌های عامه این‌طور نبوده‌اند. قرائت‌های عامه به اسم قاریانی نام‌گذاری شده‌اند که هیچ مننی شرعی برای تعیین آن‌ها وجود ندارد؛ بلکه آن‌ها از طرف مردم انتخاب شده‌اند و انتخاب آن‌ها برخلاف عترت پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان الهی نبوده است. نکته مهم اینجاست که هر قدر مردم تلاش کنند تا انتخابشان بر فردی مورد اطمینان و امین قرار بگیرد، باز هم انتخاب مردم بر غیر از آن چیزی قرار خواهد گرفت که امیدش را داشته‌اند؛ همان‌طور که برای پیامبر خدا موسی علیه السلام رخ داد، آن هنگام که او از میان قوم خود هفتاد مرد را برگزید، اما انتخابش بر منافقین واقع شد درحالی که خودش تصور می‌کرد آن‌ها امین و مطمئن هستند. حق تعالی می‌فرماید:

﴿وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَآيَايَ أَنهَلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ نُضِلُّ بِهَا مَنْ نَشَاءُ وَنَهْدِي مَنْ نَشَاءُ أَنْتَ وَلِيِّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ﴾^۲ (و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید؛ و چون زلزله آنان را فروگرفت گفت: پروردگارا، اگر می‌خواستی، آنان

۱. المعجم الاوسط: ۳۶۱/۶/۶۶۱۶؛ و مراجعه کنید به: الاتقان فی علوم القرآن، سیوطی: ۴۵۶/۲.

را و مرا پیش از این هلاک می ساختی. آیا ما را به [سزای] آنچه کم خردان ما کرده اند هلاک می کنی؟ این جز آزمایش تو نیست؛ هرکه را بخواهی به وسیله آن گمراه می کنی و هرکه را بخواهی هدایت می کنی؛ تو سرور مایی؛ پس ما را بیامرز و به ما رحم کن، و تو بهترین آمرزندگان).

این آیه کریمه به صراحت بیان می کند مردم نمی توانند فرد امین را از پیش خود برگزینند، هر قدر هم از کمال عقلی همچون انبیاء (علیهم السلام) برخوردار باشند. پس انتخاب کسی که پایین تر از انبیاست چگونه خواهد بود؟! از این رو قرائت ائمه اهل بیت (علیهم السلام) - یا دلالت متن - قرائت افراد مطمئن و امین است، نه قرائت افرادی که مردم آن ها را به عنوان امامانی برای قرائت برگزیدند و هر کدام از آنها راهی مخصوص به خودش را در قرائت گشود، تا آنجا که قرائت ها به اسم قاریانشان نامیده شد و گفته شد این قرائت عاصم است، و آن قرائت حمزه است، و سومی قرائت کسایی است و ...

شاید کسی بگوید: هیچ توافقی در میان مسلمانان برای کسانی که پژوهشگر آن ها را امین و مطمئن بنامد وجود ندارد.

پاسخ: توافق در سطح نظری حاصل شده است؛ و هیچ کدام از مسلمانان نیست که درباره اینکه «عترت» همان معادلان قرآن در حدیث مشهور ثقلین هستند نزاعی داشته باشد؛ بلکه تفرقه و اختلاف در زمان ترجمه و پیاده سازی این حدیث در عرصه واقیعت حاصل شد، و مردم در آن به دو دسته تقسیم شدند: یک دسته به متن پایبند شدند و به پیروی از عترت چنگ زدند؛ و دسته دیگر در برابر متن دست به اجتهاد زدند و طبق اجتهاد خود عمل نمودند و متن را به غیر از جهت خودش کشاندند، بدون اینکه به سخن حق تعالی توجه داشته باشند: ﴿... فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۱ (پس بشارت بده به آن بندگان من که * به سخن گوش

فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینان‌اند که خدایشان راه نموده و اینان‌اند همان خردمندان؛ و «بهترین سخن» این است که از داناترین فرد به قرآن در قرائت و تفسیر و تأویل پیروی شود؛ و هیچ‌کسی جز عترت پیامبر ﷺ نیست که به فرمان خداوند سبحان و طبق روشنگری پیامبر ﷺ به حفظ و آموزش قرآن به مردم اقدام کند، و مردم در برابر این فرمان فقط مکلف به اطاعت هستند. از رسول خدا ﷺ روایت شده است، فرمود: «و بر شما باد اطاعت، هرچند از بنده‌ای حبشی باشد.»^۱

شیخ طوسی در «امالی» گفته است: حارث بن حوط لیبی به محضر امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد شد و گفت: ای امیرالمؤمنین، تصور نمی‌کنم طلحه و زبیر و عایشه جز براساس حق فداکاری کرده باشند! فرمود: «ای حارث، اگر تو به پایین خودت نگاه کنی و به بالاتر نگاه نکنی از حق گذشته‌ای. حق و باطل با مردم شناخته نمی‌شود؛ بلکه حق را با پیروی از کسی که از حق پیروی کرده است بشناس، و باطل را با دوری از کسی از حق دوری کرده است.»^۲

از معلی بن خنیس نقل شده است، گفت: اباعبدالله علیه السلام در نامه‌ای فرمود: «... همانا قرآن مثل‌هایی برای کسانی است که می‌فهمند نه دیگران، و برای مردمی است که آن را آن‌گونه که حقیقت است تلاوت می‌کنند؛ و این‌ها کسانی هستند که به آن ایمان می‌آورند و آن را می‌شناسند، ولی برای دیگران چقدر برایشان شبهه‌دار است و چقدر از مذاهب قلب‌هایشان به دور است. به همین دلیل بوده که رسول خدا ﷺ فرموده است: به‌راستی چیزی بیش از تفسیر قرآن دورتر از قلب‌های مردان نیست، و در آن همه خلاق حیران شده‌اند به‌جز کسی که خدا خواسته باشد؛ و خداوند چنین خواسته است در این خصوص آن را کلی بفرماید [و از دست‌رسان دور کند] تا در نهایت به باب و صراطش برسند، و او را

۱. سنن ابن‌ماجه: ۷۲/۱ و ۷۳.

۲. امالی: شیخ طوسی: ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

عبادت کنند، و در نهایت به فرموده خداوند در اطاعت از قائمان کتابش، و ناطقین به امرش برسند، و هر استنباطی را که از کتاب خدا احتیاج دارند از آن‌ها بگیرند نه از خودشان؛ سپس فرمود: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (و اگر آن را به رسول و اولی الامر خود بازمی گردانند قطعاً از میان آنان کسانی هستند که آن را دریابند)؛ اما درباره دیگران غیر از آنان به هیچ وجه دانسته نمی شود و یافت نمی شود. تو دانسته ای درست نیست همه خلق "والیان امر" باشند، زیرا دیگر کسی نمی ماند که بر او فرمانروایی کنند و امر و نهی خدا را به او برسانند. بنابراین خواصی از والیان را مقرر فرمود تا به آن‌ها اقتدا شود؛ پس این موضوع را بفهم ان شاء الله؛ و تو را برحذر می دارم و تو را برحذر می دارم از اینکه قرآن را با رأی و نظر خودت تلاوت کنی؛ زیرا همان طور که مردم در امور دیگر مشترک هستند در علم قرآن مشترک نیستند، و توانایی تأویل آن را ندارند، مگر کسی که خداوند تعیینش کرده، و آن فرد دروازه ای باشد که خداوند او را تعیین کرده است؛ پس درک کن ان شاء الله، و این امر را از جای خودش طلب کن که ان شاء الله آن را خواهی یافت.»^۱

رکن سوم؛ دریافت کننده (یادگیرندگان / دانشجویان):

مسیر حرکت این رکن را شارع مقدس مشخص کرده است. حق (عزّ ذکره) می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲ (بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد و گناهان شما را ببامرزد؛ و خداوند بخشاینده مهربان است).

و خدای سبحان با زبان هارون (علیه السلام) می فرماید: ﴿وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلِ يَا قَوْمِ

۱. المحاسن برقی: ۲۶۸/ح ۳۵۶؛ و مراجعه کنید به: وسائل الشیعه: ۱۹۰/۲۷ و ۱۹۱/ح ۳۵۶۹.

۲. آل عمران: ۳۱.

إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿١﴾ (و به‌راستی هارون بیش از این به آنان گفته بود: ای قوم من، شما به‌وسیله این گوساله مورد امتحان قرار گرفته‌اید، و بی‌تردید پروردگارتان رحمان است؛ پس، از من پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمایید).

این دو متن کریم به‌روشنی و بدون هیچ شبهه‌ای تصریح می‌کنند به اینکه مردم مأمور به پیروی و اطاعت از سخن‌گو از طرف خداوند سبحان هستند؛ و او خلیفه و زبان سخن‌گوی خدا در هر زمان است؛ و علاوه بر این متون قرآنی بسیار دیگری هستند که این جایگاه را برای دریافت‌کنندگان بیان می‌دارند؛ اینکه آنها پیرو و شنونده و اطاعت‌کننده هستند و در این عرصه به رقابت می‌پردازند، و این عرصه تکلیف آنهاست، و خداوند سبحان آنها را به قرائت یا تفسیر یا تأویل کتاب خود مکلف نکرده است؛ زیرا این وظیفه بر عهده بندگان برگزیده خدا گذاشته شده است، و آنها خلفای خداوند هستند که به ادای این وظیفه تکلیف شده‌اند.

متون نقل‌شده از هر دو گروه شیعه و سنی بر این معنا تأکید می‌کنند، تا آنجا که این امر از محکمت قطعی تلقی می‌شود که هیچ‌کسی در آن اختلاف ندارد. از سلیم بن قیس هلالی روایت شده است، گفت: از علی علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشد مگر اینکه آن را برای من خواند و به من املا نمود و من با خط خودم آن را نوشتم، و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را به من یاد داد، و به درگاه خداوند عزوجل برای من دعا کرد که فهم آن و حفظش را به من یاد بدهد. پس من هیچ آیه‌ای از کتاب خدا و هیچ علمی را که بر من املا فرمود فراموش نکردم، و آن را نوشته‌ام، و هیچ چیزی از آنچه را خداوند عزوجل از حلال و حرام و امر و نهی و اطاعت یا معصیت در گذشته و امروز به او آموخته بود رها نکرد مگر اینکه آن را به من یاد داد و من آن را حفظ کردم و حتی یک حرف از آن را فراموش نکردم. سپس دستش را بر سینه‌ام

گذاشت و به درگاه خداوند عزوجل دعا کرد تا قلب مرا از علم و فهم و حکمت و نور پر کند؛ و من هیچ چیزی از آن را فراموش نکردم، و چیزی از آنچه نوشته بودم از دست من نرفته است. پس گفتم: ای رسول خدا، آیا بعد از این، از نسیان و فراموشی نگران هستی؟ ایشان علیه السلام فرمود: من به خاطر فراموشی و نادانی برای تو نگران نیستم، و پروردگارم جل جلاله به من خبر داده است او مرا درباره تو و درباره شُرکای تو که پس از تو هستند [دعای مرا] اجابت کرده است. گفتم: ای رسول خدا، شُرکای من بعد از من چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که خداوند عزوجل آن‌ها را قرین خودش و من کرده، و فرموده است: (از خدا اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر از میان خودتان اطاعت کنید...) تا انتهای آیه. گفتم: ای رسول خدا آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: اوصیای من، تا در [کنار] حوض بر من وارد شوند. همه آنها هدایتگر و هدایت شده هستند، و اگر کسی آنها را رها کند به آنان زبانی نمی‌رساند. آنها با قرآن هستند و قرآن با آنهاست، و قرآن از آن‌ها جدا نمی‌شود و آن‌ها نیز از قرآن جدا نمی‌شوند.»^۱

ما باید ببینیم علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چه چیزهایی یاد گرفت وقتی علی علیه السلام تابع بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی شونده؛ و در این دوره تعلیمی، درسی عظیم برای انسانیت نهفته است تا از حدود تکلیف خود تجاوز نکند و در نتیجه در ساحت ممنوعه پا نگذارد و در وادی گمراهی سرگردان نشود. علی علیه السلام می‌فرماید: «آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشد مگر اینکه آن را برای من خواند و به من املا نمود و من با خط خودم آن را نوشتم، و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را به من یاد داد.»

به او قرائت را یاد داد؛ و این یعنی قرائت و آموزش آن قرائت، تکلیفی بر عهده پیروان نیست، بلکه تکلیفی برای کسانی است که پیروی می‌شوند و از طرف خداوند سبحان انتخاب شده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را بر او املا کرد؛ و تکلیف پیرو آن است که بشنود و بنویسد؛

و نیز به او تأویل و تفسیر قرآن را آموخت تا این تأویل و تفسیر «بینه‌ای» از طرف خدای سبحان باشد، نه تصویری که صاحبش آن را از تأمل در الفاظ به دست می‌آورد و از معانی شناخته‌شده برای خودش برداشت می‌کند.

از آنجا که موضوع این پژوهش، قرائت است، پس این خبر به‌روشنی نشان می‌دهد قرائت، علمی است که خلیفه بعدی از قبلی گرفته است، و به این ترتیب او مکلف به آموزش قرائت به اهل زمان خودش است؛ و هر خلیفه به همین صورت عمل کرده است و تکلیفش این‌گونه بوده است، و عامه مردم در این عرصه هیچ تکلیفی جز شنیدن و یادگیری و اطاعت ندارند.

همچنین از طریق مسلمانان وارد شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «شما را به تقوای خدا و شنیدن و اطاعت توصیه می‌کنم، حتی اگر بنده‌ای حبشی باشد؛ زیرا هرکدام از شما در ادامه زندگی خود اختلاف بسیاری شاهد خواهد بود؛ و شما را برحذر می‌دارم از نوآوری‌ها [در دین]؛ که این‌ها گمراهی است. پس هرکدام از شما آن را درک کرد باید به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایتگر عمل کند، و با چنگ و دندان به آن‌ها تمسک بجوید.»^۱

این سفارش دیگری است که در آن به‌روشنی و بدون هیچ ابهامی - سیاق امر و الزام دیده می‌شود، و می‌دانیم ثابت شده است که رسول خدا ﷺ امت را به امر متشابه فرمان نمی‌دهد؛ زیرا تشابه باعث می‌شود امت در پیاده‌سازی بدون اختلاف و کم‌وکاست آن عذر داشته باشند، ولی وقتی «امر» محکم و روشن باشد، کسی که به آن پایبند نشود چه بسا نتیجه عمل خودش را متحمل و بازخواست شود؛ زیرا امر صادر شده، امری محکم و روشن بوده است.

اگر ما در این حدیث شریف تدبیر کنیم می‌بینیم با حدیث ثقلین قرآن و عترت انطباق

دارد؛ و بدیهی است کسانی که پیامبر (ص) آنها را «خلفای هدایت‌شده ارشادکننده» نام نهاده است همان عترتش هستند که به امت فرمان داده است به آنها تمسک جویند تا از گرفتار شدن در دام گمراهی نجات یابند؛ زیرا خلفای پیامبر (ص) ناگزیر باید همانند خود پیامبر (ص) معصوم باشند، و از این رو به مردم فرمان داده است به سنت خودش و سنت آنها چنگ بزنند؛ زیرا سنت آنها همان سنت خودش، و سنتی معصوم است. حال اگر فرض کنیم آنها ممکن است عصمت نداشته باشند این به آن معنا خواهد بود رسول خدا (ص) به مردم فرمان داده است به خلفایی چنگ بزنند که ممکن است امت را از هدایت بیرون کنند و آنها را وارد گمراهی نمایند، و این، قطعاً محال است؛ زیرا خلاف متن صریح قرآن کریم است که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^۱ (و آنان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند، و به آنان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم؛ و آنان پرستش‌کنندگان ما بودند).

در اینجا «جعل: منصوب کردن و گماشتن» همان «جعل» وارد شده در تنصیب آدم (ص) به عنوان خلیفه خداوند سبحان بر روی زمین است؛ و آدم (ص) گماشته‌شده به عنوان خلیفه، معصوم بود. به همین ترتیب این ائمه گماشته‌شده نیز معصوم هستند تا همواره و تا ابد هدایتگر مردم باشند، و به هیچ وجه هرگز این احتمال در ساحت آنها وارد نشود که باعث گمراهی مردم بشوند؛ زیرا با وجود چنین احتمالی، استدلال حجیت آنها فرومی‌ریزد، و شالوده فرمان به اطاعت از آنها از هم خواهد پاشید. خداوند سبحان و فرستاده‌اش (ص) مردم را به پیروی از کسی که آنها را گمراه کند و مردم را به سوی خداوند هدایت نکند فرمان نمی‌دهند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿۱﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و رسول و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به خدا و رسول عرضه بدارید، که این بهتر و نیک‌فروتر است).

آیه در بیان روش پیروی صراحت دارد، و سبک و سیاق آن -درست مثل حدیث پیش گفته رسول خدا ﷺ- امری است. امر به اطاعت خداوند سبحان، اصلی است که اطاعت رسول خدا ﷺ و صاحبان امر از آن سرچشمه می‌گیرد، ولی آنچه باعث سؤال درباره این آیه کریم می‌شود این نکته است که این آیه، در حالت تنازع، داوری را به دست خداوند سبحان و رسول سپرده، و ذکری از صاحبان امر -که به اطاعت از آنها فرمان داده شده است- به میان نیاورده است. پس چگونه تنازعات به صاحبان امر مربوط می‌شود؟!

اگر به آنچه از آل محمد ﷺ درباره قرائت آمده است نگاه کنیم می‌بینیم آنها آن را آن طور که در روایت زیر بیان کرده‌اند می‌خوانند. از عجلی روایت شده است، گفت: از اباجعفر رضی الله عنه در خصوص فرمایش خداوند (عزّ ذکره) پرسیدم: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمْتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۲ (یقیناً خدا به شما فرمان می‌دهد امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید؛ و چون میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید. در حقیقت این نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد. خداوند شنوای بیناست). امام رضی الله عنه فرمود: «منظور فقط ما هستیم، که امام اول به امامی که بعد از اوست کتاب و علم و سلاح را تحویل بدهد. ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ (و چون میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید)؛ یعنی آنچه در دست شما برای مردم است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

۱. نساء: ۵۹.

۲. نساء: ۵۸.

وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴿۱﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و رسول و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید)؛ منظور به‌طور خاص - فقط ما هستیم، و به همه مومنان تا روز قیامت فرمان داده است از ما پیروی کنند. ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ تَتَّارِعَا فِي أَمْرٍ فَزِدُوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید آن را به خدا و رسول و اولی الامر از خودتان عرضه بدارید). این‌طور نازل شد؛ و چگونه خداوند عزوجل به آنها به پیروی از صاحبان امر فرمان می‌دهد ولی در منازعاتشان اجازه رخصت بدهد؟ این فرمان به همان امرشدگانی صادر شده است که درباره‌شان گفته است: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (خدا را اطاعت کنید و رسول و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید).^۱

وظیفه این پژوهش استناد به آیات و روایاتی است که مجموع آنها بدون هیچ شک و تردید و ابهامی - حجتی قاطع و دلیلی واضح خواهد بود؛ زیرا تعامل با قرآن همچون تعامل با چیزهای دیگر نیست. اگر چیزهای دیگر غیر از قرآن رأی و تصور و رقابت و پیشی گرفتن را می‌پذیرند، ولی قرآن چیزی جز بینه و سخن نهایی را که - یگانه است و اختلاف را به‌دور می‌اندازد - نمی‌پذیرد و بدون فصل الخطاب (سخن نهایی) اختلاف و نزاع در کار خواهد بود. حق سبحان می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۲ (آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند).

۱. البرهان: ۲۵۳/۵/۲ و ۲۵۴.

۲. نساء: ۸۲.

فصل سوم

دلالت بیانی در قرائت اهل بیت علیهم السلام

که شامل چهار مبحث است:

- مبحث اول: دلالت قراردادی.^۱
- مبحث دوم: بررسی مفهوم رویکرد لفظمحور در دلالت: مزایا و معایبش.
- مبحث سوم: دلالتی که قرآن و قرائت اهل بیت علیهم السلام برای قرآن بیان کرده‌اند
دلالت بیانی است.
- مبحث چهارم: جایگاه این دلالت‌ها در برابر متشابه.

پیشگفتار

شکی نیست ارتباط قرائت قرآنی با دلالت، از نوع ارتباط وسیله با هدف است. قرائت وسیله رسیدن به غایت (هدف نهایی) یعنی دلالت است؛ و رسیدن به غایت، هدف و ثمره از دلالت را - که به دست آوردن معرفت است - محقق می‌کند؛ و با توجه به اینکه قرآن، کتاب هدایت به آن چیزی است که «استوارتر» است، همان‌طور که حق سبحان بیان می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾^۱ (قطعاً این قرآن به آنچه استوارتر است راه می‌نماید؛ و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند مژده می‌دهد پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود) و هیچ چیزی استوارتر و پاینده‌تر از «شناخت حق» نیست، پس با «شناخت حق» هدف نهایی از خلقت محقق می‌شود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲ (و جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند)؛ و عبادت، همان ثمره و هدف از معرفت است؛ و عبادت بدون شناخت و معرفت ارزشی ندارد؛ زیرا چنین عبادتی، بدون محتوا خواهد بود و صاحب خود را به آن غایتی که به خاطرش آفریده شده است نمی‌رساند.

موضوع «دلالت»، فکر پژوهشگران عرصه قرائت‌ها را به خود مشغول کرده است؛ ولی آنچه بر آن‌ها غلبه و برتری دارد، به کار گرفتن همتشان در دلالت الفاظ بر معانی است، و در نتیجه ذهنشان فقط درگیر الفاظ و ملاحظات مربوط به الفاظ شده است، و دیدگاه‌های آن‌ها درباره قرائت صرفاً از جنبه صوتی - مثل مد (کشیدن) و قصر (کوتاه کردن) و اماله (تمتایل کردن) و وقف و... - و جنبه نحوی با دقت در اواخر کلمات، و جنبه صرفی با توجه به ساختار واژگان سرچشمه گرفته است، و این ابعاد سه‌گانه به دلالت لفظ بر معنایی که تصور می‌شود ارتباط دارند. آن‌ها کتاب‌هایی بر همین منوال به رشته تحریر درآوردند؛

۱. اسراء: ۹.

۲. ذاریات: ۵۶.

کتاب‌هایی مثل «الکشف عن وجوه القراءات السبع و عللها و حججها» نوشتهٔ مکی بن ابی طالب (ت ۴۳۷ق) است که در آن با توجه به آنچه ذکر کرده‌وی به علت‌یابی «اصول» مثل استعاذه و بسمله، پرداخته، و به دنبال آن هر حرف و هر شخصی که آن را قرائت کرده و علت آن و دلیل هر گروه را بیان کرده است. و با توجه به دیدگاه خودش یکی از آن حرف‌ها را با ذکر علت انتخابش استخراج کرده و ترجیح داده است.^۱ همچنین کتاب «البرهان فی علوم القرآن» نوشتهٔ زرکشی (ت ۷۹۴ق) که وی در «نوع بیست و سوم» به شناخت توجیه قرائت‌ها، و تبیین آنچه هر قاری ترجیح داده، پرداخته است و در مقدمهٔ این «نوع» برخی کتاب‌هایی را که فقط وی در پژوهش و تحقیق خود به کار گرفته، ذکر کرده است.^۲

ابوجعفر نحاس (ت ۳۳۸ق) وقتی اختلاف آن‌ها را در ترجیح «فک رقبة» - که مصدر است یا فعل- بیان کرده، گفته است:

«دیانت مانع از اشکال گرفتن به قرائتی که جماعت آن را خوانده‌اند می‌شود، و منبع برگرفتن آن نمی‌تواند جز از پیامبر ﷺ بوده باشد.»^۳

شاید بی‌فایده نباشد یادآوری کنیم منظور از اصطلاح «جماعت» که در اینجا گفته شده است «اجتماع قاریان» یعنی توافق آن‌ها بر قرائت با وجوه متعدد به‌رغم اختلاف در آن‌ها است! بدون توجه به اینکه اصطلاح «جماعت» باید بر چیز واحدی اطلاق شود که درباره‌اش توافق و اجتماع وجود دارد، و برای موارد متعدد اجتماع حاصل نمی‌شود؛ پس اگر «قرائت» یکی و از معصوم وارد شده باشد، نمی‌توان به آن اشکالی وارد کرد، زیرا شخصی که چنین کند کسی است که می‌خواهد در جماعت اختلاف بیندازد؛ ولی پذیرفتن آنچه به‌صورت متعدد وارد شده به‌عنوان دین و ممنوعیت از وارد کردن اشکال به آن، در این

۱. الکشف عن وجوه القراءات السبع: ۵/۱.

۲. مراجعه کنید به: البرهان، زرکشی: ۲۴۲/۱.

۳. اعراب القرآن، نحاس: ۲۳۱/۵؛ مراجعه کنید به: البرهان، زرکشی: ۲۴۲/۱.

خصوص جای اما و اگر وجود دارد. اختلافی که نحاس حکایت کرده ناظر به «ساختار کلمه» است؛ یعنی در ارتباط با جنبه صرفی است. همچنین زرکشی مسئله اختلاف در وقف‌ها را در قرآن و غیر آن بیان کرده است؛ اینکه وقف بر کلمه‌ای که انتهایش «هاء» است - در غیر از قرآن- و هنگام وصل کلام، «هاء» حذف می‌شود؛ حال آنکه در قرآن نیز این‌گونه است و اگر شما وصل کنی - به صورت مخالف با رسم الخط مصحف - حذف بر شما واجب خواهد بود، و اگر شما وقف کنی «هاء» ثابت می‌شود. وی می‌گوید:

«واجب است با "هاء" بر آن وقف شود؛ زیرا در مصحف با هاء نوشته شده است، و وصل نمی‌شود، چون در دستور زبان عربی اسقاط هاء در وصل لازم است، و اگر آن را ثابت کند با عربی مخالفت کرده است، و اگر آن را حذف کند با منظور قرآن مخالفت کرده و با کلام عرب موافقت نموده است، و اگر بر آن وقف کند و از هر دو اختلاف خارج شود از قرآن و کلام عرب پیروی کرده است...»^۱

و روشن شد این اختلاف ساختاری، هیچ تأثیری در دلالت نتیجه‌شده برای شناخت حق ندارد.

شاید رعایت نتایج ناشی از قواعد در وقف و اماله و مد و قصر و دیگر جنبه‌های صوتی، و نیز رعایت نتایج ناشی از قواعد نحوی با استناد به قانون «اطراد»^۲ - همان‌طور که از برخی نحوین آمده است: «بر تو باد بایی از نحو که اطراد می‌شود و مقایسه می‌گردد»^۳ - و همانند آن دیدگاه در جنبه صرفی در جهت مانع شدن از افتادن در اشتباه بوده باشد، و در عین حال روشن می‌شود استناد به این قوانین، مخالفت با سنت است، و موافق بودن با سنت، با قواعد در تعارض قرار می‌گیرد. به همین دلیل به روش انتخاب راهی میانه این دو پناه برده می‌شود:

۱. البرهان فی علوم القرآن: ۳۴۴/۱.

۲. «اطراد» در لغت به معنای متابعت کردن جزئی از چیزی از جزء دیگرش است. شیوع استعمال لفظ در مصادیق دارای ملاک استعمال را اطراد گویند. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

۳. مراجعه کنید به: طبقات النحویین و اللغویین، زبیدی: ص ۳۲.

یعنی التزام و پایبندی به قواعد، و موافقت با آنچه سنت است، حتی اگر علیه دلالت بوده باشد؛ مثل وضعیتی که دربارهٔ مسئله «وقف» گفته شد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّيَ وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا﴾^۱ (ولی اوست خدا، پروردگار من؛ و هیچ‌کس را با پروردگارم شریک نمی‌گردانم). در این آیه اشکالی وجود دارد. وصل طبق قواعد عربی منجر به حذف «الف» می‌شود و وقف «الف» را ثابت می‌کند، ولی با آنچه در قرائت سنت است مخالفت می‌کند، زیرا کلام متصل را جدا می‌کند.^۲

از این رو هنگام بررسی مطالبی که برخی پژوهشگران عرب در خصوص دلالت نوشته‌اند ملاحظه می‌شود آن‌ها بر متکلم و توانایی اش برای شناخت آنچه می‌گوید و اینکه به چه کسی می‌گوید و حالت متکلم هنگام گفتار، تکیه و اعتماد می‌کنند؛ و به این ترتیب الفظی که به دریافت‌کننده منتقل می‌کند باید در دایرهٔ شناختی او قرار بگیرد، زیرا او محور دلالت است. جاحظ گفته است:

«گوینده باید ارزش‌های معانی را بداند، و میان آن‌ها و سطوح شنوندگان و چگونگی حالت‌ها موازنه برقرار کند، و به این ترتیب برای هر طبقه از این‌ها جایگاهی در نظر بگیرد تا تقدیرات کلام را بر ارزش‌های معانی توزیع کند، و ارزش‌های جایگاه‌ها را دسته‌بندی کند، و نیز سطوح شنوندگان را با توجه به تقدیرات حالت‌ها دسته‌بندی نماید.»^۳

در اینجا لازم است ما درنگی داشته باشیم تا دربارهٔ منظومهٔ دلالتی مدنظر در این گفته تأملی کنیم؛ گوینده باید ارزش‌های معانی را بداند، این نکتهٔ اول. دوم: گوینده باید بتواند موازنه‌ای میان ارزش‌های معانی نقل‌شده با برداشت‌های شنوندگان برقرار کند؛ و سوم: همچنین سطح و حالات این شنوندگان نیز باید در نظر گرفته شود، و مدار و محور، گوینده

۱. کشف: ۳۸.

۲. مراجعه کنید به: البرهان، زرکشی: ۳۴۵/۱.

۳. البیان و التبيين، جاحظ: ۱۳۸/۱ و ۱۳۹.

است؛ یعنی گوینده نقل‌کننده پیام. بنابراین به او و به دانش او در رابطه با ارزش‌های معنایی که نقل می‌کند و شناخت او از سطح شنوندگان و حالاتشان تکیه می‌شود؛ اما چرا؟ چون واژگانی که به گوش شنونده خواهند رسید محرک درونی برای ملکه^۱ تصور است؛ و چه بسا بسیاری از تصوراتی که این محرک از متن ایجاد می‌کند مبتنی بر معنای آن الفاظی باشد که شنونده از قبل می‌شناخته است، و چه بسا به گوش او الفاظی وارد شود که هیچ معنایی برایشان نمی‌شناسد؛ زیرا از آن جمله الفاظی نبوده‌اند که به شنیدنشان و دانستن معنای لغت‌نامه‌ای یا اجتماعی‌شان عادت داشته است. پس او به سرعت به دنبال جست‌وجوی معنای آن الفاظ می‌رود تا چیزی را که منظومه تصورات از متن شنیده شده را کامل می‌کند بیابد؛ شاید یافت شود، و شاید فقط معنایی پیدا شود که با سبک و سیاقی که آن واژه برایش به کار رفته است هم‌خوانی نداشته باشد؛ و در اینجاست که رنج و سختی جست‌وجو برای دلالتی که این واژه را رمزگشایی کند آغاز می‌شود، به طوری که بدون شناخت دلالت آن، سیاق همچنان تیره و مبهم باقی خواهد ماند. حال چه کسی می‌تواند این فضای مه‌آلود و مبهم را برطرف کند، و معنایی را که از آن عبارت، مدنظر بوده است بیان کند؟

بنابراین خود این منظومه تصویری که در ذهن دریافت‌کننده شکل گرفته است در واقع عرصه بحث دلالتی است، و خود متن یا تصورات منطقی که «منظومه دلالتی مبتنی بر تصور» آن‌ها را در غیر از عرصه دلالتی‌شان بنا کرده است عرصه بحث دلالتی نیست. پس باید به این نکته توجه داشته باشیم که «عرصه بحث دلالتی» در تصویر شکل گرفته در ذهن شنونده از متنی است که دریافت کرده است، و این متن از صدا آغاز می‌شود، و به لفظ و ترکیب و عبارت‌ها و سپس به متنی می‌رسد که حامل پیامی به‌خصوص است. پس «متن» در «بحث دلالتی» ماده صامت آن است، و آنچه در ذهن دریافت‌کننده شکل می‌گیرد ثمره

و میوه آن ماده است، و این ماده به خودی خود از توانایی حرکت دادن و تفاعل و به ثمر رساندن نتیجه‌ای که در ذهن دریافت‌کننده ترسیم می‌شود برخوردار نیست. پس این ماده ناگزیر باید محرکی برای حیات و حرکت در خود داشته باشد، و این محرک در اینجا زبان گوینده عالم است که وظیفه‌اش بیان و شناساندن است، نه زبان به‌کارگرفته توسط دریافت‌کننده. پس عموم مردم، دریافت‌کنندگان بیان هستند، ولی «معلم بیان» حتماً باید از طرف سازنده بیان - که خداوند سبحان و متعال است - معین و برگزیده شده باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^۱ [خدای] رحمان *

قرآن را یاد داد * انسان را خلق کرد * به او بیان آموخت؛ و می‌دانیم ابزار بیان، زبان است؛ و این یعنی زبانی تعیین شده از طرف خداوند سبحان وجود دارد تا کلمات او را برساند؛ و مردم مکلف به دریافت، در این امر شراکتی ندارند.

بنابراین این منظومه تصویری شکل گرفته در ذهن شنونده، یک منظومه ذاتی تصادفی است؛ به این معنا که این تصویری که ترسیم شده است، عامل شکل گرفتنش در ذهن دریافت‌کننده متن بوده است - چه متن شنیده شده باشد و چه متن خوانده شده، صرف نظر از زبانی که آن را گفته و القا کرده است. مثال آن چیزی است که شریف رضی (ت ۱۰۴۰ ق) با استفاده از برداشت خود درباره حدیث شریف بیان کرده: «**ایاکم و المغمضات من الذنوب**»^۲ (مبادا به سوی گناهان مغمض بروید) و گفته است:

«منظور از "مغمضات" در اینجا طبق آنچه علمای تقه تفسیر کرده‌اند گناهان بزرگی است که شخص دانسته آن‌ها را انجام می‌دهد، به طوری که گویا چشم خود را به روی آن‌ها می‌بندد و درحالی که آن‌ها را می‌بیند خودش را به کوری می‌زند، و درحالی که آن‌ها را می‌شناسد آگاهانه خود را به بی‌خبری می‌زند ... و شاید این خبر با فتح میم مغمضات

۱. الرحمن: ۱ تا ۴.

۲. مراجعه کنید به: النهایة فی غریب الحدیث، ابن اثیر: ۶۷۹ / ماده غمض.

روایت شده باشد، و بر این وجه منظور از آن، ضد منظور از آن بر وجه اول خواهد بود؛ زیرا مغمضات با کسره همان‌طور که گفتیم گناهان بزرگ است، و مغمضات با فتحه گناهان کوچک است؛ و فقط به این دلیل مغمضات نامیده شده است که ظریف و پنهان است، و انسان بر اثر شبهه‌ای آن را انجام می‌دهد درحالی‌که نمی‌داند با انجام آن مرتکب گناه شده است.»^۱

در اینجا بی‌برنامگی و تضادفی‌بودن در گمانه‌زنی‌ها درباره‌ی منظور گوینده توسط دریافت‌کننده دیده می‌شود، و این بی‌حساب‌و‌کتاب بودن تصور دریافت‌کننده از متن از این تصور دریافت‌کننده که «متن» عرصه‌ی اعمال فهم است ناشی می‌شود، و نه اینکه میدان و عرصه‌ی برای رام کردن و پروراندن فهم برای دریافت منظور گوینده باشد، تا دریافت‌کننده بتواند آن کلام را به اثری که معلم را می‌شناساند ترجمه کند.

با این توصیف پس این تصویر در ذهن شخصی دیگر به صورتی دیگر خواهد بود، و این باب همان چیزی را که اصطلاحاً به آن «تعدد قرائت‌ها» یعنی تعدد استنتاج‌ها از یک متن- گفته‌اند باز کرده است؛ یعنی تعدد فهم در نتیجه حذف گوینده؛ و این «تعدد» از حذف و غایب‌کردن «روایت واضح» از منظومه دلالتی نتیجه می‌شود؛ زیرا دلالت را به‌عنوان عرصه‌ی مبتنی به خود به تصویر می‌کشد که دریافت‌کننده با تکیه بر رأی و تصورات خودش آن را شکل می‌دهد؛ درحالی‌که فراموش کرده‌ایم یا خود را به فراموشی زده‌ایم که این دیدگاه، ما را به تشویش‌ها و پریشانی‌های دلالتی وارد خواهد کرد که دانش و معرفتی تولید نمی‌کند تا دست‌های ما را بگیرد و به جلو سوق دهد و ما نخستین چهارگوشه دلالتی یعنی چهارگوشه بنای تصویری- را رها کنیم؛ و این درحالی است که «تصور» مرحله‌ی ابتدایی در راه معرفت است، و پس از آن مراحل پیشرفته‌تر و متکامل‌تر قرار دارند، و بدون رسیدن به آن مراحل قطعاً ما موفق نخواهیم شد به چیزی که دانش و معرفت نامیده

می‌شود دست یابیم؛ و این دقیقاً همان وضعیتی است که ما امروز در آن به سر می‌بریم؛ زیرا ما شاهد خوانش‌های (استنتاج‌های) بسیاری برای یک متن واحد هستیم، بدون آنکه این خوانش‌ها مسیری داشته باشد که بتوان در آن پیشرفت یا تکامل را احساس کرد، یا این خوانش‌ها به صورتی تصاعدی و رو به پیشرفت، نظم‌یافته باشند، به طوری که هر خوانش قبلی، ادراک دلالتی ما را توسعه دهد و ما را به سطح دیگری منتقل کند که در آن، خوانش دوم مبتنی بر قرائت اول، بیان و توضیح آن را عهده‌دار باشد، به گونه‌ای که منظومه دلالتی، منظومه‌ای رو به پیشرفت و تکاملی شود، نه منظومه‌ای بی‌نظم و تصادفی که در آن فراوانی در تولید وجود دارد، اما در مقابل از نقص در ساختار و ارتقا رنج می‌برد.

کسی که با استناد به فهم دریافت‌کننده به «دلالت» نگاه کند از «متن» عرصه‌ای برای رقابت و درگیری تصورات به وجود می‌آورد، و «دلالت» را به عنوان یک سیستم انتزاعی به تصویر می‌کشد که متون در عرصه‌اش وارد می‌شوند تا با توجه به دیدگاه قبلی نسبت به متن، عبارتی از پاره‌هایی تصنیف‌شده به عنوان خروجی بیرون بیاید. «متن» در این دیدگاه از نظر دلالتی محکوم است نه حاکم، و جهت‌دهی می‌شود نه اینکه خودش جهت‌دهنده باشد. بنابراین «متن» از انتقال‌دهنده معرفت و حامل پیام آن، به شاکله‌ای تشریحی تبدیل می‌شود که هدف نهایی از ورود به آن تقطیع و دسته‌بندی آن است، و به دنبال آن بازتولید آن با نکیه بر تصور کسی که آن را پاره‌پاره و قطعه‌قطعه کرده است، و در نتیجه او کسی است که ترکیب قطعه‌های آن را بازتولید می‌کند تا در نهایت متنی از ذهن گیرنده خارج شود که به طور کامل متفاوت از متنی است که وارد شده و هدف نهایی از آن رساندن پیامی معرفتی به دریافت‌کننده بوده است، و به این ترتیب گیرنده را از دریافت‌کننده دانش، به تولیدکننده دانش تبدیل می‌کند؛ و به قول معروف این قصه سر دراز دارد؛ چراکه پرسش مهمی را پیش می‌کشد؛ اینکه: آیا انسان، دریافت‌کننده‌ای برای دانش است یا تولیدکننده آن؟

پاسخ به این پرسش اشکال تعدد نظرات را در دلالت برای ما حل، و نظرات را به یک

جهت واحد متمرکز خواهد کرد که می‌تواند خط سیری تصاعدی و تکاملی را در مفهوم دلالت شکل دهد. اینکه بگوییم دریافت‌کننده در ساخت معرفت یا دانش مشارکت دارد، لازمه‌اش آن است که معرفتی که شخص دریافت کرده است، معرفت ناقص یا ماده معرفتی ناواضح و مبهم بوده باشد و در هر دو حالت نمی‌توان آنچه را دریافت کرده است «معرفت» نامید؛ زیرا به‌سادگی- آنچه دریافت‌شده به انتقال فهم دریافت‌کننده از مرحله قلبی به مرحله بعدی هیچ کمکی نکرده، بلکه باعث شده است- اگر دریافت‌شده ناقص بوده باشد- دریافت‌کننده مشغول بررسی و جست‌وجوی چیزی شود که آن را کامل کند، یا- اگر فقط یک ماده یا موضوع بوده باشد- به آن ساختار بدهد و آن را تألیف کند و اجزایش را به هم پیوند بزند؛ و در هر دو حالت، دریافت‌کننده همچنان در جای خود درجا می‌زند، و دیگر معنایی برای نامیدن او به‌عنوان «دریافت‌کننده» باقی نمی‌ماند، بلکه باید او را بناکننده و تولیدکننده معرفت نامید نه دریافت‌کننده.

و این یعنی خود «انسان» سرچشمه و منبعی می‌شود که دانش و معرفت از او تراوش می‌کند، و متون در او شکل می‌گیرند، و او کسی نخواهد بود که معرفت را دریافت می‌کند و متن‌ها تلاش می‌کنند او را از مرحله معرفتی قبلی به مرحله بعدی و بالاتر منتقل کنند؛ به این ترتیب «متن» قادر نخواهد بود علم دریافت‌کننده را افزایش دهد؛ چرا که او بر متن تسلط دارد و خود او کسی است که آن را به علم مجهز می‌کند، نه برعکس! و این وضعیتی که بیان شد قطعاً و یقیناً- در جهت مخالف واقعیت «معرفت»، و حتی در جهت مخالف وجود دانش است، و در جهت خلاف علت خلقت است. خداوند سبحان خلق را آفرید تا او را بشناسند، نه اینکه دانش و معرفت تولید کنند؛ و اگر تولید دانش از طرف آن‌ها ممکن باشد اساساً آن‌ها دانش را برای چه کسی تولید کنند؟

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱ (و جن و انس را

نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند). پس غایت و هدف نهایی از خلقت، عبادت است و عبادت جز با معرفت محقق نمی‌شود؛ و به همین دلیل، امتحان نخست فرشتگان دربارهٔ خلافت آدم (علیه السلام) روشن‌کنندهٔ این امر است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱ (و همهٔ اسم‌ها را به آدم بیاموخت؛ سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود اگر راست می‌گویید، از اسامی این‌ها به من خبر بدهید).

این متن به‌صراحت بیان می‌کند «علم و معرفت» محصولی الهی هستند و خلق در برابر آن هیچ وظیفه‌ای ندارد به‌جز «دریافت»، برای عمل به آن طبق قوانینی که خداوند سبحان وضع کرده است تا به آن غایت و هدف نهایی از معرفت دست یابند؛ یعنی در نهایت مخلوق، بنده و عبادت‌کنندهٔ خداوند سبحان شود، درحالی‌که به اسم‌ها و صفات او آراسته شده است؛ به‌عنوان مثال رحمت خداوند سبحان اگر با محمد (ص) متجلی نمی‌شد، و محمد (ص) رنگ آن را به خود نمی‌گرفت، قطعاً شناخته نمی‌شد. خداوند سبحان برای تجلی رحمت در او گواهی داده و فرموده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲ (و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم). این بیان قرآنی به‌وضوح منعکس می‌کند کسی که بخواهد رحمت الهی را بشناسد باید به محمد (ص) بنده و رسول خدا نگاه کند؛ چراکه آن صفت الهی عظیم در او جلوه‌گر است؛ و اگر این چنین نبود قطعاً باب مصیبت‌ها و بلاها بر مخلوقات باز می‌شد و هیچ‌کدام از آن‌ها پاکیزه و تزکیه نمی‌شد. صفت کلام نیز مثل صفت رحمت است؛ پس باید بندگانی برگزیده و حامل صفت کلام الهی و ترجمه‌کننده‌های عملی برای آن وجود داشته باشند، و این امر برای غیر آن بندگان برگزیده حاصل نمی‌شود. این حقیقت را این‌جوری بیان کرده و گفته است:

۱. بقره: ۳۱.

۲. انبیاء: ۱۰۷.

«و وقتی خداوند متعال حفظ آن را عهده‌دار شد، هرکدام از آفریدگان خود را که اراده کرده بود به آن مخصوص گرداند، و آن را به برخی از مخلوقاتش که برگزیده بود به میراث داد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ (سپس کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم به میراث دادیم)؛ و رسول خدا ﷺ فرموده است: «خداوند اهلی از مردم دارد.» گفته شد: آن‌ها چه کسانی هستند، ای رسول خدا؟ فرمود: «اهل قرآن، که آن‌ها اهل خدا و برگزیدگان او هستند.» ابن ماجه و احمد و دارمی و دیگران آن را از حدیث انس با سندهای رجالی ثقة روایت کرده‌اند.^۱

و «اهل قرآن» همان «اهل ذکر» هستند که خداوند سبحان درباره‌شان می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ (و پیش از تو [نیز] جز مردانی که به ایشان وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم؛ پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید).

از امام باقر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «ما اهل ذکر هستیم.»^۳ و از حرث روایت شده است، گفت: از علی درباره این آیه پرسیدم: «از اهل ذکر بپرسید.» فرمود: «به خدا سوگند ما آن اهل ذکر هستیم.»^۴

مخلص کلام اینکه دو دیدگاه درباره «پژوهش دلالتی» به نزاع می‌پردازد: اول دیدگاه شایع درباره آن، که ارتباط میان دال و مدلول را ارتباطی کور و تصادفی می‌داند، به طوری که هیچ ارتباط منطقی میانشان نیست، ولی این «ارتباط تصادفی» نظامی لغوی را نتیجه داده است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت؛ و این دیدگاه یکی از پژوهشگران یعنی عالم سبیط نیلی- را به انکار اینکه «تصادفی بودن خاستگاه نظام است» رساند، و اینکه «نظام»

۱. النشر فی القراءات العشر: ۵/۱.

۲. نحل: ۴۳.

۳. تفسیر فرات کوفی: ۲۳۵/۱؛ مراجعه کنید به: مجمع البیان طبرسی: ۱۲۱/۶.

۴. شواهد التنزیل: ۳۳۴/۱.

حتماً باید قانون‌گذار و هدف‌گذاری داشته باشد وگرنه نمی‌توان آن را نظام نامید؛ و او در تشخیص خود بسیار درست عمل کرده است. هیچ عاقلی نیست که قانع شود یک نظام می‌تواند براساس تضاد و اتفاق بنا شود؛ ولی مدعیان تضادفی بودن وقتی راهی برای ارتباط میان دال و مدلول پیدا نکردند فرار رو به جلو را برگزیدند و این ارتباط را به تضادفی و اتفاقی بودن توصیف کردند تا بتوانند این سرفصل مشکل در پژوهش خود را به کناری بپهنند؛ ولی آن‌ها نمی‌توانند این واقعیت را انکار کنند که «زبان» نظامی قانونمند است، و نیلی در تحقیقات خود از همین نقطه شروع کرده، و مقرر داشته ارتباط میان دال و مدلول، یک ارتباط حقیقی پنهان‌شده در خود واژه است، و خود واژه را «دال و مدلول» در نظر گرفت.^۱

هنگام تحقیق درباره قراءت اهل بیت (علیهم السلام) روشن شد معادله دلالت، از نقصان حد رابط میان دال و مدلول رنج می‌برد، و متأسفانه به‌شکلی غریب از این حد غفلت شده؛ با وجود اینکه از نظر همه پژوهشگران ثابت شده است که «زبان» نظامی تعلیمی است؛ یعنی یاد گرفته و آموخته می‌شود؛ و هیچ انسانی به‌صورت یک ناطق فصیح متولد نمی‌شود، بلکه او نطق و فصاحت را می‌آموزد؛ و این یعنی میان متن یا واژه (دال) و معنایی که رسیدن به آن مدنظر بوده است (مدلول)، معلمی رساننده وجود دارد؛ و شاید از مثال‌های واضح آن این باشد که نخستین آیه‌ای که در قرآن نازل شد «اقراً» بوده است، و فعل امر در اینجا نشان‌دهنده تعلیم واجب است؛ پس قراءت طبق این متن-تعلیمی واجب است، و متکلم به این آیه خود صاحب متن سبحان- است، و دریافت‌کننده در اینجا رسول مبعوث‌شده برای مردم است؛ و این رسول مبعوث‌شده وظیفه تعلیم و آموزش را بر عهده دارد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲ (پروردگارا در میان آن‌ها فرستاده‌ای از خودشان برانگیز

۱. مراجعه کنید به: اللغة الواحدة: ص ۵۶.

۲. بقره: ۱۲۹.

تا نشانه‌هایت را برایشان بخواند و کتاب و حکمت به آن‌ها بیاموزد و آن‌ها را پاکیزه گرداند؛
که به‌راستی تو شکست‌ناپذیر حکیمی).

و «قرائت» واژه‌ای از واژگان تعلیم است. مسلمانان اختلافی ندارند در اینکه نخستین معلم قرائت، رسول خدا ﷺ بوده است، ولی پس از رسول خدا ﷺ اختلافات پدید آمد، و منشأ این اختلافات این بوده است که: آیا کسی هست که جای رسول خدا ﷺ را در آموزش بگیرد و از طرف خداوند سبحان منصوب شده باشد؟ و مردم در برابر این امر به دو گروه تقسیم شدند؛ یک گروه می‌گوید چنین شخصی وجود ندارد، بلکه همه کسانی که از رسول خدا ﷺ شنیده‌اند می‌توانند به مردم یاد بدهند؛ و گروه دوم می‌گوید حتماً باید معلمی منصوب از طرف خدا وجود داشته باشد که در مقام رسول خدا ﷺ قرار بگیرد تا وقتی میان مردم در نتیجه تفاوت‌های علم و معرفتی‌شان اختلاف پدید آمد، حاکم فیصله‌دهنده در میان آن‌ها باشد و در جایگاه رسول خدا ﷺ قرار بگیرد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱ (چنین نیست؛ به پروردگارت قسم آن‌ها ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را درباره آنچه میانشان مایه اختلاف است داور گردانند؛ و سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند).

این آیه و آیات مشابه دیگر در سبک و سیاق آموزش- یا در میان مردم جاری است و جاری بودنش مخاطبی را می‌طلبد که در مقام مخاطب اول قرار بگیرد، یا با مرگ مخاطب اول می‌میرد!

مبحث اول: دلالت قراردادی^۱

در ابتدا باید اشاره‌ای داشته باشیم به اینکه منشأ «دலالت قراردادی» دیدگاهی است که علاقه‌مندان به «رویکرد قائل به ایجاد عرفی و اصطلاحی زبان» به آن متمایل شده‌اند، و اینکه هیچ ارتباط واقعی یا ارتباط علی که میان «دال» (لفظ) و «مدلول» (معنی، یا شیء مسمّای مشخص) ارتباط برقرار کند وجود ندارد، به‌جز همان چیزی که از همراهی عرفی منعقد شده و هیچ ارتباط حقیقی یا منطقی در کار نیست؛ و چه بسا این مسئله یعنی ارتباط میان دال و مدلول- ذهن بسیاری از افرادی را که در زمینه فلسفه زبان کار کرده و درباره اصول پیدایش آن نظریه‌پردازی کرده‌اند به خود مشغول داشته است و نتیجه تمامی این کارها، ظهور بسیاری از نظریه‌ها درباره پیدایش زبان بوده است، که شاید مشهورترین این نظریه‌ها می‌گوید زبان، عرفی و اصطلاحی است؛ و این وضعیت آن‌ها را تا آنجا پیش برد که به ابزار واسطه میان گوینده و شنونده یعنی زبان- توجه کنند؛ و ملاحظه کردند اشکالی در فهم ارتباط میان دال و مدلول وجود دارد. بنابراین برای این ارتباط تعریف‌های متعددی وضع شد تا در نهایت به تعریفی منجر شد که مفاد آن می‌گوید هیچ ارتباط منطقی یا ارتباط علی با سببی منطقی- میان دال و مدلول وجود ندارد؛ به دلیل اینکه «دலالت» عرفی و اصطلاحی است، و دلالت یک واقعیت التزامی نیست.^۲

شاید بد نباشد در اینجا به برخی از تعریف‌هایی که از نظر لغوی و اصطلاحی برای دلالت ارائه شده است بپردازیم. برخی از پژوهشگران «دلالت» را از نظر لغوی چنین تعریف کرده‌اند:

«هدایت و رساندن به صورت قدرتمند- به راه یا چیزی؛ یعنی طوری که به آن اطمینان

۱. الدلالة الاعتبارية.

۲. مراجعه کنید به: علم دلالت، دکتر احمد مختار عمر: ص ۱۱ و ۱۲.

حاصل شود.»^۱

«جرجانی» آن را از نظر اصطلاحی این‌طور تعریف می‌کند:

«دلالت، بودن شیء در حالتی است که از علم به آن، علم به چیزی دیگر لازم می‌شود؛ و شیء اولی "دال" و دومی "مدلول" است؛ و چگونگی دلالت واژه بر معنا طبق اصطلاح علمای اصول- منحصراً در عبارت متن و اشارهٔ متن و اقتضای متن است.»^۲

از این تعریف‌های ارائه‌شده از طرف این پژوهشگران ملاحظاتی روشن می‌شود، که برخی از آن‌ها به عنوان نمونه عبارت‌اند از:

۱- «مفهوم لغوی» بر هدایت و رساندن تأکید دارد؛ و این یعنی حد واسطی میان دال و مدلول وجود دارد که حرکت هدایت و رساندن به آن وابسته است، وگرنه غیرممکن است دال (مثلاً لفظ یا واژه) خودش هدایتگر و رساننده باشد؛ زیرا در این صورت مردم دچار پراکندگی و اختلاف می‌شوند و هرکدام از آن‌ها امام خودش می‌گردد؛ و وقتی در «معرفت» تنازع اتفاق بیفتد، می‌بینیم مفهوم اصطلاحی نگاه را از حد واسط وصل‌کنندهٔ دال و مدلول به یکدیگر فراتر می‌برد و به معادلهٔ دلالت به صورت دوگانه «دال + مدلول» نگاه می‌کند. شاید وجود واژه «پژوهش» در «تعریف» به روشنی اشاره می‌کند به اینکه قضیهٔ دلالت از قضایای حل‌نشده است؛ زیرا آن را عرصه‌ای برای تحقیق و پژوهش قرار داده‌اند؛ و اگر به موضوع آن توجه می‌کردند می‌دیدند مطرح کردن آن در عرصهٔ تحقیق و پژوهش، کوچک کردن ارزش آن است. «دلالت» موضوعی است که به‌طور اجمالی و تفصیلی- در تمام تعاملات انسانی دخالت دارد، از جمله تعاملاتی که به الفاظ و معانی تعلق دارند.

۱. الموجز فی علم الدلالة مع تطبیقات قرآنیة و لغویة: دکتر محمد حسن جبل: ص ۵.

۲. التعریفات، جرجانی: ص ۱۳۹.

۲- «مفهوم اصطلاحی» ارتباط دلالتی را فقط میان آنچه «مخفی غیرظاهر است» - که همان معناست - با آنچه «ظاهر آشکار» است یعنی لفظ - منحصر کرده است؛ درحالی که واقعیت عملی موجود در پژوهش‌های دلالتی - که از طریق دایرةالمعارف‌ها یا تفسیرها یا منابع مشابه دیگر بیان می‌شود - نشان می‌دهد میان یک لفظ با لفظ دیگر ارتباط وجود دارد، و این لفظ دوم معنایی را الهام می‌کند که از نظر جماعت زبان‌شناسان شناخته شده است، و به این ترتیب این لفظ، حامل معنایی عرفی است - که مدلولی لفظی است - که دانستن معنایش مدنظر بوده است؛ از این رو بسیاری از فعالین در عرصه دلالت، این حقیقت را درک می‌کنند که آن‌ها دلالتی را که لفظ با خود حمل و آشکار می‌کند به دست نمی‌آورند، مگر به اندازه توجهشان به لفظ دیگری که آن معنای متعارف و شناخته شده را در خود دارد؛ و این معنا و لفظ حامل آن، هدف از دلالت را محقق نمی‌کند؛ زیرا این فرایند عبارت خواهد بود از فرایند توضیح یک لفظ با لفظ دیگری که معنا را حمل می‌کند، و همان‌طور که در دایرةالمعارف‌های لغوی معروف است - تصور می‌شود آن لفظ دیگر در اشاره به معنای پنهانی که لفظ اول حمل می‌کند کمک کند! ولی این قطعاً هدف دلالت را محقق نمی‌سازد. هدف دلالت عبارت است از محقق کردن معرفت معنای پنهان از طریق آنچه از الفاظ ظاهری دلالت‌کننده به آن برگرفته می‌شوند؛ یعنی الفاظ به ترجمه‌ای نیاز دارند که به معنا دلالت کنند، نه ترجمه‌ای که بر لفظ دیگری دلالت می‌کند که معنایی را با خود دارد که با اشاره‌ای ظنی و تصویری به آن معنایی که مطلوب دلالت به آن بوده است اشاره می‌کند.

۳- با دقت در تعریفی که راغب اصفهانی از «دلالت» ارائه می‌دهد پژوهشگر می‌بیند او از مرزهای فهم لغوی برای واژه «دلالت» فراتر نرفته است؛ و به نظر می‌رسد او توجه نداشته که خود الفاظ به‌تنهایی به معنایی نمی‌رسانند تا به این ترتیب بتوانند دلالت‌کننده‌ای برای آن باشند. ارتباط «واژه» با معنی تقریباً شبیه ارتباط بدن مادی

انسان و لازمه‌هایش، با روح غیرمادی انسان و لازمه‌هایش است؛ و هر دو، موجوداتی از دو جهان متفاوت هستند. «بدن» از عالم ماده و «روح» از عالم ملکوت است؛ و شاید ارتباط میان این دو جهان به این صورت باشد که جهان مادی از عالم ملکوتی تراوش یافته، و عالم ملکوت مسلط بر آن و تدبیرکننده آن است؛ پس انسان، یا تمایلات روحانی ملکوتی دارد که در این صورت از بدن به‌عنوان خدمتکاری برای ملزومات ملکوت استفاده می‌کند، یا به تمایلات مادی کشش دارد که در این صورت روح را برای برآوردن درخواست‌های عالم مادی به خدمت می‌گیرد؛ از این رو خالق سبحان برای خلق خود بندگانی با تمایلات معنوی و روحانی که متزلزل نمی‌شوند برگزید تا آن‌ها به این ترتیب - مثالی باشند که مردم به آن‌ها اقتدا کنند. لفظ و معنا صورتی از صورت‌های حالت انسانی هستند، و حتی چه بسا متعالی‌ترین صورتی باشد که حالت تمایلات را توضیح می‌دهد. از این رو همان‌طور که خداوند برای انسان امامی قرار داده است تا میان روح و بدنش ارتباط برقرار کند - که همان قلب است - به همین ترتیب برای بشریت نیز امامی قرار داده است تا میان دو جهان مادی و معنوی ارتباط برقرار، و واقعیت ارتباط میان آن دو را آشکار کند، و روشن سازد ارتباط میان این دو، ارتباط از نوع کشش و تمایل به سوی روح است، و نیز در مسئله لفظ و معنا نیز از طریق زبان آن امام سخن‌گو روشن می‌شود «لفظ» فقط یک جریان است که به سوی معنا حرکت می‌کند، و لفظ در تمایل و حرکت رو به بالای خود به هر مرتبه‌ای که برسد آن مرتبه، معنا در مرتبه خاصی خواهد بود. شاید سودمند باشد قسمتی از مناظره هشام بن حکم با متکلم اهل بصره «عمرو بن عبید» را در اینجا بیاوریم، آنجا که وی از او درباره عمل اعضا و جوارح پرسید تا آنکه به قلب رسید. هشام گفت:

«گفتم: آیا تو قلب داری؟ گفت: بله. گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: هرآنچه را بر اعضا و جوارح وارد می‌شود با آن می‌سنجم. گفتم: آیا این اندام‌ها از قلب بی‌نیاز هستند؟ گفت: نه. گفتم: چگونه چنین است درحالی که صحیح و سالم هستند؟ گفت: ای

فرزندم، اعضا و جوارح وقتی درباره چیزی که بوییدی یا دیدی یا چشیدی دچار شک و تردید شود آن را به قلب برمی گرداند و قلب اعضا را به یقین می‌رساند، یا آن شک را باطل می‌کند. گفتم: پس خداوند عزوجل قلب را برای شک اعضا و جوارح آفریده است؟ گفت: بله. گفتم: پس قلب حتماً باید وجود داشته باشد، وگرنه اعضا و جوارح به یقین نمی‌رسند؟ گفت: بله. گفتم: ای ابامروان، خداوند تبارک و تعالی جوارح شما را رها نکرد، بلکه برای آن‌ها امامی قرار داده است تا صحیح را برایشان صحیح بگرداند، و از شک و تردیدی که در آن قرار دارند رهایشان کند؛ حال آیا این مخلوقات را در حیرت و شک و اختلافاتشان رها می‌کند، به طوری که امامی برایشان معین نکند تا در شک و تردیدها و سرگردانی خود را به او بازگردانند، درحالی که برای اعضا و جوارح تو امامی قرار می‌دهد که حیرت و شک تو به او بازگردد؟! گفت: پس او سکوت کرد و چیزی نگفت...»^۱

۴- اما تعریف جرجانی، او با نگاهی تجربیدی به این ارتباط می‌نگرد، و برای این ارتباط، تصویری همچون ارتباط ریاضی ارائه می‌دهد، و این از آنجا ناشی می‌شود که جرجانی برای ارتباط میان لفظ و معنا دیدگاهی اصولی دارد؛ یعنی او تصور می‌کند معانی در خدمت لفظ هستند.

این پژوهش در تحقیقات خود به این نتیجه رسید که راه دیگری نیز وجود دارد که از طریق آن دیدگاه دیگری برای دلالت آشکار می‌شود که بُعد دیگری را اضافه می‌کند؛ به طوری که چه بسا کسانی که بر مسیرهای دیگر حرکت کرده‌اند متوجه آن نشده باشند؛ زیرا تحقیقات صورت گرفته بر روی دلالت عربی دو دیدگاه را برای دلالت معرفی کرده است: دیدگاه اول مبتنی بر تصورات قبلی است که تعریف‌های گفته شده قبلی درباره دلالت عرضه کرده‌اند؛ یعنی این دیدگاه مستند به منظومه تصوراتی است که تفکر فلسفی و منطقی و اصولی با استناد به مرجعیت فرهنگی و روانی و اجتماعی لازم گردانده، و بر آن سیطره داشته و در تولید آن تأثیرگذار بوده است. منظور بنده در اینجا همان چیزی است که نخستین

پژوهشگران عرب از آن تأثیر پذیرفتند، وقتی از دیدگاه منطق ارسطویی به دلالت نگریند، و مقولات آن و تقسیمات آن را به عاریه گرفتند، و شروع به پیاده‌سازی آن‌ها بر روی متون کردند، و متن‌ها را فقط از این دیدگاه بررسی کردند، و به این ترتیب کارکرد پژوهش دلالتی با استناد به تقسیم‌بندی‌های منطق ارسطویی به آنجا رسید که در برابر هر اصطلاح، یک مثال متنی قانونمند برایش در نظر گرفتند! یا به آن با چشم اصول و تقسیمات و دسته‌بندی‌هایش نگریند؛ یا با چشم فلسفه و مقولاتش به آن نگریند؛ و همه این دیدگاه‌ها و نظریه‌پردازی‌ها بر منطق واحدی جمع می‌شود؛ یعنی بر وجود ارتباط میان دال و مدلول به صورت عرفی اصطلاحی.

دیدگاه یا رویکرد دیگری که معاصر محسوب می‌شود دیدگاهی است که راه‌حل قصدیت را پیشنهاد می‌کند؛ قصدیتی که دیدگاه اعتبار (تصادفی و قراردادی بودن) را نقض می‌کند؛ زیرا از دید صاحب راه‌حل قصدی، مبنای احتمالات متوالی برای صداها این است که آن‌ها افکاری برای حرکت جوهری هستند. پس یک ایده از نظر او عین واژه است نه چیز دیگری، و از این رو او تصور می‌کند اصل در کلام این است که کلام عبارت است از ارتباط دو سویه میان افکار از طریق عبارت‌ها.^۱

تصوری هست که می‌گوید مدلول موجود (قابل شناسایی) است که لفظ (دال) بر آن اطلاق می‌شود، و از این رو برای ارتباط میان آن‌ها هیچ عامل مطمئنی به جز عامل عرفی متصور نمی‌شود. در اینجا شبهه و ابهام پیش می‌آید؛ زیرا صاحبان این دیدگاه تفاوتی قائل نمی‌شوند میان اینکه موجود (قابل شناسایی) که با لفظ نام‌گذاری شده است فقط ساختاری از ساختارهای معنا، یا عارضه‌ای باشد که معنا بر آن عارض شده است و با آن ظاهر می‌گردد، یا ساختاری برای دلالت باشد که به خودی خود دلالتی ندارد. به همین دلیل داستانی که محقق عالم سبیط نیلی در مقدمه کتاب خود «اللغة الموحدة» بیان کرده و در

آن به گفت‌وگویی میان سقراط فیلسوف و هرمیوژینز پرداخته است، سقراط را در موقعیت برتر قرار داد وقتی گفت معنی اسم او «خدای ثروت» است، اما شخصی که چنین اسمی دارد چیزی ندارد که نیازهای مالی اش را برطرف کند. پس این تناسب میان لفظ و شخصی که معنای آن را می‌دهد کجاست؟!^۱ این پرسش، بسیاری از کسانی را که دربارهٔ واژه و دلالتش نظریه‌پردازی می‌کنند حیران کرده است. چگونه می‌توان به این پرسش پاسخ داد، درحالی‌که این وضعیتی است که همه در آن قرار داریم. ولی پرسش مهم این است: آیا ارتباطی میان اسم و مسما وجود دارد؟ یا ارتباطی بین اسم به‌عنوان لفظ و مفهوم آن (یعنی ایدهٔ تراوش‌یافته از معنای آن) برقرار است؟ یا آیا مسما شاخصی از شاخصه‌های مفهومی آن است که در آن نمایان شده است؟ با در نظر داشتن اینکه این ظهور چیزی است که با زمان و اهل آن تناسب دارد، و ممکن است زمان و اهلی بیابند که ظهور در آن متفاوت و با شاخصه‌های دیگری باشد، با وجود اینکه لفظ بدون تغییر باقی مانده باشد؛ از این رو «لفظ» از آن اثری تعبیر می‌کند که بر شخص مسما ظاهر شده یا چه بسا ظاهر نشده است. و با استناد به آن، به شخص به‌عنوان رکنی از ارکان دلالت نگریسته می‌شود با وجود اینکه او مدلول بوده است؛ و این به‌دور از صحت و درستی است و پژوهشگران را در دایرهٔ کنش و واکنش گرفتار کرده است. این دیدگاهی که بُعدی که «قراردادی بودن رابطهٔ میان دال و مدلول» را لازم گردانده به‌عنوان طرح و نقشه‌ای برای ساخت منظومهٔ دلالتی در نظر گرفته است با واکنش عالِم سبیط نیلی روبه‌رو شد؛ کسی که برخلاف رویکرد اعتباط (تصادفی و اتفاقی بودن) به ائمه توجه کرد، و این رویکرد را به این صورت توصیف نمود که این دیدگاه:

«مسئول تخریب کلی و فراگیر رخ داده در اصول منطقی و فلسفه در اسلام است؛ و پس از آنکه علیه دلالت مشخص شده در متن قرآن سازوکارها را فراهم کرد، از نظر برخی از آن‌ها قرآن کلامی بلیغ و رسا همچون هر کلام دیگری شد، و باعث شد نظریه‌پرداز

مسلمان از تعیین منابع اعجاز این متن مقدس ناتوان شود...^۱

و در ادامه شروع کرد به بنا نهادن رویکرد دیگری که آن را «قصیدت زبان» نامید.

پژوهشگر نیلی از طریق دو متن از قرآن کریم به چیزی می‌پردازد که آن را «عمل کاهنان یهود در تخریب زبانی» توصیف کرده، و گفته است:

«عبارت اول: حق تعالی می‌فرماید: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾^۲ (کلمات را از جاهای خود منحرف می‌کنند). عبارت دوم: حق تعالی می‌فرماید: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ﴾^۳ (کلمات را بعد از مواضعشان منحرف می‌کنند). عبارت اول یعنی دگرگون کردن لفظ از جایگاه اصلی‌اش با تقدیر یا پیش انداختن یا پس انداختن- مثل آنچه امروز در نحو عربی و تفسیر قرآنی و شرح‌های ادبی جاری است انجام شده، و عبارت دوم یعنی تحریف بعد از مشخص شدن جایگاه انجام شده است. در اینجا موضع و جایگاه تغییر نمی‌کند، بلکه تحریف دلالت لفظ از طریق تعدد دلالت‌ها با مترادف‌ها و مجاز و استعاره و کنایه و روش‌های مشابه دیگر انجام می‌شود...»^۴

اگر کسی در واژه «یعنی»- که وی در متن بالا به کار برده- دقت کند متوجه می‌شود او یعنی نیلی- از دو «عبارت» سخن می‌گوید که به نظرش می‌رسد در ساختار اعتبار (قراردادی بودن) درهم‌تنیده است. او معنایی را فرض می‌گیرد که چه بسا دیگران در این خصوص با وی موافق نباشند، و در نتیجه آنچه مطرح کرده صرفاً رأی و نظری بوده که هیچ دلیلی برایش وجود ندارد تا آن را از عرصه رأی و نظر به عرصه استدلال منتقل کند، تا این «معنا» تصویری قطعی و مستدل به خود بگیرد.

۱. مراجعه کنید به: اللغة الموحدة، عالم سبیط نیلی: صد ۸.

۲. نساء: ۴۶.

۳. مائده: ۴۱.

۴. مراجعه کنید به: اللغة الموحدة، عالم سبیط نیلی: صد ۹ و ۱۰.

آیه نخست می‌فرماید تحریف از جایگاه صورت گرفته است؛ و می‌دانیم به‌طوری که عقلاً در آن اختلافی ندارند. جایگاه کلام «زبان»^۱ است نه رتبه و جایگاه لفظی، به‌دلیل آنچه قرآن فرموده است که جایگاه نزول «قلب» است، و «زبان» آشکارکننده چیزی است که در قلب قرار دارد؛ و به‌این ترتیب «زبان» جایگاه آشکارکننده کلام می‌شود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * لِيَلْسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾^۲ (و به‌راستی این [قرآن] فروفرستاده پروردگار جهانیان است. * که روح‌الامین آن را نازل کرد، * بر دل تو، تا از [جمله] هشداردهندگان باشی؛ * به زبان عربی روشن).

با استناد به این بیان قرآنی روشن می‌شود تحریف از جایگاه، با منصوب کردن سخن‌گویی برای متن غیر از آن سخن‌گویی که مکلف به بیان بوده انجام شده است؛ و مرحله دومی که عبارت قرآنی دوم بیان می‌فرماید از مرحله دوم تحریف سخن می‌گوید که پس از مرحله نخست اتفاق افتاده، و با بر عهده گرفتن سختی‌های بیان کلام بعد از بیان موضع آن انجام شده است. در اینجا تفسیری برای مکلف به تلاوت و تفسیر وجود دارد، و در برابر آن تفسیری از سخن‌گویی قرار می‌گیرد که از همان ابتدا مکلف به تلاوت و تفسیر نشده است؛ بلکه او فقط به پیروی از تلاوت و تفسیر کسی تکلیف شده که مکلف به انجام آن بوده است. پژوهشگر نیلی مسئله تحریف را بدون هیچ استنادی به دلیل قرآنی، به عرصه مرتبه لفظی یا دلالت لفظی کشانده است؛ اما آنچه این پژوهش برای حمایت از استدلال براساس قرآن که موضع کلام را بیان و معین می‌کند آورده است آن است که قرآن کریم این تعبیر را در سرزنش یهود هنگامی که دانشمندان و راهبان خود را اربابانی به‌جای خدا برگرفتند بیان فرموده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا

۱. لسان.

۲. شعراء: ۱۹۲ تا ۱۹۵.

مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١﴾ (آنان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را اربابانی به جای خدا گرفتند، درحالی که مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را که هیچ معبودی جز او نیست بپرستند. منزه است او از آنچه شریکش می‌گردانند).

از امام صادق علیه السلام در بیان این آیه کریم وارد شده است، فرمود: «حق تعالی می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَزُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (آنان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را اربابانی به جای خدا گرفتند). به خدا سوگند برای آن‌ها نماز نخواندند و روزه نگرفتند، بلکه آن‌ها برای آنان حرامی را حلال، و حلالی را حرام کردند، و در آن از آن‌ها تقلید کردند و آن‌ها را بندگی نمودند، درحالی که خودشان نمی‌فهمیدند.»^۲

از حسن بن علی یقطین، از ابوجعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «هرکس به سخن‌گویی گوش بسپارد او را بندگی کرده است؛ پس اگر آن سخن‌گو از طرف خداوند عزوجل گفته باشد خدا را بندگی کرده، و اگر آن سخن‌گو از طرف شیطان گفته باشد شیطان را بندگی کرده است.»^۳

بنابراین از طریق استدلال قرآنی و روایی روشن می‌شود جایگاه‌های کلام، همان زبان‌هایی هستند که به تلاوت و یاد دادن آن به مردم مکلف شده‌اند. از ابوولاد نقل شده است، گفت: از ابوعبدالله علیه السلام درباره سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۴ (کسانی که کتاب به آنان دادیم آن را چنان که باید می‌خوانند، اینان اند که به آن ایمان دارند. و کسانی

۱. توبه: ۳۱.

۲. تصحیح اعتقادات الامامیه، شیخ مفید: ص ۷۲ و ۷۳.

۳. کافی، شیخ کلینی: ۲۷۲/۶ باب الغناء؛ و مراجعه کنید به: تصحیح اعتقادات الامامیه: ص ۷۲ و ۷۳.

۴. بقره: ۱۲۱.

که به آن کفر ورزند همانان اند که زینکاران اند). فرمود: «آن‌ها ائمه (علیهم السلام) هستند.»^۱

شکی نیست موضوع «دلالت» کشمکش‌های تاریخی طولانی را پشت‌سر گذاشته، و عمر این کشمکش‌ها و جدل‌ها هم‌زمان با موجود شدن متون دینی بوده است؛ به این صورت که این متون برای آنکه در واقعیت مردم تأثیری داشته باشد ناگزیر باید واژگانشان به تأثیری در زندگی واقعی ترجمه شود؛ یعنی به عملی که آن متون را منعکس می‌کند؛ با توجه به این نکته که این متون، پژوهشگران را با مشکل چگونگی وجه ارتباطی که میان لفظ (دال) با معنایی که پس از شنیدن لفظ به ذهن متبادر می‌شود - که این معنا مدلول نامیده می‌شود - وجود دارد، مواجه کرده است. عده‌ای تصور می‌کنند این رابطه، یک رابطه طبیعی است، به طوری که هنگام پیدایش آن، تفسیر واضح و آسانی وجود داشته است؛ سپس الفاظ دگرگون شده و تکامل یافته‌اند و دیگر برای ما آسان نبوده که این ارتباط را تبیین کنیم یا تعلیل و تفسیری برای آن بیابیم. افلاطون نماینده این رویکرد بوده است.

اما به نظر ارسطو ارتباط میان لفظ و معنا بیش از اینکه یک ارتباط اصطلاحی عرفی باشد که مردم آن را وضع می‌کنند نیست، و قبل از یونانی‌ها، هندی‌ها مشارکتی قابل توجه در این عرصه داشتند، تا آنجا که آرا و نظراتشان در این عرصه متعدد شد. عده‌ای از آن‌ها تصور می‌کردند ارتباط میان لفظ و معنا، ارتباطی ضروری شبیه ارتباط لازم میان آتش و دود است، درحالی‌که به نظر عده‌ای دیگر این ارتباط، ارتباطی حادث است ولی طبق اراده الهی.^۲

به‌رغم تمامی این نظرات آنچه در عرصه پژوهش دلالتی ترجیح داده می‌شده دیدگاه قراردادی (اعتباطی) بوده است که مقرر می‌دارد ارتباط میان دال و مدلول، ارتباطی عرفی است؛ یعنی با توجه به مزاج زبان جمعی برای جماعتی که با واژگان خاصی صحبت

۱. اصول کافی، شیخ کلینی: ۱/۲۴۱.

۲. مراجعه کنید به: علم دلالت، دکتر احمد مختار عمر: ص ۱۸ و ۱۹.

می‌کنند «دال» همراه و ملازم با «مدلول» به‌خصوص است، و این خصیصه‌ای است که اختلاف الفاظ و دلالت‌ها را بین جمعیت‌های زبانی مختلف در نتیجه تغییرات زمان و مکان و انسان توضیح می‌دهد. پس دلالت لفظ معین بر معنایی به‌خصوص با شناسایی همراهی آن لفظ با آن معنا توسط مردم انجام می‌شود، و «معنا» پس از شناسایی آن، هر وقت آن لفظ حاضر شود، حاضر خواهد شد. شاید این تصور گوشه‌ای از درستی و واقعیت را در خود داشته باشد، ولی از سوی دیگر نخستین لحظه‌ای را که همراهی میان دال و مدلول در آن حاصل شده و نیز چگونگی ایجاد این همراهی را نادیده می‌گیرد، و در نتیجه نبود دیدگاهی روشن درباره لحظه این همراهی و چگونگی آن، مدعیان تفکر اعتباطی تلاش کردند با مطرح کردن ایده تصادفی بودن به وجود آمدن و چگونگی آن لحظه، از این تنگنا عبور کنند. به نظر «دی‌سوسیر» در ارتباط میان الفاظ و معانی به‌رغم قراردادی بودنش - وظیفه انتخاب «دال» به‌طور کلی برای گوینده رها نشده است، و در نتیجه او نمی‌تواند آن اشاره را بعد از استقرار یافتنش در جامعه زبانی تغییر دهد؛^۱ و به این ترتیب او در اینجا نگاه خود را با تکیه بر قدرت پذیرفتن جمعی - بر سلطه جامعه زبانی برای تحمیل «اشاره» متمرکز می‌کند، و اینکه فرد هیچ‌گونه قدرتی برای تغییر آن ندارد.

چشم‌پوشی از «زبان گویا» یا غافل شدن از لحظه تاریخی ایجاد نطق با نخستین زبان گفتاری شاید عاملی باشد که باعث شد همراهی دال با مدلول معضلی شود که نظرات و سخنان متعدد و مختلفی درباره‌اش مطرح شود، ولی متون دینی به‌وضوح نشان می‌دهند نخستین ناطق بشری، آدم علیه السلام بود؛ در نتیجه او نخستین معلم برای بیان چگونگی همراهی دال با مدلول با زبان بشری بود، اما ابهامات و اسراری، آن لحظه و چگونگی این کار را در بر گرفته‌اند، و در نتیجه کسی نمی‌تواند هویت زبان آدم علیه السلام و چگونگی سخن گفتن و عرصه دلالتی را که به دریافت‌کنندگان سخن خود آموخت تعیین کند؛ ولی در عوض، این لحظه

۱. مراجعه کنید به: علم اللغة العام: ص ۸۷ و ۸۸؛ أضواء علی الدراسات اللغویة المعاصرة، دکتر نایف خرما: ص ۸۷.

به پژوهشگر نشان داده است «دلالت» با وجود انسان سخن‌گوی عاقل یعنی خلیفه خداوند سبحان، همراه بوده است، و این نشان می‌دهد مرجع برای شناخت ارتباط میان دال و مدلول، همان معلم الهی سخن‌گوست. شاید آدم علیه السلام نخستین بنیان‌گذار دلالت، و نخستین ربط‌دهنده میان دال و مدلول، و نخستین پدیدآورنده است؛ ولی با گذر نسل‌ها زبان تبدیل به ثروت لغوی عظیمی شد، و حجم عظیمی از ارتباط‌های ربط‌دهنده دال با مدلول پا به عرصه نهاد، و در نتیجه دقت‌نظر و تدبیر - که جزو فطرت انسان است - روشن شده است این دلالت‌ها، رخدادهایی کور و تصادفی نبوده‌اند؛ هرچند لحظه ابتدایی پیدایش آن نامشخص بوده و اسم تصادفی بودن و اتفاق بر آن گذاشته شده است، اما مسیر و رشد و تکامل آن براساس منظومه‌ای قانونی جریان می‌یابد که همگام با مسیر انسان و رشد و تکامل اوست.

اما مدعیان اعتباط (تفکر قراردادی) چه کردند؟

آن‌ها به راه‌حل خاص خودشان روی آوردند. آن‌ها نقطه پیدایش را رها، و آن را به «تصادفی بودن نخستین رخداد» موکول می‌کنند، و سپس به تجربه‌های زبانی که انسان در تاریخ وجود خود پشت‌سر گذاشته نگاه می‌کنند؛ به طوری که انسان توانسته است از انباشته‌های این تصادف، منظومه‌ای قانونی استخراج کند که در آن ارتباط میان دال و مدلول سامان بخشیده می‌شود. از این رو آن‌ها تصور می‌کنند بستن باب پژوهش تاریخی درباره پیدایش، و انعقاد مقارنه‌ها براساس تصوراتی که با منطق علمی پشتیبانی نمی‌شوند، بهترین راه برون‌رفت برای آن‌هاست. پس دیدگاه آن‌ها بر دور شدن از تمرکز بر پیدایش زبان گفتاری از دیدگاه تاریخی، و تمرکز بر توصیف زبان در دوره زمانی مشخص بنا شد تا ما از این توصیف به قواعد و قوانینی که به زبان حکم می‌رانند دست یابیم، یا دست‌کم امکان رسیدن به شناخت ساختار و ترکیب ساختمانی آن فراهم شود.^۱ شاید آنچه زبان‌شناسان را به این مسیر کشانده است انباشت عظیم آرا و نظراتی باشد که درباره پیدایش زبان سخن

۱. مراجعه کنید به: منهج البحث اللغوي بين التراث و علم اللغة الحديث، دکتر علی زوبین: ص ۱۰۱.

می‌گویند، بدون آنکه مستند به هیچ‌گونه سندی علمی بوده باشند؛ و حتی مطرح شدن «عرفی بودن زبان» راه برون‌رفتی برای خلاص شدن از هرج و مرج آرا و نظرات درباره این مسئله، توجه به نظام زبانی موجود و کشف ساختار و شاکله و سازوکار عملکرد آن بوده است؛ و تردیدی نیست که پژوهش‌های دلالتی از این موضوع بهره بسیاری برده است؛ به طوری که این پژوهش‌ها را توسعه داد و آن‌ها را با گام‌های بلندی به جلو برد؛ ولی مشکلی که همچنان بدون هیچ راه‌حلی باقی مانده است، مسئله ارتباط میان دال (لفظ) و مدلول (معنا یا تشخیص واقعی) است.

کسی که بر مسیر قراردادی بودن (اعتباط) یا عرفی بودن و اصطلاح سیر می‌کند می‌تواند به اصل این عرفی بودن و پیدایش آن توجه کند. این پیدایش در زبان عربی با فرایند استقرار ناقص عربی و تعیین قبیله‌ها برای برگرفتن زبان از آن‌ها آغاز شد، و شکی نیست این شیوه، برخلاف اینکه به عقلانیتی پیشرفته نزد عرب اشاره می‌کند و اینکه آن‌ها به این نوع از پژوهش و تحقیق و مطالعه آماری توجه داشته‌اند، ولی در عوض- آن‌ها رکنی از ارکان معرفت ارتباط میان لفظ و معنا را نادیده گرفتند یا از آن غفلت کردند، با وجود اینکه خودشان اقرار دارند به اینکه محرک آن‌ها برای انجام این کار، محافظت از زبان قرآن بوده است، ولی در عین حال توجه نداشتند به اینکه قرآن و محافظت از آن، امری است که خداوند سبحان آن را به عموم مردم نسپرد، بلکه برگزیدگان از مردم یعنی پیامبر ﷺ و اوصیای ایشان- را مکلف به این کار کرده است؛ و فقط اینها و نه هیچ‌کس دیگری- مکلف به حفظ قرآن و آموزش تلاوت قرآن برای مردم هستند؛ و این‌ها کسانی هستند که با این فرمایش حق تعالی توصیف شده‌اند: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ﴾^۱ (کسانی که به آن‌ها کتاب داده‌ایم آن را آن‌گونه که شایسته‌اش است می‌خوانند. آن‌ها کسانی‌اند که به آن ایمان می‌آورند؛ و کسانی که به آن

کافر شوند، آن‌ها همان زیانکاران‌اند).

از اباعبدالله (علیه السلام) در نامه‌ای نقل شده است، فرمود: «اما آن‌چه درباره قرآن پرسیدی، این نیز از ذهنیات ناهماهنگ و ناسازگار توست؛ زیرا قرآن آن‌گونه که تو گفتی نیست و آن‌چه را شنیده‌ای معنایش برخلاف رأی و نظر توست. جز این نیست که قرآن مثل‌هایی برای قومی است که می‌دانند نه برای دیگران؛ و برای قومی است که آن را آن‌گونه که شایسته‌اش است تلاوت می‌کنند؛ و آن‌ها کسانی هستند که به قرآن ایمان می‌آورند و آن را می‌شناسند؛ اما دیگران قرآن برایشان به شدت مشتبه به نظر می‌رسد، و از باورهای دل‌هایشان به دور است. به همین دلیل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هیچ‌چیزی دورتر از تفسیر قرآن برای دل‌های رجال نیست، و در آن [تفسیر قرآن] همه خلایق حیران هستند مگر آن‌کسی که خدا بخواهد؛ و جز این نیست که خداوند با پوشاندن مطالب قرآن خواسته است مردم به باب و صراط او برسند و او را بپرستند، و از راه قرآن به فرمان‌برداری از برپادارندگان کتاب و گویندگان به امر او به سخن او برسند، و آنچه را از قرآن که به [فهم] آن نیازمند هستند از آنان جویا شوند نه از پیش خودشان. سپس فرمود: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (و اگر آن را به رسول و صاحبان امر خود باز می‌گرداندند قطعاً آن را از کسانی از ایشان که استنباط می‌کنند می‌فهمیدند)؛ اما از غیر از آنان، هرگز دانسته نخواهد شد و یافت نخواهد شد؛ و تو دانسته‌ای که نمی‌شود خلق همه‌شان اولی‌الامر باشند؛ زیرا در این صورت آن‌ها کسی را پیدا نخواهند کرد که به او فرمان دهند، و امر و نهی خدا را به او برسانند. پس خداوند والیان را خواصی قرار داد تا کسی که به این علم اختصاص داده نشده است به آن‌ها اقتدا کند. پس این را درک کن ان‌شاءالله؛ و مبادا و مبادا قرآن را به رأی خود تلاوت کنی، که مردم همان‌گونه که در دیگر امور مشترک هستند در علم قرآن یکسان نیستند، و نمی‌توانند آن را تأویل کنند، مگر از حد و دروازه آن که خداوند برایش مقرر داشته است. پس -ان‌شاءالله- درک کن، و این امر را از

جایگاه خود بخواه تا آن را بیایی؛ ان شاء الله.»^۱

این خبر وارد شده از امام صادق (علیه السلام) به روشنی نشان می‌دهد قرآن عرصه‌ای است که برای عموم مردم و عموم عقل‌ها بسته شده است، و هرکس بخواهد به عرصه آن وارد شود ناگزیر باید از دروازه‌هایی وارد شود که خداوند سبحان برای کتاب خود مقرر داشته است. قرآن همانند خانه خداوند سبحان است، و خداوند سبحان مردم را نهی کرده است که از پشت خانه‌ها واردشان شوند و به آن‌ها فرمان داده است از درها وارد آن‌ها بشوند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۲ (درباره هلال‌ها از تو می‌پرسند، بگو «آن‌ها گاه‌شماری برای مردم و حج‌اند». و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید؛ بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند؛ و به خانه‌ها از درهایشان درآیید، و از خدا بترسید، باشد که رستگار گردید).

روایت شده است این آیه درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «من شهر علم هستم و علی دروازه آن است؛ و جز از دروازه شهر وارد آن نشوید.»^۳ حافظ حسکانی با سند از عمر نقل کرده است: «علی داناترین مردم به آنچه است که خدا بر محمد نازل کرد.»^۴

از محمد بن اسماعیل بن جعفر، از پدرش اسماعیل، از پدرش جعفر، از پدرش محمد، از پدرش علی، از پدرش حسین، از پدرش علی نقل شده است، فرمود: «در قرآن آیه‌ای نیست مگر آنکه آن را برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خوانده‌ام، و [رسول خدا (صلی الله علیه و آله)] معنای آن را به من

۱. المحاسن برقی: ۲۶۸/ح ۳۵۶.

۲. بقره: ۱۸۹.

۳. مراجعه کنید به: تفسیر قمی: ۶۵.

۴. شواهد التنزیل: ۳۰/۱.

آموخته است.»^۱

در خیر پیش گفته امام صادق (علیه السلام) چندی از امور مهمی را که به قرآن اختصاص دارد بیان می‌فرماید؛ از جمله:

- اول: «جز این نیست که قرآن مثل‌هایی برای قومی است که می‌دانند نه برای دیگران؛ و برای قومی است که آن را آن‌گونه که شایسته‌اش است تلاوت می‌کنند؛ و آن‌ها کسانی هستند که به قرآن ایمان می‌آورند و آن را می‌شناسند.» این عده همان‌هایی هستند که خداوند سبحان آن‌ها را از میان مردم برگزید تا کتاب را به مردم تعلیم دهند، و آن‌ها را به‌عنوان دروازه‌هایی برای کتاب خود معرفی نمود، و هیچ‌کسی غیر از آنان نمی‌تواند ادعای علمی درباره کتاب کند، حتی اگر به نهایت شناخت درباره زبان‌شناسی و دیگر فنون علم رسیده باشد؛ زیرا قرآن برای عامه مردم پوشیده شده است.
- دوم: امام صادق (علیه السلام) علت این ابهام و پوشیدگی قرآن را چنین توضیح داده است: «و جز این نیست که خداوند با پوشاندن مطالب قرآن خواسته است مردم به باب و صراط او برسند و او را بپرستند، و از راه قرآن به فرمان‌برداری از برپادارندگان کتاب و گویندگان به امر او به سخن او برسند، و آنچه را از قرآن که به [فهم] آن نیازمند هستند از آنان جویا شوند، نه از پیش خودشان. سپس فرمود: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (و اگر آن را به رسول و صاحبان امر خود بازمی‌گرداندند قطعاً آن را از کسانی از ایشان که استنباط می‌کنند می‌فهمیدند)؛ اما از غیر از آنان، هرگز دانسته نخواهد شد و یافت نخواهد شد.» در اینجا اشاره واضحی است به اینکه علم استنباط، علمی اختصاص یافته به کسانی است که مکلف به آموزش قرآن هستند و از آن هیچ‌کس دیگری به‌جز

آنان نیست، هر قدر هم از علم به آن‌ها داده شده باشد تا از کتاب درک کنند. پس متن صریح کتاب، استنباط را فقط به آن‌ها و نه هیچ‌کس دیگر- منحصر کرده است.

- سوم: امام صادق علیه السلام علت این تخصیص و انحصار به آن‌ها و نه هیچ‌کس دیگری- را چنین بیان می‌فرماید: «و تو دانسته‌ای نمی‌شود خلق همه‌شان اولی الامر باشند؛ زیرا در این صورت آن‌ها کسی را پیدا نخواهند کرد که به او فرمان دهند، و امر و نهی خدا را به او برسانند. پس خداوند والیان را خواصی قرار داد تا کسی که به این علم اختصاص داده نشده است به آن‌ها اقتدا کند. پس این را درک کن ان شاء الله.» این یک استدلال کامل عقلی است که معنی برگزیدن و علت آن را محکم و قطعی کرده است، و هیچ راهی برای رد کردن یا نقض آن وجود ندارد.
- چهارم: بعد از آنکه امام علیه السلام برای سؤال کننده علت انحصار اخذ قرآن را از ایشان علیه السلام و نه از هیچ‌کس دیگر- بیان کرده، به بیان جزئیات این برگرفتن پرداخته است و هشدار می‌دهد: «و مبادا و مبادا قرآن را به رأی خود تلاوت کنی، که مردم همان‌گونه که در دیگر امور مشترک هستند، در علم قرآن یکسان نیستند.» در اینجا هشدار در سطح تلاوت یعنی قرائت قرآن- واضح و صریح است؛ زیرا قرائت، نخستین گام برای ورود به رویکرد معرفت درست و سالم است؛ و امام علیه السلام علت ترک برگرفتن از مردم را به تفاوت‌های آن‌ها از بهره‌مندی از علم خدا تفسیر می‌کند، و این تفاوت‌ها قطعاً عاملی برای اختلاف تلاوت و تعدد آن می‌شود، همان‌طور که در عمل رخ داده است و قرائت‌های هفت‌گانه و بیش از آن وجود دارند.
- پنجم: سپس این هشدار را به تأویل قرآن به همان سیاق هشدار برای تلاوت قرآن با رأی و نظر- تعمیم داده و فرموده است: «و نمی‌توانند آن را تأویل کنند، مگر از حد و دروازه آن که خداوند برایش مقرر داشته است. پس ان شاء الله درک کن، و این امر را از جایگاه خود بخواه تا آن را بیایی ان شاء الله.»

این خبر به روشنی کامل نشان می‌دهد چرا رسول خدا ﷺ به امت فرمود: «ای مردم، من در میان شما چیزی به جا می‌گذارم که اگر آن را برگیرید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم.»^۱

مبحث دوم: بررسی مفهوم رویکرد لفظ‌محور در دلالت

پس از آنکه پژوهشگر نیلی دیدگاه خودش را درباره نقض رویکرد اعتباطی در دلالت به ثبت می‌رساند وی اقدام به بنیان نهادن رویکرد خود می‌نماید؛ رویکردی که می‌گوید ارتباط میان دال و مدلول، ارتباطی جوهری، حرکتی و قابل تقسیم‌بندی است. وی پیش از آنکه شروع به تأسیس رویکرد خود کند، برخی تصوراتی را ارائه می‌دهد و آن‌ها را جزو معضلاتی برمی‌شمارد که لازم است برای خواننده تسهیلشان کند تا آن شاکله و ساختار روشمندی را که برای ارتباط میان دال و مدلول مطرح خواهد کرد بپذیرد. به نظر او نخستین معضل در میل غریزی بشر به اختصار و خلاصه‌گویی نهفته است که باعث می‌شود آن‌ها به استفاده از «الفاظ» برای برآوردن اهدافی متعدد روی بیاورند. اما وی معضل دوم را در تمایل مردم به حفاظت و نگهداری از واژگانی که به صورت آنی به آن‌ها نیاز دارد می‌داند، و اینکه عموم به این تمایل به صورت درازمدت نگاه نمی‌کنند، و این وضعیت عموم زبان‌شناسانی است که اکثریت را تشکیل می‌دهند؛ اما نخبه‌هایی که به‌تنهایی بیشتر عبارات را به دلیل نیازشان به آن‌ها حفظ می‌کنند، عاملی را تشکیل می‌دهند که با عموم مقابله می‌کنند و از خطر نابودی واژگان زبانی می‌کاهند. معضل سوم، تمایل عموم برای توضیح یک شیء یا یک امر واحد با شدت‌های مختلف است؛ و معضل چهارم، وجود زبان‌های مختلف^۲ است.^۳

۱. الجامع الکبیر، ترمذی: ۶/۱۲۴/ح ۳۷۸۶.

۲. الألسن المختلفة.

۳. مراجعه کنید به: اللغة الموحدة: ص ۳۹ تا ۴۶.

هرکسی درباره معضله‌های اول و دوم تأمل کند معضله‌هایی که نیلی آن‌ها را مانعی می‌بیند که لازم است در برابر آنچه می‌خواهد مطرح کند هموارشان کند. ملاحظه خواهد کرد به نظر نیلی «زبان گفتاری»^۱ مولودی اجتماعی است نه مولودی انفرادی که از فرد شروع شده و سپس او آن را از جامعه یاد گرفته باشد؛ و این دیدگاه او را وادار می‌کند واقعیتی علمی را که قرآن و علم آن را اثبات کرده‌اند نقض کند؛ واقعیتی که مضمون آن بیان می‌کند «وجود» به صورت منفرد ساده شروع شد، و سپس شروع کرد به توسعه یافتن و ازدیاد و پیچیده شدن. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۲ (ای مردم، از پروردگارتان پروا بردارید که شما را از «نفسی واحد» آفرید و جفتش را از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را پراکند؛ و از خدایی پروا داشته باشید که به [نام] او از یکدیگر درخواست می‌کنید؛ و زنهار از خویشاوندان مبرید، که خدا همواره بر شما نگهبان است).

و «زبان گفتاری»^۳ با «وجود» آغاز شد؛ زیرا وسیله‌ای است برای توصیف و تدوین حرکت وجود، و اگر «زبان گفتاری» نبود داده‌هایی از مخلوقات قدیمی به زمان حاضر ما نمی‌رسید، به طوری که دانشمندان مسیر تحویل تاریخی آفرینش را تا میلیاردها سال تخمین می‌زنند.^۴ آیا این عدد از راه غیب‌گویی و تیری در تاریکی به دست آمده، یا نتیجه به‌دست‌آمده از تحقیقات علمی بوده که داده‌هایی تدوین شده را نتیجه داده است و دانشمندان با کاوش‌ها و آزمایش‌هایی که انجام داده‌اند به آن دست یافته‌اند؟!

۱. اللغة.

۲. نساء: ۱.

۳. اللغة.

۴. مراجعه کنید به: داستان کیهان، جان گریبین، ترجمه دکتر مصطفی ابراهیم فهمی: ص ۱۳.

منشأ میل به سادگی و اختصار، فطری است، نه تمایل به فروکاستن از کثرت؛ و این گفته‌ای است که حرکت تکاملی را که درباره جهان می‌گوید از سادگی شروع شد و سپس رو به گسترش و ازدیاد نهاد نقض می‌کند. ارتباط جوهری (ذاتی) زبان با خلقت باعث می‌شود زبان نیز تحت سیطره قوانین تکامل قرار داشته باشد، همان‌طور که همه مخلوقات در سیطره این قوانین قرار دارند. حتی درباره معضل دوم نیز - که به نظر نیلی از معضل اول سرچشمه گرفته است - شاید وجود سندهای لغوی به دست آمده از تدوین‌های زبان‌های باستانی زبان سومری به عنوان مثال - معضلی را که وی از میل به استعمال آئی عبارتها فرض گرفته است ثابت نمی‌کند؛ و با توجه به دیدگاه موسوم به «قصیدت» مشخص می‌شود رویکردی است که به سوی اقتصاد و میانه‌روی تمایل دارد؛ به این معنا که «زبان گفتاری» خودش تمایل دارد به اینکه واژه‌هایی را شکل بدهد که با توجه به کثرت یا قلت معانی، از معانی برگرفته شوند؛ و هرکس در آنچه از آل محمد (علیهم السلام) نقل شده است تدبر کند خواهد فهمید «تکثر» ناشی از کثرت جهل است، و هرچه جهل کمتر شود کاربرد متکثر برای زبان کاهش می‌یابد. از علی (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «علم یک نقطه است؛ و افراد نادان آن را زیاد کرده‌اند...»^۱

و نیز آنچه از ایشان (علیهم السلام) وارد شده است این خبر را تأیید می‌کند: «بدان، همه اسرار کتاب‌های آسمانی در قرآن هست، و همه آنچه در قرآن است در فاتحه هست، و همه آنچه در فاتحه است در بسمله هست، و همه آنچه در بسمله هست در باء بسمله هست، و همه آنچه در باء بسمله هست در نقطه‌ای هست که زیر باء قرار دارد.» و علی (کرم الله وجهه) فرمود: «و من آن نقطه زیر باء هستم.»^۲

اما معضلات سوم و چهارم ناظر بر حالت ظاهری واژه هستند؛ اینکه واژه‌ها از یک

۱. ینابیع المودة لذوی القربى، قندوزی حلبی: ۸۲/۱؛ مراجعه کنید به: تاج العروس زبیدی: ۱۵۳/۲۰ ماده «نقط».

۲. ینابیع المودة لذوی القربى: ۸۱/۱ و ۸۲.

جمعیت لغوی با یک زبان خاص تا جمعیت دیگر تفاوت دارند، در نتیجه اختلاف در تعداد صداها و آهنگ‌هایی است که این صداها تولید می‌کنند، و نیز مجموعه حرکات و مقاطعی که این صداها را برای ایجاد واژه‌ها به یکدیگر پیوند می‌دهند. تمام این امور در چهارچوب ظاهر واژه قرار می‌گیرند نه باطن آن، و هیچ ارتباطی میان ظاهر و باطن وجود ندارد. اما درست، تشخیص اختلاف واقع شده است، و اینکه این اختلاف از جمله اسبابی در نظر گرفته شود که از هرگونه ارتباط حقیقی میان دال و مدول خالی باشد صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اختلاف زبان‌ها سنت و روه‌ای است که تابع قانون تکامل است و گونه‌زایی آن را لازم می‌گرداند، چه برسد به تأثیرپذیری زبان‌ها از محیط‌زیست و دوره‌ای که شما در آن زندگی می‌کنی؛ و شاید اینکه عربی فصیح به‌شدت در برابر حاصل شدن فرسایش زبانی - اگر چنین تعبیری مجاز باشد - در نتیجه اختلاف مکان‌ها و زمان‌ها و نسل‌ها مقاومت کرده است، به‌دلیل وجود متن قرآنی باشد که قرین زبان سخن‌گوی آن بوده است. اینها دو وجه برای یک چیز یعنی دین الهی - هستند، و اگر وجود قرآن و سخن‌گوی قرآن نبود قطعاً عوامل فرسایش زبانی در عربی وارد می‌شد و در نتیجه چه بسا چیزی جز اسم و رسمی از آن باقی نمی‌ماند.

با توجه به این مقدمه ارائه‌شده برای آشنا شدن با «رویکرد قصدی» برای ما روشن می‌شود رویکرد قصدی، دیدگاهی است که نگاه و تمرکز بر ظاهر واژه‌ها را رها نکرده است، بلکه به ظاهر واژه‌ها بسیار اهمیت داده و تلاش کرده است ثابت کند باطن واژه در ظاهر آن پنهان است. به همین دلیل نیلی تصور می‌کند زبان ابتدا به‌صورت گسترده آغاز شد و علت کوچک و محدود شدن عرصه آن، کاربرد آن بوده است که معضلات چهارگانه پیش‌گفته آن را محاصره کرده‌اند. پژوهشگر نیلی دو دسته زبان گفتاری متمایز را در نظر می‌گیرد؛ زبان ممکن، که همان زبان گسترده است؛ و زبان کاربردی، که همان زبان

گفتاری عموم است که به سمت اختصار و کم کردن متمایل شده است.^۱

شاید در ملاحظاتی که پژوهشگر نیلی برای از بین بردن ریسمان ارتباطی میان دال و مدلول به ثبت می‌رساند، اشاره‌ای سودمند باشد که لازم است به آن توجه داشته باشیم:

پژوهشگر نیلی در تشخیص «درد» درست عمل کرده ولی به «داروی مناسب» دست نیافته است. بله، کسانی که ارتباط میان دال و مدلول را اصلاً در نظر نمی‌گیرند یعنی عموم زبان‌شناسان- به دلیل برداشت نابسامان از وضعیت زبان و افکار چنین می‌کنند، و این نابسامانی همان عاملی است که باعث شده است این ارتباط به دور انداخته شود؛ و به‌رغم اینکه نیلی این مشکل را به آنچه او «معضلات چهارگانه» نامیده نسبت داده است، این پژوهش آن‌ها را به‌عنوان معضلاتی توصیف کرده که نیلی را وادار کرده است این ریسمان ارتباطی را به دور بیندازد. کسی که به اصل مشکل بازگردد می‌بیند انحراف مردم از زبان فصیح که مکلف به تعلیم بوده، عامل به‌دور انداختن این ریسمان ارتباطی بوده است؛ و این مشکل را رسول خدا ﷺ در حدیث شریف بعدی بیان کرده است: ابونعیم از عمر (رضی الله عنه) روایت کرده است، گفت: ای رسول خدا، شما چطور از ما فصیح‌تری درحالی که همواره در میان ما بوده‌ای؟ فرمود: «زبان اسماعیل کهنه شده و از بین رفته بود؛ ولی جبرئیل آن را آورد و من آن را حفظ کردم.»^۲

و قرآن با این فرمایش حق تعالی به درستی این خبر گواهی می‌دهد: ﴿وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾^۳ (و ما نیک می‌دانیم آنان می‌گویند: «جز این نیست که بشری به او می‌آموزد.») [نه چنین نیست، زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می‌دهند اعجمی [غیرفصیح و روشن] است و این

۱. مراجعه کنید به: اللغة الموحدة: ص ۴۱.

۲. سبل الهدی و الرشاد، الصالحی الشامی: ۱۳۵/۲؛ و مراجعه کنید به: تاریخ دمشق، ابن عساکر: ۳/۴ و ۴.

۳. نحل: ۱۰۳.

[قرآن] به زبان عربی روشن و فصیح است.

«زبان عربی مبین» در این آیه کریم، زبان محمد ﷺ است که به‌عنوان معلمی برای مردم مبعوث شد. روایت شده است رسول خدا ﷺ در روزی ابری فرمود: «سفیدی و روشنی این ابر را چگونه می‌بینید؟» گفتند: چقدر زیبا و متراکم است. فرمود: «ستون‌های آن را چگونه می‌بینید؟» گفتند: چقدر زیبا و قدرتمند است. فرمود: «سیاهی آن را چگونه می‌بینید؟» گفتند: چقدر زیبا و سیاه است! فرمود: «چرخش آن را چگونه می‌بینید؟» گفتند: بله، چقدر زیباست و چه قدرتمند می‌چرخد! فرمود: «آن را چگونه می‌بینید، آیا مخفی است یا شتابان؟ یا پاره‌پاره می‌شود؟» گفتند: بلکه پاره می‌شود. مردی گفت: ای رسول خدا، چقدر فصیح سخن می‌گوی؛ کسی را ندیده‌ایم که عربی‌تر از تو سخن بگوید! فرمود: «این سزاوار من است؛ جز این نیست که قرآن به زبان عربی مبین بر من نازل شده است.»^۱

و روایت شده است یاران آن حضرت ﷺ به ایشان گفتند: ما کسی را ندیده‌ایم که فصیح‌تر از شما باشد؟ فرمود: «و چه چیز مانع من شود؛ درحالی که قرآن به زبان من، زبان عربی مبین نازل شده است، و من از قریش هستم، و در بنی‌سعد بن بکر بزرگ شده‌ام.»^۲

سیره تاریخی «زبان گفتاری» نیز این موضوع را تأیید می‌کند؛ زیرا با هر مبعوث‌شده الهی، تصحیحی برای مفاهیم، و حتی ارزیابی واژه‌های گفتاری و تعمیق آن‌ها و بازگرداندن آنچه جنبه‌هایی از واژه که از معانی‌اش تراوش یافته‌اند و از واژه کنده شده‌اند به همان معانی انجام می‌شود تا این فرایند در جهت تصحیح جهت‌گیری شناختی مردم حرکت کند.

این پژوهش درصدد ورود به ارزیابی کارکرد این دو دیدگاه یعنی دیدگاه‌های اعتباطی و

۱. تاریخ دمشق، ابن‌عساکر: ۵/۴.

۲. سبل الهدی و الرشاد: ۱۳۵/۲.

قصیدت نیست، و نیز درصدد وارد شدن به ارزیابی‌ها با استفاده از خودشان نیست. این پژوهش فقط به این دلیل به این دو رویکرد پرداخته است که نشان دهد هر دو دیدگاه چیزی را به مطالعات زبان‌شناسی ارائه داده‌اند که نمی‌توان انکارش کرد؛ و این همان موضوعی است که این تحقیق روی بیان آن تمرکز و تأکید کرده است، و از آن برای ارائه بیان اهمیت وجود زبان معلم در معادله «دلالیت» بهره می‌برد تا آن معادله، نقل‌کننده‌ای امین برای معرفت، و عاملی فاعل و توسعه‌دهنده برای حرکت دادن خلق به سوی هدفی باشد که به‌خاطرش آفریده شده‌اند.

شکی نیست دیدگاه اعتباطی برای مطالعه زبان‌شناسی برای حقیقت «اشاره» [یک اشاره زبانی یا واژه] که به طور تصادفی با «معنایی خاص» ارتباط دارد بیانی ارائه کرده است، و اینکه منشأ تصادفی بودن آن ذاتی است. پس یک اشاره زبانی یا «دال» یا «لفظ» به‌خود خود دربرگیرنده عین معنایی مشخص است که از طریق دقت نظر در آن کشف نمی‌شود؛ اما «لفظ» از آنجا که «لفظ» است پس دارای طبیعتی کور است؛ یعنی خودش به معنا هدایت نمی‌کند، بلکه نیازمند کسی است که آن را با همان معنایی همراه کند که از آن تراوش یافته است؛ از این‌رو در معادله «دلالیت» آن حد میانی که از آن غفلت شده است وارد می‌شود؛ یعنی «زبان معلم» یا «زبان ناطق»؛ به‌خصوص وقتی عرصه کارکرد دلالیت، متن دینی، و به‌طور خاص تر قرآن کریم باشد. پس معقول نیست قرآن به زبان محمد ﷺ نازل شود ولی محمد تعلیم‌دهنده آن نباشد؛ و شاید شگفت‌تر این است که ادعا شود آموزش قرآن را کسی که مکلف به آن نشده است می‌تواند انجام دهد، درحالی که او مکلف به تعلیم و یادگیری قرآن و گرفتن آن از اهلش است! حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (و پیش از تو جز مردانی را که به آن‌ها وحی می‌کنیم نفرستادیم. پس، از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید).

تدبر در این متن کریم روشن می‌کند مردانی به‌خصوص هستند که کلام خدا و علم آن را از طریق وحی می‌آموزند، و اینها کسانی هستند که مکلف به آموزش مردم هستند، و به همین دلیل خداوند سبحان به مردم فرمان داده است به آن‌ها رو کنند و از آن‌ها بپرسند. از نظر مردم و حتی مخلوقات ثابت شده است منبع علم، خداوند علیم حکیم و سبحان است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾^۱ (گفتند: منزه‌ی تو؛ ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم).

پس به‌طور قطع عامه مردم جز آنچه را که پیش‌تر از خداوند سبحان با واسطه حجت‌هایش - که به‌عنوان معلم برای مردم برانگیخته است - یاد گرفته‌اند نمی‌دانند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲ (پرورگارا در میان آن‌ها فرستاده‌ای از خودشان برانگیز تا نشانه‌هایت را برایشان بخواند و کتاب و حکمت به آن‌ها بیاموزد و آن‌ها را پاکیزه گرداند؛ که به‌راستی تو شکست‌ناپذیر حکیمی).

پس برای آنکه مردم یاد بگیرند، حتماً باید معلمی الهی وجود داشته باشد که به آن‌ها کتاب و حکمت بیاموزد، و شکی نیست «حکمت» واقع نمی‌شود مگر اینکه در قالب الفاظ شنیده‌شده و خوانده‌شده، همراه با معنایی باشد که الفاظ از آن‌ها تراوش یافته‌اند؛ و ممکن نیست معنای تراوش‌یافته از این معنا را جز کسانی که علم را به‌صورت وحی از خداوند سبحان یاد گرفته‌اند بشناسند؛ همان‌ها که خلفا و حجت‌های خدا و معلمان مکلف به تعلیم خلق و هدایتشان به‌سوی خداوند سبحان هستند.

از اینجا ضرورت اخذ تلاوت و تعلیم را از کسانی که خداوند سبحان آن‌ها را به این کار تکلیف کرده است متوجه می‌شویم، و این معلم‌ها در بخشش و اعطای دانش و معلومات

۱. بقره: ۳۲.

۲. بقره: ۱۲۹.

به طالبانش و کسانی که درباره‌شان سؤال کنند کوتاهی نکرده‌اند؛ از همین رو حروفی که آل محمد (علیهم السلام) یعنی معلمان مکلف به آموزش مردم خوانده‌اند به ما رسیده است. برای پژوهشگر از یک سو معنای تصادفی بودن ارتباط میان دال و مدلول روشن شد، و از سوی دیگر حقیقت معنای قصدی بودن ارتباط میان دال و مدلول روشن گردید، و از سوی دیگر نیز به وضوح روشن شد کسانی که در زمینه تحقیقات زبان‌شناسی کار می‌کنند به‌طور کامل از حد میانی و رکن سوم غفلت ورزیدند؛ رکن سومی که بدون آن معادله دلالت منهدم می‌شود یا در فضای اعتبار و قراردادی بودن کور و عقیم گرفتار می‌شود، یا در فضای قصدیت موهومی باقی می‌ماند و به همان نتیجه‌ای منجر می‌شود که تفکر اعتباری منجر شده است. از طریق شناخت رکن سوم یا حد میانی در معادله دلالت روشن می‌شود «دال» -که عامل ایجاد توهم تصادفی بودن شده است- دارای ماهیتی کور است، و همین ماهیت ذاتی آن بوده است که پژوهشگران را در توهم اعتبار (قراردادی و تصادفی بودن) گرفتار کرده است؛ و از سوی دیگر روشن می‌کند وجود «ماهیت باصره» (بینا) برای «مدلول» باعث شده است قائلین به دیدگاه قصدیت دچار این توهم بشوند که این «ماهیت باصره» در خود «دال» پنهان است و می‌توان آن را از طریق ارزش‌های حرکتی هر صوت، به‌همراه چگونگی ردیف شدن و پشت‌سر هم بودن صداها استخراج کرد. اگر آنچه قصدیت به تصویر کشیده است درست می‌بود قطعاً نقص لغوی که آل محمد (علیهم السلام) در قرائت این فرمایش حق تعالی مشخص کرده‌اند درباره‌اش هشدار می‌داد: ﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدٍّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾ (او تعقیب‌کنندگانی دارد که به فرمان خدا او را از پیش‌رو و از پشت‌سرش پاسداری می‌کنند. در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا [اینکه] آنان حال خود را تغییر دهند؛ و چون خدا برای قومی گزندی بخواهد هیچ بازگشتی برای آن

نیست، و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود).

این آیه در حضور ابو عبدالله علیه السلام خوانده شد، و ایشان به قاری آن فرمود: «مگر شما عرب نیستید؟ چگونه تعقیب کنندگان می‌توانند از پیش‌رو باشند؟» گفت: فدای شما شوم؛ چگونه است؟ فرمود: «این‌طور نازل شده است: ﴿لَهُ مَعْقِبَاتٌ مِنْ خَلْفِهِ وَ رَقِيبٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ (او تعقیب‌کنندگانی از پشت‌سر و مراقبی از پیش‌رو دارد که او را به امر خدا محافظت می‌کنند)؛ و چه کسی است که بتواند چیزی را از امر خدا محافظت کند؟! ...»^۱

اگر «قصیدت» در دل خود لفظ پنهان بود و به زبان سخن‌گوی آموزش‌دهنده نیاز نداشت، عاملان به این دیدگاه می‌توانستند در این آیه توقف کنند و همان‌طور که امام صادق علیه السلام سؤال کرده است سؤال کنند و به همان چیزی که تصحیح کرده است حکم کنند؛ ولی آن‌ها در هیچ‌کدام از کتاب‌هایی که برای بیان قصیدت نوشته‌اند به آن توجه نداشته‌اند.

به نظر پژوهشگر نیلی «واژه» یک «ایده» یا «یک فکر به‌خصوص» است^۲ و تمام آنچه انجام می‌شود ظهور یا انطباق این ایده در اشیاست، یا برخلاف و متفاوت و متضاد با آن است؛ و اگر ما می‌توانستیم حقیقت یک شیء را بشناسیم می‌توانستیم بگوییم آن شیء فلان «عبارت» است و هیچ «واژه» دیگری نیست و هرگز نخواهد بود.^۳ در اینجا «نیلی» سبب اختلاف و تضاد را به فقدان دانش ما درباره حقایق اشیا مرتبط می‌داند. حال تا زمانی که ما حقیقت چیزی را نشناخته باشیم، او چگونه می‌تواند چنین اقراری داشته باشد که اگر ما از حقیقت واژه اطلاع داشتیم آن واژه قطعاً توضیحی از خود شیء می‌بود و هیچ چیز

۱. تفسیر قمی: ص ۳۳۶؛ تفسیر البرهان، بحرانی: ۲۵۵/۱۳/۴.

۲. مراجعه کنید به: اللغة الموحدة: ص ۵۶.

۳. منبع قبلی.

دیگری را توضیح نمی‌داد؟! باید توجه داشت منظور از «واژه» -که مدّ نظر نیلی است- یک واژه به کار گرفته شده است؛ پس آیا عاقلانه است ما واژه‌ای را بر زبان برانیم که به حقیقت شیء خاصی دلالت می‌کند، درحالی که خود آن حقیقت را نمی‌شناسیم؟ این درحالی است که «واژه» به نوبه خود مولودی فضایی نیست؛ بلکه مولودی بشری است، و می‌دانیم «فاقد چیزی، آن را نمی‌دهد»؛ پس چگونه جاهل به حقیقت اشیا، واژه‌ای را بر زبان می‌راند که حقایق اشیا را تعبیر می‌کند؟

شاید آنچه از دید پژوهشگر نیلی پنهان مانده این نکته است که «الفاظ» (با واژگان) بیانی برای کارکردهای افکار است نه آن‌طور که او تصور می‌کند. خود افکار. افکار به خودی خود قابلی پیدا نمی‌کنند که توانایی اظهارشان را در عرصه واژه‌ها دارا باشد، ولی واژه‌ها می‌توانند کارکرد یک فکر یا ایده خاص را اظهار کنند؛ بر همین اساس است که واژه‌ها به صورت زیر دسته‌بندی شده‌اند: فعل، صفت، و اسم. حال سؤالی که باید پرسیده شود این است که: آیا می‌توان اسم «درخت» را بر «کوه» اطلاق کرد؟ پاسخ: از نظر امکان‌پذیر بودن، بله می‌توان چنین کرد؛ به شرطی که در خود واژه چیزی نباشد که به خودی خود به ایده یا فکری خاص اشاره داشته باشد، مادام که واسطه‌ای میان آن ایده و واژه یعنی زبان- وجود دارد. حال اگر واژه بر زبان مسلط بود و واژه یا کلمه همان عاملی باشد که به فکر و ایده دلالت می‌کند، نه برعکس، در این صورت لازم می‌شد واژه‌هایی که به یک شیء مشترک متشابه در میان ملت‌ها دلالت می‌کنند در زبان‌های آن‌ها نیز متشابه باشند، درحالی که چنین خصوصیتی در عمل وجود ندارد؛ و علاوه بر آن متن قرآنی به روشنی اختلاف آیات و نشانه‌ها را بیان می‌فرماید. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّسَانِكُمْ وَاللَّوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱ (و از نشانه‌های او آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شماست. قطعاً

در این برای دانایان نشانه‌هایی است).

پس اختلاف در زبان‌ها وجود دارد، و مشابه اختلاف رنگ‌هاست. پس همان‌طور که اختلاف رنگ‌ها براساس قانون طبیعت جریان دارد، اختلاف زبان‌ها نیز در همان مسیر جریان می‌یابد. بنابراین وظیفه «لفظ» یا «واژه» بیان کارکرد ایده است، و کارکردها با اختلاف زمان و مکان و نیز سخن‌گو متفاوت می‌شوند. پس وجود این متغیرهای سه‌گانه، نشان‌دهنده متغیر بودن زبان‌هاست، همان‌طور که نشان‌دهنده متغیر بودن رنگ‌هاست، و متن قرآنی به‌وضوح و آشکارا آن را بیان می‌فرماید.

شاید واژه‌ها و کلماتی که در زبان عربی وجود دارد و آن‌ها را تحت عنوان «تضاد» دسته‌بندی می‌کنند به‌روشنی به این نکته اشاره داشته باشد؛ مثل کلمه «جون» که هم برای سفید و هم برای سیاه به کار می‌رود^۱ و همانند این کلمه، واژه‌های بسیار دیگری هم وجود دارند. پس اطلاق یک واژه برای تعبیر از چیزی یا امری، تابع طبیعت سخن‌گو و محیط و دوران اوست، و این متغیرهای سه‌گانه در اینکه عبارت مثلاً با مزاج عربی‌اش باشد یا غیرعربی نقش بزرگی ایفا می‌کنند؛ بنابراین «واژه» تابع منظور سخن‌گوست، و به حقیقتی که توضیحش می‌دهد وابسته نیست. بنابراین واژه یا کلمه‌ای وجود ندارد که خودش سخن بگوید که یک ایده یا تفکر معین این‌گونه است و غیر آن نیست! یعنی وضعیت برخلاف چیزی است که نیلی تصور کرده است.

در حدیث قدسی آمده است: «من گنجی پنهان بودم؛ دوست داشتم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.»^۲

پس در ابتدا مخلوق عارفِ شناساننده وجود داشت.

۱. کتاب الأضداد، ابوبکر بن الانباری: ص ۱۱۱.

۲. رسائل کرکی: ۳/۱۵۹.

اگر در حدیث قدسی «من گنجی مخفی بودم» تدبر کنیم چه معنایی دارد؟

این یعنی آن معبود سبحان، از «کلام» به عنوان ابزار شناخت و معرفت، منزه است؛ از این رو حتماً باید نخستین مخلوق به خودی خود سخن بگوید، و با «کلام» شناخت خود را از گنج مخفی توضیح بدهد، و او می‌تواند به کسی که بعد از خودش می‌آید آموزشی را که به وسیله اش گنج پنهان را به او بشناساند ارائه بدهد تا آن غایتی که به خاطرش خلقت انجام شده است محقق گردد؛ از این رو وقتی این شبهه ایجاد شد که مسیح (علیه السلام) پسر خداست پاسخ نخستین خلق همان طور که قرآن کریم آن را با فرمایش حق تعالی حکایت کرده است - چنین می‌آید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَبْدِينَ﴾^۱ (بگو اگر برای [خدای] رحمان فرزندی بود من نخستین پرستندگان بودم).

در اینجا گوینده، اموری را آشکار می‌کند؛ از جمله:

اول: نخستین بودنش، که نشان می‌دهد او نخستین سخن‌گویان است. اینکه او نخستین عبادت‌کنندگان است یعنی او نخستین کلمه عارف شناساننده بوده است و به این ترتیب درستی و صحت این متن انجیلی را تأیید می‌کند: (در ابتدا کلمه بود). کلمه در اینجا اشاره‌ای است به اینکه مخلوق اول، کلمه عارف شناساننده گنج پنهان است، و در این کلمه این راز از گنج «که این کلمه، جاودان و باقی است» نهفته است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۲ (و با خدا معبودی دیگر مخوان. خدایی جز او نیست. جز ذات او همه چیز نابودشونده است. فرمان از آن اوست؛ و به سوی او بازگردانیده می‌شود).

از آل محمد (علیهم السلام) روایت شده است که آن‌ها (علیهم السلام) وجه باقی خدا هستند. ابو عبد الله

۱. زخرف: ۸۱.

۲. قصص: ۸۸.

صادق علیه السلام فرموده است: «ما آن صورت خدا هستیم که از بین نمی‌رود.»^۱ و آن‌ها کلمه باقی او هستند؛ و این کلمه، خودش سخن گوست؛ و این خصوصیتی است که به نخستین عبادت‌کنندگان و کلمه نخستین اختصاص دارد و آنکه بعد از او می‌آید گیرنده‌ای است که از او شنیده است.

شاید کسی بگوید: اگر «سخن» یکی، و «معلم» یکی است پس چرا مردم دچار اختلاف شدند و زبان‌هایشان متفاوت شده است؟! پاسخ به این پرسش را آیه اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها عهده‌دار شده است. به همین ترتیب سخن‌گو به یک رنگ بوده است پس چرا کسانی که اطراف او بودند و کسانی که پس از او آمدند به رنگ‌های مختلف درآمدند؟! این علاوه بر آن است که «ملکه کلام» (استعداد ذاتی سخن گفتن) همان «ملکه امتحان» است تا انسان زبانی را برگزیند که معرفتی را برایش به بار آورد تا این معرفت، علت وجود او را محقق سازد؛ از این رو از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: «عربیّت به رابطه پدر فرزندی نیست، بلکه زبانی گویاست.»^۲

در این روایت دو فایده وجود دارد: اول: عربیّت زبان شناخت^۳ است؛ و دوم: زبان [لسان] می‌تواند تغییر کند و به زبان والدین تبدیل شود، به‌جای آنکه زبان عارف باشد، و محور و عرصه اختلاف، در انتخاب میان زبان عارف و زبان پدری است که او را به دنیا آورده است؛ از این رو می‌بینیم کسی که می‌خواهد حق را بشناسد به‌سوی زبان عارف باز می‌گردد تا به او تعلیم دهد. در اینجا نکته مهمی هست که باید به آن توجه شود: تصور نشود منظور از «زبان» امتیازی برای هر سخن‌گوی به عربی است. عربیّت صورتی منطوق (گفتاری)، و معنایی مقصود (مدنظر) است؛ و مطلوب آن است که منطوق (گفتار) به مقصود منتهی

۱. توحید، شیخ صدوق: ص ۱۵۰.

۲. مراجعه کنید به: کافی: ۱۳۳/۸.

۳. لسان المعرفة.

شود. پس وقتی گفتار از مقصود منحرف شود عربیت تبدیل به عربیت پدرفرزندی شده است، نه عربیت زبان گویا؛ و این راه‌حلی برای اشکالی است که ممکن است به ذهن کسی خطور کند: عدالت در این شناساندن کجاست، درحالی که کسانی هستند که زبانشان مشابه زبان سخن‌گوی عارف است، ولی دیگران مشابه او نیستند؟!

محور یا ملاک، مشابهت با صورت نیست، بلکه مشابهتی که تحققش مطلوب است مشابهت مقصود است. اعرابی که صورت زبان پیامبر (ص) ، صورت زبانشان بود، نتوانستند نجات یابند، و صورت متفاوت برای سلمان فارسی و صهیب رومی و بلال حبشی مانعی نشد از اینکه زبانشان زبان پیامبرشان (ص) بشود و به این ترتیب تبدیل به پیروانی شوند که توسط او آموزش می‌بینند؛ این در حالی است که بسیاری از کسانی که تصور می‌کردند عربیت همان عربی پدرفرزندی است ناکام ماندند، و تشابه صورت هیچ سودی برایشان نداشت.

شگفت اینکه نیلی نتیجه‌ای را بر تصورات خود مترتب می‌کند و می‌گوید:

«پس "واژه" دالّی نیست که به مدلول بیرون از خودش دلالت کند، بلکه هم‌زمان "دال و مدلول" است و این نکته‌ای بسیار مهم است؛ زیرا ما همیشه میان دلالت ذاتی واژه و چیزی که بر آن اطلاق می‌شود تمایز قائل می‌شویم؛ و این خصوصیتی است که هرگز در نظریه "زبان یکپارچه" وجود نخواهد داشت.»^۱

در اینجا نیلی برای اثبات نتیجه‌گیری خود به تشبیه پناه می‌برد و می‌گوید:

«می‌توان واژه را به این صورت تشبیه کرد: واژه شبیه یک نقشهٔ پیوسته شده با تجهیزات ساخته شده است.»

و می‌گوید:

«نقشه» دال، و «دستگاه» مدلول نیست، همان‌طور که این باور وجود ندارد که «نقشه» به دستگاه (ایده) اشاره می‌کند، زیرا در واقع دستگاه با نقشه طوری تعامل می‌کند که گویا او خودش «ایده» است.»^۱

در اینجا نیلی مثال را به‌طور کامل زیوررو می‌کند؛ یعنی چرا «نقشه» همان «مدلول» نباشد و «دستگاه» دال بر آن نباشد، و به‌این ترتیب اینکه گفته شود «نقشه» همان «فکر و ایده» است درست بشود؟! مشکلی که نیلی به آن توجه نکرده این است که «ایده و تفکر» در «واژه یا عبارت» ظاهر می‌شود، و در این اختلافی نیست، و به همین دلیل است که می‌گوییم واژه، اندیشه را بیان می‌کند، و به آن صورتی که وی می‌گوید خود تفکر و اندیشه نیست؛ زیرا هیچ دلیل قطعی وجود ندارد که واژه یا کلمه همان تفکر باشد، و اگر خود تفکر بود لازمه آن بی‌نیازی از زبان سخن‌گو می‌شد؛ زیرا در این صورت وجود وی در معادله دلالت از باب تحصیل حاصل می‌شد، و این نتیجه‌ای است که حتی خود نیلی نیز قبول ندارد؛ و به همین دلیل مثال را واژگونه کرده است.

به‌رغم به کار بردن این مثال به‌صورت واژگونه، باز هم ما می‌بینیم نیلی طرف سوم را در معادله دلالت ذکر می‌کند و آن را «خبیر» (کارشناس) می‌نامد. اگر وجود «خبیر» در این معادله ضروری نبود، از طرف نیلی به‌عنوان یک طرف اضافه‌شده به دو طرف دیگر معادله ذکر نمی‌شد.

در اینجا نکته دیگری هم هست: نیلی با دلیل اثبات نکرده است که «تفکر یا ایده» همان «معنا» است و حتی به این موضوع نپرداخته و آن را به‌صورت مبهم رها کرده است. مشکل در اینجا است که «اندیشه» همان معنا نیست، بلکه «صورت معنا» است که در ذهن

ترسیم می‌شود، و فرق بزرگی میان معنا و تصویرش وجود دارد. صورت، سایه اصل است و خود اصل نیست؛ ولی از سوی دیگر اصلی را که به آن دلالت می‌کند می‌شناساند. پس صورت از نظر تعریف و شناساندن همان اصل است، ولی از نظر حقیقت همان اصل نیست.

قرائت در رویکرد نیلی

نیلی «قرائت» را یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها در نظام محکم قرآنی برمی‌شمارد، ولی در بیان دقت رویکرد خود در کشف دلالت مدّ نظر به انحراف کشیده می‌شود، و وقتی به حدیث پیامبر ﷺ در توصیف قرآن می‌رسد چنین توضیح می‌نویسد: «شاید این - عملاً - منظور و مقصود از سخن پیامبر ﷺ بوده باشد.»^۱

اما شایسته بود توضیحی که ارائه می‌دهد دقیق و محکم باشد. اینکه او می‌گوید «ربما: شاید» به احتمالی ضعیف که حتی به مرتبه رجحان نرسیده است دلالت می‌کند، و این احتمال ضعیف، نقض‌کننده «حکم قطعی» است. اینکه وی از عبارت «فعالاً - عملاً» استفاده کرده نشان‌دهنده دقت در بیان مقصود است، و این دقت با رویکرد احتمالی به کار گرفته شده تناسب ندارد؛ و این نشان می‌دهد ادعای قصدیت درست مثل اعتباط (دیدگاه قراردادی) - چیزی بیش از احتمال نیست؛ به همین دلیل زعیم و پیشوا در بحث درباره قصد محکم و دقیق، همان زبان گویایی^۲ است که به آنچه می‌گوید دانا و عارف است.

نیلی قرائت ترجیح داده‌شده در رویکرد خود را با توجه به چهار مستند (یا مدرک) تعیین می‌کند:

اول: قرآن اشاره کرده است قرائتش از خداست نه هیچ‌یک از قاریان.^۳

۱. النظام القرآنی: ص ۱۲۸.

۲. اللسان الناطق.

۳. النظام القرآنی: ص ۱۲۸.

این «مستند» مبتنی بر متن است، و پژوهشگر طبق قوانین مکتب خودش که می‌گوید بدون نیاز به پرسش از خبرگان گوینده کلام، به معرفت قصد از کلام هدایت می‌کند، به آن رهنمون نشده است. او بار دیگر در گفته‌های خود درباره ادعای قاریان که قرائت خود را از پیامبر ﷺ گرفته‌اند با توجه به متن تاریخی استناد می‌کند که این ادعای باطلی است؛ زیرا قرائت‌ها -از نظر تفسیر و نحو و علم بلاغت- به اجتهاد اهل خودش نسبت داده شده‌اند نه متن^۱؛ ولی پژوهشگر می‌بایست بطلان این ادعا را با استناد به قوانین مکتب خودش برای آشکارسازی دلالت اثبات کند و ما چنین چیزی از او ندیدیم، درحالی که او قرائت مشخصی را در رویکرد خود بنیان می‌نهد.

دوم:

«وارد شدن روایاتی که اشاره می‌کنند به اینکه قرائت، لفظ واحد است، و اختلافات

از طرف خود راویان آمده است.»^۲

این نیز بار دیگر استناد وی بر رویکرد متنی را تأیید می‌کند و مبتنی بر رویکرد قصدی خودش نیست؛ و شاید آنچه باعث شگفتی می‌شود این است که او به چیزی استناد می‌کند که برای اشاره به این نکته از عترت روایت شده است، ولی در عین حال قرائت روایت شده آن‌ها را از قرآن بیان نکرده است! و این موضع‌گیری باعث می‌شود رویکردی که نیلی در قرائت به آن تکیه کرده است از رویکردی که از طریق آن به قرائت‌های هفت‌گانه یا ده‌گانه تکیه شده است تفاوت چندانی نداشته باشد. درک واقعیت باعث شد آن‌ها از مجموع قرائت‌های بسیاری که وجود داشت هفت قرائت را انتخاب کنند، و پس از آن نیلی می‌آید تا یکی از همین قرائت‌ها را برگزیند؛ با وجود اینکه او در مستند اول خودش بیان کرده است این قرائت‌ها همه اجتهادی بوده‌اند نه متنی؛ درحالی که لازم بود طبق آنچه تقدیم گردید-

۱. النظام القرآنی: ص ۱۲۸.

۲. النظام القرآنی: ص ۱۲۷.

روش و رویکرد خودش، شناساننده قرائت مبتنی بر متن باشد، و اگر یکی از این قرائت‌های اجتهادی موافق قرائت متنی باشد در این صورت این دلیلی برای آن خواهد بود که قرائت متنی با کوتاه آمدن- همان قرائت ترجیح داده شده است؛ اما اگر ما به سراغ قرآن برویم و از قرآن داوری بخواهیم، ملاحظه می‌کنیم قرائت متنی همان قرائتی است که بقیه قرائت‌ها با آن سنجیده می‌شود، و همان قرائتی است که لازم است در نزاع و درگیری میان قرائت‌های دیگر داوری به‌سوی آن برده شود.

سوم:

«این رویکرد روشن می‌کند قرائت‌ها در بسیاری موارد براساس مقیاس و سنجش مشخص یا روش علمی وضع نشده‌اند.»^۱

این مستند نقدی را بر روش قرائت‌های هفت‌گانه وارد می‌کند، و چنین به تصویر می‌کشد که این نقد، روش و رویکرد آن‌ها را نشان می‌دهد، اما این نقد را عموم پژوهشگرانی که درباره قرائت‌ها تحقیق کرده‌اند، برای قرائت‌ها ارائه داده‌اند؛ بدون آنکه آن‌ها از کسانی بوده باشند که روش نیلی را باور داشته‌اند، و حتی علمایی که در خصوص قرائت‌های هفت یا ده‌گانه قلم‌فرسایی کرده‌اند با همین دیدگاه درباره این مجموعه از قرائت‌ها تلاش کرده‌اند شرط‌ها و ضابطه‌هایی وضع کنند که قرائت‌هایی را که واقعیت فعلی آن‌ها را واجب کرده است در بر بگیرند، و مانع از توسعه به دیگر قرائت‌ها شوند. پس این نقد درباره آن رویکرد چیزی را آشکار نکرده و تنها نقدی نبوده که به این نکته اشاره کرده است.

چهارم:

«این رویکرد نمی‌تواند با اعتقاد به تعدد قرائت‌ها حرکت کند، به آن صورتی که در حال حاضر به‌روشنی وجود دارد؛ زیرا "تعدد" به معنای "تعدد معانی احتمالی" برای یک

لفظ واحد است، و این خلاف قوانین این رویکرد است.^۱

این مستندهای چهارگانه، مجموعه‌ای است یک قرائت از این قرائت‌ها را برای او انتخاب کرده است، حتی اگر آن قرائت از قرائت‌های شاذ و نادر باشد. این پاسخ به آن مستندات نشان می‌دهد آن قرائت، قرائتی ترجیح داده‌شده نسبت به دیگر قرائت‌هاست، و این ترجیح یک قرائت بر قرائت‌های دیگر به قدرت و توانمندی رویکرد لفظی (قصدی) در تعیین قرائت قرآنی نقل‌شده از پیامبر ﷺ به صورت قطعی و یقینی دلالت نمی‌کند؛ و به این ترتیب با کسی که قرائت‌ها را به هفت عدد منحصر کرده و دیگر قرائت‌ها را جزو قرائت‌های شاذ و نامتعارف برشمرده است تفاوت چندانی ندارد.

مبحث سوم: دلالت بیانی در قرآن و قرائت ائمه اهل بیت علیهم‌السلام

توصیف دلالت به «بیانی بودن» ناظر به مفهوم بیان از نظر لغوی است که به وضوح و ظهور دلالت می‌کند،^۲ و به صورت اصطلاحی نیست؛ یعنی دلالت با توصیف «بیانی» حدِ میانیِ مسئولِ بیانِ قصدیتی را که لفظ یا سیاقی به‌خصوص از آن به بیرون تراوش کرده است توضیح می‌دهد، و این قصدیت همان چیزی است که لفظ را به معنا مرتبط کرده است و نه چیز دیگر. پس ناظر در معادله دلالت خواهد دید دلالت، ارکانی سه‌گانه دراد و به آن صورتی که میان عموم پژوهشگران شایع است به صورت ارکان دوگانه نیست؛ اما این تحقیق فقط به این دلیل از تقسیم‌بندی دوگانه بهره برده که از طریق دو دیدگاه متضاد «دلالت» را بشناساند؛ یکی از این دو دیدگاه می‌گوید این ارتباط به صورت اعتباطی و قراردادی است و قائل به اعتباطی بودن اشاره است؛ و دیدگاه دیگر قائل به قصدی بودن اشاره و قصدی بودن ارتباط است، و اینکه این قصدی بودن در خود «لفظ» مخفی و پنهان است؛ و بهره‌ای

۱. النظام القرآنی: ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۲. مراجعه کنید به: تاج العروس: ۲۹۷/۳۴.

که این تحقیق برده این است که کسانی که به دیدگاه اعتباطی قائل هستند، ماهیت متشابه لفظ یا دال را آشکار کرده‌اند و اینکه «دال» به خودی خود دارای ماهیت متشابه است، و اگر قصدیتی در آن به صورت پنهان وجود داشت در این صورت ماهیت آن باید با توجه به خودش محکم باشد، درحالی که این گزاره حتی برای مدعیان نظریه قصدیت نیز ناممکن است؛ از این رو دیدگاه مدعیان رویکرد اعتباطی از زاویه تشخیص مشکل درست بوده است، ولی آن‌ها برای ارائه راه برون‌رفت از این مشکل از جاده صواب دور شدند. مشکل در این نکته است که «دال» به خودی خود به صورت محکم بر مدلولش دلالت نمی‌کند، و در نتیجه به خودی خود دلالتی تصادفی و کور دارد. بله این چنین هست، ولی درست نیست که دلالت همه‌اش با توجه به اینکه منظومه نقل‌کننده معرفت و بیان است. با استناد به تصادفی بودن یکی از ارکانش، به طور کلی تصادفی و اتفاقی بوده باشد، چه برسد به اینکه حکم به تصادفی بودن یا نبودنش منوط به چیزی باشد که دال را به کار می‌گیرد. اگر به کاربرنده آن حکیم و دانا باشد، دال با زبان آن عالم، قصدی خواهد بود نه تصادفی، و اگر در به کارگیرنده‌اش شائبه‌ای از جهل و نادانی باشد در این صورت با توجه به میزان جهلی که در او وجود دارد او دال را به صورت متشابه به کار می‌گیرد؛ پس هر قدر مساحت جهل زیاد شود تشابه «دال» بیشتر می‌شود تا آنکه در نهایت به مرحله تصادف در دلالت بر مدلولش برسد.

اما ناظرین به قصدیت دال، موضوعی سودمند را آشکار کرده‌اند؛ اینکه منبعی که دال از آن به بیرون تراوش یافته است یعنی مدلول. به خودی خود قصدی است؛ یعنی قصدیت و حکمت در معنا نهفته است؛ و حد سوم یا رکن سومی هست که مسئول ظاهر کردن قصدیت مدلول در دال است. شاید خبری که شرح آن در ادامه می‌آید به خوبی بیانگر این نکته باشد: فیلسوف «اسحاق کندی» عزم کرده بود تا کتابی تألیف کند که در آن توهماتش را که درباره تناقضات متون قرآنی به ذهنش خطور کرده بود گردآوری کند. امام حسن عسکری (علیه السلام) برای او برنامه‌ای تدارک دید و یکی از شاگردانش را به سوی او فرستاد تا در این خصوص عقلائیتهش را - که در گنداب توهماتش از آن غافل مانده بود- بیدار کند، و وقتی

قبیح آنچه ارائه خواهد کرد برایش روشن شد او اقدام به سوزاندن تمام مطالبی کرد که در این خصوص نوشته بود و به رشد و هدایت خود بازگشت و دانست چه بسا «متن» بر او مشتبه شده است، و این تشابه متن برای او به این دلیل پیش آمده بود که او با توجه به نظر غیر اهلش به متن نگاه کرده بود، و وقتی نصایح را از اهلش گرفت به جاده صواب بازگشت و از آن کاری که قصد انجامش را داشت توبه کرد!

«ابوالقاسم کوفی در کتاب التبدیل بیان کرده است اسحاق کندی فیلسوف عراقی در زمان خودش- تصمیم گرفت کتابی برای تناقضات قرآن تألیف کند و به این کار اشتغال یافت و برای انجام آن در منزلش گوشه خلوت گزید. یکی از شاگردانش روزی به حضور امام حسن عسکری علیه السلام وارد شد و ابومحمد علیه السلام به وی فرمود: «آیا در میان شما مرد رشیدی نیست تا استادان کندی را از این تصمیمی که گرفته و به قرآن مشغول شده است بازدارد؟» آن شاگرد گفت: ما از شاگردان او هستیم. چگونه می‌توانیم در این خصوص یا در هرچیز دیگری به او اعتراض کنیم؟ فرمود: «آیا هر چه به تو بگویم به او می‌رسانی؟» گفت: بله. امام علیه السلام فرمود: «به حضور او برو و با او انس بگیر و به او لطف کن و وانمود کن می‌خواهی در این مسیری که در پیش گرفته است به او کمک کنی، و وقتی انیس او شدی به او بگو: برابم مسئله‌ای پیش آمده است که می‌خواهم از شما بپرسم. او خواهد گفت بپرس. به او بگو: اگر گوینده این قرآن نزد تو بیاید آیا ممکن است مراد او از گفته‌هایش غیر از معنایی باشد که شما به گمان خود، آن‌ها را فهمیده‌ای؟ او خواهد گفت: آری، ممکن است؛ زیرا او [کندی] آدم فهمیده‌ای است. وقتی این پاسخ را به تو داد به او بگو: پس شما چه می‌دانید آیا او منظور دیگری غیر از آنچه شما برداشت کرده‌ای داشته باشد؛ پس او ممکن است آن را در معنای دیگری گفته باشد.» آن مرد نزد کندی رفت و با او از در ملاطفت درآمد و نگاه این سؤال را از او پرسید. کندی گفت: سؤال را تکرار کن. آن مرد سؤالش را تکرار کرد. کندی با خود اندیشید و این موضوع را هم از نظر لغوی محتمل دانست و هم از نظر عقلی جایز دانست. به شاگردش گفت: تو را قسم می‌دهم بگویی این سؤال را از کجا آموخته‌ای؟ شاگرد گفت: چیزی بود که در قلبم افتاد و از شما پرسیدم. کندی گفت: هرگز، چنین سؤالی به فکر امثال تو نمی‌رسد، و تو و امثال

تو را نشاید که به چنین منزلتی دست یابید. بگو از کجا این سؤال را گرفته‌ای؟ شاگرد گفت: ابومحمد به من فرمود این سؤال را از شما بپرسم. کندی گفت: حالا حقیقت را گفتی. چنین سؤالی جز از چنان خاندانی بیرون نمی‌آید. آنگاه آتش طلبید و تمامی آنچه را گرد آورده بود سوزاند.»^۱

این خبر به‌وضوح نشان می‌دهد «دلالت بر معانی» بر عهده «لفظ» نیست، بلکه فقط بر عهده زبان گویاست؛ زیرا خبر می‌فرماید: «اگر گوینده این قرآن نزد تو بیاید آیا ممکن است مراد او از گفته‌هایش غیر از معنایی باشد که شما به گمان خود آن‌ها را فهمیده‌ای؟» پس قصدیت به متکلم تعلق دارد نه به کلامی که گفته شده است؛ و اگر به کلام گفته شده تعلق داشت فهم کندی از آن کلام با فهم گوینده‌اش تفاوت نداشت، و به همین ترتیب اگر معنا به‌صورت عرفی یا اصطلاحی یا قراردادی برگرفته می‌شد قطعاً آنچه فیلسوف کندی انجام می‌داد درست بود؛ زیرا در این صورت او در متنی نگریسته بود که دقت نظر در آن برایش جایز بود؛ ولی از آنجا که جز «زبان ناطق» بر دلالت حکم نمی‌کند ما می‌بینیم فیلسوف کندی متوجه می‌شود، و بیدار شدن او به دلیل اعتراض کسی بود که قرآن او را مخاطب قرار داده بود و هیچ‌کسی غیر از یکی از اوصیای محمد (ص) نمی‌توانست به او اعتراض کند و او را به راه درست بازگرداند. این خبر اموری را برای ما روشن می‌کند؛ از جمله:

۱- دریافت‌کننده با نگاه مستقیم خودش در قرآن نمی‌تواند آن را درک کند؛ بلکه دریافت‌کننده حتماً باید آن را از کسی بیاموزد که مکلف به نقل و تعلیم قرآن به او شده است؛ از این رو ملاحظه می‌کنیم هیچ‌کسی جز امامی از ائمه (علیهم السلام) که به‌عنوان اهل ذکر یعنی اهل قرآن توصیف شده‌اند جرئت نکرده است به فیلسوف کندی خطیر بودن کاری را که انجام داده بود خاطر نشان کند.

۲- دلالت بر مقاصد الفاظ با دقت بر خودِ الفاظ و حتی دقت در دایرةالمعارف واژگان محقق نمی‌شود. نهایت چیزی که ناظر می‌تواند در دایرةالمعارف‌ها به دست بیاورد معنای ظنی است نه معنای مدّ نظر، و نمی‌توان معنای مدّ نظر را جز از زبان نقل‌کننده آن معانی -که با الفاظ تراوش یافته از معانی، آن‌ها را آشکار می‌کند- دریافت کرد.

۳- معادله دلالت همان‌طور که از نظر وجودی سه رکن دارد، در واقعیت خارجی نیز دارای سه رکن است که عبارت‌اند از: رسول سخن‌گو، رسالت بیان‌شده، و دریافت‌کننده آن رسالت تا طبق روش و برنامه آن رسالت، بیاموزد و عمل کند.

برخی وقایع تاریخی -که حتی برای ادیبان رخ داده‌اند- بیان می‌کنند «سخن‌گو» از منظور کلماتش بیشتر آگاه است تا دریافت‌کننده. حال این دریافت‌کننده هرطور که می‌خواهد باشد. شاید مشهورترین این رخدادها واقعه‌ای باشد که میان شاعر فرزدق و عبدالله بن ابواسحاق حضرمی رخ داده است:

«عبدالله بن ابواسحاق به فرزدق گفت: بر چه اساسی رفع کردی یا کوتاه کردی؟»

گفت: براساس آنچه تو بدت می‌آید و ناراحتت می‌کند. بر ماست که بگوییم، و بر شماست که تأویل کنید.»^۱

این واقعه نشان می‌دهد دریافت‌کننده هرطور که می‌خواهد باشد نمی‌تواند قصد سخن‌گو را بداند تا وقتی که خود گوینده آن را به او یاد بدهد؛ به همین دلیل گفته فرزدق: «براساس آنچه تو بدت می‌آید و ناراحتت می‌کند» نشان می‌دهد تصور دریافت‌کننده که می‌تواند قصدیت متکلم را در خودش محکم کند به‌دور از درستی و صوابی است که محفوظات متکلم ایجادش کرده است؛ و ترجمه آن با این سخن نشان می‌دهد آنچه

دریافت‌کننده در خیال خود تصور کرده اشتباهی است که آن را زشت دانسته است و توانایی او برای بحث دربارهٔ مخرجی که این کاربرد را مجاز می‌کند بر او دشوار می‌نماید، و برایش موفقیتی حاصل نمی‌کند تا وقتی که خود سخن‌گو قصدیت موجود در ورای سخن را روشن کند. اگر این قصدیت در خود الفاظ پنهان بود، در این صورت حکم دریافت‌کننده درست می‌شد و پاسخ سخن‌گو این خطا را بیشتر می‌کرد. برخی از علمای عرب به این بیت پرداخته‌اند. بغدادی (ت ۱۰۹۳ق) سخن فراء را چنین بیان کرده است:

«هرکس آن را "مسحتاً" روایت کرده خواسته است بگوید سختی زمان جز زشتی یا ننگی در آن باقی نگذاشته است؛ پس آن را با "اضمار" رفع کرده است.»^۱

نظرات متعددی دربارهٔ این بیت گفته شده که صاحب «الخرزانه» آن‌ها را بیان کرده است.^۲

مثال بعدی میزان پریشانی حاصل‌شده را در نتیجهٔ اینکه دریافت‌کننده دو کارکرد را در معرفت به عهده گرفته است، برای پژوهشگر آشکار می‌سازد: کارکرد معلم سخن‌گو، و کارکرد دریافت‌کنندهٔ یادگیرندهٔ شنونده. این مثال به قرائت قرآن مربوط می‌شود. «بغدادی» گفته است:

«و نحویون قرائت حمزه را با جرّ ارحام انکار کرده‌اند، و این قرائت از آن مجاهد و نخعی و قتادة و ابی‌رزین و یحیی بن وثاب و أعمش و ابوصالح بوده است.»^۳

فَراء (ت ۲۰۷ق) گفته است: شریک بن عبدالله، از اعمش، از ابراهیم نخعی به من گفت که او «ارحام» را کسره می‌داد. گفت:

۱. خزانه الادب: ۱۴۸/۵.

۲. مراجعه کنید به: خزانه الادب: ۱۴۶/۵ تا ۱۵۱.

۳. خزانه الادب: ۱۲۷/۵.

«مثل این گفته‌شان: باللهِ و الرَّحِمِ؛ و در آن قبح وجود دارد، زیرا عرب عبارت کسره‌دار را بعد از عبارت کسره‌داری که کنیه آن است نمی‌آورند، ... و این کار فقط به دلیل محذورات شعری مجاز است.»^۱

و بغدادی گفته است:

«و زجاجی - در تفسیر خود - در انکار این قرائت بسیار تلاش کرده و گفته است: قرائت خوب منصوب کردن ارحام است؛ و معنی می‌شود: (واتقوا الأرحام أن تقطعوها) (و پروا کنید از اینکه از ارحام ببرد). اما کسره در الأرحام، اشتباه در عربی است، و جز در حالت اضطرار در شعر مجاز نیست، و این خطا در امر دین، بزرگ است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «به پدران خود سوگند نخورید.» پس چگونه و بر چه اساسی درباره خدا و نیز ارحام سؤال می‌کنند؟»^۲

روشن است در اینجا کلام حول قرائت فرمایش حق تعالی می‌چرخد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۳ (ای مردم، از پروردگارتان پروا بدارید که شما را از «نفسی واحد» آفرید و جفتش را از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را پراکند؛ و از خدایی پروا داشته باشید که به [نام] او از یکدیگر درخواست می‌کنید؛ و زنتان از خویشاوندان مبرید، که خدا همواره بر شما نگهبان است)؛ و می‌بینیم آن‌ها در عمق کلامی فرو می‌روند که چه بسا گوینده‌اش، در آن دلالتی که آن‌ها تصور کرده‌اند با آن‌ها موافق نباشد، درست مثل وضعیتی که میان امام حسن عسکری (علیه السلام) و فیلسوف کندی برقرار بود. پس در پاسخ به هرکسی که بگوید به‌عنوان مثال - قرائت کسره معنایش سوگند است، حتی اگر واقعاً معنای آن سوگند باشد، می‌توان گفت چه ایرادی دارد

۱. معانی القرآن، فراء: ۲۵۲/۱ و ۲۵۳.

۲. خزانه الأدب: ۱۲۷/۵ و ۱۲۸.

۳. نساء: ۱.

کسی که سوگند می‌خورد همان گوینده باشد. آیا در عرف مردم درست است که خالق سبحان با قوانینی که برای مخلوقین تشریح کرده است بازخواست شود؟!

بنابراین قرائت و تفسیر آن یعنی هرآنچه به قرآن تعلق دارد بر عهده کسی است که خداوند سبحان او را به این کار تکلیف کرده است و آیاتی وجود دارند که در این خصوص سخن می‌گویند، مثل فرمایش حق تعالی: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۱ (کسانی که کتاب به آنان دادیم آن را همانانند که زبان‌کاران‌اند).

پس تعلیم تلاوت کتاب در اختیار عموم مردم نیست؛ بلکه مردم فقط مکلف به برگرفتن تلاوت از کسانی هستند که خدا به آن‌ها فرمان داده است از او بگیرند. از امام صادق (علیه السلام) در بیان این فرمایش حق تعالی (آن را آن‌گونه که شایسته است تلاوت می‌کنند) نقل شده است فرمود: «آن‌ها ائمه (علیهم السلام) هستند»^۲ و از ابن مسعود روایت شده است، گفت: «آن را همان‌طور که نازل شده است می‌خوانند و آن را منحرف نمی‌کنند...»^۳ و فخر رازی در تفسیر خود پنج وجه را برای معنی «آن را آن‌گونه که باید تلاوت می‌کنند» بیان کرده و در وجه چهارم گفته است:

«آن را آن‌طور که خداوند نازل کرده است می‌خوانند و کلام را از جایگاه خود منحرف نمی‌کنند و بر غیر حقیقت تفسیرش نمی‌کنند.»^۴

این وجهی که رازی بیان کرده است نشان می‌دهد این کسانی که قرآن را به همان

۱. بقره: ۱۲۱.

۲. اصول کافی: ۴۱/۱/۲۴۱ ح/۵۶۱؛ تأویل الآیات الظاهرة: ۷۷/۱ ح/۵۶.

۳. معالم التنزیل، بغوی: ۱/۱۴۴؛ مراجعه کنید به: کشف و بیان، ثعلبی: ۱/۲۶۶.

۴. تفسیر الکبیر: ۳۵/۴.

صورتی که نازل شده است قرائت می‌کنند شایسته است قرآن بر آن‌ها نازل شود. از علی بن محمد بن علی بن عمر، از پدرش، از جدش روایت شده است که علی بن حسین علیه السلام فرمود: «قرآن بر ما نازل شد و کرامت‌هایش از آن ماست.»^۱ و حافظ حسکانی فصلی را با عنوان «در ذکر آنچه درباره او یعنی علی بن ابی‌طالب علیه السلام و درباره اولادش و عترت، به‌طور تفصیلی در قرآن نازل شده است» اختصاص داده است.^۲

امام صادق علیه السلام بیان می‌فرماید فقط ائمه علیهم السلام و نه دیگران مکلف به تلاوت قرآن هستند؛ زیرا همان‌طور که مردم در امور دیگر با یکدیگر اشتراک دارند، در علم به قرآن مشترک نیستند، و شکی نیست قرائت‌های مشهور هرچند برخی ادعا کردند متواتر هستند در مسیر تلاوت براساس رأی و نظر شخصی قرار دارند. این زرکشی است (ت ۷۹۴ق) که به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید:

«حق این است که این قرائت‌ها از امامان هفت‌گانه متواتر هستند، و اما درباره تواترشان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تردیدهایی وجود دارد. اسناد ائمه هفت‌گانه درباره این هفت قرائت در کتاب‌های قرائت موجود است که به‌صورت نقل یکی از دیگری است، درحالی‌که شرط‌های تواتر در سطح هر دو طرف و واسطه فراهم نبوده است، و این نکته در کتاب‌های آنان موجود است.»^۳

اینکه قاریان هفت‌گانه «ائمه» نامیده شده‌اند نیز جای چون و چرا دارد. این هفت نفر حاصل انتخاب ابن‌مجاهد (ت ۳۲۴ق) بوده‌اند و آن‌ها در زمان خودشان هیچ برتری و تمایزی بر قاریان دیگر نداشته‌اند.^۴

۱. شواهد التنزیل، حافظ حسکانی: ۴۲/۱.

۲. شواهد التنزیل، حافظ حسکانی: ۳۹/۱ تا ۴۷.

۳. البرهان فی علوم القرآن، زرکشی: ۳۱۹/۱.

۴. مراجعه کنید به: کوفی‌ها و قرائت‌ها، دکتر حازم سلمان حلی: ص ۲۰.

نظریه پردازان اعتبار و نیز نظریه پردازان قصدیت به نکته مهمی در بحث دلالت اشاره کرده‌اند؛ اینکه «معنا» بدون «لفظ» وجود ندارد؛ و لفظ نیز بدون معنا وجود نخواهد داشت؛ از این رو به الفاظی که به صورت تصادفی ساخته شده‌اند الفاظ مهمل یا یاوه‌گویی اطلاق کرده‌اند، و می‌دانیم یاوه‌گویی در عرصه سخن نهایی (قول الفصل) هیچ جایی ندارد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ * وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ﴾^۱ (قرآن سخن نهایی [جداکنده] حق از باطل] است * و هرگز شوخی و یاوه‌سرایی نیست).

این به وضوح نشان می‌دهد لفظ و معنا دو موجود هستند و یک موجود نیستند، و این نکته‌ای است که پژوهشگر نیلی را وادار کرده است بگوید «دال» عین «مدلول» است و «مدلول» عین «دال» است، و «مدلول» وجودی خارج از «دال» ندارد؛^۲ و «دی‌سوسیر» نیز به این مسئله اشاره کرده و گفته است:

«اشاره لغوی، تفکر و صورت صوتی را به یکدیگر ربط می‌دهد، نه شیء و نام‌گذاری

را...»^۳

با دقت در این «اشاره» از دید متن دعوت‌کننده به تمسک به قرآن و عترت طاهر، مشخص می‌شود قرآن هم دال است و هم مدلول؛ دال ظاهر آن است، و به موازات آن مدلول هم هست که ما آن را معنا یا فکر و ایده می‌نامیم، و این فکر یا معنا، همان غایت و هدف نهایی از وجود متن مقدس است؛ و در اینجا امکان ندارد میان دال ظاهر و مدلول پنهان جدایی وجود داشته باشد. پس این دو موجود، دو وجه از یک چیز یعنی کلمه یا کلام هستند، و کسی که این حقیقت را آشکار می‌کند قطب دوم از دو قطب هدایت و شناساندن است؛ و این قطب، همان عترت هستند؛ و می‌دانیم عترت، زبان گویای قرآن هستند و

۱. طارق: ۱۳ و ۱۴.

۲. مراجعه کنید به: اللغة الموحدة: ص ۵۶.

۳. علم اللغة العام: ص ۸۴ و ۸۵.

آن‌ها کسانی هستند که با عنوان «زبان عربی مبین» توصیف می‌شوند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾^۱ (و به‌راستی این [قرآن] فروفرستاده پروردگار جهانیان است. * که روح‌الامین آن را نازل کرد، * بر دل تو، تا از [جمله] هشداردهندگان باشی؛ * به زبان عربی روشن).

پس تنزیلی که در قلب محمد ﷺ است «مدلول» است، باشد و آنچه بر زبان شریف او آشکار شد «دال» است؛ و اگر قلب شریف او ﷺ نبود «وحی» ظرفی پیدا نمی‌کرد که حملش کند و تنزیل وجود نمی‌داشت؛ به همین ترتیب اگر «زبان عربی مبین» وجود نداشت هیچ بهره‌ای از نزول مدلول در قلب وجود نمی‌داشت؛ و این نکته‌ای است که ما را در برابر تکرار فرایند تنزیل قرار می‌دهد؛ یعنی قلب حمل‌کننده قرآن بعد از محمد ﷺ حتماً باید قلبی شبیه قلب او باشد و در امت، قلب یا قلب‌هایی جز قلب‌هایی که رسول خدا ﷺ مشخص کرده است وجود ندارد تا بتواند مدلول قرآن را برای قومی که بعد از او می‌آیند حمل کند؛ پس آن‌ها حاملان قرآن بعد از او هستند. چه بسا مسئولیت محافظت از قرآن بعد از مرحله تنزیل، بزرگ‌تر و خطیرتر باشد، و شاید علت آن به وضعیتی برمی‌گردد که امت دچارش شدند تا آنجا که دچار این توهم شدند که آن‌ها می‌توانند تلاوت و تفسیر قرآن را بعد از شنیدن از رسول خدا ﷺ حمل کنند، بدون آنکه برای قرآن نیازمند معلمی در جایگاه رسول خدا ﷺ بوده باشند؛ و با توجه به عملکرد، تفاوت میان دو قلب مشخص می‌شود: قلب معصوم، و قلب غیر معصوم.

قلب غیر معصوم دچار فراموشی می‌شود، و افکار بر آن مشتبه می‌گردد، و اوهام بر آن وارد می‌شود درحالی‌که قلب معصوم از این آفات پاک و مبرا است. حق تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱ (جز این نیست که خدا می خواهد آلودگی را از شما خاندان بزدايد، و شما را به طور کامل پاک و مطهر گرداند).

از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت شده است که درباره این فرمایش خداوند عزوجل ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا﴾ (پروردگارا بر من و بر والدین من و بر هرکسی که وارد خانه من شود بیخشای) فرمود: «یعنی ولایت؛ و هرکس در ولایت وارد شود در خانه انبیا (علیهم السلام) وارد شده است؛ و این فرمایش حق تعالی: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲ (جز این نیست که خدا می خواهد آلودگی را از شما خاندان بزدايد، و شما را به طور کامل پاک و مطهر گرداند) یعنی ائمه (علیهم السلام) و ولایتشان؛ و هرکس در ولایت ایشان وارد شود در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شده است.»^۳

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است ایشان ردای خود را گرفت و آن را روی علی و فاطمه و حسن و حسین کشید و فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۴ (جز این نیست که خدا می خواهد آلودگی را از شما خاندان بزدايد، و شما را به طور کامل پاک و مطهر گرداند).^۵

خلفا و جانشینان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همان کسانی که وصیت پیامبر بر آنها تصریح کرده است. آنها عترت پیامبر هستند؛ و همان ثقل دوم بعد از قرآن کریم هستند؛ و آنها کسانی هستند که به حمل قرآن و آموزش تلاوت و تفسیر آن مکلف شده اند؛ و آنها توصیف شدگان به اهل ذکر، و راسخین در علم هستند؛ و آنها کسانی هستند که قرآن را آن گونه که

۱. احزاب: ۳۳.

۲. احزاب: ۳۳.

۳. اصول کافی، شیخ کلینی: ۴۷۹/۱ ح/ ۱۱۳۴.

۴. احزاب: ۳۳.

۵. مراجعه کنید به: الاصابة فی تمییز الصحابة، ابن حجر عسقلانی: ۲۸۰/۷.

شایسته‌اش است تلاوت می‌کنند. از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که می‌فرمود: «بیرسید، بیرسید، و درباره کتاب خدا از من بپرسید. به خدا سوگند آیه‌ای نیست مگر اینکه من می‌دانم در شب نازل شده است یا در روز.»^۱

هرکس در قرآن کریم تدبر کند دو دسته «دلالت» خواهد یافت:

اول: دلالت قولی (گفتاری)، که فعل «قال» و مشتقات و دلالت‌هایش آن را بیان می‌کنند؛ مثل این فرمایش حق تعالی: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ (بگو اوست خدای یگانه).

دوم: دلالت عملی؛ مثل کاری که عبد صالح در همراهی با بنده خدا موسی (علیه السلام) انجام داد، آن هنگام که کشتی را سوراخ کرد، پسر بچه را کشت، و دیوار را تعمیر کرد و بالا برد.^۲ در هر دو نوع دلالت، یک «ظاهر» وجود دارد که «حرکت زبان دلیل» با لفظی که تلفظ می‌شود برای انتقال معنای مدّ نظر به ذهن دریافت‌کننده آن معنا را توضیح می‌دهد، یا ظاهری هست که حرکت دلیل با یکی از اعضا و جوارحش آن را توضیح می‌دهد؛ از این رو می‌بینیم قرآن به روشنی، به شکلی که هیچ تردیدی در آن نیست نشان می‌دهد وجود «دلیل» -چه به صورت گفتاری و چه عملی- ضروری است تا ظاهر متن -چه به صورت گفتاری، و چه به صورت عملی- رسالت خود را با رساندن معنای مدّ نظر به دریافت‌کننده به انجام برساند، تا دریافت‌کننده، صورتی از معلم عارف به آن و شناساننده آن بشود. در معادله دلالت در داستان موسی (علیه السلام) در همراهی با عبد صالح، ظاهر متن همان اعمال سه‌گانه‌ای است که عبد صالح انجام داد، و دریافت‌کننده پیامبر خدا موسی (علیه السلام) بود، و عهد و پیمان میان آن دو این بود که ﴿لَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ (پس از چیزی سؤال مکن، تا [خود] از آن با تو سخن آغاز کنم)؛ همان طور که حق تعالی خبر می‌دهد:

۱. الاصابة في تمييز الصحابة، ابن حجر عسقلانی: ۲۸۱/۷.

۲. مراجعه کنید به: سوره کهف: آیات ۷۱ و ۷۴ و ۷۷.

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا * قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَىٰ أَنْ تُلْعَمِنَ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا * قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا * قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا * قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾^۱ (تا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده، و از نزد خود به او دانشی آموخته بودیم. * موسی به او گفت: «آیا تو را به شرط اینکه از بینشی که آموخته‌شده‌ای به من یاد دهی پیروی کنم؟» * گفت: «تو هرگز نمی‌توانی در همراهی با من صبر کنی. * و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی؟» * گفت: «ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت، و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد.» * گفت: «اگر مرا پیروی می‌کنی، پس از چیزی سؤال مکن تا [خود] از آن با تو سخن آغاز کنم.»).

به نظر می‌رسد در این داستان، بیانی برای «دلالت» و ارکانش وجود دارد. «دلالت» همان ارشاد و راهنمایی به‌سوی قصد است، و این تعریف با فراهم کردن ارکانش محقق می‌شود:

دال ظاهر (لفظی یا عملی)؛

و دلیل، که معنا را با گفتار و کردار ترجمه می‌کند؛

و مدلول پنهان، که همان معنای مدّ نظر است.

همچنین در این داستان روشنگری دربارهٔ دلالت گفتاری و ارتباط آن با دلالت عملی آمده است؛ و با استناد به این مفهومی که قرآن برای دلالت ارائه می‌دهد روشن می‌شود هرکسی دلالت را فقط به دو رکن - یعنی دال و مدلول - خلاصه کند از «دلالت»، عرصه‌ای برای اختلاف و گمراه کردن فراهم ساخته است، و چنین عرصه‌ای، عرصه هم‌گرایی و

دوستی متقابل^۱ و هدایت نخواهد بود؛ و این درحالی است که قرآن کریم بر هم‌گرایی و اتحاد و دوستی متقابل و هدایت تمرکز دارد، و حتی این همان هدف نهایی کسی بوده که رسولان و انبیا و اوصیا را مبعوث کرده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۲ (و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید؛ و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که شما دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید؛ و بر کناره پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این‌گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند، باشد که شما راه یابید).

و ریسمان کشیده‌شده خدا برای هدایت مردم، همان رسول و رسالت به‌همراه یکدیگر است، و هیچ جدایی میان این دو نیست؛ و این دو یعنی رسول و رسالت- دو وجه دین الهی هستند. پس هرکس ادعا کند به یک وجه بدون دیگری چنگ زده، دین را تعطیل کرده است؛ زیرا در هر زمان دینی نخواهد بود مگر با رسالت و رسول؛ و از اینجا ما متوجه می‌شویم قرآن از قرائت‌کننده الهی‌اش جدا نمی‌شود. پس در هر زمان قرائت‌کننده‌ای الهی هست که قرآن را آموزش می‌دهد، و «قرائت» فقط از او ستانده می‌شود، و مردم در زمان شعله‌ور شدن اختلافات و نزاع‌ها به‌سوی او باز می‌گردند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا فَصَبْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْعَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾^۳ (پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم جز جنبنده‌ای از زمین که عصای او را می‌خورد از مرگ او

۱. تألف.

۲. آل عمران: ۱۰۳.

۳. سبأ: ۱۴.

آگاه نگردانید. پس چون [سلیمان] فرو افتاد برای جنیان روشن گردید اگر غیب می دانستند در آن عذاب خفت آور [باقی] نمی ماندند).

در این آیه بیان ارکان سه گانه دلالت وجود دارد: ظاهر دلالتگری (دال) هست، و حقیقت پوشیده و مخفی - یعنی مدلول - شناخته نمی شود. این ظاهر، سلیمان (علیه السلام) در شکل و ظاهری است که بر آن بوده، و شیطان ها با آن شکل و ظاهر به سلیمان (علیه السلام) می نگرستند در حالی که چیزی را که آن ظاهر، پنهان می کرد نمی دانستند. سلیمان (علیه السلام) به آن شکل خود - یعنی دال ظاهری - بود، و مدلول پنهان، مرگ بود؛ و اگر دلالت فقط با دو رکن خود (دل و مدلول) محقق می شد در این صورت دریافت کنندگان - یعنی شیطان ها - اگر غیب (مرگ) - یعنی معنا - را می دانستند، به جنبه زمین به عنوان دلیل نیازی نداشتند تا وضعیت سلیمان (علیه السلام) را برایشان روشن کند؛ ولی نیاز آن ها به «دلیل» ضروری بود؛ و اگر آن دلیل نبود آن ها نمی دانستند «دال» یعنی سلیمان (علیه السلام) در آن شکل و هیئت به چه چیزی دلالت می کند. پس با «دلیل» روشن می شود شکل و هیئت ظاهری سلیمان (علیه السلام) دلالت کننده به مرگی بود که از آن ها پنهان مانده بود.

از این شاهد قرآنی این فهم تقویت می شود که معادله «دلالت» سه رکن دارد، و آن طور که نظریه اعتباری به تصویر می کشد - و نیز به آن صورتی که نظریه قصدیت لفظی به تصویر می کشد، اگرچه از نظر دیدگاه و نظریه پردازی با یکدیگر متفاوت هستند - دو رکنی نیست؛ هر دوی این دیدگاه ها مستند به اصل و ریشه یکسانی هستند و این اصل به تصویر کشیدن دلالت به عنوان یک معادله دو رکنی است.

سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر بچه و ساختن دیوار نیز نشانه های واضح و روشنی هستند که موسی (علیه السلام) می بیند ولی معنایشان را نمی داند. این شکل و هیئت سلیمان (علیه السلام) دالی روشن و واضح است که شیطان ها آن را می بینند ولی معنایش را نمی شناسند، و اگر وجود دلیل به عنوان دروازه ای برای شناخت آنچه ظاهر به آن دلالت می کند نبود آن ظاهر قطعاً همچنان بسته و گنگ باقی می ماند، و هدف از وجود آن - که به دست آمدن شناخت و

معرفت است. محقق نمی‌شود. حال آیا عاقلانه است کتابی باشد که معرفتی از خداوند سبحان را حمل کند ولی معلمی مشخص از طرف خداوند برایش موجود نباشد؟! همان‌طور که عبد صالح را برای آموزش موسی علیه السلام انتخاب کرد، و همان‌طور که جنبنده زمین را برای آموزش آن شیطان‌ها برگزید. جنبنده زمین در آن لحظه‌ای که مرگ سلیمان علیه السلام آشکار شد معلمی برای آن شیطان‌ها بود؛ با در نظر داشتن این نکته که همان‌طور که قرآن بیان کرده است. وجود «معلم الهی معصوم» یک ضرورت است تا متن الهی حفظ شود.

همچنین از اهل بیت علیهم السلام در روشنگری‌شان از آیات کتاب وارد شده است نقل قرآن و رساندن کلام خداوند سبحان به مردم وظیفه‌ای است که فقط به آن‌ها واگذار شده است، و هیچ‌کس دیگری در این کار با آن‌ها مشارکت ندارد. از عبدالله بن جندب روایت شده است که از ابوالحسن علیه السلام درباره سخن خداوند عزوجل ﴿وَلَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمْ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۱ (و به راستی این گفتار را برای آنان پی‌درپی و به‌هم‌پیوسته نازل کردیم، امید که یادآور شوند) فرمود: «از امامی به امام [دیگر].»^۲

پس واسطه ارتباط میان خداوند سبحان و خلق، امامان علیهم السلام هستند و با توجه به این نکته است که متوجه می‌شویم چرا عبارت «امید که یادآور شوند» آمده است. به یاد آوردن برای امری مجهول اتفاق نمی‌افتد و برای چیزی است که از آن غفلت شده باشد؛ و این امری که از آن غفلت شده است چه چیزی غیر از پیروی خلاق از حجت‌های خداوند سبحان در هر زمان است؟! در اینجا قرآن این وضعیت را با حجت‌های خداوند بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله که همان امامان علیهم السلام هستند مشخص کرده است، و می‌دانیم این غافل شدن از طرف مردم از همان روز مصیبت پنج‌شنبه‌ای که ابن عباس روایتش کرده و بخاری در صحیح خود در پنج جا آن را آورده، حاصل شده است. در کتاب «بیماری» در باب سخن بیمار که گفته است

۱. قصص: ۵۱.

۲. اصول کافی، شیخ کلینی: ۴۷۱/۱ و ۴۷۲ / ح ۱۰۹۸.

«از برابر من برخیزید» آمده است:

از عبیدالله بن عبدالله، از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت شده است وقتی پیامبر ﷺ در شُرف احتضار قرار گرفت در خانه مردانی بودند از جمله عمر بن خطاب. پیامبر ﷺ فرمود: بیایید برای شما نوشته‌ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. عمر گفت: چه بسا بیماری و درد بر پیامبر غلبه کرده است، درحالی که کتاب خدا نزد شماست. کتاب خدا برای ما کافی است. اهل خانه اختلاف کردند. عده‌ای از آن‌ها گفتند بیایید پیامبر ﷺ نوشته‌ای برای شما بنویسد تا بعد از آن هرگز گمراه نشوید؛ و از میان آن‌ها جماعتی همان چیزی را گفتند که عمر گفته بود. وقتی نزد پیامبر ﷺ یاوه‌گویی‌های بسیار کردند و اختلافات زیاد شد، پیامبر ﷺ فرمود: برخیزید. عبیدالله از قول ابن عباس گفت: مصیبت و همه مصیبت این بود که با سر و صدا و اختلافات، میان رسول خدا ﷺ و اینکه نوشتاری برایشان بنویسد فاصله افکنده شد.»^۱

در این تحقیق بر این خبر درنگی می‌کنیم تا تدبری کنیم و ببینیم آیا مسائلی هست که پاسخ آن‌ها در بطن این خبر نهفته باشد؛ از جمله به‌عنوان مثال (که البته همه موارد نیست) بخاری این خبر را در صحیح خود در کتاب علم، باب کتابت علم آورده است، و در این باب رسول خدا ﷺ و جوب نوشتن علم را بیان می‌فرماید، و این خبر جزو علم است. آیا به رسول خدا ﷺ - که از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید - صدق می‌کند فرمان دهد علم نوشته شود ولی خودش اولین کسی نباشد که آن را می‌نویسد؟! همچنین فرمایش پیامبر ﷺ درباره این نوشته که «بعد از آن هرگز گمراه نخواهند شد» یعنی این نوشتار، نوشته همیشه‌گی برای هدایت است. آیا پیامبر ﷺ برای هدایت مبعوث شد یا برای گمراه کردن مردم؟! کسی که می‌گوید آن حضرت ﷺ نوشته‌ای به جا نگذاشت رسول خدا ﷺ را متهم کرده که مردم را

۱. صحیح بخاری: ۱۲۰/۷؛ و مراجعه کنید به: صحیح بخاری، کتاب علم، باب کتابت علم: ۳۴/۱، باب فضل جهاد و سیر، باب جوائز الوعد: ۷۰ و ۶۹/۴، باب جزیه و مواعده: باب اخراج یهود از جزیره العرب: ۹۹/۴ و باب بیماری پیامبر و وفات ایشان: ۹/۶ با اختلاف در برخی الفاظ خبر.

گمراه کرده است، و به جانم سوگند این مصیبتی است که هیچ مصیبتی بالاتر از آن نیست! این روایت اشاره کرده است به اینکه عمر بن خطاب کسی بود که آن فتنه را به پا کرد و گفت کتاب خدا برای ما کافی است. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود: آیا نوشتن کتاب به امر خدا بود یا اجتهادی از سوی پیامبر ﷺ؟ پاسخ قطعی: قطعاً به امر الهی، و مصداقی برای فرمایش حق تعالی بوده است: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۱ (ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده است ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد. به‌راستی خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند).

در باره قرائت این آیه کریم روایت شده است: از علی بن عیسی از زر بن عبدالله بن کلیب فقیمی (که همراه و دوست او بود^۲) نقل شده است که ما در زمان رسول خدا ﷺ این‌طور می‌خواندیم: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنْ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۳ (ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده است ابلاغ کن که به‌راستی علی مولاى مؤمنان است؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد. به‌راستی خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند).^۴

همچنین این سخن عمر «کتاب خدا برای ما کافی است» آیا رد کردن سخن رسول خدا ﷺ نیست که به امت فرمان داد اگر خواستار هدایت هستند به تقلین قرآن و عترت چنگ بزنند؟! آیا آنچه عمر گفته است زمینه‌سازی برای این اختلاف قرائت‌ها که مسلمانان

۱. مائده: ۶۷.

۲. مراجعه کنید به: الإصابة في معرفة الصحابة: ۳۱/۴.

۳. مائده: ۶۷.

۴. كشف الغمة: ۳۲۶/۱؛ و مراجعه کنید به: تفسیر البرهان: ۵۰۰/۶/۲.

گرفتارش هستند نبوده است؟! و شگفت اینکه یک خبر یا دو خبر ساختگی می‌آورند و از طریق آن‌ها تلاش می‌کنند پدید آمدن این اختلافات را توجیه کنند؛^۱ و شاید دور نگه داشتن کامل عترت از عرصهٔ تعلیم قرآن همان عاملی است که مردم را به حالت اختلاف در قرائت کشاند، با وجود اینکه «قرآن» واحد است و از سوی واحد نازل شده است، و آن‌ها را به اینجا رساند که به‌طور کامل قرائت قرآن توسط ائمه (علیهم السلام) را نادیده گرفتند و به قرائت‌هایی تمسک جستند که هیچ دلیلی برای تواترشان از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله) وجود ندارد؛^۲ برخلاف قرائت ائمه (علیهم السلام) که همان قرائت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ زیرا آن‌ها با هر حرف که می‌خوانند می‌گویند این‌گونه نازل شد، یا جبرئیل آن را این‌گونه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل کرد؛ و این به‌روشنی به‌طوری که جای هیچ ابهامی در آن نیست. نشان می‌دهد قرائت متصل‌السند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) فقط قرائت ائمه (علیهم السلام) است.

مبحث چهارم: موضع‌گیری این دلالت‌ها در برابر متشابه

شکی نیست «زبان» ابزاری برای تعبیر و افشای چیزی است که در نفس انسانی جولان می‌دهد. «زبان» ظرفی است که معرفت و شناخت را دریافت، و با آن تعامل می‌کند، و ظرفی خنثی نیست؛ بلکه ظرفی تعاملی است که یا با چیزی که در آن پر می‌شود ارتقا پیدا می‌کند یا رو به پستی می‌نهد. این حقیقتی است که قرآن کریم با این فرمایش حق تعالی آن را آشکار کرده است: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۳ (سوگند به نفس و آن کس که آن را درست و استوار گرداند * سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد، * هرکس آن را پاک گردانید قطعاً رستگار

۱. مراجعه کنید به: الاختلاف بین القراءات، احمد البیلی: ص ۴۰ و ۴۱.

۲. مراجعه کنید به: البرهان فی علوم القرآن، زرکشی: ۲۱۹/۱.

۳. شمس: ۷ تا ۱۰.

شد، * و هرکه آلوده‌اش ساخت قطعاً نومید گردید).

این آیه به روشنی- جایگاه دریافت‌کننده را نیز بیان می‌کند؛ اینکه «نفس» از خارج خود دریافت نمی‌کند بلکه از درون خود دریافت می‌کند؛ و معنی «الهام» در اینجا همان «شناساندن» است.^۱

پس خداوند سبحان به نفس انسانی شناساند که او ترکیب‌یافته از تاریکی و نور است؛ «نور» از طرف آن معبود سبحان، و «تاریکی» که همان ذات مخلوق است؛ و خداوند سبحان «نفس» را مکلف کرد در نور رستگار شود، و رستگاری با نور فقط با انجام و عمل صورت می‌پذیرد؛ به همین دلیل از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است، فرمود: «مبادا قرآن را با نظر خودت تفسیر کنی، یا اینکه آن را از علما یاد بگیری. قرآن شاید تنزیلی شبیه کلام بشر باشد، ولی کلام خداست، و تأویلش به کلام بشر شباهت ندارد، همان‌طور که هیچ چیزی از خلقش شبیه او نیست. کار آن معبود تبارک و تعالی شبیه چیزی از کارهای بشر نیست، و چیزی از کلام او شبیه چیزی از کلام بشر نیست. کلام خدای تبارک و تعالی صفت اوست و کلام بشر کارهایش است. پس کلام خدا را شبیه کلام بشر نکن که اگر چنین کنی هلاک و گمراه می‌شوی.»^۲

این خبر از امیرالمؤمنین علیه السلام خطر تفسیر قرآن با رأی یعنی با استناد به واقعیت عرفی الفاظ- را به روشنی بیان می‌کند؛ و این به دلیل آن است که نقش و ترسیم الفاظ مشابه یکدیگر است اما دلالتشان با یکدیگر تفاوت دارد. شما لفظی را در قرآن می‌بینی که با همان صورت لفظی که مردم به کار می‌برند مشابه است و در نتیجه این گمان به ذهن شما خطوط می‌کند که «تشابه شکلی» به «تشابه معنوی» منتهی می‌شود؛ اما در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «قرآن شاید تنزیلی شبیه کلام بشر باشد، ولی کلام خداست، و تأویلش به کلام

۱. مراجعه کنید به: تفسیر قمی: ص ۷۵۶.

۲. توحید، شیخ صدوق: ص ۲۶۴؛ مراجعه کنید به: البرهان فی تفسیر القرآن: ۴۶/۱.

بشر شباهت ندارد.» و می‌دانیم دلالت‌ها از تفسیر گرفته می‌شوند نه از تنزیل. «تنزیل» همان قرائت و تلاوت براساس آن چیزی است که بر زبان سید خلق، محمد (ص) یا نخستین گوینده قرآن- جاری شد، و او (ص) نخستین معلم قرآن است. به‌علاوه این خبر ردی واضح و صریح و حتی نقضی برای رویکرد قصدی است که تصور می‌کند دال و مدلول یک چیز هستند، و مدلول چیزی بیرون از دال نیست؛ بلکه این خبر اثبات می‌کند این تفاوت وجود دارد، و شاید «تفاوت» به‌دلیل اختلاف گوینده باشد. وقتی گوینده خداوند سبحان است کلام صفتش می‌شود، و شاید «صفت او» به این معنا باشد که خداوند سخن‌گویی بدون ابزار است، و کلام او سخنی است که شبیه سخن مخلوقات نیست؛ بلکه مخلوق با ابزاری- که همان زبان است- سخن می‌گوید؛ از این رو امیرالمؤمنین (علیه السلام) از کلام مردم این‌طور تعبیر کرده که کارهای آن‌هاست.

دیدیم از نظر «دلالت اعتباری» در زبان گفتاری،^۱ مترداف و استعاره و مجاز وجود دارد؛ و این دلالت فرض می‌کند شناخت این‌ها برای عموم مردم امکان‌پذیر است به شرطی که به دانش زبان و علومش مجهز شده باشند. پس آن‌ها می‌توانند تشخیص بدهند چه وقت واژه‌ها مترادف یا استعاره یا مجاز یا ... هستند، به‌رغم اینکه هیچ‌کدام از این دانشمندان یا زبان‌شناسان نبوده است که به‌طور قطعی بدانند این تمایز قائل شدن میان الفاظ، تمایزی با دلالت قطعی است، بلکه همه‌شان اتفاق دارند دلالت در این کار به‌صورت ظنی و گمانی است، و این عرصه، عرصهٔ اجتهاد و ابزار توانایی‌های ذهنی است.

اما دلالت لغوی یا قصدی فرض می‌کند مترادف، مجاز یا استعاره در زبان وجود ندارد، و ادعا می‌کند این‌ها از ساخته‌های مدعیان اعتبار است؛ و نیز ادعا می‌کنند هر لفظ، معنای خاص خود را دارد و هیچ لفظ دیگری در این معنا با آن مشارکت ندارد، و استعاره و مجاز اساساً وجود ندارند؛ به همین دلیل فرض کرده است هر لفظ یا واژه معنای خاص خود

را دارد، و معنا چیزی بیرون از واژه نیست. این رویکرد می‌گوید نظام قرآنی را کشف کرده، و «معنا» را در قرآن به صورت زیر تقسیم‌بندی کرده است:

۱- معنای تام، که معنای ذهنی از آن نتیجه می‌شود؛ و آن را «معنای متبادر به ذهن» می‌نامد.^۱

۲- معنای اصلی؛ و آن را چنین تعریف می‌کند: معنایی که جز با مجموعه‌ای طولانی از واژه‌ها برای شرح واژه‌ای خاص توصیف نمی‌شود.^۲

۳- و معنای حرکتی؛ که آن را چنین تعریف می‌کند: با حقیقت و جوهر مسما در نخستین حرکتش در وجود مطابقت دارد؛^۳ و درباره آن می‌گوید: معنایی است که مسما را با توصیفی حقیقی و فراگیر توصیف می‌کند.^۴

شکی نیست آنچه دلالت اعتباطی، اصطلاح مترادف و مجاز و استعاره را بر آن نهاده است، از جمله ابداعات و اختراعات آن نیست، بلکه پدیده‌هایی هستند که در واقعیت زبان گفتاری ملاحظه می‌شود؛ به این ترتیب این رویکرد فقط تلاش کرده است برای این واقعیت، کیفیتی را بیابد تا بتواند با آن در جهت خدمت‌رسانی به ارتباط میان دال و مدلول از نگاه خود تعامل داشته باشد. یکی از پژوهشگران می‌گوید:

«زبان گفتاری از دید گویندگان معیارهایی هستند که رعایت می‌شوند، و از دید پژوهشگر ظواهری هستند که ملاحظه می‌شوند...»^۵

از این رو مکتب قصدیت تصور کرده است این اصطلاحات [مترادف، مجاز و استعاره]

۱. مراجعه کنید به: النظام القرآنی: ص ۲۹ و ۳۰.

۲. مراجعه کنید به: النظام القرآنی: ص ۳۰.

۳. مراجعه کنید به: النظام القرآنی: ص ۳۰.

۴. مراجعه کنید به: النظام القرآنی: ص ۳۰.

۵. اللغة العربية - معناها و مبناها، دکتر تمام حسان: ص ۳۲.

ساخته اعتبار است، درحالی که واقعیت این است که دارایی‌های زبان با دیدگاه اعتبار بر خورد پیدا کرده، ولی اعتبار توانسته است با زبان سازگاری پیدا کند؛ زیرا وجود این اصطلاحات در زبان با توجه به مخفی بودن علت وجودی‌اش، بستری برای اعتبار برای سازگار کردن آن با دیدگاه خودش فراهم آورده است، و حتی دروازه‌ای وسیع را در برابر آن گشوده است تا این عرصه را عرصه اجتهادات و رقابت‌های فکری میان دانشمندان و پژوهشگران زبان‌شناس قرار دهد.

وجود مترادف و مجاز و استعاره در زبان بهترین دلیل بر وجود فضایی میان دال و مدلول است، و این «فضا» پیوندی است که دال را به مدلول، و لفظ را با معنا به صورتی حقیقی و نه به صورت اعتباری- پیوند می‌دهد. این پیوند به عنوان پیوندی حقیقی و نه اعتباری توصیف می‌شود، زیرا پیونددهنده حقیقی می‌تواند غایت و هدف نهایی از وجود کلام را به عنوان واسطه‌ای برای شناساندن و ابزاری برای انتقال دانش- محقق کند؛ اما اگر ما این پیوند را اعتباری فرض بگیریم، قطعاً آنچه از آن حاصل می‌شود شناخت و معرفتی اعتباری خواهد بود نه حقیقی؛ یعنی نمی‌توانست غایتی را که مخلوقات به خاطرش آفریده شده‌اند محقق کند؛ و این واقعیت را پژوهشگران با گوشت و پوست خود می‌توانند درک کنند؛ زیرا با وجود سیادت و سروری دیدگاه اعتباری در عرصه معرفتی، «جهان معرفت» هیچ پیشرفتی در زمینه نزدیک شدن به خداوند سبحان به دست نیاورده است. بله پیشرفت مادی محقق شده، ولی این پیشرفت مادی منجر به برتری در پیشرفت معرفت زبانی نمی‌شود، بلکه صرفاً منجر به برتری در تجربیات مادی می‌شود، و در ساحت آن هیچ زبانی به جز وجود توصیفی از آنچه تجربه مادی آن را ایجاد می‌کند- وجود ندارد. چه بسا ما در این زمینه زیاده‌روی نکرده باشیم اگر بگوییم رویکرد تجربی به عرصه لغوی وارد شده و تلاش کرده است درون آن را واکاوی کند ولی با مانعی سخت و دشوار برخورد کرده است؛ اینکه موضوع مورد تجربه در اینجا گوینده زنده در حال تغییر است، و در نتیجه نتوانسته است چیزی از ظاهر زبانی را به ثبت برساند، مگر چیزهایی که می‌تواند از آن‌ها پاسخ‌هایی دریافت کند نظیر به عنوان

مثال- انجام مطالعات روی اصوات.

هرکس در ارتباط میان دال و مدلول از دید دو رویکرد اعتباطی و قصدی تدبر کند می‌بیند هر دو رویکرد در یک نقطه مشترک هستند، و هرکدام از آن‌ها آن را از دیدگاه خودش توجیه کرده است؛ یعنی این نقطه که دال و مدلول هر دو وجه یک چیز واحد یعنی «کلام» هستند؛ از این رو هر دو دیدگاه به مطابق بودن عبارت و تفکر اشاره کرده‌اند؛ به صورتی که هرکدام از آن دو را نمی‌توان جز با وجود دیگری تصور کرد؛ و این نکته‌ای است که قرآن کریم در آیات تنزیل در سوره شعراء روشن کرده است؛ ولی آنچه هر دو رویکرد از دست داده‌اند این نکته است که هر دو به خلاً میان دال و مدلول توجه نداشته‌اند؛ به‌رغم اینکه هرکدام از این دو مکتب، این منطقه خالی یا خلاً را با رأی و نظر خودش پر کرده است؛ زیرا به نظر طرفدار دیدگاه اعتباط، زبان برای گوینده عبارت است از معیارهایی که رعایت می‌شوند و میدان حرکت و ابزار زندگی در جامعه است.^۱ پس رویکرد اعتباط بیان می‌کند «عَرَف» رابط میان دال و مدلول است؛ ولی از دید نظریه قصدیت، آنچه می‌توان از طریق این دیدگاه درک کرد یک معنای اصلی است که سایه‌ای برای معنای پویا ارائه می‌دهد، و همین برای شناخت بسیاری از حقایق و تصحیح تفکر دینی و زبان و قوانینش کافی است؛^۲ و ما ملاحظه می‌کنیم این معنای اصلی و فعال توسط ارائه‌دهنده این دیدگاه توصیف شده‌اند. بنابراین در هر دو مکتب، زبانی گویا هست که به این منطقه خالی پرداخته است؛ اولی، زبان عرفی (جمعی)؛ و دومی، زبان توصیفی که معنای پویا و فعال را توصیف می‌کند؛ و هر دو دیدگاه به ظن و گمان تکیه دارند، و هیچ استناد یقینی ندارند. شاید آنچه دیدگاه اعتباطی را مصداق بهتری برای بیان ناتوانی‌اش از ادراک راز همراهی دال با مدلول نشان می‌دهد توصیف این همراهی با اعتباط باشد؛ درحالی که می‌بینیم دیدگاه لفظی (قصدی)

۱. مراجعه کنید به: اللغة العربية و مبناها: ص ۳۲.

۲. مراجعه کنید به: النظام القرآنی: ص ۳۱.

خواننده را به این توهم می‌افکند که گویا راز این همراهی را کشف کرده است، درحالی‌که با دقت در این دیدگاه، پژوهشگر چیزی در آن پیدا نمی‌کند که این تصور را اثبات کند؛ زیرا این دیدگاه به سادگی تمام صرفاً واکنشی را در برابر اعتباط شکل داده است نه بیشتر؛ وگرنه آنچه از اهل بیت (علیهم السلام) درباره راز همراهی دال و مدلول روایت شده است صاحب این دیدگاه را از فشار آوردن به فکر خود برای کشف این راز بی‌نیاز می‌کند. شاید مشغول شدن او برای درک این راز همراهی باعث شده او فراموش کند یا خود را به فراموشی بزند که خودش وضع‌کننده زبان نبوده است، و راز همراهی را فقط کسی می‌داند که آن را وضع کرده است، یا کسی که پدیدآورنده زبان این راز همراهی را به او آموخته باشد. اما این حقیقت را پژوهشگران در دیدگاه اعتباط درک کرده و تلاش کرده‌اند با نگاه به آنچه مردم از این همراهی می‌شناسند از رویش عبور کنند.

اما قرائت اهل بیت (علیهم السلام) از طریق روش و رویکردی واضح و روشن و ثابت برای دلالت، از راز این همراهی پرده برمی‌دارد؛ به‌طوری‌که روشن می‌شود «دلالت» از سه رکن تشکیل می‌شود:

- رکن اول: معنی؛ که وجود غیبی کلمه است.
- رکن دوم: عبارت؛ که ظاهر کلمه است. و دو رکن اول و دوم دو بُعد کلمه هستند که اگر حضور گوینده نبود آن‌ها هم نبودند.
- رکن سوم: حمل‌کننده کلمه و رساننده آن است؛ یعنی زبان گویا؛ و باطن آن قلب درک‌کننده است؛ و این دو ظرف کلمه هستند و کلمه در آن‌ها نازل می‌شود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾^۲ (و به راستی این [قرآن] فروفرستاده پروردگار

۱. اللسان الناطق.

۲. شعراء: ۱۹۲ تا ۱۹۵.

جهانیان است. * که روح‌الامین آن را نازل کرد، * بر دل تو، تا از [جمله] هشداردهندگان باشی؛ * به زبان عربی مبین).

وجود زبان گویا، ضرورتی برای بیان کلمه خداوند سبحان است، و آیات در بیان این موضوع صریح و روشن هستند. به‌عنوان مثال حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾^۱ (و ما نیک می‌دانیم آنان می‌گویند: «جز این نیست که بشری به او می‌آموزد.») [نه چنین نیست، زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می‌دهند اعجمی [نامفهوم] است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است؛ و نیز می‌فرماید: ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا بِلِسَانِكَ لِيَتَّبِعَنَّهُ الْمُتَّقِينَ وَ تَنْذِرُ بِهِ قَوْمًا لِّذًا﴾^۲ (جز این نیست که ما این [قرآن] را بر زبان تو آسان ساختیم تا به‌وسیله آن پرهیزکاران را مرزده دهی و ستیزه‌جویان را بترسانی).

به‌راستی قرآن با زبان پیامبر ﷺ آسان شد؛ و از آنجا که قرآن همچون جاری بودن خورشید و ماه در جریان است پس این خطاب با مرگ پیامبر ﷺ به پایان نرسید، و در هر زمان کسی هست که مورد خطاب قرآن و در جایگاه پیامبر ﷺ قرار می‌گیرد؛ و آن‌ها همان عترت پاک پیامبر ﷺ هستند.

از عبدالله بن جندب روایت شده است که از ابوالحسن علیؑ درباره سخن خداوند عزوجل ﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۳ (و به‌راستی این گفتار را برای آنان پی‌درپی و به‌هم‌پیوسته نازل کردیم، امید که یادآور شوند) فرمود: «از امامی به امام [دیگر].»^۴

از محمد بن نعمان، از سلام، از ابوجعفر علیؑ درباره فرمایش حق تعالی ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ

۱. نحل: ۱۰۳.

۲. مریم: ۹۷.

۳. قصص: ۵۱.

۴. اصول کافی، شیخ کلینی: ۴۷۱/۱ و ۴۷۲ / ح ۱۰۹۸.

وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْنَا ﴿بگویند به خدا و به آنچه به سوی ما نازل شد ایمان آوریدم﴾ روایت شده است، فرمود: «منظور از آن فقط علی (علیه السلام) و فاطمه و حسن و حسین است، و پس از آنها در ائمه (علیهم السلام) جریان یافت؛ سپس روی سخن از خدا به مردم بازمی‌گردد و می‌فرماید: ﴿فَإِنْ آمَنُوا﴾ (یعنی الناس) بِمِثْلِ مَا آمَنُتُمْ بِهِ (یعنی علیاً و فاطمه و الحسن و الحسين و الائمه (علیهم السلام)) فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ﴾ (پس اگر ایمان بیاورند (یعنی مردم) مانند آنچه شما به آن ایمان آوردید (یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه (علیهم السلام)) هدایت شده‌اند، و اگر روی گردانند آن‌ها در ستیزه‌گری هستند.)»^۱

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۲ (جز این نیست که ما آن [قرآن] را با زبان تو آسان ساختیم تا شاید یادآور شوند). دلالت این آیه همان دلالت آیات قبلی است؛ و این فرمایش حق تعالی: ﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَاناً عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ﴾^۳ (و پیش از آن، کتاب موسی، راهبر و [مایه] رحمت بود؛ و این [قرآن] کتابی است به زبان عربی که تصدیق‌کننده است، تا کسانی را که ستم کرده‌اند هشدار دهد، و برای نیکوکاران مژده‌ای باشد) و آیات دیگری که از طریقشان روشن می‌شود در هر زمان زبان معلمی هست که به بیان قرآن تکلیف شده است، و در قرآن چیزی را نمی‌بینیم که اشاره کند -حتی با یک اشاره کوتاه- که قرآن با «زبان‌های اعراب» یعنی امتی که در میانشان نازل شد -نازل شده باشد. امتی که قرآن در آن نازل شد همچون امت‌های دیگر مکلف به یادگیری بودند، به‌خصوص با توجه به اینکه ما در قرآن می‌خوانیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) به‌عنوان رحمتی برای جهانیان مبعوث شد، نه فقط برای امت عرب؛ هرچند پیامبر (صلی الله علیه و آله) از اعراب بوده باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا

۱. اصول کافی، شیخ کلینی: ۴۷۲/۱.

۲. دخان: ۵۸.

۳. احقاف: ۱۲.

رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿۱﴾ (و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم).

روایاتی از آل محمد ﷺ وارد شده‌اند که به روشنی این موضوع را آشکار می‌کنند و این روایت‌ها مستند به قرآن هستند. از مالک جُهَنی نقل شده است که برای ابوعبداللہ ﷺ سخن خداوند عزوجل را خواندم: ﴿وَأُوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾^۲ (و این قرآن به من وحی شده است تا شما و کسی را که قرآن به او می‌رسد هشدار بدهم). فرمود: «کسی که به آن مقامی که امامی از آل محمد باشد رسیده است؛ و او همان طور که رسول خدا ﷺ با قرآن انذار می‌داد- با قرآن هشدار می‌دهد.»^۳

شاید از جمله قرائت‌های آن‌ها ﷺ در این خصوص روایتی است که روشن می‌کند آن‌ها کسانی هستند که مکلف به تلاوت شایسته قرآن، و مکلف به آموزش تلاوت و تفسیر و تأویل قرآن به مردم هستند. در تعدادی از حروف قرآن که آن‌ها قرائت کرده‌اند ذکر آن‌ها در قرآن وارد شده است، و این نکته‌ای است که در قرائت‌های عامه قرآن نمایان نیست. از آن‌ها ﷺ وارد شده است آن‌ها ﷺ آیاتی را که در زیر می‌آید با قرائتی خوانده‌اند که آمدن ذکر عترت را در قرآن -با همان شیوه ذکر اوصیای پیامبران و فرزندان‌شان- آشکار می‌کند؛ و این قرائتی که آل محمد ﷺ می‌خوانند پاسخی به سؤال پژوهشگر در قرآن را در خود دارد که می‌پرسد: آیا عاقلانه است قرآن، انبیا و اوصیایان ﷺ را ذکر کند، و وقتی به پیامبر ﷺ می‌رسد با توجه به اینکه او خاتم انبیاست- قرآن فقط خود او را بیان کند و اوصیایش را بیان نکند؛ با وجود اینکه رسالت او پایان‌دهنده رسالت‌هاست، و نبوت او پایان‌دهنده نبوت‌هاست؟

پاسخ به این پرسش در قرائت امامان اهل بیت ﷺ -که از نظر سندی تنها قرائت متصل

۱. انبیاء: ۱۰۷.

۲. انعام: ۱۹.

۳. اصول کافی، شیخ کلینی: ۴۷۲/۱.

به پیامبر (ص) است. آمده است، با توجه به اینکه که آن‌ها قومی هستند که با رأی و نظر خود سخن نمی‌گویند؛ بلکه این پینه‌ای است که خداوند سبحان برای فرستاده‌اش (ص) بیان کرده و فرستاده‌اش (ص) نیز آن را برای آن‌ها (علیهم السلام) بیان فرموده است.^۱

تواتر تمام قرائت‌های عامه از قاریانشان شروع می‌شود نه از پیامبر (ص)؛ اما سند قرائت اهل بیت (علیهم السلام) متصل به پیامبر (ص) است، و آنچه ناقلان از ایشان نقل کرده‌اند به صورت نوشتاری بوده است نه شفاهی، و ناقلان در عصر امام صادق (علیه السلام) (ت ۱۸۳ق) در دوره تدوین و نوشتن نقل می‌کردند، و در زمان پدرانش (علیهم السلام) و فرزندانش (علیهم السلام) نیز همین‌گونه بوده است، و آن‌ها به این فرمایش پیامبر (ص) عمل می‌کردند: «**علم را با نوشتن به بند بکشید.**»^۲ و در سخنی دیگر رسول خدا (ص) بیان می‌فرماید: «**آفت علم، فراموشی است.**»^۳ در کلماتی که امامان اهل بیت (علیهم السلام) خوانده‌اند ذکر می‌کند از آل محمد (ص) آمده است؛ به عنوان مثال (که البته همه روایات نیست):

۱- محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بزقی، از پدرش، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر، از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت کرده است، فرمود: «**جبرئیل (علیه السلام) آیه زیر را بر محمد (ص) این‌گونه نازل کرد: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فِي عَلِيٍّ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾**»^۴ (و اگر در آنچه درباره علی بر بنده خود نازل کرده‌ایم شک دارید پس -اگر راست می‌گویید- سوره‌ای همانند آن بیاورید، و گواهان خود را -غیر خدا-

۱. مراجعه کنید به: بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار: ص ۳۱۹.

۲. مراجعه کنید به: تفسیر قرطبی: ۲۰۶/۱۱.

۳. مراجعه کنید به: المصنف، ابن ابی شیبۀ کوفی: ۵۲۱/۸ ح/۲۶۶۴۸.

۴. بقره: ۲۳.

فراخوانید.)»^۱

۲- محمد بن یعقوب، از احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از محمد بن فضیل، از ابوحمزه، از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «جبرئیل آیه زیر را به این صورت بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ (کسانی که در حق آل محمد ظلم کردند سخن را به‌غیر آنچه برایشان گفته شده بود تبدیل کردند؛ پس بر کسانی که در حق آل محمد ستم کردند به‌سزای نافرمانی که پیشه کرده بودند عذابی از آسمان فرورستادیم.)»^۲ و این قرائت از زید شحام از ابوجعفر علیه السلام روایت شده است.^۳

۳- از زید شحام، از ابوجعفر علیه السلام روایت است، فرمود: «جبرئیل نازل کرد...» (همان قرائت قبلی).^۴

۴- محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر، از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «جبرئیل این آیه را این‌گونه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: ﴿يَسْمَا اسْتَرَوْا بِهٖ اَنْفُسَهُمْ اَنْ يَكْفُرُوا بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فِي عَلِيٍّ بَعِيًّا﴾ (چه بد خود را فروختند وقتی از روی حسادت درباره آنچه خدا در خصوص علی نازل کرده بود کفر ورزیدند.)»^۵

۵- عیاشی از قول جابر روایت کرده است، گفت: ابوجعفر علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند

۱. اصول کافی شیخ کلینی: ۱/ ۴۷۳/ ۱۱۰۶؛ و مراجعه کنید به: تفسیر سید بحرانی: ۱/ ۱۵۶ و ۱۵۷.

۲. اصول کافی، شیخ کلینی: ۱/ ۴۷۳/ ۱۱۰۶؛ مراجعه کنید به: تفسیر البرهان، سید بحرانی: ۱/ ۱۵۶ و ۱۵۷.

۳. مراجعه کنید به تفسیر عیاشی: ۱/ ۶۳/ ۴۹.

۴. تفسیر عیاشی: ۱/ ۶۳/ ۴۹؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱/ ۲۳۰.

۵. اصول کافی، شیخ کلینی: ۱/ ۴۷۳/ ۱۱۰۵؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۱/ ۲۸۰.

این آیه این گونه بر محمد (ص) نازل شد: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أُنزِلَ رَبُّكُمْ فِي عَلِيِّ...﴾
(و چون به آنان گفته شود: پروردگارتان چه چیز درباره علی نازل کرده است؟...)»^۱

۶- از ابو محمد فَحَّام نقل شده است، گفت: محمد بن عیسی به من گفت: از هارون، از ابو عبد الصمد ابراهیم، از پدرش، از جدش - که ابراهیم بن عبد الصمد بن محمد بن ابراهیم بود- روایت کرد: از جعفر بن محمد (علیه السلام) شنیدم که می خواند: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۲ (به یقین خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران و خاندان محمد را بر مردم جهان برتری داده است). فرمود: «این گونه نازل شد.»^۳

۷- ابوعلی طبرسی در مجمع البیان آورده است: و در قرائت اهل بیت آمده است: ﴿و آل محمد علی العالمین﴾ (و آل محمد بر جهانیان).^۴ در اینجا نکته ای هست که باید به آن توجه داشت؛ اینکه اصطلاح «قرائت اهل بیت» را علمای گذشته می شناختند و آن را به کار می بردند، همان طور که طبرسی (علیه السلام) در مجمع البیان گفته است.

۸- محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو عبد الله (علیه السلام) درباره سخن خداوند ﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا بِمُحَمَّدٍ﴾^۵ (و شما بر لبه پرتگاهی از آتش بودید، و شما را با محمد از آن نجات داد) فرمود: «به خدا سوگند جبرئیل آن را این گونه بر

۱. تفسیر عیاشی: ۱/۶۹/ح ۷۱؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱/۱/۲۸۲.

۲. آل عمران: ۳۳.

۳. البرهان: ۲/۳/۲۳.

۴. مجمع البیان: ۲/۲۷۸؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۲/۲۴۲.

۵. آل عمران: ۱۰۳.

محمد ﷺ نازل کرد.»^۱

۹- محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از ابو عبدالله ﷺ روایت کرده است، فرمود: «جبرئیل این آیه را این‌گونه بر محمد ﷺ نازل کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيٍّ نَوْرًا مَبِينًا﴾^۲ (ای کسانی که به آن‌ها کتاب داده شد به آن چیزی ایمان بیاورید که به‌عنوان نوری روشن درباره‌ی علی فر فرستادیم).»^۳

۱۰- عیاشی، از عمرو بن شمر، از جابر روایت کرده است که ابو جعفر ﷺ فرمود: «این آیه بر محمد ﷺ این‌گونه نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أوتُوا الْكِتَابَ بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيٍّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ... تا پایان آیه.. مفعولاً﴾^۴ (ای کسانی که به شما کتاب داده شده است به آنچه درباره‌ی علی فر فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آن‌ها را به قهقرا بازگردانیم... تا پایان آیه).»^۵

۱۱- محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسین بن علی و شاء، از احمد بن عائذ، از ابن‌آدینه، از بُرید بن معاویه عَجَلی روایت کرده است، گفت: از اباجعفر ﷺ در خصوص فرمایش خداوند (عزّ ذکره) پرسیدم: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمْتَّ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا

۱. روضه کافی: ۱۵۶/۸ ح ۲۰۸؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۸۸/۳/۲.

۲. نساء: ۴۷.

۳. اصول کافی: ۴۷۳/۱ ح ۱۱۰۷؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۲۳۴/۵/۲.

۴. نساء: ۴۷.

۵. تفسیر عیاشی: ۲۷۱/۱ ح ۱۴۸؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۲۳۷/۵/۲ و ۲۳۸.

يَعْظُمُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا^۱ (یقیناً خدا به شما فرمان می‌دهد امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید؛ و چون میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید. در حقیقت این نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد. خداوند شنوای بیناست). امام (علیه السلام) فرمود: «منظور فقط ما هستیم، که امام اول به امامی که بعد از اوست کتاب و علم و سلاح را تحویل بدهد. ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ (و چون میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید)؛ یعنی آنچه در دست شما برای مردم است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و رسول و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید)؛ منظور به‌طور خاص- فقط ما هستیم، و به همه مؤمنان تا روز قیامت فرمان داده است از ما پیروی کنند. ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ تَنَازَعًا فِي أَمْرٍ فَزُودُوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید آن را به خدا و رسول و اولی الامر از خودتان عرضه بدارید). این طور نازل شد؛ و چگونه خداوند عزوجل به آنها به پیروی از صاحبان امر فرمان می‌دهد ولی در منازعاتشان اجازه رخصت می‌دهد؟ این فرمان به همان امرشدگانی صادر شده است که درباره‌شان گفته است: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (خدا را اطاعت کنید و رسول و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید).^۲

۱۲- علی بن ابراهیم گفت: پدرم، از ابن ابی عمیر، از ابوبصیر، از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت کرده است که ایشان (علیه السلام) فرمود: ﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۳ (لیکن خدا به آنچه درباره علی بر تو نازل

۱. نساء: ۵۸.

۲. اصول کافی، کلینی: ۳۰۵/۱ ح ۷۲۴؛ و مراجعه کنید به: روضه کافی: ۱۰۵/۸ ح ۲۱۲؛ تفسیر فرات کوفی:

۱/۱۴۹؛ تفسیر عیاشی: ۲۸۱/۱ ح ۱۷۸؛ البرهان: ۲۵۳/۵/۲ و ۲۵۴.

۳. نساء: ۱۶۶.

کرده است گواهی می‌دهد؛ آن را به علم خویش نازل کرده است؛ و فرشتگان گواهی می‌دهند؛ و کافی است خدا گواه باشد).^۱

۱۳- عیاشی از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که از ابو جعفر علیه السلام شنیدم می‌فرمود:
 ﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۲ (لیکن خدا به آنچه درباره علی بر تو نازل کرده است گواهی می‌دهد؛ آن را به علم خویش نازل کرده است؛ و فرشتگان گواهی می‌دهند؛ و کافی است خدا گواه باشد).^۳

۱۴- محمد بن یعقوب، از احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «جبرئیل علیه السلام این آیه را این‌گونه نازل کرد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾^۴ (کسانی که کافر شدند و به حق آل محمد ستم کردند خدا بر آن نیست که آنان را ببامرزد و به راهی هدایت کند، * مگر راه جهنم، که همیشه در آن جاودان‌اند؛ و این [کار] برای خدا آسان است).» و سپس فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا بِلَايَةِ عَلِيٍّ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۵ (ای مردم آن رسول، حقیقت را درباره ولایت علی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؛ پس ایمان بیاورید که برای شما بهتر است. و اگر کافر شوید [بدانید] آنچه در آسمان‌ها

۱. تفسیر قمی: ص ۱۵۲؛ مراجعه کنید به: ۳۵۶/۶/۲.

۲. نساء: ۱۶۶.

۳. تفسیر عیاشی: ۳۱۱/۱/۳۰۶ ح؛ مراجعه کنید به البرهان: ۳۵۶/۶/۲.

۴. نساء: ۱۶۸ و ۱۶۹.

۵. نساء: ۱۷۰.

و زمین است از آن خداست؛ و خدا دانای حکیم است).^۱

۱۵- ابن شهر آشوب از تفسیر ثعلبی، از جعفر بن محمد (علیه السلام) روایت کرده است، فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ» (ای پیامبر، آنچه را درباره علی بر تو نازل شده است ابلاغ کن). این طور نازل شده است؛ و وقتی این آیه نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: هر کس من مولایش بوده‌ام، علی مولای اوست.»^۲

۱۶- از علی بن عیسی در کشف الغمّة نقل شده است: از زر بن عبدالله بن کلیب^۳ روایت شده است ما در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این طور می‌خواندیم: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنْ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^۴ (ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده است -اینکه به‌راستی علی مولای مؤمنان است- ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد. به‌راستی خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند).^۵

۱۷- ابن مسعود این حرف را می‌خواند: «وَوَكَّفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بَعْلِي بِنِ ابْنِ طَالِبٍ»

۱. اصول کافی شیخ کلینی: ۱/۴۸۰/۱۱۳۹؛ و مراجعه کنید به: تفسیر عیاشی: ۱/۳۱۱/۱/۳۰۶؛ تفسیر قمی: ص ۱۵۲ و ۱۵۳؛ و این قرائت از امام صادق نیز روایت شده است؛ و البرهان: ۲/۳۵۶/۶ و ۳۵۷.

۲. البرهان: ۲/۴۹۹/۶/۲؛ و مراجعه کنید به: عمدة العیون صحاح الاخبار ابن بطریق: ۱/۴۶/۱/۱۴۱؛ مناقب آل ابی طالب: ۳/۲۹؛ و در تفسیر ثعلبی: ۴/۹۲/۴ آمده است: و ابو جعفر محمد بن علی فرمود: «آنچه را در فضل علی بن ابی طالب بر تو نازل شده است ابلاغ کن.»

۳. ابن کلیب فقیمی، همراه و دوست او بود؛ مراجعه کنید به: الإصابة في معرفة الصحابة: ۱/۵۴۹.

۴. مائده: ۶۷.

۵. کشف الغمّة: ۱/۳۲۶؛ و مراجعه کنید به: تفسیر البرهان: ۲/۶۰۰/۲.

وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا^۱ (و خدا جنگ را از مؤمنان با علی بن ابی‌طالب برداشت، و خدا همواره نیرومند شکست‌ناپذیر است).^۲

۱۸- از جابر روایت شده است که ابو جعفر علیه السلام فرمود: «ای جابر، اگر این افراد جاهل می‌دانستند علی، کی امیرالمؤمنین نامیده شد حق او را انکار نمی‌کردند.» جابر گفت: فدای شما شوم، کی چنین نامیده شد؟ فرمود: «حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَأِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ ... أَلْسُنُ بَرِيكُمُ﴾^۳ (و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ... آیا من پروردگار شما نیستم)؛ و اینکه محمد پیامبر شما رسول خداست، و علی امیر مؤمنان است.» جابر گفت: امام به من فرمود: «ای جابر، به خدا سوگند محمد صلی الله علیه و آله این‌گونه آورد.»^۴

۱۹- از محمد بن یعقوب، از احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از حسین بن میاح روایت شده است مردی نزد ابو عبدالله علیه السلام آمد و گفت: ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...﴾^۵ (بگو عمل کنید که خدا و رسولش و مؤمنان عمل شما را خواهند دید...)؛ فرمود: «این‌گونه نیست؛ بلکه این‌گونه است: ﴿وَمَا مُمُونُونَ﴾ (کسانی که امانتدار هستند)؛ و ما این امانتداران هستیم.»^۶

۲۰- حسان عامری گفت: از اباجعفر علیه السلام درباره فرمایش خداوند سبحان ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾^۷ (و به‌راستی به تو هفت مثانی و قرآن عظیم را داده‌ایم). فرمود: «تنزیل آن این‌گونه نیست؛ بلکه این‌گونه بوده است: ﴿وَلَقَدْ

۱. احزاب: ۲۵.

۲. کشف الغمه اربلی: ۳۲۴/۱.

۳. تفسیر عیاشی: ۴۴/۲ / ح ۱۱۴ع؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۲/۹/۲۴۵.

۴. توبه: ۱۰۵.

۵. اصول کافی شیخ کلینی: ۱/۱۴۸ / ح ۱۱۴۲؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۳/۱۱/۴۸۹.

۶. حجر: ۸۷.

آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي نَحْنُ هُمْ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَلِدَ الْوَلَدِ ﴿١﴾ (و به راستی به تو هفت مثنائی را که ما هستیم داده‌ایم، و قرآن عظیم را - که فرزند فرزند است - داده‌ایم).^۱

۲۱- علی بن ابراهیم گفت: جعفر بن احمد به من گفت: عبدالکریم بن عبدالرحیم به ما گفت: از محمد بن علی، از محمد بن الفضیل، از ابوحمزه ثمالی، گفت: شنیدم اباجعفر (علیه السلام) می فرمود: «این آیه این گونه نازل شده است: ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلِ رَبُّكُمْ فِي عَلِيٍّ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾^۲ (و چون به آنان گفته شود پروردگارتان چه چیز درباره علی نازل کرده است، می گویند افسانه‌های پیشینیان).»^۳

۲۲- از محمد بن ابوحمزه نقل شده است، و وی آن را به ابوجعفر (علیه السلام) نسبت داده است، فرمود: «جبرئیل این آیه را بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کرد: ﴿لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ إِلَّا خَسَارًا﴾^۴ (و کسانی که در حق آل محمد ستم کردند جز بر زیانشان نمی افزاید).»^۵

۲۳- همچنین این قرائت از محمد بن عباس، از محمد بن خالد برقی، از محمد بن علی صیرفی، از ابن فضیل، از ابوحمزه، از ابوجعفر (علیه السلام) روایت شده است...^۶

۲۴- و نیز روش دیگری برای همان قرائت: از محمد بن عباس، از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داوود، از ابوالحسن موسی، از پدرش (علیه السلام)

۱. تفسیر عیاشی: ۲/۲۷۰/۳۸؛ و مراجعه کنید به: البرهان سید بحرانی: ۴/۱۴/۱۴ و ۴۱۵.

۲. نحل: ۲۴.

۳. البرهان: ۴/۱۴/۴۳۵، به نقل از تفسیر قمی: ۱/۳۸۵؛ و نیز این روایت با سندهایش در تفسیر عیاشی ۲/۲۷۹/۱۷ آمده است؛ همچنین مراجعه کنید به: شواهد التنزیل: ۱/۳۳۱/۳۴۵.

۴. اسراء: ۸۲.

۵. تفسیر عیاشی: ۲/۳۳۸/۱۵۵؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۴/۱۵/۶۱۵.

۶. تأویل الآیات: ۱/۲۹۰/۲۸.

روایت شده است این آیه این گونه نازل شد...^۱.

۲۵- محمد بن یعقوب، از احمد، از عبدالعظیم، از محمد بن فضیل، از ابوحمزه، از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «جبرئیل این آیه را این گونه نازل کرد: ﴿قَابِيْ اَكْثَرُ النَّاسِ بَوْلَايَةَ عَلِيٍّ اِلَّا كُفُوْرًا﴾^۲ (بیشتر مردم جز از روی کفر از ولایت علی روی برنگردانند).»^۳

۲۶- این قرائت از عیاشی روایت شده است: از ابوحمزه، از ابوجعفر علیه السلام...^۴.

۲۷- محمد بن یعقوب؛ از احمد، از عبدالعظیم، از محمد بن فضیل، از ابوحمزه، از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده است جبرئیل علیه السلام این آیه را این گونه نازل کرد: ﴿وَقَالَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِيْنَ اَلْمَحْمَدِ نَارًا﴾^۵ (و بگو حق درباره ولایت علی از پروردگارتان است؛ پس هر که بخواهد ایمان می‌آورد، و هر که بخواهد انکار می‌کند، که ما برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم).^۶

۲۸- محمد بن عباس گفت: احمد بن قاسم به ما گفت: از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن خالد برقی، از حسین بن سیف، از برادرش، از پدرش، از ابوحمزه، از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «سخن حق تعالی ﴿وَقَالَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ (بگو حق از طرف پروردگار شما) در ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام است ﴿فَمَنْ شَاءَ﴾

۱. تأویل الآيات: ۲۹/۲۹۰/۱.

۲. اسراء: ۸۹.

۳. اصول کافی: ۱/۴۸۱/۱۱۴۴؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۴/۶۲۱/۱۵/۴.

۴. تفسیر عیاشی: ۲/۳۴۰/۲ ح/۱۶۶۶؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۴/۶۲۱/۱۵/۴.

۵. کهف: ۲۹.

۶. اصول کافی: ۱/۴۸۱/۱۱۴۴؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۵/۶۲۱/۱۵/۴.

فَلْيُؤْمِنُ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سَرَاقِهَا^۱
 (پس هرکس که خواست ایمان بیاورد و هرکس که خواست کافر شود؛ که به یقین
 ما برای کسانی که به آل محمد ستم کردند آتشی مهیا ساختیم که سراپرده‌هایش بر
 آن‌ها احاطه دارد).^۲

۲۹- از ابو حمزه، از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «جبرئیل این آیه را این گونه بر
 محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کرد: ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا
 أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سَرَاقِهَا﴾^۳ (بگو: حق از جانب پروردگارتان
 است؛ پس هرکس بخواهد ایمان بیاورد و هرکس بخواهد کافر شود، که ما برای
 کسانی که به آل محمد ستم کردند آتشی مهیا ساختیم که سراپرده‌هایش بر آن‌ها
 احاطه دارد).^۴ و علی بن ابراهیم این قرائت را از ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) بیان
 کرده است.^۵

۳۰- محمد بن عباس (رضی الله عنه) گفت: محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از
 عیسی بن داوود، از ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام)، از پدرش (علیه السلام) روایت کرده است،
 فرمود: «﴿وَعَنْتَ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا لَأَلِ مُحَمَّدٍ﴾^۶ (و
 چهره‌ها برای آن زنده پابنده خضوع می‌کنند، و آن کس که ظلمی بر آل محمد بر
 دوش دارد نومید شود). این چنین نازل شده است.»^۷

۱. کشف: ۲۹.

۲. البرهان: ۳۰/۱۵/۵؛ تأویل الآیات: ۲۹۲/۱ ح ۲.

۳. کشف: ۲۹.

۴. تفسیر عیاشی: ۳۵۲/۲ ح ۲۸؛ البرهان: ۳/۱۵/۵.

۵. تفسیر قمی: ۹/۲؛ البرهان: ۳۱/۱۵/۵؛ الکافی: ۴۸۱/۱ ح ۱۱۴۴.

۶. طه: ۱۱۱.

۷. تأویل الآیات: ۳۱۸/۱ ح ۱۵؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۱۸۹/۱۵/۵ و ۱۹۰.

۳۱- محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از جعفر بن محمد بن عبدالله، از محمد بن عیسی قمی، از محمد بن سلیمان، از عبدالله بن سنان، از ابو عبدالله علیه السلام درباره فرمایش حق تعالی: ﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ كَلِمَاتِ فِي مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْإِثْمَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عليهم السلام فَتَنَسِيٍّ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^۱ (و ما پیش‌تر از آدم از کلماتی درباره محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان آن‌ها علیهم السلام پیمان گرفتیم؛ پس او فراموش کرد و عزمی در او ندیدیم).^۲

۳۲- از محمد بن عباس نقل شده است، گفت: جعفر بن محمد حسنی، از ادريس بن زیاد، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از زیاد بن سوقة، از حکم بن عتیبه نقل کرده است که علی بن حسین علیه السلام به من فرمود: «ای حکم، آیا می‌دانی با کدام آیه علی علیه السلام کسی را که او را کشته است شناخت، و با آن امور بزرگی را شناخت که درباره‌شان با مردم سخن می‌گفت؟» گفتیم: نه به خدا سوگند، به من خبر بده ای پسر رسول خدا. فرمود: «این فرمایش خداوند عزوجل: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ﴾^۳ و لا مُحَدَّثٌ (و ما پیش از تو هیچ فرستاده یا پیامبری نفرستادیم) و نه محدثی.» گفتیم: پس علی علیه السلام محدث بود (به او گفته می‌شد)؟ فرمود: «بله؛ و هرکدام از امامان از ما اهل بیت محدث است.»^۴

۳۳- ابن بابویه گفت: ابراهیم بن هارون هیتی در مدینه‌السلام به ما گفت: محمد بن

۱. طه: ۱۱۵.

۲. اصول کافی: ۴۷۲/۱ و ۴۷۳/۴ ح/۱۱۰۳؛ البرهان: ۱۹۱/۱۵/۵.

۳. حج: ۵۲.

۴. تأویل الآیات محمد بن عباس: ۳۴۵/۱ و ۳۴۶/۳ ح/۳۰۸؛ البرهان: ۳۰۸/۱۷/۵؛ و این قرائت از محمد بن حسن صفار آمده است. در بصائر الدرجات: ۳۶۰/۷ ح/۳ و ۳۶۱/۷ ح/۸؛ البرهان: ۳۱۱/۱۷/۵؛ اصول کافی: ۲۹۹/۱ ح/۷۰۵؛ اختصاص مفید: ۲۸۷؛ البرهان: ۳۰۹/۱۷/۵ و ۳۱۰ و ۳۱۳/۱۷/۵ و ۳۱۴.

احمد بن ابوثلیح به ما گفت: حسیب بن ایوب به ما گفت: از محمد بن غالب، از علی بن حسن، از حسن بن ایوب، از حسین بن سلیمان، از محمد بن مروان ذهلی، از فضیل بن یسار نقل کرده است، گفت: به ابو عبد الله (علیه السلام) گفتم: ﴿اللّٰهُ نُورِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ﴾؟ فرمود: ﴿خداوند عزوجل این گونه است.﴾ به امام (علیه السلام) گفتم: ﴿مَثَلِ نُورِهِ﴾؟ فرمود: ﴿محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)﴾ گفتم: ﴿کَمْشَكُوَةٌ﴾ (همچون چراغدانی است)؟ فرمود: ﴿سینۀ محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)﴾ گفتم: ﴿فیهَا مُصْبِحٌ﴾ (در آن چراغی است)؟ فرمود: ﴿در آن نور علم، یعنی نبوت است.﴾ گفتم: ﴿المصباح فی زجاجة﴾ (آن چراغ در شیشه‌ای است)؟ فرمود: ﴿علم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که به قلب علی (علیه السلام) صادر شد.﴾ گفتم: ﴿کَانَهَا﴾ (گویا آن)؟ فرمود: ﴿چرا می‌خوانی "کَانَهَا"؟﴾ گفتم: فدای شما شوم چگونه بخوانم؟ فرمود: ﴿کَآنَهُ کَوْکَبِ دَرِي﴾ (گویا ستاره‌ای درخشان است).﴾ گفتم: ﴿یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةِ زَيْتُونَةٍ مَبْرُکَةٍ لَا شَرْقِیَّةٌ وَ لَا غَرْبِیَّةٌ﴾ (از درخت زیتون مبارک که نه شرقی است و نه غربی افروخته می‌شود)؟ فرمود: ﴿امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، و یهودی و مسیحی نیست.﴾ گفتم: ﴿یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار﴾ (نزدیک است روغنش روشنی بخشد، هرچند آتشی به آن نرسیده باشد)؟ فرمود: ﴿نزدیک است علم از دهان عالمی از آل محمد بیرون بیاید، پیش از آنکه آن را بگوید.﴾ گفتم: ﴿نورٌ علی نور﴾ (نوری بر نور است)؟ فرمود: ﴿امام که بعد از امام (علیه السلام) است.﴾^۱

این حروف نقل شده از ائمه (علیهم السلام) به پرسش مهمی که پیش تر بیان کردیم پاسخ می‌دهد و نیز متشابه بودن این آیات را قطعی کرده است. اگر در این آیات «آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)» بیان نشوند متشابه خواهند بود و خواننده را به یقین نمی‌رساند؛ بلکه نهایت چیزی که به آن می‌رساند ظن و گمان خواهد بود و «گمان» همان طور که خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ

مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا^۱ (و آنان را به این [کار] دانش و معرفتی نیست؛ آن‌ها جز از گمان پیروی نمی‌کنند، و به‌راستی گمان در هیچ چیزی از حقیقت بی‌نیاز نمی‌کند).

این آیه کریم به‌روشنی بیان می‌فرماید منابع علم از عموم مردم نیست؛ بلکه منابع علم از طرف کسانی است که خداوند سبحان آن‌ها را برای آن برگزیده و به مردم فرمان داده است اگر بخواهند بیاموزند به آن‌ها توجه کنند و از آن‌ها بپرسند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ (و پیش از تو جز مردانی را که به آن‌ها وحی می‌کنیم نفرستادیم. پس، از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید).

همچنین حق سبحان بیان کرده است محکمت از چه کسی گرفته می‌شود، و اینکه آن‌ها همان عالمان به تفسیرند: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۳ (اوست کسی که این کتاب را بر تو فرورستاد. پاره‌ای از آن، آیات محکم [= صریح و روشن] هستند. آن‌ها اساس کتاب‌اند؛ و [پاره‌ای] دیگر متشابهات‌اند [که تأویل‌پذیرند]. اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن از متشابه آن پیروی می‌کنند، با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند؛ [انان که] می‌گویند «ما به آن ایمان آوردیم؛ همه از جانب پروردگار ماست»، و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود).

این آیه به‌وضوح بیان می‌کند علم محکم نزد راسخان در علم است، و راسخان در علم

۱. نجم: ۲۸.

۲. نحل: ۴۳.

۳. آل عمران: ۷.

فقط منحصر به آل محمد (علیهم السلام) هستند. از فضیل بن یسار، از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: « **﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (و تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند) و ما آن را می شناسیم.** »^۱

از ابوبصیر از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: « **ما راسخان در علم هستیم، و ما تفسیر آن را می دانیم.** »^۲

به این ترتیب روشن می شود قرائت (تلاوت) و تفسیر و تأویل محکم قرآن فقط نزد محمد و آل محمد (علیهم السلام) است، و علم محکم از آن ها گرفته می شود تا تشابهش زدوده شود، و با آن ها و از طریق آن ها کتاب محکم می شود؛ چراکه حق تعالی می فرماید: **﴿الرَّ كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾**^۳ (الف لام راء؛ کتابی است که آیات آن استحکام یافته، سپس از جانب حکیمی آگاه تفصیل داده شده است).

برای چه کسی محکم شده است؟ و برای چه کسی به تفصیل بیان گردیده است؟

پاسخ قطعی: برای اهل ذکر محکم، و به تفصیل بیان شده است؛ یعنی برای مردانی که خداوند سبحان آن ها را مکلف به آموزش کتاب خود به مردم کرده است. تمام کتاب برای آن ها محکم است، و آن ها قرائت و تفسیر و تأویل آن را می دانند؛ و هر کس ادعا کند به قرآن علمی دارد حتماً باید از آن ها گرفته باشد و از آن ها نقل کند؛ و اما برای دیگران، کتاب همه اش متشابه است. حق تعالی می فرماید: **﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكِ هَدَىٰ اللَّهُ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾**^۴ (خدا زیباترین سخن را [به صورت]

۱. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی: ۱/۱۸۷.

۲. تفسیر عیاشی: ۱/۱۸۷.

۳. هود: ۱.

۴. زمر: ۲۳.

کتابی متشابه و متانی نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می‌هراسند پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد، سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می‌گردد. این است هدایت خدا که هرکه را بخواهد به آن راه نماید؛ و هرکه را خدا گمراه کند او را راهبری نیست).

از حماد بن سلمة بن ثابت، از انس نقل شده است: ﴿أَقَمَنُ كَانَ عَلَى بَيْنَةِ مِنْ رَبِّهِ﴾ (آیا کسی که از طرف پروردگارش بر دلیلی روشن است؟) گفت: او رسول خدا ﷺ است؛ ﴿وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾ (و شاهدی از پی‌اش آید). گفت: علی بن ابی طالب است؛ و به خدا سوگند، او زبان رسول خدا ﷺ بود.^۱

این متن به صراحت می‌گوید مسئولیت تلاوت و آموزش کتاب با کسی است که مکلف به این کار است، و او حجت و خلیفه خداست. در اینجا این خبر به روشنی بیان می‌کند علی (علیه السلام) همان زبان رسول خدا ﷺ در زمان خودش است، و نیز ائمه از فرزندان او نیز هر کدام در زمان خودشان زبان رسول خدا ﷺ هستند. از فضیل بن یسار، از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «اگر ما با رأی و نظر خودمان سخن می‌گفتیم همان‌طور که پیشینیان ما هلاک شدند ما نیز هلاک می‌شدیم؛ ولی ما با بینه‌ای از طرف پروردگاران سخن می‌گوییم که خداوند آن را برای پیامبرش بیان فرمود و پیامبر نیز آن را برای ما بیان فرموده است.»^۲

آیاتی قرآنی هستند که به روشنی بیان می‌کنند تلاوت قرآن، تعلیمی الهی به حجت‌ها و خلفای معصوم خدا ﷺ است، و به این ترتیب قرائت قرآن بدون هیچ معیار قانونی رها نشده است، بلکه آیات کریمه بعدی به روشنی بیان می‌کنند تلاوت، تکلیف الهی برای قومی است که برگزیده شده‌اند و به عامه مردم تعلق ندارد و عامه مردم مأمور به دریافت قرآن از آن «زبان‌های گویای» تکلیف‌شده هستند:

۱. مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام): ابن شهر آشوب: ۱۰۴/۳.

۲. بصائر الدرجات محمد بن حسن صفار: ۳۴۰/۶ حدیث ۲.

- اول: حق تعالی می فرماید: ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱ (پرورگار! در میان آن‌ها فرستاده‌ای از خودشان برانگیز تا نشانه‌هایت را برایشان بخواند و کتاب و حکمت به آن‌ها بیاموزد و آن‌ها را پاکیزه گرداند؛ که به راستی تو شکست‌ناپذیر حکیمی).

این آیه نشان می‌دهد فرد مبعوث‌شده الهی وظیفه‌ای دارد که باید به آن عمل کند و از جمله تکلیف الهی او این است که برای آن‌ها تلاوت کند؛ یعنی تلاوت یا قرائت را به آن‌ها یاد بدهد، نه اینکه آیات را در کتابی برای آن‌ها بیاورد تا آن‌ها بخوانند، بلکه به آن‌ها تلاوت کتاب را یاد بدهد؛ و این تکلیف پیامبر (ص) بوده است.

- دوم: حق تعالی می فرماید: ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾^۲ (همان‌طور که در میان شما فرستاده‌ای از خودتان فرستادیم، [که] آیات ما را برای شما می‌خواند، و شما را پاک می‌گرداند، و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد، و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد می‌دهد).

- سوم: حق تعالی می فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۳ (به یقین خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] فرستاده‌ای از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد. قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند).

۱. بقره: ۱۲۹.

۲. بقره: ۱۵۱.

۳. آل عمران: ۱۶۴.

- چهارم: حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُتَّفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾^۱ (کافران اهل کتاب و مشرکان [از آیین خود] دست‌بردار نبودند تا دلیلی آشکار بر ایشان آید).

آیه نخست دربارهٔ بینه (دلیل و حجت روشن) سخن می‌گوید؛ و سپس رسول را جایگزینی برای آن قرار می‌دهد. دو آیهٔ بعدی بیان می‌کنند «بینه» همان رسول است، و این رسول تلاوتی را که می‌خواند یاد می‌دهد، و «مردم» آن کسانی نیستند که تلاوت را یاد گرفته‌اند. در روایت ابو جارود از ابو جعفر علیه السلام آمده است: «بینه، محمد رسول خداست.»^۲

آیات دیگری به روشنی در این خصوص سخن می‌گویند: دربارهٔ اینکه آموزش‌دهندهٔ قرآن ناگزیر باید معصوم باشد، و عموم مردم به آموزش دادن قرآن مکلف نیستند؛ زیرا مردم بعد از علم، دچار اختلاف شده‌اند، و این نکته را قرآن به صراحت بیان کرده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى لَفُضِّي بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ﴾^۳ (و دچار تفرقه نشدند مگر پس از آنکه علم برایشان آمد، [آن‌هم] به دلیل حسد [و برتری‌جویی] میانشان؛ و اگر سخنی از جانب پروردگارت تا زمانی معین پیشی نگرفته بود قطعاً میانشان داوری شده بود؛ و کسانی که بعد از آنان کتاب را به میراث بردند قطعاً دربارهٔ او در تردیدی سخت دچارند).

به‌علاوه قرآن حکمی نهایی برای وقتی که بین مردم اختلاف ایجاد شود برایشان وضع فرموده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ

۱. بینه: ۱.

۲. تفسیر قمی: ۷۶۱.

۳. شوری: ۱۴.

ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَزْبًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿١﴾ (چنین نیست؛ به پروردگارت قسم آن‌ها ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را درباره آنچه میانشان مایه اختلاف است داور گردانند؛ و سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند).

چه بسا کسی بگوید این آیه فقط درباره رسول خدا محمد (ص) آمده است، و درباره غیر او نیست! و پاسخ: این فرض را یعنی قرآن بعد از پیامبر (ص) کتابی تاریخی شمرده می‌شود و قانون اساسی حکم‌کننده نیست. هیچ مسلمانی نمی‌گوید؛ از این رو حتماً باید یقین داشت این کتاب همچون خورشید و ماه که جریان دارند و تجدید می‌شوند، در میان مردم جریان دارد؛ پس در هر امتی و در هر زمانی قرآن گوینده‌ای دارد که از طرف خداوند سبحان مکلف شده است تا در صورت بروز اختلاف مردم در قرائت یا تفسیر یا تأویل، حاکم عادل و سخن‌گو با حکم خدا باشد، تا مردم بر سخنی محکم جمع شوند، و آنچه متشابه بوده و آن‌ها را در اختلاف افکنده است روشن گردد. به این ترتیب حکمتی از حکمت‌های وجود متشابه در قرآن، و حتی حکمت تعلیم قرائت به مردم برای ما روشن می‌شود؛ همان‌طور که ائمه اهل بیت (علیهم السلام) که میراث رسول خدا (ص) را با خود داشتند به انجام این کار اقدام کردند و بر اساس آنچه خداوند سبحان خواسته بود انجام وظیفه نمودند.

وجود متشابه در کتاب، و حتی نامیدن کتاب به اینکه همه‌اش متشابه است به روشنی - به کسی دلالت می‌کند که درباره کتاب حکم می‌کند، و اسرار و پیچیدگی‌های آن را می‌زداید، و افق‌های دانش و علم را برای مردم می‌گشاید تا مردم به سوی پروردگار سبحان خود رهسپار شوند و هدف از وجود خود را محقق کنند؛ یعنی عارف و شناساننده آن معبود سبحان شوند. همچنین وجود متشابه، دلالت واضحی بر ابراز و نمایان کردن حد سوم در معادله دلالت دارد؛ و این همان حدی است که پژوهشگران از آن غفلت کردند یا

پژوهشگران به اندازه‌ای که به دو رکن دیگر توجه کرده‌اند به آن نپرداختند؛ بلکه توجه آن‌ها به آن دو رکن به حدی رسید که حد میانی را - که همان زبان ناطق است - به عنوان عنصری بی‌اهمیت در آن معادله معرفی کردند؛ ولی این پژوهش وقتی به بررسی قرائت امامان اهل بیت (علیهم‌السلام) پرداخت، مشاهده کرد «حد میانی» همان عاملی است که کژی و ناراستی معادله دلالت را راست می‌کند، و آن را از حالت کشکمش و نزاع میان مدعیان اعتباط و مدعیان قصدیت خارج می‌کند؛ همان‌طور که آنچه این تحقیق درباره این دو نظریه ارائه کرده است این مطلب را روشن می‌کند، و از طریق پرداختن به آن‌ها روشن شد هر دوی این نظریه‌ها نکته‌ای سودمند را که خاص توجه هر کدام بوده است اثبات کرده‌اند؛ نظریه اعتباط از آنجا که روشن کرده است «لفظ»، ماهیت کور و نایبنا دارد، و از این رو نیازمند نگهدارنده‌ای است تا آن را به همان معنایی که از آن تراوش یافته است مرتبط کند؛ و اما نظریه قصدیت فرض کرده است «قصدیت» در خود عبارت پنهان است، تا آنجا که تصور کرده دال همان مدلول است و چیزی بیرون از آن نیست؛ و به این ترتیب ماهیت معنای معرفتی را که حمل‌کننده علم است آشکار کرده است. ولی هر دو نظریه از نقش زبان ناطق که شناخت و معرفت و علم با او و از طریق او محقق خواهد شد و با کمک او «لفظ» دلالتی بر معنایی خواهد شد که از آن تراوش یافته است، غفلت کرده‌اند یا خود را به غفلت زده‌اند.

فصل چهارم

حروفی که قرائتشان از اهل بیت علیهم السلام روایت شده است، و بیان دلالتشان توسط آن ها علیهم السلام

پیشگفتار

حروفی که راویان از معصومین علیهم السلام نقل کرده‌اند بسیار هستند، و قرائت آن ها علیهم السلام به‌رغم اینکه از نظر پژوهشی و تحلیلی و فرهنگی به آن توجه نشده است. همواره منبعی غنی بوده و هست؛ به‌طوری که بر ثروت و غنای مکتب قرآنی می‌افزاید، و باعث آشکار شدن علت تمایز آن ها علیهم السلام از دیگر قاریان و علما می‌شود؛ زیرا قرائت آن ها علیهم السلام از چنین گفته‌هایی خالی است: «فلانی این‌گونه خواند، و فلانی آن‌گونه خواند.» بلکه آنچه این پژوهش به آن دست یافته است، عبارت‌هایی دلالت‌کننده بر ثبات قرائت بوده، و اینکه سنتی برقرار و پایدار بوده است، نه به‌صورت اجتهادی؛ پس عبارت‌هایی این‌چنینی را در فرمایش آن ها شاهد هستیم: «این‌گونه نازل شد.» یا «جبرئیل علیه السلام این‌گونه آن را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد.»

به‌علاوه وقتی قرائت عامه به اهل بیت علیهم السلام عرضه می‌شد آن ها علیهم السلام ملاحظاتی را برای این قرائت‌ها ابراز می‌کردند که نشان‌دهنده حکمت است، و برای آن ها پرسش‌هایی را مطرح می‌کردند که از طریق آن ها روشن می‌شود در اخذ از طریق غیر معصوم مخاطراتی نهفته است؛ اینکه چه بسا صاحب آن دچار اشتباه یا غفلت شده باشد، یا دچار توهم و پنداری شده باشد؛ و همه این‌ها به عقل‌هایی وارد شده‌اند که از طرف خدای سبحان [از خطا و اشتباه] معصوم نشده‌اند؛ و از آنجایی که غایت و هدف نهایی از کتاب، هدایت مردم است پس حتماً باید کسی را که دچار توهم نمی‌شود و در اموری که خطا و اشتباه در آن انتظار می‌رود دچار غفلت نشود برای آموزش آن مکلف کند، و او موضع محکم کردن را در آن‌ها

برایشان روشن کند، و نیز درباره آنچه برایشان متشابه شده است حکم کند.

ما می‌توانیم قرائت حروف وارد شده از ائمه معصوم اهل بیت (علیهم‌السلام) را در سه مبحث دسته‌بندی کرد:

مبحثی که به قرائت آیاتی که در آنها آل محمد (علیهم‌السلام) ذکر شده‌اند تعلق دارد؛ یعنی به عترتی که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به فرمان خدا معادل قرآن معرفی کرد و به مردم فرمود: من در میان شما چیزی باقی می‌گذارم که اگر به آن تمسک جوید هرگز بعد از من گمراه نمی‌شوید؛ کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. ^۱ پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در اینجا به وضوح به طوری که هیچ ابهامی ندارد بیان می‌فرماید قرآن و عترت از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه [در] حوض بر او وارد شوند. پس هرکس جدایی آن‌ها را در هر زمانی در خیال خود پیوراند به تعطیلی هر دوی آن‌ها حکم کرده است. قرآن بدون عترت کارکردی ندارد، و عترت نیز بدون قرآن کارکردی ندارند و همراهی و التزام این دو هرگز و به هیچ وجه جدایی ندارد.

از ابو عبد الرحمن سلمی نقل شده است، گفت: «هیچ کسی را ندیدم که بیش از علی (علیه‌السلام) قرآن بخواند.» ^۲

از عبدالله بن مسعود نقل شده است، گفت: «بیشترین کسی از اهل مدینه که به واجبات مقید بود و بیش از همه قرائت می‌کرد علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) بود.» ^۳

از سعید بن جبیر نقل شده است، گفت: ابن عباس گفت: «داناترین ما به قضاوت و بیشترین کسی که قرآن می‌خواند علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) بود.» ^۴

۱. مراجعه کنید به: المستدرک علی الصحیحین: ۱۰۹/۳؛ جامع الکبیر ترمذی: ۱۲۴/۶/۳۷۸۶.

۲. شواهد التنزیل: ۲۳/۱.

۳. شواهد التنزیل: ۲۴/۱.

۴. شواهد التنزیل: ۲۵/۱.

این اخبار ترجمانی از قرائت اهل بیت علیهم السلام و کاربرد واقعی عملی آن هستند.

اما مبحث دوم حروفی است که از ائمه علیهم السلام روایت شده و در آن‌ها بیان علم آن‌ها علیهم السلام به شئون لغت و امور آن آمده است، و موضوعی مهم در قضیهٔ زبان‌شناسی را آشکار می‌کند؛ اینکه «الفاظ» باید جهت‌دهنده‌ای به‌سوی معانی‌شان - که الفاظ از آن‌ها تراوش یافته‌اند - داشته باشند، و این الفاظ به‌خودی‌خود دارای ماهیتی کور هستند، و حتماً باید یک زبان‌عالم مکلف از طرف صاحب متن وجود داشته باشد تا بداند فلان لفظ از فلان معنا تراوش یافته، و آن لفظ به آن معنا اشاره می‌کند؛ بلکه ما می‌بینیم آن‌ها علیهم السلام این را از آیات محکم قرآنی ثابت می‌کنند، و به‌این ترتیب قرآن شاهد آن‌ها در استدلال بر یک حرف است و نه حروف دیگر؛ و از اینجاست که مبحث سوم از حروفی می‌آید که معصومین به‌صورت بیانی قرائت کرده‌اند؛ به‌طوری که آیه طبق قرائت آن‌ها علیهم السلام قرائتی محکم می‌شود و در فهم آن، قاریان تدبرکننده و پژوهشگران متخصص دچار اختلاف نمی‌شوند.

مبحث اول: حروفی که در آن‌ها ذکری از عترت علیهم السلام در قرآن آمده است

این مبحث شامل حروفی است که قرائتشان از اهل بیت معصوم علیهم السلام وارد شده است و در آن‌ها ذکری از عترت در قرآن هست، و بیشترین حروف واردشده از آن‌ها علیهم السلام را تشکیل می‌دهد؛ و شاید آن‌ها علیهم السلام با این کار برای قاریان متدبر و پژوهشگران بیان کرده‌اند ذکر اسم تعدادی از اوصیای انبیای گذشته علیهم السلام در قرآن برای بیان روش و رویکرد چگونگی تعامل با قرآن آمده است؛ زیرا قرآن کتاب هدایت به‌سوی خداوند سبحان است، و شکی نیست هدایت صرفاً با وجود کلمات نوشته‌شده در کتاب محقق نمی‌شود، بلکه باید این کلمات گوینده‌ای داشته باشند و با این گوینده، محکم قرآن از متشابهش تبیین می‌شود، و به‌وسیلهٔ او برای اهل هر زمان آنچه از نیازمندی‌های زمانشان برایشان مشتبه شده است یا آنچه آن‌ها در آن زمان به آن نیاز دارند محکم می‌شود. علاوه بر آن در ذکر اوصیا در کتاب، بیانی برای قانون الهی برای شناسایی قرائت‌کننده و معلم الهی در هر زمان وجود دارد، و این

سنت ثابتی است که تغییر نمی‌کند و تبدیل نمی‌شود. پس همان‌طور که قرآن اوصیای تعدادی از انبیاء را مثل داوود و سلیمان و زکریا و یحیی و موسی و هارون بیان کرده است، پس این بیان، سنتی جاری در هدایت شناخته می‌شود تا افراد مکلف به رنج نیفتند و هرکس زنده می‌شود با بینه و دلیل زنده شود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ (ولی [چنین شد] تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود به انجام رساند [و] تا کسی که هلاک می‌شود با دلیلی روشن هلاک شود، و کسی که زنده می‌شود با دلیلی واضح زنده بماند؛ و خداست که در حقیقت شنوای داناست).

به همین دلیل این امر با محمد خاتم انبیا نیز تغییر نمی‌کند؛ و حتی چه بسا نسبت به پیشینیان و گذشتگان - بر اینکه این امر با او نیز هست تأکید شود؛ زیرا آن حضرت به‌عنوان خاتم انبیا توصیف می‌شود و پیامبری پس از ایشان نیست. از حدیفة بن یمان روایت است که آن حضرت فرمود: «اگر مردم می‌دانستند چه زمانی علی، امیرالمؤمنین نامیده شد فضیلت او را انکار نمی‌کردند؛ او امیر نامیده شد درحالی که آدم بین روح و جسم بود. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ (و آنگاه که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم فرزندان را برگرفت و آن‌ها را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟) فرشتگان گفتند: بله. خداوند تبارک و تعالی فرمود: من پروردگار شما هستم، و محمد پیامبر شما، و علی امیر شماست.»^۲

متون بسیار دیگری هم هست که از طریق مسلمانان وارد شده و این حقیقت را آشکار می‌کند که شرایط سیاسی سپری شده بر اسلام تلاش کرده است این مطلب را بپوشاند و

۱. انفال: ۴۲.

۲. فردوس الاخبار حافظ شیرویه دیلمی: ۳/۳۹۹/۳ ح ۵۱۰۴.

مردم را از آن دور کند، ولی منابع اهل حدیث مسلمانان از آن غفلت نکرده است.

به همین ترتیب ذکر اوصیای محمد (ص) به صورت اجمالی، یا بیان نخستین اوصیای آن حضرت (ص) به صورت تفصیلی، از قرآن کتابی هدایتگر به سوی آنچه استوارتر (اقوم) است قرار می‌دهد؛ همان طور که قرآن این حقیقت را بیان می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾^۱ (قطعاً این قرآن به آنچه استوارتر است راه می‌نماید؛ و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند مژده می‌دهد پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود).

آل محمد (ص) روشن کرده‌اند آنچه استوارتر است (اقوم) شناخت امام در هر زمان است؛^۲ زیرا با شناخت امام، صلاح دین و دنیای مردم محقق می‌شود، و این همان مطلوب و خواسته‌شده از وجود دین الهی در طول مسیر تاریخی‌اش است. وجود دین برای اصلاح احوال مردم و گسترش عدالت و صدق و راستی و رحمت و مهربانی بین آن‌هاست، تا هدف نهایی از ارسال رسولان و رسالت‌ها محقق شود؛ و این همان آموزش و شناساندن به مردم و رها کردن آن‌ها از پیوند با نادانی و تاریکی جهل و نتایج وخیم ناشی از آن برای انسان و انسانیت است.

علاوه بر آن، ذکر این اسم‌ها در کتاب، بیان واضحی برای قانون محکم دلالت است تا مردم در شبهه‌ها گرفتار نشوند، و در نتیجه آن، دشمنی‌ها و کینه‌ها و تفرقه‌ها شکل نگیرد؛ چراکه برای آن‌ها ثابت شده است کتاب، واژه‌ها و عبارت‌هایی ظاهری است که آن‌ها را از «زبان گویای» تعیین شده از طرف خداوند سبحان دریافت می‌کنند، و اسم این «زبان تعیین شده» در کتاب آمده است، یا با صفاتش به او اشاره شده است تا مردم در شناخت او دچار رنج و سختی نشوند، و حق سبحان در جاهای بسیاری در قرآن روشن کرده

۱. اسراء: ۹.

۲. مراجعه کنید به: اصول کافی: ۱/۲۴۲/ح ۵۶۵.

است او آسانیِ مردم را می‌خواهد، و رنج و دشواری آن‌ها را نمی‌خواهد.

شاید مطرح کردن یک پرسش خالی از فایده نباشد: آیا این حکیمانه است که اسم وصی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بیان نشود درحالی که اسم اوصیای تعدادی از انبیای گذشته بیان شده است؟ و پاسخ قطعی و صریح: هیچ حکمتی در این نیست، و هیچ آسانی و سهولتی در این نیست، بلکه این عین دشواری است، و خداوند سبحان نسبت به بندگان رثوف و مهربان، و نیز حاکم عادل است؛ پس چگونه راضی می‌شود برای امتی که محمد صلی الله علیه و آله در آن زندگی می‌کرده است رهبری منصوب و تعیین شده‌ای مقرر ندارد، و امتی را که بعد از رحلت ایشان هستند سرگردان و مهممل رها کند؟ آیا چنین گفته‌ای با عدالت خداوند حکیم عادل تناسبی دارد؟

از این رو از باب عدالت الهی لازم است اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله به طور اجمالی و وصی اول ایشان به طور تفصیلی بیان شود تا در هر زمان، حجت از آن خداوند سبحان باشد و مردم در برابر خداوند سبحان هیچ عذر و بهانه‌ای نداشته باشند؛ و آن‌ها صلی الله علیه و آله را با این توصیف که معلمان قرائت و تفسیر و تأویل کتاب هستند بیان کرده است؛ چراکه آن‌ها صلی الله علیه و آله برای این وظیفه برگزیده شده‌اند، و دیگران در این تکلیف با آن‌ها هیچ مشارکتی ندارند. از یزید بن رومان نقل شده است، گفت: «چیزی که از قرآن درباره‌ی علی بن ابی‌طالب صلی الله علیه و آله نازل شد برای هیچ کس دیگری نازل نشده است.»^۱

پس این قضیه در رابطه با قرآن کریم برای آن‌ها روشن و واضح بوده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲ (چنین نیست؛ به پروردگارت قسم آن‌ها ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را درباره‌ی آنچه میانشان مایه اختلاف است داور گردانند؛ و سپس از حکمی که

۱. شواهد التنزیل: ۴۱/۱.

۲. نساء: ۶۵.

کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند).

نزاع‌ها و اختلافات مردم در موارد مختلف امری ثابت شده است، که به تفاوت سطح فهم و دریافت و کاربرد توانایی‌های عقلی آن‌ها برمی‌گردد، و از این رو آن‌ها به شدت و به صورت ضروری نیازمند معلمی در هر زمان هستند که به آن‌ها کتاب را آموزش دهد؛ و این همان نکته‌ای است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در زندگانی خود وقتی علی (علیه السلام) را برای برائت ارسال کرد به آن اشاره فرمود.

از انس بن مالک نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سوره برائت را توسط ابوبکر ارسال کرد. سپس کسی را به سوی او فرستاد و آن سوره را گرفت و آن را به علی داد و فرمود: «از طرف من هیچ کسی جز من یا مردی از اهل بیتم چیزی را ادا نمی‌کند.»^۱

از حنش، از علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) وقتی او را برای برائت مبعوث کرد، علی گفت: «ای پیامبر خدا، من نه زبان‌دان هستم و نه خطیب.» فرمود: «چاره‌ای نیست از اینکه یا من به این کار اقدام کنم، یا تو برای انجامش بروی.» علی گفت: «اگر چاره‌ای نیست من خواهم رفت.» پیامبر فرمود: «برو که خداوند عزوجل زبان تو را ثابت، و قلب تو را هدایت می‌کند.» سپس دستش را بر دهان من نهاد و فرمود: «برو و آن را برای مردم بخوان.»^۲

«قرائت» همان رساندن و تبلیغ است، و آنچه بر سوره‌ای از قرآن جاری می‌شود بر همه آن جاری است؛ و این نکته‌ای است که قرائت ائمه معصوم اهل بیت (علیهم السلام) آن را آشکار کرده است؛ به این صورت که اهمیت وجود معلم منصوب از طرف خداوند سبحان را - که به آن‌ها تلاوت و قرائت می‌آموزد - بیان کرده است تا امر دین را برایشان آسان کند، و دشواری و رنج

۱. شواهد التنزیل: ۲۳۵/۱ ح ۳۱۵؛ مسند امام احمد بن حنبل: ۵۳/۱ ح ۴؛ تفسیر فرات کوفی: ۱۵۹/۱.

۲. شواهد التنزیل: ۲۳۷/۱ ح ۳۱۹.

دین را از آن‌ها برطرف نماید.

حروفی که در آن‌ها اوصیای پیامبر ﷺ ذکر شده‌اند:

۱- از جابر، از ابو عبدالله ﷺ روایت شده است که جبرئیل ﷺ آیه زیر را بر محمد ﷺ این‌گونه نازل کرد: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فِي عَلِيٍّ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱ (و اگر در آنچه بر بنده خود درباره علی نازل کرده‌ایم شک دارید پس -اگر راست می‌گویید- سوره‌ای همانند آن بیاورید، و گواهان خود را -غیر خدا- فرابخوانید).^۲

۲- از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از ابو جعفر ﷺ روایت شده است، فرمود: «جبرئیل آیه زیر را به این صورت بر محمد ﷺ نازل کرد: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ (کسانی که در حق آل محمد ظلم کردند سخن را به‌غیر آنچه برایشان گفته شده بود تبدیل کردند؛ پس بر کسانی که در حق آل محمد ستم کردند به‌سزای نافرمانی که پیشه کرده بودند- عذابی از آسمان فرودستادیم).»^۳

۳- از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر از ابو جعفر ﷺ روایت شده است، فرمود: «جبرئیل این آیه را این‌گونه بر محمد ﷺ نازل کرد: ﴿بِسْمَا اسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ بَعْيًا﴾ (چه بد خود را فروختند وقتی از روی

۱. بقره: ۲۳.

۲. اصول کافی شیخ کلینی: ۱/ ۴۷۳/ ۱۱۰۶؛ و مراجعه کنید به: تفسیر سید بحرانی: ۱/ ۱۵۶/ ۱ و ۱۵۷.

۳. کافی: ۱/ ۴۸۰/ ۵۸ ح و مراجعه کنید به: البرهان: ۱/ ۱/ ۲۳۰، و این قرائت از زید شحام از ابو جعفر ﷺ روایت شده، و عیاشی آن را در تفسیر خود آورده است. مراجعه کنید به: تفسیر عیاشی: ۱/ ۶۲/ ۴۹ ح؛ اثبات الهداة، حر عاملی: ۲/ ۲۱/ ۵۹ ح.

حسادت درباره آنچه خدا درباره علی نازل کرده بود کفر ورزیدند.»^۱

۴- جابر روایت کرده است: ابوجعفر (علیه السلام) فرمود: «به خدا سوگند این آیه این گونه بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل شد: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ فِي عَلِيٍّ﴾ (و چون به آن ها گفته شود پروردگار شما درباره علی چه نازل کرد).»^۲

۵- از زید فحام نقل شده است، گفت: محمد بن عیسی به من گفت: از هارون، از ابوعبدالصمد ابراهیم، از پدرش، از جدش - که ابراهیم بن عبدالصمد بن محمد بن ابراهیم بود- روایت کرد: از جعفر بن محمد (علیه السلام) شنیدم می خواند: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۳ (به یقین خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران و خاندان محمد را بر مردم جهان برتری داده است). فرمود: «این گونه نازل شد.»^۴

۶- از حمران نقل شده است، گفت: از ابوجعفر (علیه السلام) شنیدم این آیه را این گونه می خواند: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۵ (به یقین خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران و خاندان محمد را بر مردم جهان برتری داده است).^۶

۷- ابوعلی طبرسی در مجمع البیان: و در قرائت اهل بیت آمده است: ﴿وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾

۱. اصول کافی، شیخ کلینی: ۴۷۳/۱ ح ۱۱۰۵؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۲۸۰/۱/۱.

۲. تفسیر عیاشی: ۶۹/۱ ح ۷۱؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۲۸۲/۱/۱.

۳. آل عمران: ۳۳.

۴. البرهان: ۲۳/۳/۲.

۵. آل عمران: ۳۳.

۶. تفسیر فرات کوفی: ۷۸/۱.

العالمین ﴿و آل محمد بر جهانیان﴾.^۱

و در این خبر که از ابوعلی طبرسی (ت ۵۴۸ق) وارد شده است اصطلاح «قرائت اهل بیت» آمده، و این نشان می‌دهد این قرائت با همین عنوان نزد علما شناخته شده بوده است؛ از این رو طبرسی رحمته الله آن را با این شیوه بیان کرده است؛ و این نشان می‌دهد اصطلاحی معروف بوده، و چه بسا میان علما و پژوهشگران گذشته متداول بوده است.

۸- سید هاشم بحرانی نقل می‌کند: از تفسیر ثعلبی، که آن را به پدرم وائل رساند، گفت: در مصحف ابن مسعود خواندم: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۲ (به یقین خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران و خاندان محمد را بر مردم جهان برتری داده است).^۳ با مراجعه به تفسیر ثعلبی پژوهشگر متن را این‌گونه یافته است: «اعمش از ابووائل روایت کرد، گفت: در مصحف عبدالله بن مسعود دیدم: «خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران... را برتری داد.»^۴ سپس متن متوقف می‌شود و به چیز دیگری می‌پردازد، و شگفت این‌که سخن ابووائل که «در مصحف ابن مسعود خواندم» نشان می‌دهد آنچه در مصحف ابن مسعود است اضافه‌ای است که در مصحف‌های دیگر بیانش نیامده است، ولی می‌بینیم از نسخه تحقیق شده، عبارت «آل محمد» برداشته شده است، و صورت ثبت شده تبدیل به چیزی شده که اختلافی میان آن و مصحف‌های دیگر وجود ندارد؛ پس چرا در این جایگاه وی مصحف ابن مسعود را بیان می‌کند، اگر در آن هیچ

۱. مجمع‌البیان: ۲/۲۷۸؛ البرهان: ۲/۲۴۳.

۲. آل عمران: ۳۳.

۳. البرهان: ۲/۲۸۳.

۴. الکشف و البیان ثعلبی: ۳/۵۳.

وجه تمایزی با دیگر مصحف‌ها در اضافه کردن چیزی که مصحف‌های دیگر آن را حذف کرده‌اند وجود ندارد؟!

۹- از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو عبد الله (علیه السلام) درباره سخن خداوند ﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَقَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا بِمُحَمَّدٍ﴾^۱ (و شما بر لبه پرتگاهی از آتش بودید، و شما را با محمد از آن نجات داد) نقل شده است، فرمود: «به خدا سوگند جبرئیل آن را این‌گونه بر محمد (علیه السلام) نازل کرد.»^۲

۱۰- از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «جبرئیل این آیه را این‌گونه بر محمد (علیه السلام) نازل کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَلْزَمُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيٍّ نورا مبینا﴾^۳ (ای کسانی که به آن‌ها کتاب داده شد به آن چیزی ایمان بیاورید که به‌عنوان نوری روشن درباره علی فرورستادیم).»^۴

۱۱- از عمرو بن شمر، از جابر روایت شده است که ابو جعفر (علیه السلام) فرمود: «این آیه بر محمد (علیه السلام) این‌گونه نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَلْزَمُوا الْكِتَابَ بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيٍّ نورا مبینا﴾^۵ (ای کسانی که به شما کتاب داده شده است به آنچه درباره علی فرورستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آن‌ها را به قهقرا بازگردانیم... تا پایان

۱. آل عمران: ۱۰۳.

۲. روضه کافی: ۱/۵۶/۸ ح/۲۰۸؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۸۸/۳/۲.

۳. نساء: ۴۷.

۴. اصول کافی: ۱/۴۷۳/۱ ح/۱۱۰۷؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۲۳۴/۵/۲.

۵. نساء: ۴۷.

آیه).»^۱

۱۲- از برید عجلی روایت شده است، گفت: از اباجعفر علیه السلام در خصوص فرمایش خداوند (عزّ ذکره) پرسیدم: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَتَ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۲ (یقیناً خدا به شما فرمان می‌دهد امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید؛ و چون میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید. در حقیقت این نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد. خداوند شنوای بیناست). امام علیه السلام فرمود: «منظور فقط ما هستیم، که امام اول به امامی که بعد از اوست کتاب و علم و سلاح را تحویل بدهد. ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ (و چون میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید)؛ یعنی آنچه در دست شما برای مردم است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و رسول و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید)؛ منظور به‌طور خاص- فقط ما هستیم، و به همه مومنان تا روز قیامت فرمان داده است از ما پیروی کنند. ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ تَنَازَعًا فِي أَمْرٍ فَزُودُوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید آن را به خدا و رسول و اولی الامر از خودتان عرضه بدارید). این‌طور نازل شد؛ و چگونه خداوند عزوجل به آن‌ها به پیروی از صاحبان امر فرمان می‌دهد ولی در منازعاتشان اجازه رخصت می‌دهد؟ این فرمان به همان امرشدگانی صادر شده است که درباره‌شان گفته است: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (خدا را اطاعت کنید و رسول و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت

۱. تفسیر عیاشی: ۱/۲۷۱/۱۴۸ح؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۲/۲۳۷/۵ و ۲۳۸.

کنید)»^۱

۱۳- از ابن ابی عمیر، از ابوبصیر، از ابوعبدالله (علیه السلام) روایت شده است که ایشان (علیه السلام) فرمود:
 ﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۲ (لیکن خدا به آنچه درباره علی بر تو نازل کرده است گواهی می‌دهد؛ آن را به علم خویش نازل کرده است؛ و فرشتگان گواهی می‌دهند؛ و کافی است خدا گواه باشد).^۳

۱۴- از ابوحمزه ثمالی روایت شده است، گفت: از ابوجعفر (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: ﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۴ (لیکن خدا به آنچه درباره علی بر تو نازل کرده است گواهی می‌دهد؛ آن را به علم خویش نازل کرده است؛ و فرشتگان گواهی می‌دهند؛ و کافی است خدا گواه باشد).^۵

۱۵- از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از محمد بن فضیل، از ابوحمزه، از ابوجعفر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «جبرئیل (علیه السلام) این آیه را این‌گونه نازل کرد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾^۶ (کسانی که کافر شدند و به حق آل محمد ستم کردند خدا بر آن نیست که آنان را بیامرزد و به راهی هدایت کند، *

۱. اصول کافی، کلینی: ۱/۳۰۵/ح ۷۲۴؛ و مراجعه کنید به: روضه کافی: ۱/۱۰۵/ح ۲۱۲؛ تفسیر قمی: ص ۱۳۵؛ تفسیر عیاشی: ۱/۲۸۱/ح ۱۷۸؛ البرهان: ۲/۲۵۳/۵ و ۲۵۴.

۲. نساء: ۱۶۶.

۳. تفسیر قمی: ص ۱۵۲؛ مراجعه کنید به: ۲/۳۵۶/۶.

۴. نساء: ۱۶۶.

۵. تفسیر عیاشی: ۱/۳۱۱/ح ۳۰۶؛ مراجعه کنید به البرهان: ۲/۳۵۶/۶.

۶. نساء: ۱۶۸ و ۱۶۹.

مگر راه جهنم، که همیشه در آن جاودان‌اند؛ و این [کار] برای خدا آسان است.» و سپس فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وَايَةِ عَلِيٍّ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا بَوَايَةِ عَلِيٍّ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۱ (ای مردم آن رسول، حقیقت را درباره ولایت علی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؛ پس ایمان بیاورید که برای شما بهتر است. و اگر کافر شوید [بدانید] آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست؛ و خدا دانای حکیم است).^۲

۱۶- ابن شهر آشوب از تفسیر ثعلبی، از جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ﴾ (ای پیامبر، آنچه را درباره علی بر تو نازل شده است ابلاغ کن). این طور نازل شده است؛ و وقتی این آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هرکس من مولایش بوده‌ام، علی مولای اوست.»^۳

وی در المناقب از تفسیر ثعلبی نقل کرده است: جعفر بن محمد علیه السلام در این معنا فرمود آنچه را در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام از طرف پروردگارت به تو نازل شده است ابلاغ کن، و وقتی نازل شد...؛^۴ و این یعنی قرائت نیست، بلکه تفسیر دلالت آیه است. نقل آن به عنوان قرائت در تفسیر البرهان آمده است. با مراجعه به المناقب و تفسیر ثعلبی، متن می‌گوید: «معنایش ابلاغ کن است.» و در آن نیامده «این‌گونه نازل شد»، همان‌طور که صاحب البرهان گفته است. شاید البرهان نقلی از نسخه‌ای باشد که در آن عبارت «این‌گونه نازل شد» آمده است. از ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت

۱. نساء: ۱۷۰.

۲. اصول کافی شیخ کلینی: ۱/ ۴۸۰ و ۱۱۳۹/ح؛ و مراجعه کنید به: تفسیر عیاشی: ۱/ ۳۱۱/ح ۳۰۶؛ تفسیر قمی: ص ۱۵۲؛ و اثبات الهداة: ۲/ ۲۱/ح ۶۰؛ و البرهان: ۲/ ۳۵۶ و ۳۵۷.

۳. البرهان: ۲/ ۶۹۹.

۴. مراجعه کنید به: مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب: ۳/ ۲۹؛ الکشف و البیان، ثعلبی: ۴/ ۹۲.

شده است، فرمود: «وقتی شبانگاه به آسمان برده شدم زیر عرش شنیدم علی پرچم هدایت است، و حبیب من مرا این گونه ندا می دهد: «ای محمد ابلاغ کن.» گفت: وقتی پیامبر فرود آمد آن را پنهان داشت؛ و خداوند عزوجل نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (ای پیامبر، آنچه را به سوی تو درباره علی بن ابی طالب نازل شده است ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای؛ و خدا تو را از مردم محافظت می کند).^۱

۱۷- از علی بن عیسی در کشف الغمة آمده است: از زر بن عبدالله بن کلیب فقیمی (که همراه و دوست او بود^۲) نقل شده است که ما در زمان رسول خدا ﷺ این طور می خواندیم: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنْ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۳ (ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است - که به راستی علی مولای مومنان است - ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد. به راستی خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند).^۴

۱۸- از جابر روایت شده است که ابو جعفر (علیه السلام) فرمود: «ای جابر، اگر این افراد جاهل می دانستند علی، کی امیرالمؤمنین نامیده شد حق او را انکار نمی کردند.» جابر گفت: فدای شما شوم، کی چنین نامیده شد؟ فرمود: «حق تعالی می فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ... أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ (و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان

۱. شواهد التنزیل: ۲۴۳/۱۸۷/۱.

۲. مراجعه کنید به: الإصابة في معرفة الصحابة: ۳۱/۴.

۳. مائده: ۶۷.

۴. کشف الغمة: ۳۲۶/۱؛ و مراجعه کنید به: تفسیر البرهان: ۵۰۰/۶/۲.

آدم ... آیا من پروردگار شما نیستم؛ و اینکه محمد پیامبر شما رسول خداست، و علی امیر مؤمنان است.» جابر گفت: امام به من فرمود: «ای جابر، به خدا سوگند محمد ﷺ این گونه آورد.»^۱

۱۹- در کتاب فردوس ابن‌شیرویه آمده است: حذیفه بن یمان گفت رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر مردم می‌دانستند چه زمانی علی، امیرالمؤمنین نامیده شد فضیلت او را انکار نمی‌کردند؛ او امیر نامیده شد درحالی‌که آدم بین روح و جسد بود. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ (و آنگاه که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم فرزندان او را برگرفت و آن‌ها را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟) فرشتگان گفتند: بله. خداوند تبارک‌وتعالی فرمود: من پروردگار شما هستم، و محمد پیامبر شما، و علی امیر شماست.»^۲

صاحب البرهان این خبر را به‌صورت زیر نقل کرده است: و از طریق عامه آنچه از کتاب الفردوس ابن‌شیرویه نقل کرده و آن را به حذیفه بن یمان رسانده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر مردم می‌دانستند چه زمانی علی، امیرالمؤمنین نامیده شد فضیلت او را انکار نمی‌کردند؛ او امیر نامیده شد درحالی‌که آدم بین روح و جسد بود. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ (و آنگاه که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم فرزندان او را برگرفت و آن‌ها را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟) فرشتگان گفتند: بله. خداوند تبارک‌وتعالی فرمود: من پروردگار شما هستم،

۱. تفسیر عیاشی: ۲/ ۴۴/ ۱۱۴؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۲/ ۲۴۵/ ۹.

۲. فردوس الاخبار حافظ شیرویه دیلمی: ۳/ ۳۹۹/ ۳۰۴.

و محمد پیامبر شما، و علی امیر شماست.»^۱

۲۰- از احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از حسین بن میاح روایت شده است مردی نزد ابوعبدالله (علیه السلام) آمد و گفت: ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...﴾^۲ (بگو عمل کنید؛ که خدا و رسولش و مؤمنان عمل شما را خواهند دید...); فرمود: «این گونه نیست؛ بلکه این گونه است: ﴿و مأمونون﴾ (کسانی که امانتدار هستند); و ما این امانتداران هستیم.»^۳

۲۱- حسان عامری گفت: از اباجعفر (علیه السلام) درباره فرمایش خداوند سبحان ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾^۴ (و به راستی به تو هفت مثانی و قرآن عظیم را داده ایم). فرمود: «تنزیل آن این گونه نیست؛ بلکه این گونه بوده است: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي نَحْنُ هُمْ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَلَدِ الْوَلَدِ﴾ (و به راستی به تو هفت مثانی را که ما هستیم داده ایم، و قرآن عظیم را - که فرزند فرزند است - داده ایم).»^۵

۲۲- از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، گفت: شنیدم اباجعفر (علیه السلام) می فرمود: «این آیه این گونه نازل شده است: ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ فِي عَلِيٍّ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾^۶ (و چون به آنان گفته شود پروردگارتان چه چیز درباره علی نازل کرده است، می گویند افسانه های پیشینیان).»^۷ و نیز این روایت با

۱. البرهان: ۲۴۶/۹/۳.

۲. توبه: ۱۰۵.

۳. اصول کافی شیخ کلینی: ۱/۱۴۸/۱ ح ۱۱۴۲؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۴۸۹/۱۱/۳.

۴. حجر: ۸۷.

۵. تفسیر عیاشی: ۲/۲۷۰/۳ ح ۳۸؛ و مراجعه کنید به: البرهان سید بحرانی: ۴/۱۴/۴ و ۴۱۵.

۶. نحل: ۲۴.

۷. البرهان: ۴/۱۴/۴، به نقل از تفسیر قمی: ۳۸۵/۱.

سندهایش در برخی منابع به همین صورت آمده است.^۱

از محمد بن ابوحمره نقل شده است، و وی آن را به ابوجعفر علیه السلام نسبت داده است، فرمود: «**جبرئیل این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: ﴿لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ إِلَّا حَسَارًا﴾**^۲ (و کسانی که در حق آل محمد ستم کردند جز بر زیانشان نمی‌افزاید).»^۳

این قرائت از محمد بن عباس هم روایت شده است. محمد بن خالد برقی به ما گفت: از محمد بن علی صیرفی، از ابن فضیل، از ابوحمره، از ابوجعفر علیه السلام...؛^۴ و طریق دیگر برای همین قرائت: از محمد بن عباس، گفت: محمد بن همام به ما گفت: از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داوود، از ابوالحسن موسی، از پدرش علیه السلام، فرمود: این آیه این‌گونه نازل شد...^۵.

۲۳- از محمد بن فضیل، از ابوحمره، از ابوجعفر علیه السلام روایت شده است که جبرئیل این آیه را این‌گونه نازل کرد: ﴿**فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ بُولَايَةَ عَلِيٍّ إِلَّا كُفُورًا**﴾^۶ (بیشتر مردم جز از روی کفر از ولایت علی روی برنگردانند).^۷ این قرائت از عیاشی، از ابوحمره، از ابوجعفر علیه السلام هم روایت شده است...^۸.

۲۴- محمد بن فضیل، از ابوحمره، از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

۱. البرهان: ۴/۱۴/۴۳۶؛ تفسیر عیاشی: ۲/۲۷۹/۱۷؛ شواهد التنزیل: ۱/۳۳۱/۴۵۶.

۲. اسراء: ۸۲.

۳. تفسیر عیاشی: ۲/۳۳۸/۱۵۵؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۴/۱۵/۶۱۵.

۴. تأویل الآیات: ۱/۲۹۰/۲۸.

۵. تأویل الآیات: ۱/۲۹۰/۲۹.

۶. اسراء: ۸۹.

۷. اصول کافی: ۱/۴۸/۱۱۴۴؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۴/۱۵/۶۲۱.

۸. تفسیر عیاشی: ۲/۳۴۰/۱۶۶؛ البرهان: ۴/۱۵/۶۲۱.

«جبرئیل (علیه السلام) این آیه را این گونه نازل کرد: ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وَايَةِ عَلِيٍّ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ نَارًا﴾^۱ (و بگو حق از طرف پروردگار شما در ولایت علی است؛ پس هرکس خواست ایمان بیاورد، و هرکس خواست کافر شود. یقیناً ما برای کسانی که به آل محمد ستم کردند آتشی مهیا کرده ایم).»^۲

۲۵- از محمد بن خالد برقی، از حسین بن سیف، از برادرش، از پدرش، از ابوحمزه، از ابوجعفر (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: فرمایش حق تعالی: ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۱ فی ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ نَارًا﴾^۲ (و بگو حق از طرف پروردگار شما در ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است؛ پس هرکس خواست ایمان بیاورد، و هرکس خواست کافر شود. یقیناً ما برای کسانی که به آل محمد ستم کردند آتشی مهیا کرده ایم).»^۴

۲۶- از ابوحمزه، از ابوجعفر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «جبرئیل این آیه را این گونه نازل کرد: ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ نَارًا﴾^۵ (و بگو حق از طرف پروردگار شماست؛ پس هرکس خواست ایمان بیاورد، و هرکس خواست کافر شود. یقیناً ما برای کسانی که به آل محمد ستم کردند آتشی مهیا کرده ایم).»^۶ و علی بن ابراهیم این قرائت را از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام)

۱. کشف: ۲۹.

۲. اصول کافی: ۴۸۱/۱ / ح ۱۱۴۴؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۳۰/۱۵/۵؛ اثبات الهداة: ۲/۲۱/۲ ح ۶۱.

۳. کشف: ۲۹.

۴. تأویل الآیات: ۲۹۲/۱ ح ۲؛ البرهان: ۳۰/۱۵/۵.

۵. کشف: ۲۹.

۶. تفسیر عیاشی، ۳۵۲/۲ / ح ۲۸؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۳۱/۱۵/۵.

روایت کرده است.^۱

۲۷- از محمد بن اسماعیل بغوی، از عیسی بن داوود، از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت شده است، فرمود: ﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا لَأَلِ مُحَمَّدٍ﴾^۲ (و چهره‌ها برای آن زنده پاینده خضوع می‌کنند، و آن کس که ظلمی بر آل محمد بر دوش دارد نومید شود). این چنین نازل شده است.^۳

۲۸- از محمد بن عیسیای قمی، از محمد بن سلیمان، از عبدالله بن سنان، از ابوعبدالله علیه السلام درباره فرمایش حق تعالی: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ كَلِمَاتِ فِي مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ وَالاِثْمَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ علیهم السلام فَتَسِيٍّ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْمًا﴾^۴ (و ما پیش‌تر از آدم از کلماتی درباره محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان آن‌ها علیهم السلام پیمان گرفتیم؛ پس او فراموش کرد و عزمی در او ندیدیم) روایت شده است فرمود: «به خدا سوگند این‌گونه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد.»^۵ و این شهر آشوب از باقر علیه السلام، همان سخن صادق علیه السلام را بیان کرده است.^۶

۲۹- از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از زیاد بن سوجه، از حکم بن عتیبه نقل کرده است که علی بن حسین علیه السلام به من فرمود: «ای حکم، آیا می‌دانی علی علیه السلام با کدام آیه کسی را که خودش را خواهد کشت شناخت، و با آن امور بزرگی را شناخت که درباره‌شان با مردم سخن می‌گفت؟» گفتم: نه به خدا سوگند، به من خبر بده ای پسر رسول خدا. فرمود: «این فرمایش خداوند عزوجل: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ

۱. مراجعه کنید به: تفسیر قمی: ص ۳۹۳؛ البرهان: ۳۱/۱۵/۵.

۲. طه: ۱۱۱.

۳. تأویل الآیات: ۳۱۸/۱ ح ۱۵؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۱۸۹/۱۵/۵ و ۱۹۰.

۴. طه: ۱۱۵.

۵. اصول کافی: ۴۷۲/۱ و ۴۷۳/ ح ۳۰؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۳۰۸/۱۷/۵.

۶. مراجعه کنید به: المناقب: ۳۲/۳؛ البرهان: ۱۹۲/۱۵/۵.

لا نَبِيَّ ﴿۱﴾ و لا مُحَدَّث (و ما پیش از تو هیچ فرستاده یا پیامبری نفرستادیم) و نه محدثی. « گفتیم: پس علی (علیه السلام) محدث بود (به او گفته می شد)؟ فرمود: «بله؛ و هرکدام از امامان از ما اهل بیت محدث است.»^۲ و این قرائت از محمد بن حسن صفار آمده است.^۳

۳۰- از حسن بن ایوب، از حسین بن سلیمان، از محمد بن مروان ذهلی، از فضیل بن یسار نقل شده است، گفت: به ابوعبدالله (علیه السلام) گفتیم: ﴿الله نور السموات و الارض﴾؟ فرمود: «خداوند عزوجل این گونه است.» به امام (علیه السلام) گفتیم: ﴿مَثَل نوره﴾؟ فرمود: «محمد (صلی الله علیه و آله)» گفتیم: ﴿كمشكوة﴾ (همچون چراغ دانی است)؟ فرمود: «سینه محمد (صلی الله علیه و آله)» گفتیم: ﴿فيها مصباح﴾ (در آن چراغی است)؟ فرمود: «در آن نور علم، یعنی نبوت است.» گفتیم: ﴿المصباح في زجاجة﴾ (آن چراغ در شیشه ای است)؟ فرمود: «علم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که به قلب علی (علیه السلام) صادر شد.» گفتیم: ﴿كأنها﴾ (گویا آن)؟ فرمود: «چرا می خوانی "کأنها"؟» گفتیم: فدای شما شوم چگونه بخوانم؟ فرمود: «﴿كأنه كوكب دري﴾ (گویا ستاره ای درخشان است).» گفتیم: ﴿يوقد من شجرة زيتونة مباركة لا شرقية و لا غربية﴾ (از درخت زیتون مبارک که نه شرقی است و نه غربی افروخته می شود)؟ فرمود: «امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، و یهودی و مسیحی نیست.» گفتیم: ﴿يکاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار﴾ (نزدیک است روغنش روشنی بخشد، هرچند آتشی به آن نرسیده باشد)؟ فرمود: «نزدیک است علم از دهان عالمی از آل محمد بیرون بیاید، پیش از آنکه آن را بگوید.» گفتیم: ﴿نورٌ علی نور﴾ (نوری بر نور است)؟ فرمود: «امام که بعد از امام (علیه السلام) است.»^۴

۱. حج: ۵۲.

۲. تأویل الآیات محمد بن عباس: ۱/۳۴۵ و ۳۴۶/ح ۳۰؛ البرهان: ۵/۱۷/۳۰۸.

۳. بصائر الدرجات: ۷/۳۶۰/ح ۳ و ۷/۳۶۱/ح ۸؛ البرهان: ۵/۳۱۱/۱۷/ح ۳۱۱؛ اصول کافی: ۱/۲۹۹/ح ۷۰۵؛

اختصاص مفید: ۲۸۷؛ البرهان: ۵/۳۰۹/۱۷/ح ۳۱۰ و ۵/۳۱۳/۱۷/ح ۳۱۴.

۴. کتاب توحید صدوق: ص ۱۵۷ و ۱۵۸/ح ۳؛ البرهان: ۵/۳۸۷/۱۸/ح ۳۸۷.

۳۱- از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل بن جمیل رقی، از جابر بن یزید جعفی روایت شده است، گفت: ابو جعفر علیه السلام فرمود: «جبرئیل علیه السلام این آیه را این‌گونه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد: ﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ لَأَلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ إِنَّ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا * انظُرْ كَيْفَ صَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾^۱ (و ستمکاران به حق آل محمد گفتند: شما جز از مردی افسون‌شده پیروی نمی‌کنید * بنگر چگونه برای تو مثال‌ها زدند، پس گمراه شدند، پس نتوانستند به راهی بروند)؛ یعنی به‌سوی ولایت علی علیه السلام بروند؛ و علی علیه السلام همان «راه» است.^۲

۳۲- از محمد بن علی صیرفی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام روایت شده است که این‌گونه قرائت فرمود: «﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ لَأَلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ إِنَّ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا﴾ (و ستمکاران به حق آل محمد گفتند: شما جز از مردی افسون‌شده پیروی نمی‌کنید)؛ و منظورشان محمد صلی الله علیه و آله بود. پس خداوند عزوجل به فرستاده‌اش فرمود: ﴿انظُرْ كَيْفَ صَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾ (بنگر چگونه برای تو مثال‌ها زدند، پس گمراه شدند، پس نتوانستند به راهی بروند)؛ یعنی به‌سوی ولایت علی علیه السلام بروند؛ و علی علیه السلام همان «راه» است.^۳

۳۳- از شرف‌الدین نجفی روایت شده است، گفت: محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «جبرئیل این آیه را این‌گونه نازل کرد: ﴿فَأَبَىٰ أَكْثَرَ النَّاسِ بَوْلَايَةَ عَلِيٍّ إِلَّا كُفُورًا﴾^۴ (بیشتر مردم جز از روی کفر از ولایت

۱. فرقان: ۸ و ۹.

۲. تأویل الآيات: ۱/۳۷۱/ح: ۱؛ البرهان: ۵/۱۸/۴۳۵ و ۴۳۶.

۳. تأویل الآيات: ۱/۳۷۱/ح: ۱؛ البرهان: ۵/۱۸/۴۳۵ و ۴۳۶.

۴. اسراء: ۸۹.

علی روی برنگردانند.)^۱

۳۴- از علی بن ابراهیم نقل شده است، گفت: ... سپس دشمنان آن‌ها و کسانی را که به آن‌ها ظلم کرده‌اند یاد کرد و فرمود: «سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ أَى مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»^۲ (و کسانی که به حق آل محمد ظلم کردند خواهند دانست به چه بازگشتگاهی بازمی‌گردند). به خدا سوگند این‌گونه نازل شد.^۳

۳۵- از ابوبصیر، از ابوعبدالله (علیه السلام) درباره سخن خداوند عزوجل: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَوِلَايَةِ الْاِثْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»^۴ (و هرکس از خدا و رسولش درباره ولایت علی و امامان بعد از او پیروی کند رستگاری بزرگی به دست آورده است) فرمود: «این‌گونه نازل شد.»^۵

۳۶- از عبدالله بن ادريس، از محمد بن سنان، از رضا (علیه السلام) درباره فرمایش خداوند عزوجل نقل شده است، فرمود: «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ مِنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ» (آنچه تو ای محمد از ولایت علی بر مشرکان می‌خوانی گران می‌آید). در کتاب محفوظ این‌گونه است.^۶

۳۷- از محمد بن ربیع نقل شده است، گفت: برای یوسف ازرق خواندم، تا در سوره زخرف به این فرمایش حق تعالی رسیدم: «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ» (پس اگر ما تو را ببریم، قطعاً از آنان انتقام می‌گیریم). گفت: ای محمد، بایست. من توقف

۱. تأویل الآیات: ۱/۳۷۵ ح ۱۱؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۵/۱۹/۴۶۳.

۲. شعراء: ۲۲۷.

۳. تفسیر قمی: ۴۸۲؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۵/۱۹/۵۱۹.

۴. احزاب: ۷۲.

۵. کافی شیخ کلینی: ۱/۴۷۰ ح ۸.

۶. البرهان: ۲۵/۷/۷۵؛ کافی: ۱/۴۷۴ ح ۳۲، و عبارت در آن: «این‌گونه در کتاب نوشته شده است.»

کردم. یوسف گفت: برای اعمش خواندم، و وقتی به این آیه رسیدم گفت: ای یوسف، آیا می‌دانی درباره چه کسی نازل شده است؟ گفتیم: خدا داناتر است. گفت: درباره علی بن ابی‌طالب علیه السلام نازل شده است: ﴿فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ بَعْلِي مُنْتَقِمُونَ﴾ (پس اگر ما تو را ببریم، قطعاً با علی از آنان انتقام می‌گیریم). به خدا سوگند بخشی از قرآن محو شد، و به خدا سوگند بخشی از قرآن دزدیده شد.^۱

۳۸- علی بن ابراهیم گفت: جعفر بن احمد به ما گفت: عبدالکریم بن عبدالرحیم به ما گفت: از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از ابوجعفر علیه السلام، فرمود: «این دو آیه این‌گونه نازل شدند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا﴾ (تا آنکه به‌سوی ما آمد) یعنی فلانی و فلانی؛ و یکی از آن‌ها وقتی او را می‌بیند به همراهش می‌گوید: ﴿لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَتَّسِرَ الْقَرِيبُ﴾ (ای کاش بین من و تو به اندازه مشرق و مغرب فاصله بود؛ تو چه بد هم‌نشینی هستی). پس خداوند به پیامبرش می‌فرماید: به فلانی و فلانی و پیروانشان بگو: ﴿وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ أَنْكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴾ (و امروز هرگز [پشیمانی] برای شما سود نمی‌بخشد، چون شما در حق آل محمد ستم کردید؛ در حقیقت شما در عذاب، مشترک هستید). سپس خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿أَفَأَنْتَ تَسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْأَعْمَىٰ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ﴾ (آیا تو این کران را سخنی توانی آموخت؟ یا این کوران و آن را که دانسته به گمراهی می‌رود هدایت توانی کرد؟ * پس اگر ما تو را [از دنیا] ببریم قطعاً از آنان انتقام می‌گیریم)؛ یعنی از فلانی و فلانی و پیروانشان. سپس خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله وحی فرمود: ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ﴾ (پس به آن چیزی تمسک جوی که به تو) درباره علی علیه السلام (وحی شده است) ﴿إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (که یقیناً تو بر

راه راست هستی)، یعنی تو بر ولایت علی هستی، و علی همان صراط مستقیم است.»^۱

۳۹- از ابوبصیر، از ابوعبدالله (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روزی نشسته بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سوی ایشان آمد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «در تو شباهتی از عیسی بن مریم هست. اگر بیم آن را نداشتیم که گروه‌هایی از امت من درباره تو آنچه را مسیحیان درباره عیسی بن مریم گفتند بگویند سخنی درباره تو می‌گفتم که [بعد از آن] بر هر گروهی از مردم که گذر کنی خاک زیر قدم‌های تو را به‌عنوان تبرک بردارند.» فرمود: دو نفر از اعراب و مغیره بن شعبه و عده‌ای از قریش خشمگین شدند و گفتند: به کمتر از اینکه برای پسرعمویش مثالی از عیسی بن مریم را بزند رضایت نداد! پس خداوند بر پیامبرش (صلی الله علیه و آله) این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ * وَقَالُوا أَلَهْتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ * وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ يَعْنَى مِنْ بَنِي هَاشِمٍ- مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ﴾^۲ (و هنگامی که [از] پسر مریم مثالی آورده شد، به‌ناگاه قوم تو از آن فریاد برآوردند و به تمسخر * گفتند: «آیا خدایان ما بهترند یا او؟» آن‌ها آن [مثال] را جز از راه جدل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی جدل‌پیشه‌اند. * به‌راستی او [عیسی] جز بنده‌ای نیست که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل مثلی گردانیم. * و اگر بخواهیم قطعاً از میان شما یعنی بنی‌هاشم فرشتگانی قرار می‌دهیم تا در زمین جانشین شوند). فرمود: حارث بن عمرو فهری خشمگین شد و گفت: «خدایا اگر این حقی از نزد توست و بنی‌هاشم پیشوایی امت را مانند هراکلیوسی پس از هراکلیوس به ارث

۱. تفسیر قمی: ص ۶۲۶ و ۶۲۷؛ البرهان: ۱۲۹/۷/۲۵.

۲. زخرف: ۵۷ تا ۶۰.

می‌برند پس بر سر ما از آسمان سنگ‌هایی بیاران، یا عذابی دردناک بر ما فرود بیاور.» خداوند سخن حارث را به پیامبر ﷺ وحی کرد و این آیه بر پیامبر نازل شد: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ (ولی [ای پیامبر] تا تو در میان آن‌ها هستی خداوند بر آن نیست تا آن‌ها را مجازات کند، و تا آن‌ها استغفار می‌کنند خداوند عذابشان نمی‌کند). سپس پیامبر ﷺ به او فرمود: «ای عمرو، توبه کن، یا از اینجا برو.» او گفت: «ای محمد، از آنچه در دست داری بهره‌ای برای قریش مقرر کن، زیرا بنی‌هاشم صاحب تمام مکارم عرب و عجم شدند.» پیامبر ﷺ فرمود: «این در اختیار من نیست؛ از سوی خداوند تبارک و تعالی است.» او گفت: «ای محمد ﷺ، دلم به توبه تمایلی ندارد ولی از میان شما خواهم رفت.» دستور داد شترش را بیاورند و او سوار آن شد. چون به حومه مدینه رسید تکه سنگی به طرفش آمد و بر فرقیش خورد. سپس به پیامبر ﷺ وحی آمد که: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ بَوْلَايَةٌ عَلَيَّ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾ (درخواست‌کننده‌ای عذابی را که واقع‌شدنی است درخواست کرد * برای کسانی که به ولایت علی کافر شوند دفع‌کننده‌ای [از عذاب] وجود ندارند * از سوی خداوند صاحب درجات). «گفتم: فدای شما شوم، ما این‌گونه نخوانده‌ایم. فرمود: «به خدا سوگند جبرئیل علیه السلام این‌گونه بر محمد ﷺ نازل کرد، و به خدا سوگند در قرآن فاطمه علیها السلام این‌گونه ثبت شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به منافقینی که اطرافش بودند گفت: به سوی دوست خود بروید، آنچه آرزوی شما را می‌کرد به او رسید. خداوند عزوجل فرمود: ﴿وَأَسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾ (و گشایش خواستند؛ و هر جبار کینه‌توزی نومید شد).»^۱

۴۰- از علی بن ابراهیم نقل شده است، گفت: پدرم به من گفت: از وکیع، از اعمش، از

سلمة بن كهيل، از ابوصادق، از ابوالأغر، از سلمان فارسی روایت شده است، گفت: رسول خدا ﷺ در میان اصحابش نشسته بود که ناگاه فرمود: «شبيه عيسى بن مريم بر شما وارد می‌شود.» برخی از کسانی که همراه با رسول خدا ﷺ نشسته بودند بیرون رفتند تا آن شخصی که می‌آید وارد شود. علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) وارد شد. آن مرد به برخی از یارانش گفت: محمد برای اینکه علی را برتر از ما بگرداند به کمتر از شبیه کردن او به عیسی بن مریم رضایت نداد. به خدا سوگند خدایانی که ما در جاهلیت آن‌ها را عبادت می‌کردیم از او بهتر هستند. پس خداوند در آن مجلس نازل فرمود: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصْجُونَ﴾ (و همین که مثال پسر مریم آورده شد ناگاه قوم تو درباره‌اش جنجال می‌کنند) و آن را به صورت «یصدون» (بازمی‌دارند) تحریف کردند: ﴿وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ* إِنْ عَلِيٌّ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (و گفتند: «آیا خدایان ما بهترند یا او؟» آن‌ها آن [مثال] را جز از راه جدل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی جدل‌پیشه‌اند. * به راستی علی جز بنده‌ای نیست که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل مثلی گردانیم). پس نام او محو، و از این جایگاه حذف شد.»^۱

۴۱- از محمد بن عباس نقل شده است، گفت: محمد بن مخلد الدهان به ما گفت: از علی بن احمد عریضی در رقه، از ابراهیم بن علی بن جناح، از حسن بن علی بن محمد بن جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش (علیهم السلام) روایت کرده است، فرمود: «رسول خدا ﷺ به علی (علیه السلام) نگریست درحالی که یارانش دور او بودند و او روبه‌روی پیامبر بود. ایشان ﷺ فرمود: در تو شبیهی از عیسی هست. اگر ترس از این نبود که طوایفی از امت من درباره‌ تو آنچه را بگویند که مسیحیان درباره‌ عیسی بن مریم گفتند درباره‌

تو چیزی می‌گفتم که در برابر مردم گذر نمی‌کردی مگر اینکه خاک زیر پای تو را به‌عنوان تبرک برمی‌گرفتند. کسانی که اطراف رسول خدا ﷺ بودند خشمگین شدند، و با یکدیگر مشورت کردند و گفتند: او جز این راضی نشد که پسرعمویش را مثالی برای بنی‌اسرائیل قرار دهد! و خداوند عزوجل نازل فرمود: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ * وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ * وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلَفُونَ﴾^۱ (و هنگامی که [از] پسر مریم مثالی آورده شد، به‌ناگاه قوم تو از آن فریاد برآوردند و به تمسخر * گفتند: «آیا خدایان ما بهترند یا او؟» آن‌ها آن [مثال] را جز از راه جدل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی جدل‌پیشه‌اند. * یقیناً او جز بنده‌ای نیست که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل مثالی گردانیم. * و اگر بخواهیم قطعاً از میان شما از بنی‌هاشم فرشتگانی قرار می‌دهیم تا در زمین جانشین شوند.)» به ابوعبدالله رضی الله عنه گفتیم: در قرآن بنی‌هاشم نیست؟ فرمود: «به خدا سوگند با حذف‌شده‌های قرآن حذف شده است. عمرو بن عاص بر منبر مصر گفته است: از کتاب خدا هزار حرف حذف شده است، و هزار حرف از آن تحریف شده است، و من دویست هزار درهم پرداخت کردم تا ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ (بدگوی تو بدون نسل و منقطع است) را محو کنم، و گفتند مجاز نیست. چگونه به آن‌ها اجازه داده می‌شود ولی من اجازه ندارم؟ این خبر به معاویه رسید و به او نوشت: آنچه بر منبر مصر گفتی به من رسید، و من در آنجا نبودم.»^۲

۴۲- از محمد بن خالد برقی، از احمد بن نصر، از ابومریم، از برخی یاران ما، که آن را به

۱. زخرف: ۵۷ تا ۶۰.

۲. تأویل الآیات: ۲/۵۶۸/ح ۴۲؛ مراجعه کنید به البرهان: ۲۵/۱۴۳/۷ و ۱۴۴.

ابوجعفر و ابوعبدالله (علیهم السلام) رسانده‌اند، و آن‌ها فرموده‌اند: «بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این طور نازل شد: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ (بگو از میان فرستادگان خدا فرستاده‌ای نوظهور نیستم، نمی‌دانم بر من و شما چه خواهد گذشت)؛ یعنی در جنگ‌هایش. قریش گفتند: چرا از او پیروی کنیم درحالی‌که خودش نمی‌داند بر او و بر ما چه خواهد گذشت؟ پس حق تعالی نازل فرمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ (قطعاً ما برای تو گشایشی آشکار قرار دادیم)؛ و حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ فِي عَلِيٍّ﴾ (من از چیزی جز آنچه درباره‌ی علی به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم). این گونه نازل شد.»^۱

۴۳- حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾^۲ (و آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و به آنچه بر محمد نازل شد ایمان آوردند - [که] آن حق از جانب پروردگارشان است - [خدا نیز] بدی‌هایشان را از آنان محو کرد و حالشان را بهبود بخشید). از علی بن ابراهیم روایت شده است، گفت: حسین بن محمد به ما خبر داد: از علاء بن محمد با سندش از اسحاق بن عمار، گفت: اباعبدالله (علیهم السلام) فرمود: «﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ فِي عَلِيٍّ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾^۳ (و آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و به آنچه درباره‌ی علی بر محمد نازل شد ایمان آوردند - [که] آن حق از جانب پروردگارشان است - [خدا نیز] بدی‌هایشان را از آنان محو کرد و

۱. تأویل الآیات: ۲/۵۷۸/۲ ح؛ مراجعه کنید به البرهان: ۱۸۶/۲۶۷ و ۱۸۷.

۲. محمد: ۲.

۳. محمد: ۲.

حالشان را بهبود بخشید). این‌گونه نازل شد.»^۱

۴۴- علی بن ابراهیم، از جعفر بن احمد، از عبدالکریم بن عبدالرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابوحمزه، از ابوجعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «جبرئیل این آیه را این‌گونه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ إِلَّا أَنَّهُ كَشَطَ الْأَسْمِ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾^۲ (زیرا آن‌ها آن چیزی را ناپسند داشتند که خدا درباره علی نازل فرمود ولی اسم را حذف کردند و کارهایشان را محو و نابود کرد).»^۳

۴۵- جابر گفت: سپس ابوجعفر علیه السلام فرمود: «جبرئیل این آیه را این‌گونه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾^۴ (زیرا آن‌ها آن چیزی را ناپسند داشتند که خدا درباره علی نازل فرمود و کارهایشان را محو و نابود کرد).»^۵

۴۶- شرف الدین نجفی روایت کرد: با سند متصل به احمد بن محمد بن خالد برقی، از حسین بن سیف بن عمیره، از برادرش، از پدرش، از ابوحمزه ثمالی، از ابوجعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «خداوند عزوجل فرموده است: ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ فِي عَلِيٍّ﴾ (آنچه به شما درباره علی وعده داده شده، راست و صادق است). این‌گونه نازل شد.»^۶

۱. تفسیر قمی: ص ۶۴۲ و ۶۴۳؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۲۰۵/۲۶/۷. و در آن «علی بن محمد» است.

۲. محمد: ۹.

۳. تفسیر قمی: ص ۶۴۳؛ مراجعه کنید به البرهان: ۲۰۷/۲۶/۷.

۴. محمد: ۹.

۵. تأویل الآیات: ۵۸۴/۲ / ح: ۸؛ مراجعه کنید به البرهان: ۲۲۶/۲۶/۷.

۶. تأویل الآیات: ۶۴۴/۲ / ح: ۱؛ مراجعه کنید به البرهان: ۳۰۸/۲۶/۷.

۴۷- از محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از برخی یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابوالحسن ماضی (علیه السلام) روایت شده است؛ گفت: درباره فرمایش خدای تعالی از ایشان پرسیدم: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾^۱ (می خواهند نور خدا را با دهان های خود خاموش کنند). فرمود: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وِلايَةَ اميرالمؤمنين (علیه السلام) بِأَفْوَاهِهِمْ﴾^۲ (می خواهند ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با دهان های خود خاموش کنند). «گفتم: ﴿وَاللَّهُ مِنْكُمْ نُورِهِ﴾ (حال آنکه خداوند کامل کننده نور خود است)؟ فرمود: «حال آنکه خداوند کامل کننده امامت است، به خاطر این فرمایش خداوند عزوجل: ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ (به خدا و فرستاده اش و نوری که فر فرستایم ایمان بیاورید)؛ و این نور، امام است.» گفتم: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ﴾ (اوست که فرستاده اش را با هدایت و دین حق فرستاد)؟ فرمود: «﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ مُحَمَّدًا بِالْوِلايَةِ لَوْصِيهِ، وَ الْوِلايَةَ هِيَ دِينِ الْحَقِّ﴾ (اوست که فرستاده اش محمد را با ولایت وصی اش فرستاد، و ولایت همان دین حق است).» گفتم: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ (تا آن را بر همه دین ها پیروز گرداند). فرمود: «آن را هنگام قائم (علیه السلام) بر همه ادیان پیروز می گرداند.» و فرمود: «خداوند عزوجل می فرماید: ﴿وَ اللَّهُ مَتَمُّ نُورِهِ بِوِلايَةِ الْقَائِمِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ بِوِلايَةِ عَلِيٍّ﴾ (و خدا کامل کننده نورش با ولایت قائم است هرچند کافران به ولایت علی ناپسند بدانند).» گفتم: آیا این تنزیل است؟ فرمود: «بله، این حرف تنزیل است؛ و اما غیر آن تأویل است.»^۳

۴۸- از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابوبصیر، از ابوعبدالله (علیه السلام) روایت شده است که درباره فرمایش حق تعالی: ﴿سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ

۱. صف: ۶۱.

۲. صف: ۶۱.

۳. کافی: ۱/۴۹۰/ح ۹۱؛ مراجعه کنید به: تأویل الآیات: ۲/۶۸۶/ح ۵؛ البرهان: ۷/۲۸/۵۲۶ و ۵۲۷.

واقع * لِلْكَافِرِينَ بَوْلَايَةَ عَلِي لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ﴿﴾ (درخواست‌کننده‌ای عذابی را که واقع‌شدنی است درخواست کرد * برای کسانی که به ولایت علی کافر شوند دفع‌کننده‌ای [از عذاب] وجود ندارد). فرمود: «به خدا سوگند جبرئیل عليه السلام آن را این‌گونه بر محمد صلى الله عليه وآله نازل کرد.»^۱

۴۹- از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابوبصیر از ابوعبدالله عليه السلام روایت شده که امام عليه السلام این‌گونه قرائت فرمود: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ بَوْلَايَةَ عَلِي لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾ (درخواست‌کننده‌ای عذابی را که واقع‌شدنی است درخواست کرد * برای کسانی که به ولایت علی کافر شوند دفع‌کننده‌ای [از عذاب] وجود ندارد)؛ و سپس فرمود: «در مصحف فاطمه عليها السلام این‌گونه است.»^۲

۵۰- شرف‌الدین نجفی، از محمد برقی، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابوبصیر، از ابوعبدالله عليه السلام درباره فرمایش خداوند عزوجل روایت کرده است: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ بَوْلَايَةَ عَلِي لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾ (درخواست‌کننده‌ای عذابی را که واقع‌شدنی است درخواست کرد * برای کسانی که به ولایت علی کافر شوند دفع‌کننده‌ای [از عذاب] وجود ندارد)؛ و فرمود: «به خدا سوگند جبرئیل این‌گونه بر پیامبر صلى الله عليه وآله نازل کرد، و این‌گونه در مصحف فاطمه عليها السلام ثبت شده است.»^۳

۵۱- از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابوالحسن ماضی عليه السلام روایت شده است، گفت: درباره فرمایش حق تعالی پرسیدم: ﴿إِنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ أَمَّا بِهِ﴾ (و ما چون هدایت را شنیدیم به آن ایمان آوردیم). فرمود: «هدایت، ولایت است. به مولای خود ایمان آوردیم؛ و هرکس به ولایت مولایش ایمان بیاورد ﴿فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا﴾ (نه از

۱. کافی: ۱/ ۴۷۸/ ح ۱۱۲۷؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱۱۳/ ۲۹/ ۸ و ۱۱۴.

۲. تأویل‌الآیات: ۲/ ۷۲۳ و ۷۲۴/ ح ۲؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱۱۵/ ۲۹/ ۸ و ۱۱۶.

۳. تأویل‌الآیات: ۲/ ۷۲۳ و ۷۲۴/ ح ۲ و ۳؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱۱۶/ ۲۹/ ۸.

نقصان می‌هراسد، و نه از عذاب و سختی).» گفتم تنزیل است؟ فرمود: «نه، تأویل است.» گفتم می‌فرماید ﴿إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾ (من برای شما نه اختیار زبانی دارم و نه هدایتی). فرمود: «رسول خدا ﷺ مردم را به ولایت علی (علیه السلام) فراخواند. قریش به‌سوی ایشان اجتماع کردند و گفتند: ای محمد، ما را از این معاف بدار. رسول خدا ﷺ به آن‌ها فرمود: این به اختیار خداست، و به اختیار من نیست؛ و آن‌ها او را متهم کردند و از نزدش بیرون رفتند. پس خداوند نازل فرمود: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا * قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا * إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ فِي عِلِّيِّ﴾ (بگو من برای شما اختیار هیچ زیان یا هدایتی ندارم * بگو هرگز هیچ‌کس در برابر خدا مرا محافظت نخواهد کرد، و هرگز بدون او هیچ پناهمگاهی نخواهم یافت * [وظیفه من] جز ابلاغی از طرف خدا و رسالت‌های او درباه علی نیست).» گفتم: آیا این تنزیل است؟ فرمود: «بله.» سپس برای تأکید فرمود: «﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾^۱ (و هرکس از خدا و رسولش در ولایت علی نافرمانی کند یقیناً آتش جهنم از آن اوست، و برای همیشه در آن جاودانه خواهد بود).» گفتم: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا﴾^۲ (تا آنکه آنچه را به آن‌ها وعده داده شده بود دیدند؛ پس خواهند دانست چه کسی یاران و نیروی کمتری دارد). فرمود: «و منظور از آن، قائم (علیه السلام) و انصارش است.»^۳

۵۲- از محمد بن عباس، از محمد بن ابوبکر، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داوود نجار، از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) درباره سخن خداوند عزوجل: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ

۱. جن: ۲۱ تا ۲۳.

۲. جن: ۲۴.

۳. اصول کافی: ۱/۴۹۰ تا ۴۹۲/ح ۱۱۷۱؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱۳۷/۲۹/۸ و ۱۳۸.

فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا^۱ (و مسجدها از آن خداست؛ پس هیچ‌کس را همراه با او نخوانید) روایت شده است، فرمود: «شنیدم پدرم جعفر بن محمد علیه السلام می‌فرمود: آن‌ها اوصیای ائمه از ما، یکی پس از دیگری هستند ﴿فَلَا تَدْعُوا إِلَىٰ غَيْرِهِمْ فَتَكُونُوا كَمَنْ دَعَا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (پس به‌سوی غیر آن‌ها نخوانید، که در این صورت از جمله کسانی می‌شوید که همراه با خدا کس دیگری را خوانده‌اند). این‌گونه نازل شد.»^۲

۵۳- از محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از برخی یاران ما، از ابن‌محبوب، از محمد بن فضیل، از ابوالحسن ماضی علیه السلام روایت شده است، گفت: به ایشان گفتم: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ (و بر آنچه می‌گویند شکبیا باش). فرمود: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا * وَذُرِّي وَ الْمُكَذِّبِينَ بَوصیک اُولی النعمه و مهملهم قلیلا﴾^۳ (و بر آنچه می‌گویند شکبیا باش، و به زیبایی از آن‌ها دوری‌گزین * و مرا با تکذیب‌کنندگان وصی تو، آن توانگران و گذار، و اندکی به آنان مهلت بده). «گفتم: آیا این تنزیل است؟ فرمود: «بله.»»^۴

۵۴- از عبدالله بن قاسم، از سماعة بن مهران روایت شده است، گفت: ابوعبدالله علیه السلام فرمود: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ * وَالتَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ * اللَّهُ خَلَقَ الزَّوْجِينَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ * وَ لَعَلِّي الْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ﴾ (و سوگند به شب آنگاه که گسترده شود * و روز آنگاه که آشکار شود * خداوند زوجین را مذکر و مؤنث آفرید * و آخرت و دنیا از آن علی است).»^۵

۱. جن: ۱۸.

۲. تأویل الآیات: ۷۲۹/۲ / ح: ۸؛ مراجعه کنید به البرهان: ۱۴۳/۲۹/۸.

۳. مزمل: ۱۰ و ۱۱.

۴. اصول کافی: ۱/ ۴۲۹/ ۱۱۷۱؛ مراجعه کنید به البرهان: ۱۵۰/۲۹/۸.

۵. تأویل الآیات: ۸۰۸/۲ / ح: ۲؛ مراجعه کنید به البرهان: ۳۰۷/۳۰/۸.

۵۵- از یونس بن ظبیان، از علی بن حمزه، از فیض بن مختار، از ابوعبدالله (علیه السلام) روایت شده است که آن حضرت (علیه السلام) این گونه قرائت فرمود: ﴿إِن عَلِيًّا لِلْهُدَى * وَ إِن لَهُ لِلْآخِرَةِ وَ الْأُولَى﴾ (به راستی علی هدایت است * و آخرت و دنیا از آن اوست)؛ و این هنگامی بود که از ایشان درباره قرآن سؤال شد و فرمود: «در آن شگفتی هاست؛ و در آن هست: ﴿وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بَعْلِي﴾ (و خدا مؤمنان را با علی در جنگ کفایت کرد). و در آن هست: ﴿إِن عَلِيًّا لِلْهُدَى * وَ إِن لَهُ لِلْآخِرَةِ وَ الْأُولَى﴾ (به راستی علی هدایت است * و آخرت و دنیا از آن اوست).»^۱

۵۶- و روایت شده است از محمد بن عباس با سند مرفوع، از محمد بن اورمه، از ربیع بن بکر، از یونس بن ظبیان، گفت: ابوعبدالله (علیه السلام) فرمود: «﴿وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى * وَ النَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى * اللَّهُ خَلَقَ الزَّوْجِينَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى * وَ لَعَلِّي الْآخِرَةُ وَ الْأُولَى﴾ (و سوگند به شب آنگاه که گسترده شود * و روز آنگاه که آشکار شود * خداوند زوجین را مذکر و مؤنث آفرید * و آخرت و دنیا از آن علی است).»^۲

۵۷- از اسماعیل بن مهران، از ایمن بن محرز، از سماعة، از ابوبصیر، از ابوعبدالله (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «به خدا سوگند این آیه این گونه نازل شده است: ﴿اللَّهُ خَلَقَ الزَّوْجِينَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى * وَ لَعَلِّي الْآخِرَةُ وَ الْأُولَى﴾ (خداوند زوجین را مذکر و مؤنث آفرید * و آخرت و دنیا از آن علی است).»^۳

۵۸- از ابن شهر آشوب، از زینة بن حاتم رازی، از جعفر بن محمد (علیه السلام) روایت شده است که قرائت فرمود: ﴿فَإِذَا فَرَعْتَ فَانْصَبْ﴾ (و آنگاه که فارغ شدی به آن کار دیگر بپرداز). فرمود: ﴿فَإِذَا فَرَعْتَ مِنَ الْشَّرِيعَةِ فَانْصَبْ عَلِيًّا لِمَنْ أَمَامَا﴾ (و آنگاه که از کامل

۱. تأویل الآیات: ۸/۲/۸۰۸/۳؛ مراجعه کنید به البرهان: ۸/۳۰/۳۰۷.

۲. تأویل الآیات: ۸/۲/۸۰۸/۴؛ مراجعه کنید به البرهان: ۸/۳۰/۳۰۷.

۳. تأویل الآیات: ۸/۲/۸۰۸/۵؛ مراجعه کنید به البرهان: ۸/۳۰/۳۰۷.

کردن شریعت فارغ شدی، علی را به‌عنوان امام برای آن‌ها منصوب کن.^۱

۵۹- البرسی با سندی که به مقداد بن اسود کندی رضی الله عنه مرفوع می‌کند روایت کرده است، گفت: «ما همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم درحالی که ایشان صلی الله علیه و آله از پرده‌های کعبه آویزان شده بود و می‌فرمود: «خدایا مرا یاری بده، و پشت مرا محکم کن، و سینه مرا گشاده ساز، و یاد مرا بلند کن.» پس جبربیل رضی الله عنه بر او فرود آمد و گفت: «ای محمد بخوان: ﴿الَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ يَا مُحَمَّد * وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ * وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ بَلْعِي صَهْرَكَ﴾ (آیا سینه تو را - ای محمد - گشاده ساختیم * و بار تو را از دوشت برداشتیم * همان که پشت تو را شکست * و یاد تو را بلند نکردیم، با علی دامادت)؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را خواند و ابن مسعود ثبتش کرد.»^۲

این حروفی که قرائتشان از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است یکی از مظاهر کتاب‌های مقدس، به خصوص قرآن را آشکار می‌کند؛ اینکه قرآن اسم دلالت‌کنندگان به حق را بیان می‌کند، و ذکر این اسم‌ها یک ضرورت برشمرده می‌شود تا مردم به حق هدایت شوند. بینه، و حتی شاید بارزترین بینات، بیان اسم است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾^۳ (و آنگاه که عیسی بن مریم گفت ای بنی اسرائیل، من فرستاده خدا به‌سوی شما هستم، و تورات را که پیش از من بوده است تصدیق می‌کنم، و به رسولی که بعد از من می‌آید و اسمش احمد است بشارت می‌دهم. پس همین که با بینه‌ها به‌سویشان آمد گفتند این سحری آشکار است).

واضح‌ترین این دلایل و بینه‌هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن‌ها آورد این بود که اسم او احمد

۱. المناقب ابن شهر آشوب: ۳۱/۳؛ مراجعه کنید به البرهان: ۳۱۶/۳۰/۸.

۲. البرهان: ۳۱۶/۳۰/۸ و ۳۱۷.

۳. صف: ۶.

ذکر شده در وصیت عیسی (علیه السلام) به آن هاست، و این بینه سببی برای هدایت بسیاری از کسانی شد که به دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هدایت شدند.

ذکر اسم انبیا و پادشاهان و اوصیا و صالحین (علیهم السلام) دلالت روشنی است به اینکه در کتاب‌های مقدس حتماً باید اسم حجت‌های خداوند سبحان ذکر شده باشد؛ چه انبیا بوده باشند، چه اوصیا، چه پادشاهان، و چه صالحین؛ تا این ذکر و تعیین شدن دلالتی روشن و قاطع برای دلیل حق باشد، به طوری که امکان نداشته باشد هیچ کس دیگری مقام و جایگاه او را از آن خود کند. بنابراین ادعای مقام معلمی برای بشریت بودن، و پیروی مردم از این افراد مدعی این مقام، و واگذار کردن مردم به کسانی که از طرف خدا برایشان نص آورده شده، حجت خداست؛ پس «حجت» همواره و تا ابد از آن خداوند سبحان است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَتْلَا يَكُونَنَّ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^۱ (رسولانی بشارت‌دهنده و اندازکننده، تا مردم بعد از رسولان- در برابر خدا حجت و بهانه‌ای نداشته باشند؛ و خدا عزیز حکیم است).

بنابراین ذکر اسم وصی یا ذکر اوصیای بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) حتی به صورت خلاصه وار و اجمالی- برای هدایت مردم ضروری بر شمرده می‌شود؛ زیرا قرآن هدایتگر به چیزی است که استوارتر است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾^۲ (قطعاً این قرآن به آنچه استوارتر است راه می‌نماید؛ و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند مژده می‌دهد پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود). از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «به سوی امام هدایت می‌کند.»^۳

آیا عاقلانه است اسم حجت‌های خدا از آدم (علیه السلام) تا محمد (صلی الله علیه و آله) بیان شده باشد ولی

۱. نساء: ۱۶۵.

۲. اسراء: ۹.

۳. کافی: ۲۴۲/۱.

حجت‌های بعد از محمد ﷺ بیان نشده باشند؟! با وجود اینکه می‌دانیم شناسایی آن‌ها ضرورتی برای هدایت مردم بعد از پیامبر ﷺ برشمرده می‌شود، و اخباری که از طریق عامه مسلمانان روایت شده است گواهی می‌دهد ذکر علی ﷺ و امامان بعد از او را با این توصیف که آن‌ها داناترین مردم بعد از محمد ﷺ هستند تقریباً هیچ منصفی انکار نمی‌کند. حدیث ثقلین در میان مسلمانان مشهورتر از خورشید میان روز است؛ و شاید روند تاریخی سلطه‌گری در دولت اسلامی، تأثیر روشنی در سبک شمردن اهمیت ذکر ائمه یا ذکر اسم برخی از آن‌ها، به‌خصوص ذکر اسم امام علی ﷺ در قرآن داشته است، و این حروف که قرائشان از ائمه اهل بیت ﷺ نقل شده است به‌شکلی روشن این ضرورت را تبیین می‌کند؛ و این قرائت، همان قرائتی برشمرده می‌شود که به آنچه استوارتر است هدایت می‌کند، و قرائتی است که متن قرآنی را محکم می‌کند، و آرای مردم هیچ دخالتی در آن‌ها ندارد.

مبحث دوم: حروفی که در آن‌ها بیانی برای موضوعات لغوی و اهمیت تنظیم الفاظ وجود دارد

مشهورترین روش قرائت، دیدگاه خود را روی ظاهر الفاظ متمرکز کرده، و سعی کرده آن‌ها را با استفاده از قواعد وضعی - که از ثقلین برگرفته نشده‌اند - به‌گونه‌ای تنظیم کند که بتواند آن‌ها را به‌عنوان معیاری شرعی برای پذیرفتن قرائت به کار بگیرد؛ و این ضوابط عبارت‌اند از:

«هر قرائتی که -حتی از یک جنبه- با عربی موافق باشد، و -حتی به‌صورت احتمالی- با یکی از قرآن‌های عثمانی موافقت داشته باشد و سندش درست باشد، قرائتی صحیح است و رد کردنش جایز نیست و انکارش حلال نیست...»^۱

لازم به ذکر است در رابطه با این ضوابط و معیارها هیچ متنی از کتاب یا سنت وارد نشده

است، بلکه وضع آن‌ها به صورت اجتهادی بوده است؛ و شاید شگفتی بیشتر شود وقتی بر این «اجتهاد» حکم شرعی نیز مترتب می‌گردد! اگر در این ضابطه‌های سه‌گانه دقت کنیم آن‌ها را ضابطه‌هایی محکم و استوار نمی‌بینیم؛ پس چگونه حکم شرعی بر ضابطه‌هایی بنیان نهاده می‌شود که خودشان محصول اجتهاد بوده‌اند؟! و وقتی این ضابطه‌ها محکم نیست پس چه معنایی دارد گفته شود «حتی از یک جنبه- با عربی موافق باشد» و اینکه خلیفه، عثمان به نویسندگانی که آن‌ها را مکلف کرده گفته بود: «اگر شما و زید در چیزی دچار اختلاف شدید آن را به زبان قریش بنویسید»؟!^۱ آیا در اینجا اختلافی واضح بین دو این دو گفته وجود ندارد؟

همچنین معیار دوم: «موافقت با مصحف‌های عثمانی هرچند به صورت احتمالی»! این «هرچند به صورت احتمالی» یعنی چه؟! مگر این طور نیست که «احتمال» استدلال را از بین می‌برد و معیار را سُست می‌کند؟!

اما معیار سوم، شکی نیست که معیاری اجتهادی است و این اجتهاد اگر درست بود خلیفه، عثمان در جمع‌آوری قرآن به آن استناد می‌کرد؛ ولی واقعیت حال این است که او به هیچ‌کدام از این معیارها استناد نکرد، بلکه چه بسا معیاری در تضاد با معیار اول وضع کرده بود.

ابن مجاهد گفته است:

«مردم- همان طور که در احکام دچار اختلاف شدند- در قرائت دچار اختلاف شدند، و «آثار» با تفاوت‌هایی توسط صحابه و تابعین روایت شد؛ و این به جهت گشایش و رحمتی برای مسلمانان بود...»^۲

۱. البرهان فی علوم القرآن: ۲۳۶/۱.

۲. السبعة فی القراءات: ص ۴۵.

در اینجا ابن‌مجاهد اختلاف مردم را در قرائت ثابت می‌کند، و عامل آن را به اختلاف آثار روایت‌شده از صحابه بازمی‌گرداند. شاید اختلاف با آنچه از صحابه نقل شد حاصل نشده بود، بلکه اختلاف در قرائت نسخه خلیفه «عثمان» رخ داده بود؛ این مصحف نسخه‌ای بدون نقطه بود که نه نقطه‌گذاری اِعجام داشت و نه اعراب؛ اما اختلاف ناشی از اختلاف در آثار، قبل از نسخه عثمانی قرآن حاصل شده بود، و باید توجه داشت قرائت‌ها با استناد به نسخه عثمانی متعدد شدند نه با استناد به اختلاف آثار نقل‌شده، و این از نظر تاریخی ثابت‌شده است.^۱ شاید از جمله ملاحظات که منجر به پرسشگری و تردید می‌شود این نقل قول ابن‌مجاهد از ابن‌مسعود رضی الله عنه باشد که گفته است: «پیروی کنید و بدعت‌گذار نباشید، زیرا شما کفایت‌شده‌اید.»^۲ درحالی‌که به این نکته توجه ندارد که منظور ابن‌مسعود این بوده که تعدد و اختلاف جز از طریق بدعت‌گذاری حاصل نمی‌شود، و از پیروی هرگز تعدد نتیجه نمی‌شود. قرآن واحد است، و منبع قرائت آن نیز واحد است؛ و او محمد صلی الله علیه و آله نخستین معلم قرائت قرآن است، و به‌ناچار حتماً باید کسی باشد که در مقام او از همان اختیارات و امکانات برخوردار باشد. چرا؟ چون وقتی کسی در مقام آن حضرت صلی الله علیه و آله قرار بگیرد ولی از صلاحیت‌های آن حضرت صلی الله علیه و آله برخوردار نباشد یعنی برای حفظ «کتاب» معصوم نباشد، ممکن است کتاب در معرض اختلاف مردم قرار بگیرد؛ و این همان وضعیتی است که در واقعیت نیز رخ داده است. ابن‌جزری می‌گوید:

«و وقتی تقریباً در سال سی هجری در زمان خلافت عثمان (رضی الله عنه) حدیفة بن یمان در فتح ارمستان و آذربایجان حضور داشت دید مردم در قرآن اختلاف می‌کنند، و یکی از آن‌ها به دیگری می‌گوید قرائت من از قرائت تو صحیح‌تر است؛ پس ناراحت شد و به حضور عثمان آمد و گفت: این امت را پیش از آنکه همچون یهود و نصارا دچار

۱. مراجعه کنید به: علم القراءات، نشأته، أطواره، أثره في علوم الشرعية: ص ۲۵ و ۲۶.

۲. السبعة في القراءات: ص ۴۶.

اختلاف شوند دریاب...»^۱

این گفته ما را در برابر چند امر قرار می‌دهد؛ از جمله اینکه اختلاف در میان مردم رخ داده است، و وقوع چنین وضعیتی با حفظ متن قرآن مغایرت دارد. در اینجا دو حالت در برابر ما قرار می‌گیرد: آیا نقص در وضع جاری بوده است، یا در متن؟! و از آنجا که محافظت از متن، قطعی است پس نقص قطعاً در وضعیت پیش آمده رخ داده است. اما علت این نقص چیست؟ آیا کسانی که دچار اختلاف شده بودند می‌گفتند کسی که به آن‌ها قرائت را آموخته شخصی واحد بوده است؟ واقعیت این است که نه؛ قطعاً هر قاری، معلمی داشته است، و گرنه وقتی معلم یکی باشد اختلافی رخ نخواهد داد، و این اختلافی بود که حذیفه را ترساند و برای حال امت نگران شد تا مبادا وضعیتشان همچون وضعیت پیشینیان شود؛ و سعی و تلاشی که عثمان به خرج داد در جهت یکی کردن امت بر قرائتی واحد بود؛ و این یعنی پدید آمدن اختلاف در قرائت بعد از او و در مصحف او نشان می‌دهد رویکرد یکی کردن مصحف قرآن، امت را از گرفتار شدن در اختلافات محافظت نکرد؛ به علاوه نشان داد اختلاف به همان شکل قبلی اش - که حذیفه را نگران کرده بود - بازگشته است؛ و آنچه بیش از همه این وضعیت را نشان می‌دهد تلاش ابن‌مجاهد در جهت محدود کردن قرائت‌ها به هفت قرائت است، و سپس ابن‌جزری آن را منحصر به ده تا کرد، و عده‌ای آن را چهارده قرائت در نظر می‌گیرند؛^۲ و این‌ها غیر از آن چیزی است که تحت عنوان «قراءت‌های شاذ و نامتعارف» روایت شده‌اند.

اگر به روش یکسان‌سازی نسخه مصحف بازگردیم، آن را برخلاف روش تصریح شده در قرآن خواهیم یافت، و نیز آنچه ابن‌جزری به عنوان امتیاز و برتری برای این امت نسبت به امت‌های گذشته ثابت کرده است؛ اینکه امت‌های گذشته کتاب خود را در قالب صحیفه‌ها

۱. النشر فی القراءات العشر: ۱/۷؛ صحیح بخاری: ج ۶ ص ۱۸۳ و ۱۸۴؛ البرهان فی علوم القرآن: ۲۳۶/۱.

۲. مراجعه کنید به: أحسن الأثر فی تاریخ القراء الأربعة عشر، محمود الحصری: ص ۵.

حفظ نکردند. وی گفته است:

«به‌علاوه تکیه به نقل قرآن براساس حفظیات در قلب‌ها و سینه‌ها، نه براساس حفظ در مصحف‌ها و کتاب‌هاست؛ و این بالاترین خصوصیت از طرف خدای متعال برای این امت است. در حدیث صحیح که مسلم از پیامبر ﷺ روایت کرده ایشان فرموده است: «پروردگار من به من فرمود: در قریش به پا خیز، و به آن‌ها هشدار بده. به او گفتم: ای پروردگارم، در این صورت سر مرا مثل خمیر نان له می‌کنند. خداوند فرمود: تو را [به آن‌ها] مبتلا می‌کنم و [آن‌ها را] به تو مبتلا می‌کنم، و بر تو کتابی نازل می‌کنم که آب آن را نمی‌شوید، و شما آن را در خواب و بیداری می‌خوانید؛ پس سپاهیبانی بفرست، و مانند آن‌ها را نیز می‌فرستم، و به‌وسیله کسی که از تو پیروی کند با مخالفت پیکار کن، و انفاق کن تا بر تو انفاق شود.» پس خداوند متعال خبر داده است محافظت از قرآن به صحیفه‌ای که با آب شسته می‌شود نیاز ندارد، بلکه آن را در هر حالتی می‌خوانند همان‌طور که در وصف امت پیامبر آمده است: انجیل‌های آن‌ها در سینه‌هایشان است.»^۱

حال اگر دوباره به کاری که خلیفه، عثمان انجام داد دقت کنیم، ملاحظه می‌کنیم او به حافظان صدر اسلام اعتماد نکرد، بلکه بر مصحف‌های حفصه تکیه کرد، و به کاتبانی که برای نسخه‌برداری از مصحف‌ها تعیین کرده بود چنین دستورالعملی صادر کرد و گفت:

«وقتی شما و زید در چیزی اختلاف پیدا کردید آن را براساس زبان قریش بنویسید، زیرا به زبان آن‌ها نازل شده است.»^۲

به این ترتیب برای ما مشخص می‌شود کاری که خلیفه عثمان انجام داد براساس روش و رویکردی واضح نبوده است، بلکه نظری بوده که به کار بسته است، و این رأی، جای حرف

۱. النشر في القراءات العشر: ۶/۱.

۲. النشر في القراءات العشر: ۷/۱.

و حدیث‌های بسیاری دارد، و در نتیجه او با «روش حفظ کتاب» مخالفت کرده است. قرآن، جایگاه حفظ و نگهداری را سینه‌کسانی معرفی می‌کند که به آن‌ها علم داده شده است، اما خلیفه عثمان بر صحیفه‌های حفصه تکیه کرده است که «با آب شسته می‌شوند» و خودش به امکان پدید آمدن اختلاف اقرار می‌کند، و راه‌حلی برای رفع اختلاف مقرر کرده که مخالف روشی است که قرآن وضع کرده است؛ اینکه خلیفه، عثمان به آن‌ها فرمان می‌دهد براساس زبان قریش حکم کنند! و زبان قریش -طبق متن صریح قرآن- نمی‌داند «ما الرحمن» (خدای رحمان چیست). حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا﴾^۱ (و وقتی به آن‌ها گفته شد برای رحمان سجده کنید، گفتند رحمان چیست؟ آیا به آنچه به ما فرمان می‌دهی سجده کنیم؟ و بر نفرت آن‌ها افزود).

همچنین قرآن تصریح می‌کند به زبان عربی مبین نازل شده، که زبان محمد (صلی الله علیه و آله) است و زبان قریش نیست. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾^۲ (و به راستی این [قرآن] فروفرستاده‌ی پروردگار جهانیان است. * که روح الامین آن را نازل کرد، * بر دل تو، تا از [جمله] هشداردهندگان باشی؛ * به زبان عربی مبین).

علاوه بر این در زمان خلیفه، عثمان کسی وجود داشت که از حفظ قرآن غافل نشد، و او علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) بود؛ پس چرا عثمان در این جایگاه -که امت را از اینکه وضعیتش همانند وضعیت پیشینیان بشود محافظت می‌کند- از علی (علیه السلام) صرف نظر کرد؟

ابن جزری می‌گوید:

«به‌علاوه پس از این افراد گفته‌شده، قاریان در سرزمین‌ها زیاد و پراکنده و منتشر

۱. فرقان: ۶۰.

۲. شعراء: ۱۹۲ تا ۱۹۵.

شدند، و پس از آن‌ها امت‌هایی بعد از امت‌های دیگر آمدند که طبقاتشان شناخته شد، و صفاتشان دگرگون و متفاوت شد؛ برخی از آن‌ها در تلاوت مشهور به درایت و روایت، مورد اطمینان بودند، و برخی فقط محدود به توصیفی از این توصیف‌ها بودند. به این ترتیب اختلافات میان آن‌ها زیاد شد، و دقت، اندک گردید و موارد نقض بسیار شد و نزدیک بود باطل لباس حق بر تن کند. پس علمای بزرگ امت و برجستگان ائمه در اجتهاد، بسیار تلاش کردند و حق مطلوب و مدنظر را روشن کردند، و حروف و قرائت‌ها را جمع کردند، و وجوه و روایت‌ها را استوار کردند، مشهور را از نامتعارف، و درست را از نامعتبر، براساس اصول آن و ارکان فصل‌های آن متمایز گردانند.»^۱

در اینجا ابن جزری به مرحله جدید دیگری از اختلافات اشاره می‌کند؛ تا آنجا که «بزرگان علمای امت و برجستگان ائمه» را به اجتهاد، و نهایت سعی و تلاش در جمع‌آوری قرائت‌ها و حروف کشاند؛ درحالی که در همه مراحل اختلافات، هیچ روش واضحی برای قرائت وجود ندارد، با وجود اینکه روشی که قرآن بیان کرده و حتی کسانی که این وضعیت را در تعامل با قرائت‌های قرآنی پذیرفته‌اند به آن اعتراف کرده‌اند، روش و رویکردی مبتنی بر این اصل است که در هر زمان، محافظت‌کننده‌ای برای قرآن وجود دارد که مکلف به تعلیم قرائت و تفسیر و تأویل قرآن به مردم است، و برای این فرد تکلیف‌شده متن صریح وجود دارد، و از طرف خداوند سبحان و فرستاده‌اش ﷺ تعیین شده است؛ و این فرد مکلف، همان شخص مسئول محافظت از قرآن است تا هیچ لغزشی به آن نرسد یا به دست افراد بیهوده و باطل تپاه نشود.

شاید علما -از جمله ابن مجاهد- متوجه این نکته شده باشند؛ از این رو می‌بینیم آن‌ها اختلاف را فقط به «لفظ» یعنی در صورت کلمات طبق آنچه تصور کردند بدون توجه به معنایش -منحصر کردند، اما درباره چنین نظری، اما و اگرهایی وجود دارد؛ و شاید همین

عاملی است که رویکرد مبتنی بر لفظی (قصدی) را به لرزش و اضطراب سوق داده است، چراکه این رویکرد چنین به تصویر می‌کشد که «لفظ» همان «معنا» است و چیزی خارج از معنا نیست؛ همان‌طور که پیروان رویکرد اول نیز چنین تصویری ارائه می‌کنند؛ از این‌رو رویکرد لفظی، اصول و مبادی چهارگانه‌ای را برای پذیرفتن قرائت یکپارچه وضع کرده، و تعدد قرائت‌ها را باور نداشته است.^۱

با دقت در این مستندات چهارگانه، این پژوهش هیچ هویتی را برای رویکرد لفظی نیافته است مگر در مستند چهارم. مستند اول هیچ ارتباطی با رویکرد لفظی ندارد، بلکه طبق اصطلاحی که این پژوهش برای آن به کار برده است، یکی از مستندهای رویکرد متنی (بیانی) است. رویکرد متنی تأکید می‌کند بر اینکه خود «متن» اثبات کرده است «قراءت» علمی الهی است که خداوند سبحان آن را به حجت‌ها و خلفای خود آموزش می‌دهد تا آن‌ها به آموزش آن به مردم بپردازند، و ممکن نیست قرائت از غیر از آن‌ها اخذ شود؛ زیرا خداوند غیر آن‌ها را به آموزش تلاوت و تفسیر و تأویل کتاب تکلیف نکرده است، و هرکس در عرصه‌ای از این عرصه‌های قرآنی وارد شود با رأی و نظر خودش وارد شده، و براساس تکلیف الهی به آن ورود نکرده است؛ و این همان نکته‌ای است که مستند دوم بیان می‌کند. مستند دیگری هم هست که هیچ ارتباطی با رویکرد لفظی ندارد. روایت و آیه هر دو از مستندهای رویکرد متنی بیانی هستند؛ از این‌رو می‌بینیم رویکرد لفظی، همان رویکرد گزینشی است، و در نتیجه از عرصه قرائت‌ها خارج نشده است، بلکه قرائت‌ها ماده و موضوع آن هستند؛ و آنچه باعث می‌شود با روش قرائت‌ها متفاوت شود این نکته است که این رویکرد از میان قرائت‌ها چیزی را که موافق با قواعدش باشد انتخاب می‌کند، و این را هنگامی که مثالی برای تطبیق بر قرائت برگزیده‌شده مطرح می‌کند به روشنی برای ما بیان

می‌دارد.^۱

اما «رویکرد متنی» مستند به مطالبی است که از عترت طاهر علیه السلام نقل شده است؛ پس این رویکرد به صورتی واقعی و عملی- آنچه را که متون وارد شده در قرآن و سنت ثابت شده کرده‌اند ترجمه می‌کند، و قرائت آن‌ها به روشنی نشان می‌دهد که «قرائت» سنتی متصل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و اجتهادی نیست، به طوری که هر کس بتواند به فنون آن یعنی درایت و روایت و شناخت نحو و صرف و بلاغت دست یابد و اقدام به پیاده‌سازی آن کند. می‌دانیم «قرآن» ثقل اکبر است، و به «ثقل» جز «ثقل معادل آن» اقدام نمی‌کند. به همین دلیل «عترت» به عنوان «ثقل اصغر» نامیده شده است؛ و عترت و قرآن به عنوان «دو ثقل» نامیده شدند.

اکنون به حروفی می‌پردازیم که آل محمد علیهم السلام قرائت کرده و از طریق آن علم خود را به «زبان» روشن کرده‌اند:

۱- از علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از حریر از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده است که ایشان قرائت فرمود: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطًا مِّنْ أُنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^۲ (ما را به راه راست هدایت فرما * راه آنان که به آنان نعمت عطا کردی، نه [راه] مغضوبان، و نه [راه] گمراهان).^۳ شاید قرائت «من» به جای «الذین» بهتر بیان می‌کند که حجت در هر زمان یکی است و متعدد نمی‌شود؛ به علاوه «من» در نفس خواننده القا می‌کند که برای شناخت کسانی که خداوند سبحان به آن‌ها نعمت داده است به جست‌وجو پردازد؛ زیرا «من» ظاهری شبیه اسم استفهام دارد، و همین که صورت ظاهری آن شبیه اسم استفهامی است،

۱. مراجعه کنید به: النظام القرآنی: ص ۱۳۱ تا ۱۳۵.

۲. فاتحه: ۶ و ۷.

۳. تفسیر قمی: ص ۳۲؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۱/۱/۱۱۱.

وجودش در متن، مشوقی برای جست‌وجو و تحقیقی توسط دریافت‌کننده است، و به این ترتیب دلالت‌کننده‌ای به «موصول» و تحقق معنای «الذی برای مفرد، و الذین برای جمع» است. پس بیان «من» محدوده و وسیع‌تری را نسبت به بیان «الذین» پوشش می‌دهد؛ به دلیل اینکه دومی فقط به ظاهر جمع و موصول اختصاص دارد، ولی اولی این قابلیت را دارد تا به صورت پرسشی، به تحقیق و جست‌وجو و شناخت و مفرد و جمع در موصول تشویق کند.

۲- از داوود بن فرقد نقل شده است، گفت: «بارها و بارها - که نمی‌توانم بشمارم- از اباعبدالله (علیه السلام) شنیدم قرائت می‌فرمود: ملک یوم الدین.»^۱

۳- از عمر بن یزید روایت شده است، گفت: از اباعبدالله (علیه السلام) درباره این فرمایش حق تعالی پرسیدم: ﴿مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نَسِيَهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾^۲ (آیه‌ای را نسخ نمی‌کنیم یا آن را به دست فراموشی نمی‌سپاریم مگر اینکه بهتر از آن یا همانندش را آوریم). ایشان فرمود: «دروغ گفته‌اند؛ این آیه این طور نبوده است؛ اگر آن را نسخ می‌کرد و همانند آن را می‌آورد پس چرا اساساً آن را نسخ کند؟!» عرض کردم: خداوند این طور فرموده است! فرمود: «خداوند تبارک و تعالی این طور نگفته است.» گفتم: پس چگونه است؟ فرمود: «در آن نه "الف" هست و نه "واو".» فرمود: «﴿مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نَسِيَهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا مِثْلَهَا﴾ (هر آیه‌ای را که از میان برداریم یا به دست فراموشی بسپاریم بهتر از آن همانندش را می‌آوریم)؛ و می‌فرماید: و می‌فرماید: هر امامی را که بمیرانیم یا یاد او را به دست فراموشی بسپاریم "نأت بخیر منه من صلبه مثله = خیری از آن را همانند خودش از صلبش می‌آوریم."»^۳ پس

۱. تفسیر عیاشی: ۲۲/۳۷/۱۰ ح/۲۲؛ و مراجعه کنید به: البرهان: ۱/۱/۱۲۱.

۲. بقره: ۱۰۶.

۳. تفسیر عیاشی: ۷۴/۱ و ۷۵/۷۸ ح/۷۸؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱/۱/۳۰۴.

«نأت بخیر منه» یعنی خیری از او را می‌آوریم؛ یعنی فرزند و نسل او که خیر است همان‌طور که او خیری از نسل پدرش بود؛ یعنی خیری که از خیر قبلی خارج می‌شود؛ و خیر (بهتر بودن) در اینجا از باب برتری دادن میان قبلی و بعدی نیست.

۴- ابن بابویه، گفت: از محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس معادی به ما گفت: احمد بن محمد بن سعید کوفی همدانی به ما گفت: از علی بن حسن بن فضال، از پدرش نقل کرده است، گفت: از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾^۱ (آیا جز این انتظار دارند که خدا و نیز فرشتگان، در سایبان‌هایی از ابر به‌سوی آنان بیایند و کار یکسره شود؟ و کارها به‌سوی خدا بازگردانده می‌شود). امام فرمود: «﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ...﴾» (آیا جز این انتظار دارند که خداوند فرشتگان را در سایبان‌هایی از ابر به‌سویشان بیاورد...) این‌گونه نازل شده است...»^۲ در قرائت امام رضا علیه السلام، تنزیه خداوند سبحان از اتصاف به صفات حادث مثل آمدن- روشن است، اما در قرائت عامه، چه بسا خواننده در این نکته دچار شبهه شود، و به تقدیر و تأویل پناه ببرد تا ساحت خداوند سبحان را از حدوث پاک و منزه بگرداند.

۵- محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمر بن عبدالعزیز، از یونس بن ظبیان، از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ﴾»^۳ (هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا آنکه آنچه را دوست دارید انفاق

۱. بقره: ۲۱۰.

۲. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق: ۱/۱۱۵/ح ۱۹؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱/۴۵۸.

۳. آل عمران: ۹۲.

کنید). آن را این گونه بخوان.»^۱

۶- عیاشی، از حسین بن خالد روایت کرده است، گفت: ابوالحسن اول یعنی امام رضا (علیه السلام) فرمود: «این آیه را چگونه می خوانی؟» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۲ (ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا آن گونه که حق پروا کردن از اوست پروا کنید؛ و زنده بمانید جز مسلمان نمیرید). گفتم: مسلمون. فرمود: «سبحان الله، آن ها ایمان آورده اند، و آن ها را مؤمن می نامد؛ سپس از آن ها می خواهد مسلمان باشند درحالی که ایمان بالاتر از اسلام است؟!»، گفتم: در قرائت زید این گونه خوانده شده است. فرمود: «این آیه فقط به آن صورتی است که در قرائت علی (علیه السلام) هست، و آن همان تنزیلی است که جبرئیل (علیه السلام) بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کرده است: «الا و انتم مسلمون لرسول الله (صلی الله علیه و آله) ثم للإمام من بعده» (مگر اینکه تسلیم شده باشید، به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و سپس امام بعد از او).»^۳ کسی که تدبر کند می بیند قرائت «مسلمون» به شهادت قرآن در این فرمایش خدای تعالی صحیح است: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۴ (خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود بفرستید و به طور کامل تسلیم او باشید). در این آیه آن ها را با «ای کسانی که ایمان آورده اید» مخاطب قرار می دهد، و با آن آیه نیز به همین شکل مورد خطاب قرار داده است.

۷- از جرعی، از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است که ایشان این گونه قرائت فرمود: ﴿لَيْسَ

۱. روضة الكافي، کلینی: ۱۵۶/۷/۱۰۹ ح؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۶۷/۳/۲.

۲. آل عمران: ۱۰۲.

۳. تفسیر عیاشی: ۱/۲۱۷/۱۱۹ ح؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۸۲/۳/۲ و ۸۳.

۴. احزاب: ۵۶.

لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَنْ تَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱﴾ (هیچ‌یک از این کارها در اختیار تو نیست، که آن‌ها را ببخشی یا عذابشان کنی؛ زیرا آنان ستمکارند).^۲ طبق قرائت ثبت‌شده در مصحف امروزی هیچ وجهی برای منصوب کردن فعل «یتوب» بعد از کلمه «أو» عطف وجود ندارد، درحالی‌که با قرائت آل محمد ﷺ علت منصوب شدن فعل روشن می‌شود، بدون آنکه نیاز به تقدیر و پیچیدگی وجود داشته باشد؛ علاوه‌بر آنکه معنا با وجود «أَنْ» از قرائت با وجود حرف عطف «أو» روشن‌تر و واضح‌تر می‌شود.

۸- عیاشی، از منصور بن صیقل روایت کرده است که او از ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام شنیده است که قرائت می‌فرمود: ﴿وَكَايْنٍ مِنْ نَبِيِّ قُتِلَ مَعَهُ رَيْبُونَ كَثِيرٌ﴾^۳ (و چه بسیار پیامبر که مردان الهی بسیاری همراهش کشته شدند). فرمود: «هزاران هزار». سپس فرمود: «به خدا سوگند کشته می‌شوند.»^۴ طبرسی رحمته الله علیه گفته است: «اهل بصره و ابن کثیر و نافع بدون «الف» خوانده‌اند «قُتِلَ»، و ابن قرائت ابن عباس است؛ و بقیه خوانده‌اند «قاتل» با «الف»، و ابن قرائت ابن مسعود است.»^۵

۹- علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان، از ابن مسکان، از ابوبصیر، از ابو جعفر علیه السلام درباره فرمایش حق تعالی: ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾^۶ (روزی که برخی

۱. آل عمران: ۱۲۸.

۲. تفسیر عیاشی: ۱/۲۲۱/۱ ح ۱۴۱؛ مراجعه کنید به: بحار الانوار، علامه مجلسی: ۱۱/۱۷ ح ۲۴؛ البرهان: ۱۰۴/۴/۲.

۳. آل عمران: ۱۴۶.

۴. تفسیر عیاشی: ۱/۲۲۴/۱ ح ۱۵۴؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱۱۸/۴/۲.

۵. مجمع البیان: ۲/۳۲۸؛ مراجعه کنید به: السبعة في القراءات: ۲۱۷.

۶. انعام: ۱۵۸.

از آیات پروردگارت بیاید ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده باشد یا در ایمان خود بهره‌ای کسب نکرده باشد به او سود نرساند. بگو منتظر باشید که ما [هم] منتظریم) نقل شده است، فرمود: «نازل شده است: ﴿وَاكْتَسَبَ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾ (یا در ایمان خود بهره‌ای کسب نکرده باشد. بگو منتظر باشید که ما [هم] منتظریم.)». فرمود: «وقتی خورشید از مغربش طلوع کند هرکسی که در آن روز ایمان بیاورد ایمانش به او سودی نخواهد رساند.»^۱

۱۰- عیاشی از کلیب صیداوی روایت کرده است، گفت: از ابوعبدالله (علیه السلام) درباره فرمایش حق تعالی ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَزَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا﴾^۲ (کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند) پرسیدم، فرمود: «علی آن را این طور می‌خواند: ﴿فارقوا دینهم﴾ (از دین خود جدا شدند.)» و فرمود: «به خدا سوگند این قوم دین خود را رها کردند.»^۳

۱۱- طبرسی در مجمع‌البیان: ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص و علی بن حسین و ابوجعفر بن محمد بن علی باقر و زید بن علی و جعفر بن محمد صادق (علیهم السلام) و طلحة بن مصرف خوانده‌اند: ﴿يسألونك الانفال﴾ (از تو انفال را می‌خواهند).^۴

۱۲- محمد بن یعقوب، از محمد بن احمد، از ابن فضال، از رضا (علیه السلام) روایت کرده است: ﴿فأنزل الله سکینته علی رسوله و أیده بجنود لم تروها﴾ (پس خدا آرامش خود را بر فرستاده‌اش نازل کرد و او را با سربازانی که ندیده‌اید یاری داد). گفتم: این گونه

۱. تفسیر قمی: ۲۰۹؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱۲۱/۸/۳.

۲. انعام: ۱۵۹.

۳. تفسیر عیاشی: ۱/۴۱۴/ح ۱۳۰؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱۲۴/۸/۳.

۴. مجمع‌البیان: ۳۱۲/۴؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۲۶۵/۹/۳.

است؟ فرمود: «این‌گونه می‌خوانیم، و این‌گونه نازل شده است.»^۱

۱۳- علی بن ابراهیم گفت: این‌گونه نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَانَ بِالْمُنَافِقِينَ﴾
(ای پیامبر به وسیله منافقان با کافران پیکار کن)؛ زیرا پیامبر ﷺ با شمشیر با منافقان
نبرد نکرد.^۲

۱۴- از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از
علی بن ابوحمره، از ابوبصیر، از ابوجعفر علیه السلام؛ گفتم: شما تلاوت کردید: «التائبون
العابدون.» فرمود: «نه بخوان: التائبین العابدین»^۳ تا آخر آیه. از علت این قرائت
پرسیدم. امام فرمود: ﴿اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ التَّائِبِينَ الْعَابِدِينَ﴾ (از مؤمنان
توبه‌کننده عابد خریداری کرد).^۴

پس امام باقر علیه السلام آن صفات را با کسره خواند، به این دلیل که صفاتی مکسور بوده‌اند،
و می‌دانیم حکم صفت از نظر اعراب، تابع موصوف است؛ و این نشان می‌دهد قرائت
به صورت مرفوع ناظر بر در نظرگرفتن این صفات است؛ به‌گونه‌ای که گویا کلامی
جدید است و به قبل از خود ارتباطی ندارد، درحالی که این‌ها صفات مؤمنین است.

۱۵- حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ
فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ
رَّحِيمٌ﴾^۵ (به‌یقین خدا توبه پیامبر و مهاجران و انصار را که در آن ساعت دشوار از او

۱. روضة الكافي: ۲۸۹/۸ و ۲۹۰/۲ ح ۵۷۱؛ مراجعه کنید به: تفسیر عیاشی: ۲/۹۴ ح ۵۸؛ البرهان: ۳/۱۰/۲۴۲.

۲. تفسیر قمی: ۲۷۷؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۳/۱۰/۶۱۱.

۳. توبه: ۱۱۲.

۴. روضة الكافي: ۳۷۷/۸ ح ۵۶۹؛ مراجعه کنید به: مختصر بصائر الدرجات: ص ۳۱، و نیز تفسیر عیاشی: ۲/۱۱۸/۱۱۸.

ح ۱۴۰، و مجمع البیان طبرسی: ۵/۱۲۸، و البرهان: ۳/۱۱/۵۰۵ تا ۵۰۷.

۵. توبه: ۱۱۷.

پیروی کردند پذیرفت، بعد از آنکه چیزی نمانده بود دل‌های دسته‌ای از آنان منحرف شود. سپس باز برایشان ببخشد؛ زیرا او نسبت به آنان مهربان و رحیم است).

طبرسی گفته است: «از علی بن موسی الرضا (علیه السلام) روایت شده است که ایشان این طور خواند: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بِالنَّبِيِّ عَلِيٍّ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ...﴾ (به یقین خدا به واسطه پیامبر، توبه مهاجرین و انصار را پذیرفت) تا پایان آیه...»

و درباره سخن حق تعالی: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِقُوا﴾ (و بر آن سه تن که بازمانده بودند...)، طبرسی گفته است: «و علی بن حسین زین العابدین (علیه السلام)، و ابو جعفر محمد بن علی باقر (علیه السلام)، و جعفر بن محمد (علیه السلام)، و ابو عبد الرحمن سلمی خوانده‌اند: "خالقوا" (مخالفت کردند).»^۱

قرائت «بالنبی» (به واسطه پیامبر) قرائتی است که قرآن در این کلام خداوند متعال از آن حمایت می‌کند: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲ (و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم). پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آنجا که دروازه خیر الهی است، پس سبب هر خیر و هر رحمتی است که از طرف خداوند سبحان نازل می‌شود؛ اما در قرائت متداول، ابهام واضحی درباره عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و شهادت قرآن برای آن حضرت (صلی الله علیه و آله) وجود دارد: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۳ (و یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی هستی)؛ همچنین ما را به قانون توبه که خداوند سبحان با کلام خود بیان کرده است دلالت می‌کند: ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۴ (بی تردید توبه

۱. مجمع‌البیان: ۱۰۳/۵؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۵۱۳/۱۱/۳.

۲. انبیاء: ۱۰۷.

۳. قلم: ۴.

۴. نساء: ۱۷.

نزد خدا فقط برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب کار زشت می‌شوند، سپس به سرعت توبه می‌کنند؛ اینان‌اند که خدا توبه‌شان را می‌پذیرد؛ و خدا همواره دانا و حکیم است). آیا این درست است که رسول خدا ﷺ - که طبق متن کتاب، پاک و طاهر و مطهر است- کار بدی انجام دهد و هرگز چنین نیست- و این بدی از نادانی و جهالتش سرچشمه بگیرد؟! آیا مسلمانی هست که به این گفته اقرار داشته باشد؟! طبرسی، از ابان بن تغلب، از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است، فرمود: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بِالْتَّيِّبِ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ (یقیناً خداوند به‌واسطه پیامبر توبه مهاجران و انصار را پذیرفت). ابان گفت: به ایشان عرض کردم: ای پسر رسول خدا، عامه به آن صورتی که شما خواندید نمی‌خوانند؟ فرمود: «چگونه می‌خوانند، ای ابان؟» گفتم: به این صورت خوانده می‌شود: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى التَّيِّبِ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ (و یقیناً خدا توبه پیامبر و مهاجران و انصار را پذیرفت). امام فرمود: «وای بر آن‌ها! رسول خدا ﷺ چه گناهی داشته است تا خدا توبه آن گناه را بپذیرد؟! بلکه خدا به‌واسطه ایشان توبه امتش را پذیرفت.»^۲

در اینجا نکته مهمی برای کسی که با قرائت رایج بخواند وجود دارد: اگر شما هیچ مزیتی نه در دین و نه در بشریت- میان رسول خدا ﷺ و مردم ندیده‌اید پس ایشان براساس کدام شایستگی فرستاده خدا ﷺ در میان مردم شده است؟! بنابراین قرائتی که باعث می‌شود پیامبر ﷺ سببی برای مستحق شدن مردم برای توبه الهی شود قرائتی است که از نظر نقلی و عقلی ترجیح داده می‌شود.

به همین ترتیب قرائت دوم (خالقوا) براساس سیاق آیه جریان دارد؛ زیرا این سه نفر بازماندند و ملحق نشدند؛ اما قرائت رایج به این معناست که این سه نفر گناهی نداشتند؛ زیرا آن‌ها با اراده خود مخالفت نکردند بلکه کسی بوده که به آن‌ها دستور

۱. توبه: ۱۱۷.

۲. الاحتجاج: ۹۷/۱؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۵۱۵/۱۱/۳.

داده است تخلف کنند. در این صورت کسی که به آن‌ها فرمان داده است باید توبه کند نه آن‌ها، و آن‌ها طبق قرائت رایج کار بدی نکرده بودند. همچنین این قرائت رایج می‌تواند از جمله مواردی باشد که بر مردم مشتبه مانده است؛ با توجه به اینکه نسخه نوشتاری بدون هیچ معیار و نقطه‌گذاری به آن‌ها رسیده است، و می‌دانیم در نوشتن بسیار اتفاق می‌افتد «الف» اگر در وسط کلمه باشد جا انداخته می‌شود؛ و شاید آن‌ها «الف» را از کلمه «خالفوا» جا انداخته و خوانده باشند «خلفوا»، و «لام» را تشدید، و «خاء» را ضمه داده باشند؛ یعنی با استناد به رأی و نظر خود آن را تنظیم کرده‌اند. اگر در بیان امام صادق (علیه السلام) در قرائت «خالفوا» دقت کنیم امر به‌طور کامل آشکار می‌شود؛ زیرا گفته است: علی بن ابراهیم گفت: عالم (علیه السلام) فرمود: «این‌طور نازل شد ﴿و علی الثلاثة الذین خلفوا﴾ و اگر مخالفت بر آن‌ها تحمیل شده بود کار آن‌ها ایرادی نداشت...» تا انتها.^۱

۱۶- از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از فیض بن مختار، از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت کرده است که امام از او پرسید: «این آیه ﴿و علی الثلاثة الذین خلفوا﴾ را چگونه می‌خوانی؟» گفتم: خلفوا. فرمود: «اگر "خلفوا" بود آن‌ها در حالت اطاعت بودند، ولی آن‌ها -عثمان و دو رفیقش- مخالفت کردند: «خالفوا»؛ اما به خدا سوگند آن‌ها نه صدای سُم شنیدند و نه صدای برخورد سنگی شنیدند، و فقط گفتند به‌سوی ما آمده است. پس خدا ترس را بر آن‌ها غالب کرد تا آنکه صبح کردند.»^۲

۱۷- از علی بن حمزه، از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت شده است درباره سخن خداوند: ﴿قَالُوا يَا

۱. البرهان: ۵۱۳/۱۱/۳.

۲. روضة الکافی: ۲۸۹/۸ ح/۵۶۸؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۵۱۳/۱۱/۳ و ۵۱۴؛ تفسیر عیاشی: ۱۲۱/۲ ح/۵۲.

لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ مَظْلَمًا^۱ (و گفتند ای لوط، ما فرستادگان پروردگار تو هستیم. آن‌ها هرگز به تو نخواهند رسید. پس خانواده خود را شبانه و در تاریکی بیرون ببر) فرمود: «قرائت امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه بود.»

۲

۱۸- عیاشی از ابوبصیر، از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده است ایشان خواند: ﴿فَمِنْهَا قَائِمًا وَ حَصِيدًا﴾^۳ (و برخی از آن‌ها بر جا هستند، و برخی درو شده‌اند)، با نصب. سپس پرسید: «ای ابامحمد، آیا درو جز با آهن انجام می‌شود؟»^۴

۱۹- از حماد، از حریز، از ابوعبدالله علیه السلام روایت شده است: عطاء غیر مجدود، با دال؛^۵ برای قرائت فرمایش حق تعالی: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ﴾^۶ (و اما کسانی که سعادت‌مند شده‌اند تا آسمان‌ها و زمین برجاست در بهشت جاودان‌اند، مگر آنچه پروردگارت بخواهد. [که این] عطایی قطع‌ناشدنی است).

با دقت در معنای لغوی ملاحظه می‌کنیم معنی «مجدود» (با ذال) به معنی قطع‌شده و شکسته است، اما «مجدود» (با دال) دارای سه معناست: بزرگی، بی‌نیازی، و قطع شدن؛ و آنچه مناسب سیاق این آیه کریم است «قطع شدن» است؛ یعنی بخششی که قطع نمی‌شود.^۷ شاید وجه تمایز میان این دو لفظ در دلالت «قطع

۱. هود: ۸۱.

۲. البرهان: ۱۳۴/۱۲/۴، به نقل از تفسیر عیاشی: ۱۶۸/۲/۲ ح ۵۸.

۳. هود: ۱۰۰.

۴. تفسیر عیاشی: ۱۶۸/۲/۶۳؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱۳۸/۱۲/۴.

۵. تفسیر عیاشی: ۱۷۰/۲/۷۰ ح ۷۰؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱۴۱/۱۲/۴.

۶. هود: ۱۰۸.

۷. مراجعه کنید به: دایرةالمعارف زبان، ابن‌فارس: ۴۰۶/۱ ماده «جد»؛ تاج اللغة و صحاح العربية، جوهری:

شدن» است. «قطع شدن» یا از شکستن نتیجه می‌شود، یا از منع شدن حاصل می‌گردد، و این مناسب سیاق این آیه است. عطا و بخشش، چیزی نیست که شکسته شود، بلکه از جمله چیزهایی است که از آن ممانعت می‌شود. جوهری معنای «جذ» را چنین بیان کرده است: «جذذت الشی: آن را شکستم و قطع کردم ... کسای: به سنگ طلا گفته می‌شود جزا؛ زیرا می‌شکند.»^۱

۲۰- حق تعالی می‌فرماید: ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ﴾^۲ (آنگاه پس از آن، هفت سال سخت می‌آید که آنچه را برای آن [سال‌ها] از پیش نهاده‌اید - جز اندکی را که ذخیره می‌کنید - همه را خواهند خورد). امام صادق (علیه السلام) فرمود: «این طور نازل شد: ما قَرَّبْتُمْ لَهُنَّ»^۳

شاید با تدبیر در تفاوت میان دلالت واژه‌های «قَدَّمْتُمْ» و «قَرَّبْتُمْ» متوجه بشویم که تقدیم (پیش انداختن) بر کرم و بخشش پیش‌دستانه دلالت داشته باشد؛ یعنی قبل از بخشش، درخواستی نبوده است؛ اما «تقریب» (نزدیک کردن) بخشش بعد از درخواست را می‌رساند؛ یعنی تو بعد از آنکه از تو درخواست شود می‌بخشی. سیاق این آیه نشان می‌دهد «بخشش و عطا» پس از درخواست در طول هفت سال سخت بوده، و به صورت بخشش پیش‌دستانه نبوده تا تقدیم شود.

۲۱- حق تعالی می‌فرماید: ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُعَاتُّ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ﴾^۴ (آنگاه بعد از آن سالی می‌آید که مردم در آن باران [فراوان] یابند و در آن عصاره

ص ۱۶۶ «جدد» و ص ۱۷۹ «جذذ»؛ دایرة المعارف محیط: ص ۲۷۱ «جدد» و ص ۳۳۱ «جذذ»؛ لسان العرب،

ابن منظور: ماده‌های: «جذ» ۱۰/۵ و ۱۱ و «جد»: ۸۱/۴ و ۸۲.

۱. تاج اللغة و صحاح العربية: ۱۷۰ «جذذ»؛ دایرة المعارف مقایس اللغة: ۴۰۹/۱ / ماده «جذ».

۲. یوسف: ۴۸.

۳. مجمع البیان: ۴۰۶/۵؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱۸۴/۱۳/۴.

۴. یوسف: ۴۹.

می‌گیرند). ابو عبد الله علیه السلام فرمود: مردی برای امام علی علیه السلام این طور خواند: ﴿تَمَّ يَأْتِي
 مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٍ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يُعْصِرُونَ﴾؛ به صورت فاعلی امام فرمود:
 «وای بر تو، عصاره چه چیزی را می‌گیرند؟ آیا عصاره شراب می‌گیرند؟» مرد گفت:
 ای امیرالمؤمنین، آن را چگونه بخوانم؟ فرمود: «این طور نازل شده است: «و فيه
 يُعْصِرُونَ»؛ یعنی بعد از سال‌های قحطی بر آن‌ها باران می‌بارد، و دلیل آن این
 فرمایش حق تعالی است: ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً نَبَّحًا﴾^۱ (و از ابرهای
 متراکم و باران‌زا، آبی ریزان فرود آوردیم).^۲

۲۲- از ابن ابی‌یعفور نقل شده است، گفت: از ابو عبد الله علیه السلام شنیدم می‌خواند: «سبع
 سنابل خضر»^۳ در این قرائت، تیزبینی خاصی وجود دارد؛ منظور از آن «کثرت»
 است و به‌طور مشخص خود عدد منظور نیست تا تحت سیطره قوانین «قِلَّت» قرار
 گیرد و به‌صورت قرائت شایع «سبع سنبلات» خوانده شود. آنچه این فهم را تقویت
 می‌کند این نکته است که دیدن رؤیا در ملکوت انجام می‌شود و در عالم ملک نیست
 تا تابع قوانین بیان اعداد باشد؛ به‌این ترتیب این فهم، تنفیذ و اجرای رؤیا را تأیید
 می‌کند. اهل مصر هفت خوشه نکاشتند بلکه خوشه‌های زیادی (سنابل) کاشته
 بودند.

۲۳- از محمد بن علی صیرفی، از ابو عبد الله علیه السلام نقل شده است، فرمود: ﴿عَامٌ فِيهِ يَغَاثُ
 النَّاسُ وَ فِيهِ يُعْصِرُونَ﴾. سپس فرمود: «آیا این فرمایش حق تعالی را نشنیده‌ای:

۱. نبأ: ۱۴.

۲. مجمع‌البیان، طبرسی: ۳۱۵/۵ و ۳۱۶؛ برهان: ۱۸۴/۱۳/۴ و ۱۸۵. صادق و اعرج و عیسی بن عمر
 «بُعْصِرُونَ» خوانده‌اند، و حمزه و کسایی و خلف «تُعْصِرُونَ»، و بقیه با یاء خوانده‌اند. مراجعه کنید به: مجمع‌البیان:
 ۳۱۵/۵، و السبعة في القراءات: ص ۳۴۹.

۳. تفسیر عیاشی: ۱۹۰/۲/ح ۳۳؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱۹۰/۱۳/۴.

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً نَّجَاجًا﴾^۱ (و از بره‌های متراکم و باران‌زا، آبی ریزان فرود آوردیم).^۲

۲۴- فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: از اباعبدالله (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: ﴿إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾ با نصب واو اشکو (از غم و اندوه خود به خدا شکایت می‌کنم).^۳

۲۵- حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعْزِرُوا مَا بِنَفْسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾^۴ (او تعقیب‌کنندگانی دارد که به فرمان خدا او را از پیش‌رو و از پشت‌سرش پاسداری می‌کنند. در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند؛ و چون خدا برای قومی گزندی بخواهد هیچ بازگشتی برای آن نیست، و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود).

از علی بن ابراهیم روایت شده است: این آیه نزد ابوعبدالله (علیه السلام) خوانده شد؛ و ایشان به قاری اش فرمود: «مگر شما عرب نیستید؟ چگونه تعقیب‌کنندگان می‌توانند از پیش‌رو باشند؟» آن مرد گفت: فدای شما شوم؛ چگونه است؟ فرمود: «این‌طور نازل شده است: ﴿لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ خَلْفِهِ وَرَقِيبٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ (او تعقیب‌کنندگانی از پشت‌سر و مراقبی از پیش‌رو دارد که او را به امر خدا محافظت

۱. نبأ: ۱۴.

۲. تفسیر عیاشی: ۲/۱۹۱؛ و مراجعه کنید به البرهان: ۴/۱۳/۱۹۱.

۳. تفسیر عیاشی: ۲/۱۹۱؛ مراجعه کنید به البرهان: ۴/۱۳/۲۱۳.

۴. رعد: ۱۱.

۵. طبق روایتی که عیاشی از اباعبدالله نقل می‌کند شاید قاری آن برید عجلی باشد. مراجعه کنید به: تفسیر عیاشی:

۲/۲۲۰/ح ۱۵؛ البرهان فی تفسیر القرآن: ۴/۱۳/۲۵۵ و ۲۵۶.

می‌کنند؛ و چه کسی است که بتواند چیزی را از امر خدا محافظت کند؟! آن‌ها فرشتگانِ موکل بر مردم هستند.»^۱

آیا این بیان علمی روشنی نیست؟! مگر شما عرب نیستید؟ یعنی زبان عربی نمی‌پذیرد تعقیب‌کننده‌ها، هم از پشت‌سر و هم از جلو باشند؛ بلکه خواهد گفت تعقیب‌کنندگان از پشت‌سر هستند؛ به این ترتیب مؤمن به‌طور کامل می‌داند حافظ و نگهدارنده، خداوند سبحان است، و هیچ‌کسی غیر از خداوند سبحان نمی‌تواند جز به امر خدا حافظ باشد.

ابن جنی گفته است: «و اما قرائت جماعت: «یحفظونه من امر الله» به این معنا نیست که آن‌ها در برابر امر خدا که به او نازل شده است از او محافظت می‌کنند، بلکه تقدیراً یعنی او تعقیب‌کنندگانی به فرمان خدا دارد که از آنچه از آن می‌هراسد از او مراقبت می‌کنند. پس «من» بر این اساس- در جایگاه مرفوع قرار دارد؛ زیرا صفت برای مرفوع یعنی برای معقبات است، و اگر آن‌طور که پنداشته می‌شود آن‌ها از امر خدا که بر فرد نازل شده است محافظت می‌کردند در جایگاه منصوب قرار می‌گرفت؛ مثل این سخن شما که می‌گوی: «حفظت زیدا من الاسد» (از زید در برابر شیر محافظت کردم).»^۲

و پناه بردن ابن‌جنی به تقدیر نشان می‌دهد قرائت جماعت معنا را دچار تشویش می‌کند؛ از این‌رو او راه چاره‌ای جز تقدیر پیدا نکرده است؛ درحالی‌که قرائت آن با «باء» باعث می‌شود ما از تقدیر بی‌نیاز بشویم، با علم به اینکه قرائت آن با «باء» از امام علی (علیه السلام) روایت شده است.^۳ پس چرا به تقدیر پناه ببریم درحالی‌که در برابر ما قرائت معصومی هست و ما را از تقدیر بی‌نیاز می‌کند؟!

۱. تفسیر قمی: ص ۳۳۶؛ تفسیر البرهان، بحرانی: ۲۵۵/۱۳/۴.

۲. المحتسب فی تبیین وجود شواذ القراءات و الايضاح عنها: ۳۵۵/۱؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۱۳/۶.

۳. مجمع البیان: ۱۳/۶.

۲۶- و از او (یعنی سعد بن عبدالله) روایت شده است، گفت: حسن بن علی بن نعمان، از پدرش، از عبدالله مسکان، از کامل تمّار نقل کرده است، گفت: ابو عبدالله (علیه السلام) درباره فرمایش خداوند عزّوجل فرموده است: ﴿ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین﴾ (چه بسیار کسانی که کفر ورزیدند آرزو کنند ای کاش از تسلیم شدگان بودند)؛ با فتح سین و تشدید لام. قرآن به این قرائت گواهی می دهد. حق تعالی می فرماید: ﴿فَالَا وَرَبِّكَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ یُحَكِّمُوكَ فِیْمَا سَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا یَجِدُوا فِیْ أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیْمًا﴾ (چنین نیست؛ به پروردگارت قسم آن ها ایمان نمی آورند مگر آنکه تو را درباره آنچه میانشان مایه اختلاف است داور گردانند؛ و سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند).

از ابوبکر حضرمی نقل شده است، گفت: از ابو عبدالله (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «اصحاب کلام هلاک می شوند و تسلیم شدگان نجات می یابند؛ و به راستی تسلیم شدگان، همان نجیبان هستند؛ می گویند این اطاعت می شود و آن اطاعت نمی شود. اما به خدا سوگند اگر می دانستند اصل آفرینش چگونه بوده است هیچ دو تن با یکدیگر اختلاف نمی کردند.»^۲

۲۷- حق تعالی می فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آیَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ﴾^۳ (پس چون نشانه های ما به روشنی به سوی آن ها آمد گفتند این سحری آشکار است).

۱. نساء: ۶۵.

۲. مختصر بصائر الدرجات: ۲۶۲/ح ۲۱۶.

۳. نمل: ۱۳.

طبرسی: علی بن حسین علیه السلام قرائت کرده است: «مَبْصَرَةٌ» با فتح میم و صاد. ^۱ طبق قرائت امام سجاد علیه السلام آیات برای بینا کردن و هدایت آن‌ها آمده‌اند، اما درباره خود آیات، توصیف آن‌ها با «مُبْصِرَةٌ» تحصیل حاصل خواهد شد؛ زیرا حالت آیات قطعاً «مبصره» است؛ زیرا آیات، نشانه‌های هدایت هستند، و از این رو قرائت «مبصره» به صورت مصدر بر وزن مفعله، به معنی شیوع و کثرت هم در جوهرها و هم در رخدادهاست، ^۲ و این وجه متمیزه آیات است، و اسم فاعل روشن‌کننده ساختار آیات مناسب با سیاق آیه کریم نیست؛ و دلیل، پاسخ آن‌ها با این گفته است که: «این سحری آشکار است» و نشان می‌دهد این آیات به دلیل کثرتشان در حد شیوع، آن‌ها را به حق بینا کرده بوده است، و وقتی آن حق را دیدند با این ادعا که سحری آشکار است آن را تکذیب کردند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ * لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ﴾ ^۳ (و اگر دری از آسمان بر آنان می‌گشودیم که همواره از آن بالا می‌رفتند * قطعاً می‌گفتند در حقیقت، ما چشم‌بندی شده‌ایم، بلکه ما مردمی افسون‌شده هستیم).

۲۸- از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از برخی رجالش، به صورت مرفوع از ابوعبدالله علیه السلام روایت شده است: مردی نزد ایشان این آیه را خواند: ﴿عَلِمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَ أوتینا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ ^۴ (به ما زبان پرندگان یاد داده شد؛ و از هر چیزی به ما داده شد). اباعبدالله علیه السلام فرمود: «عبارت "من" در آن نیست؛ بلکه: ﴿أوتینا كل شَيْءٍ﴾ (به ما همه چیز داده شد) است.» ^۵

۱. مجمع‌البیان: ۷/۲۶۶؛ مراجعه کنید به البرهان: ۶/۱۹/۸.

۲. مجمع‌البیان: ۲۲۶/۷.

۳. حجر: ۱۴ و ۱۵.

۴. نمل: ۱۶.

۵. اختصاص: ص ۲۹۳؛ مراجعه کنید به البرهان: ۱۵/۱۹/۶.

وجود «من» در سیاق آیه به «بعضی» دلالت می‌کند؛ درحالی که خداوند سبحان تصریح می‌فرماید خلقت هرچیزی را اعطا فرموده است، نه بعضی از چیزها. حق تعالی می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۱ (گفت پروردگار ما کسی است که به هرچیز خلقتش را عطا، و سپس هدایت کرد). ملاحظه می‌شود متون قرآن به قرائت اهل بیت (علیهم السلام) گواهی می‌دهند.

۲۹- در تفسیر اهل بیت (صلوات الله علیهم اجمعین) آمده است: یکی از اصحاب ما، از سعید بن خطاب به صورت مرفوع از ابو عبدالله (علیه السلام) درباره سخن خداوند عزوجل ﴿وَمَا كُنْتُ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتُ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾^۲ (و تو از جانب غربی نبودی هنگامی که ما این امر را به موسی واگذاریم، و تو از شاهدان نبودی) روایت کرده است: اباعبدالله (علیه السلام) فرمود: «این گونه است: ﴿أَوْ مَا كُنْتُ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتُ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ (آیا تو در جانب غربی نبودی هنگامی که ما این امر را به موسی واگذاریم، و آیا تو از شاهدان نبودی؟!))»^۳

۳۰- ابن بابویه گفت: پدرم (علیه السلام) به ما گفت: سعد بن عبدالله به ما گفت: احمد بن محمد بن عیسی به ما گفت: از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از حبیب سجستانی روایت کرد، گفت: از ابوجعفر (علیه السلام) درباره سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ * فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ (سپس نزدیک رفت و نزدیک تر شد * پس [فاصله اش] به اندازه قاب قوسین (طول دو کمان) یا نزدیک تر شد * آنگاه به بنده اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود). به من فرمود:

۱. طه: ۵۰.

۲. قصص: ۴۴.

۳. تأویل الآیات: ۱/۴۱۷/۸؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۶/۲۰/۷۴.

«ای حبیب این گونه نخوان؛ بخوان: ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَانَا فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ فِي الْقُرْبِ-
أَوْ أَدْنَىٰ فَأَوْحَىٰ اللَّهُ إِلَىٰ عَبْدِهِ يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا أَوْحَىٰ﴾ (سپس نزدیک رفت
و به مجاورت ما رسید؛ پس فاصله‌اش -از نظر نزدیکی- به اندازه قاب قوسین (طول
دو کمان) یا نزدیک‌تر شد آنگاه -خداوند- به بنده‌اش یعنی رسول خدا ﷺ آنچه را
باید وحی کند، وحی فرمود.)»^۱

۳۱- ابن بابویه در بشارات الشیعه گفت: محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه به ما گفت: محمد
بن یحیی به ما گفت: از حنظله، از میسره، گفت: از ابالحسن الرضا رضی الله عنه شنیدم که
می‌فرمود: «هیچ دو تن از شما در آتش دیده نمی‌شود؛ و به خدا سوگند حتی یک
نفرتان هم نیست.» گفت: گفتیم: این در کجای کتاب خداست؟ پس یک سال از
پاسخ به من خودداری کرد. گفت: روزی همراه با ایشان در طواف بودم. فرمود:
«ای میسره، اجازه بده پاسخ فلان سؤال تو را بدهم.» گفتیم: در کجای قرآن هست؟
فرمود: «در سوره الرحمن؛ و این فرمایش خداوند عزوجل: ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يَسْئَلُ عَنْ
ذَنْبِهِ مَنكُمُ انْسٌ وَلَا جَانٌ﴾ (در آن هنگام از هیچ‌کدام شما نه انسان و نه جن-
در باره گناهش پرسیده نمی‌شود.)» گفتیم: در آن «منکم» نیست؟ فرمود: «اولین
کسی که آن را تغییر داد «ابن اروی» بود؛ زیرا حجتی علیه او و یارانش بود. اگر در
این آیه «منکم» نبود عذاب خداوند عزوجل از خلقش ساقط می‌شد؛ زیرا دیگر انس
و جن در باره گناهشان بازخواست نمی‌شدند؛ پس خدا در روز قیامت چه کسی را
محاسبه و مجازات کند؟»^۲

۳۲- طبرسی از رضا رضی الله عنه روایت کرده است، فرمود: «﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يَسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ مَنكُمُ
انْسٌ وَلَا جَانٌ﴾ (در آن هنگام از هیچ‌کدام شما نه انسان و نه جن- در باره گناهش

۱. علل الشرائع: ۱/۲۶۹/ح ۱؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۷/۲۷/۳۴۹.

۲. البرهان: ۷/۲۷/۳۹۳۹.

پرسیده نمی شود).»^۱

۳۳- طبرسی: از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «هذه جهنم التي كنتما بها تكذبان اصلياها فلا تموتان فيها ولا تحيان» (این جهنمی است که شما دو تا آن را تکذیب کرده بودید. پس به آن درآیید، که در آن نه می میرید و نه زنده می مانید).»^۲

۳۴- عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن عیسی، گفت: ابراهیم بن عبدالحمید در سال ۱۹۸ در مسجد الحرام به من گفت: به محضر ابو عبدالله (علیه السلام) وارد شدم. قرآنی را به من عرضه کرد. من آن را ورق زدم. ناگهان نگاه من به جایی از آن افتاد که در آن نوشته بود: «هذه جهنم التي كنتما بها تكذبان اصلياها فلا تموتان فيها ولا تحيان» (این جهنمی است که شما دو تا آن را تکذیب کرده بودید. پس به آن درآیید، که در آن نه می میرید و نه زنده می مانید)؛ یعنی دو تای اول.^۳

۳۵- طبرسی: و اصحاب ما روایت کردند: از یعقوب بن شعیب، گفت: به ابو عبدالله (علیه السلام) گفتم: «و طلع منضود» (و درخت پر بار)؟ فرمود: «نه؛ ﴿و طلع منضود﴾ (ستاره پر بار).»^۴

۳۶- طبرسی: درباره سخن حق تعالی: ﴿فاسعوا الى ذكر الله﴾ (پس به سوی ذکر خدا بشتابید)، عبدالله بن مسعود گفت: ﴿فامضوا الى ذكر الله﴾ (به سوی ذکر خدا بروید)؛ و این از علی (علیه السلام) و از ابو جعفر و ابو عبدالله (علیهم السلام) نیز روایت شده است.^۵

۳۷- مفید در الاختصاص، گفت: از جابر جعفی روایت شده است: شبی از شبها نزد

۱. مجمع البیان: ۲۶۳/۹؛ مراجعه کنید به البرهان: ۳۹۳/۲۷/۷.

۲. مجمع البیان: ۲۵۹/۹؛ مراجعه کنید به البرهان: ۳۹۴/۲۷/۷، و در آن «تصليانها لا تموتان» آمده است.

۳. قرب الاسناد: ۱۵ ص ۴۶؛ مراجعه کنید به البرهان: ۳۹۴/۲۷/۷ و ۳۹۵.

۴. مجمع البیان: ۲۸۰/۹؛ مراجعه کنید به البرهان: ۴۱۵/۲۷/۷.

۵. مجمع البیان: ۱۱/۱۰؛ مراجعه کنید به البرهان: ۱۱/۲۸/۸.

ابوجعفر علیه السلام بوم و این آیه را خواندم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید وقتی در روز جمعه برای نماز ندا داده شد به‌سوی ذکر خدا بشتابید). امام علیه السلام فرمود: «دست نگه دار ای جابر، چگونه خواندی؟» گفتم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾. فرمود: «ای جابر، این تحریف است.» گفت: گفتم: چگونه بخوانم، خدا مرا فدای شما کند؟ امام فرمود: «﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید وقتی در روز جمعه برای نماز ندا داده شد به‌سوی ذکر خدا بروید). ای جابر این‌طور نازل شد. اگر شتاب کردن بود با دویدن انجام می‌شد درحالی‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را ناپسند می‌داشت؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ناپسند می‌داشت شخصی به‌سوی نماز بدود.»^۲

۳۸- از علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابویوب، از ابویعفر، از ابوعبدالله علیه السلام روایت شده است، فرمود: «این‌گونه نازل شد: ﴿وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْصَرَفُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ﴾ (و وقتی تجارت یا لهوی دیدند از نماز روی گرداندند و به‌سوی آن رفتند و تو را ایستاده رها کردند. بگو آنچه نزد خداست از سرگرمی و تجارت بهتر است)؛ یعنی برای کسانی که پرهیزکاری کردند ﴿والله خیر الرازقین﴾ (و خدا بهترین روزی‌دهندگان است).»^۳

۳۹- علی بن ابراهیم گفت: حسین بن محمد به ما خبر داد: از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از سلیمان کاتب، از برخی از یارانش، از

۱. جمعه: ۹.

۲. الاختصاص مفید: ۱۲۹؛ مراجعه کنید به البرهان: ۱۲/۲۸/۸.

۳. تفسیر قمی: ص ۷۰۳؛ مراجعه کنید به البرهان: ۱۴/۸/۸.

ابوعبدالله (علیه السلام) درباره اینکه تلاوت کرد ﴿یا ایها النبی جاهد الکفار بالمنافقین﴾ (ای پیامبر به وسیله منافقان با کافران پیکار کن) روایت کرده است، فرمود: «این طور نازل شد. رسول خدا (علیه السلام) با کافران جنگید؛ و علی (علیه السلام) جهاد رسول خدا (علیه السلام) را با منافقین انجام داد.»^۱

در تفسیر قمی، خود قرائت ذکر نشده، بلکه فقط تفسیر آورده شده است.^۲ این قرائت توسط قمی در سوره توبه آیه ۷۳ ذکر شده، و علت آن چنین ذکر شده که پیامبر (علیه السلام) با منافقین جنگ مسلحانه نکرد،^۳ و خود آیه در سوره تحریم آمده است. شاید در نسخه‌ای که در اختیار سید بحرانی بوده است چیزی درباره تفسیر آن نقل شده بوده، ولی در نسخه‌ای که در اختیار هیئت تحقیق و تصحیح در مؤسسه اعلمی بوده تغییراتی صورت گرفته باشد.

۴۰- از او یعنی محمد بن عباس: از محمد بن قاسم، از محمد بن زید، از ابراهیم بن محمد بن سعید، از محمد بن فضیل نقل شده است، گفت: به ابوالحسن رضا (علیه السلام) گفتم: درباره فرمایش خداوند عزوجل ﴿والتین و الزیتون﴾ تا پایان سوره به من خبر بدهید. ایشان فرمود: ... گفتم: ﴿و طور سینین﴾؟ فرمود: «طور سینین» نیست بلکه «طور سیناء» است. گفتم: و طور سیناء؟ فرمود: «بله؛ و او امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.» ... گفت: گفتم: ﴿فما یکذبک بعد بالدین﴾؟ فرمود: «صبر کن، صبر کن، این طور نخوان؛ این کفر به خداست. نه به خدا سوگند رسول خدا (علیه السلام) حتی چشم بر هم زدنی به خدا دروغ نبست.» گفتم: پس چگونه است؟

۱. البرهان: ۶۰/۲۸/۸.

۲. تفسیر قمی: ص ۷۱۱.

۳. مراجعه کنید به: تفسیر قمی: ص ۲۷۷.

فرمود: «﴿فمن يكذبك بعد بالدين﴾؛ و "دین" امیر المؤمنین علیه السلام است.»^۱

در تفسیر ابوحاتم آمده است: احمد بن سنان به ما گفت: عبدالرحمان به ما گفت: از سفیان، از منصور، گفت: به مجاهد گفتیم: ﴿فما يكذبك بعد بالدين﴾؛ آیا منظورش پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ گفت: پناه بر خدا، بلکه منظورش انسان است.^۲ هرکس تدبر کند متوجه می‌شود مخاطب در این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ و به همین دلیل منصور درباره معنای خطاب پرسید؛ زیرا قرائت آیه به آن شکل، خواننده را دچار اضطراب می‌کند؛ درحالی که قرائت وارد شده از امام رضا علیه السلام همان معنایی را که مجاهد گفته محقق کرده است، بدون آنکه باعث پربشانی خواننده تدرکننده شود، و بدون آنکه چیزی در ذهنش وارد شود.

۴۱- از شیخ ابوجعفر طوسی نقل شده است: از رجالش، از عبدالله بن عجلان سکونی روایت شده است، گفت: از اباجعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «... هیچ کدام از خانه‌های ائمه از ما نیست مگر آنکه در آن عروج فرشتگان است؛ زیرا خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بِكُلِّ أَمْرٍ﴾^۳ (فرشتگان و روح به فرمان پروردگارش در آن شب هر امری را فرود می‌آورند * سلام.)» گفتیم: من کل امر؟ فرمود: «بکل امر.» گفتیم: این تنزیل است؟ فرمود: «بله.»^۴

قرائت این حروفی که از آل محمد صلی الله علیه و آله نقل شده است حقیقت توصیفی را که قرآن از اهل بیت علیهم السلام بیان کرده است منعکس می‌کند؛ اینکه آن‌ها را «راسخین در علم»، «اهل

۱. تأویل الآیات: ۸۱۴/۲ ح؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۳۲۰/۳۰/۸.

۲. تفسیر ابن ابی‌حاتم: ۳۴۴۹/۱۰ ح ۱۹۴۱۴ و ۱۹۴۱۵.

۳. قدر: ۴ و ۵.

۴. تأویل الآیات: ۸۱۸/۲ و ۸۱۹/۸ ح؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۳۴۲/۳۰/۸ و ۳۴۳.

ذکر»، «کسانی که به آن‌ها علم داده شده است» و «علمایی که از خداوند سبحان آن‌گونه که شایسته است می‌ترسند» نامیده است؛ پس آن‌ها را با این فرمایش خود از میان بندگان برگزید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾^۱ (از میان بندگان خدا فقط علما از او می‌هراسند؛ یقیناً خداوند شکست‌ناپذیر بسیار آمرزنده است). آن‌ها با توجه به قرائت‌هایی که در این مبحث از آن‌ها وارد شده است دانش خود را دربارهٔ زبان به‌گونه‌ای ترجمه کرده‌اند که در برابر پژوهشگران و محققین افق جدیدی در مطالعهٔ زبان باز می‌کند؛ و اینکه چگونه آن‌ها (علیهم السلام) بین هر دو بُعد کلمه یعنی لفظ و معنا- موازنه برقرار می‌کنند و به آن صورتی که طرفداران رویکردهای اعتباطی و قصدی عمل کرده‌اند با در نظر نگرفتن یک طرف فقط به‌سوی دیگر متمایل نشده‌اند.

مبحث سوم: قرائت بیانی حکم‌کننده

در این مبحث روایاتی از آل محمد (علیهم السلام) وارد شده است که در آن‌ها ایشان (علیهم السلام) حروفی را از قرآن خوانده‌اند که حاوی بیانی در سطح عقیدتی و تشریحی هستند؛ و این حروف با قرائت وارد شده از آل بیت (علیهم السلام) به‌مثابه حکم قطعی هستند، که حالت شبهه‌ناکی را که چه بسا دقت‌کنندگان و تدبرکنندگان در قرآن دچارش می‌شوند برطرف می‌کنند.

۱- علی بن ابراهیم، گفت: پدرم به من گفت: از نضر بن سوید، از ابن‌سنان، از ابوعبدالله (علیه السلام) روایت کرده است که ایشان قرائت فرمود: ﴿خَافُطُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى صَلُوةَ الْعَصْرِ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾^۲ (بر نمازها مواظبت داشته باشید، و به‌خصوص نماز وسطی، نماز عصر؛ و به طاعت خدا قیام کنید).^۳ این قرائت از

۱. فاطر: ۲۸.

۲. بقره: ۲۳۸.

۳. تفسیر قمی: ص ۷۶؛ مراجعه کنید به البرهان: ۵۰۹/۱.

عایشه و حفصه نیز نقل شده است،^۱ و با استناد به این قرائت، نماز میانه همان نماز عصر است، ولی قرائت وارد شده از امام باقر علیه السلام نماز میانه را نماز ظهر معرفی می‌کند نه نماز عصر؛ و این قرائت از عایشه نیز روایت شده است.

از یحیی بن یحیی تمیمی روایت شده است، گفت: برای مالک قرائت کردم: از زید بن اسلم، از قعقاع بن حکیم، از ابویونس خدمتکار عایشه، گفت: «عایشه به من امر کرد تا برایش مصحفی بنویسم، و گفت: وقتی به این آیه رسیدی مرا خبر کن: (حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی). وقتی به این آیه رسیدم به او خبر دادم. وی به من چنین املا نمود: (حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی و صلاة العصر و قوموا لله قانتین) و عایشه گفت: این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم.»^۲

۲- عیاشی، از محمد بن مسلم، از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده است: ﴿حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْاَوْسَطِی وَ صَلوةِ الْعَصْرِ وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانَتِین﴾^۳ (بر نمازها مواظبت داشته باشید، و به خصوص نماز وسطی و نماز عصر؛ و به طاعت خدا قیام کنید)؛ و نماز میانه، نماز ظهر است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را این گونه می‌خواند.^۴ قرائت امام باقر علیه السلام از این آیه، مطابق چیزی است که عایشه گفته از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است؛ و امام باقر علیه السلام نیز ذکر کرده این قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. با دقت در این دو قرائت وارد شده، قرائت امام باقر علیه السلام ترجیح داده می‌شود؛ زیرا نماز ظهر اولین نمازی بوده که تشریح شده،^۵ و نماز عصر و نمازهای دیگر بعد از آن آمدند؛ و این همان نمازی است که نماز جمعه در جایگاهش قرار گرفت، و می‌دانیم جمعه در میانه

۱. مراجعه کنید به: دایرة المعارف قرائت‌ها، دکتر عبداللطیف خبیر: ۳۳۶/۱.

۲. مراجعه کنید به: دایرة المعارف قرائت‌ها، دکتر عبداللطیف خبیر: ۳۳۶/۱.

۳. بقره: ۲۳۸.

۴. تفسیر عیاشی: ۱/۱۴۶/۱ ح ۴۱۶، مراجعه کنید به: البرهان: ۵۰۹/۱.

۵. مراجعه کنید به: علل الشرائع، شیخ صدوق: ص ۲۵۹.

روزهاست.

۳- علی بن ابراهیم گفت: پدرم به من گفت: از حسین بن خالد نقل کرده است که ابوالحسن رضای (علیه السلام) قرائت فرمود: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ أَوْ نِعَاسٌ- وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾^۱ (الله خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، زنده و قائم به ذات است، هیچ‌گاه نه خواب سبک و نه سنگین او را فرا نمی‌گیرد، آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه میان آن دو و آنچه زیر زمین هست از آن اوست. کیست آن که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آنچه را پیش‌روی مردم است و آنچه را پشت‌سر آنان است می‌داند؛ و آنان به چیزی از دانش او احاطه ندارند مگر به آنچه او بخواهد. کرسی‌اش آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته، و نگهداری آنان برای او گران و مشقت‌آور نیست؛ و او بلندمرتبه بزرگ است). فرمود: «آنچه در پیش‌روی آن‌هاست امور انبیاست، و آنچه قبلاً بود و آنچه پشت آن‌هاست یعنی آنچه نیامده است؛ جز آنچه خدا بخواهد، یعنی آن را به آن‌ها وحی کند؛ و حفظ و نگهداری آن‌ها برایش سخت نیست، یعنی حفظ آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای او سخت نیست.»^۲

این قرائت، دو آیه از سوره طه و سوره حشر را با هم جمع می‌کند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ﴾^۳

۱. بقره: ۲۵۵.

۲. البرهان: ۵۲۹/۱؛ مراجعه کنید به: تفسیر قمی: ۸۱، و در آن «الرحمن الرحیم» بدون «هو» است.

۳. طه: ۶.

(آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه میان آن دو و آنچه زیر خاک هست از آن اوست)؛ و در سوره حشر می‌فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾^۱ (اوست خدایی که هیچ معبودی جز او نیست؛ دانای غیب و آشکار است؛ و اوست رحمان و رحیم).

۴- عیاشی، از حبیب سجستانی نقل کرده است که از اباجعفر علیه السلام درباره سخن حق تعالی پرسیدم: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾^۲ (و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری‌اش کنید. آنگاه فرمود: «آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟» گفتند: «آری، اقرار کردیم.» فرمود: پس گواه باشید، و من با شما از گواهانم)، چگونه موسی به عیسی ایمان می‌آورد و یاری‌اش می‌کند در حالی که او را درک نکرده است، و چگونه عیسی علیه السلام به محمد صلی الله علیه و آله ایمان می‌آورد و او را یاری می‌دهد در حالی که او را درک نکرده است؟! امام فرمود: «ای حبیب، آیات بسیاری از قرآن از آن کنار گذاشته شده است، و جز حروفی که کاتبان در آن‌ها اشتباه کرده و مردان درباره‌شان خیال‌پردازی کردند واردش نشده است؛ و این توهم است. پس این آیه را این‌طور بخوان: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ أُمَّةٍ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ (و [یاد کن] هنگامی را که خداوند

۱. حشر: ۲۲.

۲. آل عمران: ۸۱.

از امت‌های پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری‌اش کنید. آنگاه فرمود: «آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟» گفتند: «آری، اقرار کردیم.» فرمود: پس گواه باشید، و من با شما از گواهانم). این‌طور نازل شده است. ای حبیب، به خدا سوگند هیچ‌کدام از امت‌های قبل از موسی (علیه السلام) به پیمانی که خداوند برای هر پیامبر مبعوث‌شده از طرف خودش بعد از پیامبر آن امت ستانده است وفا نکرد، و امتی که موسی به‌سویشان آمد آنچه را موسی برایشان آورده بود تکذیب کردند و به آن ایمان نیاوردند و جز اندکی از آنها او را یاری ندادند؛ و امت عیسی (علیه السلام)، محمد (صلی الله علیه و آله) را تکذیب کردند و به او ایمان نیاوردند و جز اندکی از آنها او را یاری ندادند؛ و این امت آن پیمانی را که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) ستاند انکار کردند. روزی که او را در برابر مردم بلند کرد و ایشان را تنصیب نمود و در دوران زندگی‌اش آنها را به ولایت و اطاعت او فراخواند و آنها را برای این کار بر خودشان گواه گرفت. به خدا سوگند آنها به هر میثاقی که از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دربارهٔ علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) مورد تأکید قرار گرفت وفا نکردند، بلکه انکارش کردند و تکذیب نمودند.»^۱

هیئت تحقیق تفسیر البرهان برای این خبر چنین توضیحی نوشته است:

«این حدیث مرسل است، و هیچ‌کدام از صاحبان رجال برای او توثیقی ننوشته است؛ علاوه بر اینکه این حدیث، مخالف اجماع امت و علمای شیعه است که می‌گویند قرآن کریم بین دو جلد جمع‌آوری شد و تا روز قیامت نه زیاد می‌شود و نه کم.»^۲

چگونه کسی به وثاقت او تصریح نکرده درحالی‌که شیخ طوسی (شیخ طایفه) او را در

۱. تفسیر عیاشی: ۱/۲۰۳ و ۲۰۴/ح ۷۳؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۲/۳/۶۱ و ۶۲.

۲. مراجعه کنید به: حاشیه ۳ از تفسیر البرهان: ۲/۳/۶۱.

رجال خود در شماره ۱۳۵۳ آورده، و او را در میان اصحاب امام باقر علیه السلام برشمرده است؟^۱ و می‌دانیم حدیث مرسل، حدیثی است که کسی که معصوم علیه السلام را درک نکرده از او علیه السلام روایت کرده باشد؛^۲ اما چگونه حدیث او مرسل است درحالی که «حیب» صحابه امام باقر علیه السلام بوده است؟!

به‌علاوه ملاحظاتی درباره گفته این محققان بزرگوار وجود دارد. آن‌ها خواسته‌اند با وارد کردن تشکیک به این حدیث، این توهم را که در کتاب تحریف اتفاق افتاده است برطرف کنند؛ اما آنچه از نظر تاریخی ثابت شده و مشهور است مسئله اجماع امت را بر عدم زیادت و نقصان در مجموعه گردآوری شده میان دو جلد نقض می‌کند. کافی است پژوهشگر به تاریخ جمع‌آوری و نوشتن قرآن نگاهی بیندازد تا روشن شود آنچه محققان فرض می‌کنند در نقطه مقابل چیزی است که از نظر تاریخی ثابت شده است؛ این از یک سو؛^۳ از سوی دیگر، عدم اطلاع از حال راوی به‌هیچ‌وجه به معنی وارد بودن اشکال به روایت او نیست. از نظر عقلی ثابت شده است مسلمان راست‌گوست مگر اینکه دروغ‌گویی یا فریب‌کاری‌اش ثابت شود؛ اما متهم کردن وی به عدم وثاقت به این صورت از همان ابتدا آن هم به دلیل عدم وجود توثیق از سوی هیچ‌کدام از صاحبان رجال، این منطقی بسیار غریب و شگفت‌انگیز است؛ زیرا به آن معنا خواهد بود که بسیاری از میراث امت به‌دور انداخته خواهد شد؛ چراکه از جمله این میراث، آن‌هایی است که از افراد ناشناخته نقل شده است و نزد صاحبان رجال هیچ توثیقی برایشان وجود ندارد! ملاحظه دیگری هم وجود دارد: آیا از علمای رجال کسی هست که ادعا کرده باشد به احوال همه روایانی که اخبار معصومین علیهم السلام را روایت کرده‌اند احاطه علمی داشته است؟! پاسخ قطعی: هیچ‌کس چنین ادعایی نمی‌کند.

۱. مراجعه کنید به: رجال شیخ طوسی: ص ۱۳۲.

۲. الرعاية فی علم الدراية، فقيه محدث زین الدین عاملی، معروف به شهید دوم (ت ۹۶۵ق): ص ۱۳۶.

۳. مراجعه کنید به: الفرقان، ابن خطیب: ص ۳۴ تا ۳۷.

بنابراین وارد کردن شک و تردید در هر خبری نیازمند وجود عاملی حقیقی برای آن تشکیک است؛ اما چیزی که محققان بیان کرده‌اند عامل و سببی برای تشکیک دربارهٔ این خبر محسوب نمی‌شود، بلکه برعکس- این خبر دربارهٔ دیدگاه آل محمد (علیهم السلام) دربارهٔ مسئلهٔ اختلاف مردم در قرائت و علت و اسباب آن روشنگری کرده است، و این روشنگری بسیار مهم است؛ زیرا برخی امور را به‌عنوان مثال- که البته همهٔ موارد نیست- توضیح می‌دهد؛ از جمله:

أ - تعدد قرائت‌ها، وجود قرائتی را به‌عنوان میزان و معیاری برای سنجش قرائت‌های دیگر حتمی می‌گرداند.

ب - بیان اینکه این «قرائت معیار» همان قرائت صادرشده از معصومین است راهی برای ورود این توهم باقی نمی‌گذارد که مردم با زیادت و نقصان بخوانند درحالی که دچار توهم شده‌اند که کامل بوده است!

ج - بیان علتی که به‌سبب آن تعدد در قرائت‌ها از مننی واحد حاصل شده، که همان توهم رجال بوده است.

اگر این محققین بزرگوار دقت می‌کردند قطعاً متوجه می‌شدند در فرمایش امام باقر (علیه السلام) به حیب هیچ ارتباطی با آنچه دربارهٔ تحریف تصور کرده‌اند وجود ندارد. مردم به دلیل وجود نقصانی که در وجودشان هست- چراکه آن‌ها معصوم نیستند- غیرعامدانه به سخن می‌افزایند یا از آن می‌کاهند و این از مشخصات طینت بشری است؛ به همین دلیل خداوند سبحان برای کتاب خود حافظانی معصوم گماشته و فرموده است: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾^۱ (بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینهٔ کسانی است که علم یافته‌اند، و جز ستمگران منکر آیات ما نمی‌شوند).

پس کتاب خدا در سینه کسانی که به آن‌ها علم داده شده محفوظ است، و نه چیزی به آن اضافه می‌شود و نه چیزی از آن کاسته می‌شود؛ و آن‌ها کسانی هستند که متعهد به حفظ آن شده‌اند؛ و بیان امام باقر علیه السلام فقط بیانی روشن برای این حقیقتی است که هیچ فرد منصفی با آن مخالفت نمی‌کند.

اگر در این امر تحریفی بود آن‌گونه که محققان فهمیدند و تلاش کردند با وارد کردن تشکیک بر این خبر از طریق تشکیک به راوی‌اش آن را برطرف کنند. در این صورت شایسته‌تر بود خود امام علیه السلام به آن تصریح کند و این امر روشن شود و دیگر هیچ راهی برای اما و اگر درباره‌اش باقی نماند. اگر کسی در این فرمایش امام علیه السلام تدبر کند: «ای حبیب، آیات بسیاری از قرآن از آن کنار گذاشته شده است، و جز حروفی که کاتبان در آن‌ها اشتباه کرده و مردان درباره‌شان خیال‌پردازی کردند واردش نشده است؛ و این توهم است...»^۱ متوجه می‌شود امام علیه السلام جا افتادن واژه «امم: امت‌ها» را ناشی از توهم و خیال‌پردازی مردان معرفی کرده است؛ از این رو ما در این تحقیق خواسته‌ایم تا آن قرائت معیاری که باید طبق آن حکم شود شناخته شود تا سخن نهایی بیان گردد؛ زیرا قاری قرآن از جمله کسانی است که مکلف به حمل آن و متعهد به حفظ آن شده‌اند، و این پیمانی با خدای سبحان است و از این رو تکلیف خداوند سبحان خطاب به اوست؛ اما دیگر قاریان کسانی هستند که از طرف خداوند سبحان مکلف به حفظ قرآن نشده‌اند، بلکه آن‌ها از جمله کسانی هستند که مسئولیت حفظ قرآن را خودشان بر عهده گرفتند؛ به‌رغم اینکه ثابت شده است حتی کوه‌های بلند هم تاب و توان تحمل این مسئولیت را ندارند^۲ و آن را جز کسی که مکلف به آن است و پروردگار سبحانش او را برای این کار برگزیده است تاب نمی‌آورد؛ و آن‌ها همان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را به‌عنوان «ثقل اصغر» توصیف کرده است و آن‌ها

۱. البرهان: ۶۱/۳/۲.

۲. مراجعه کنید به: البرهان، زرکشی: ۲۳۳/۱.

عترت رسول خدا ﷺ هستند که مسئول حفظ «ثقل اکبر» یعنی قرآن هستند.

از اینجا راز این عبارتی را که در همراهی با هر حرف خوانده شده توسط آن‌ها ﷺ تکرار شده است (این طور نازل شد) متوجه می شویم، یا معنایی که ارائه می دهند نشان می دهد آن‌ها با استناد به رأی و اجتهاد یا استناد به یک تصور به خصوص حکم نمی کنند، بلکه آن‌ها با استناد به تنزیل می خوانند؛ چراکه آن‌ها وارثان آن، و مکلف به حمل و تعلیم آن به مردم هستند. از این رو در هر حرفی که آن‌ها ﷺ می خوانند بیان واضحی برای مردم وجود دارد که میزان قرائت درست، آل محمد ﷺ هستند که معصوم از توهم در کتاب مجیدند؛ از این رو می بینیم امام علی (علیه السلام) علت وقوع زیادت و نقصان را «توهم مردان» معرفی کرده است. اما قضیه تحریف که امت‌های دیگر به خود دیده اند به علت توهم نبوده، بلکه واقعاً عامدانه و به قصد نابود کردن حقایق و تحریف مقاصد شریعت، و در جهت تحقق مصالح کسانی بوده است که اقدام به تحریف می کردند؛ و تردیدی نیست که تفاوت میان دو حالت به قدری واضح و روشن است که هیچ راهی برای انکارش نیست؛ در نتیجه اختلاف قرائت و بیان زیادت و نقصان، در آن جایگاهی قرار نمی گیرد که پژوهشگر و محقق را به دیدگاه تحریف بکشاند؛ زیرا این دیدگاهی خطرناک است که اهداف نهایی خودش را دارد، به طوری که هیچ کدام از علمای امت ادعای وقوع آن را در قرآن نداشته است.

۵- علی بن ابراهیم گفت: پدرم به من گفت: از ابن ابی عمیر، از ابن سنان روایت شده است، گفت: نزد ابوعبدالله ﷺ خواندم: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید). اباعبدالله ﷺ فرمود: «آیا این بهترین امت، امیرالمؤمنین و حسن و حسین - دو فرزند علی (علیه السلام) - را می کشند؟!» قاری گفت: فدای شما شوم، چگونه نازل شده است؟ فرمود: «این طور نازل شد: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ (شما بهترین امامانی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید). آیا نمی بینی خداوند آن‌ها را مدح و ستایش می فرماید: ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ (که به کار پسندیده فرمان می دهید، و از کار

ناپسند بازمی‌دارید، و به خدا ایمان دارید.)»^۱

۶- عیاشی از حماد بن عیسی، از برخی یارانش، از ابوعبداللّه علیه السلام، فرمود: «در قرائت علی علیه السلام آمده است: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ (شما بهترین امامانی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید.)» فرمود: «آن‌ها آل محمد علیهم السلام هستند.»^۲

۷- ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «این آیه بر محمد صلی الله علیه و آله درباره خود او و اوصیایش به‌طور خاص نازل شده است: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (شما بهترین امامانی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید که به کار پسندیده فرمان می‌دهید، و از کار ناپسند بازمی‌دارید.)» و فرمود: «به خدا سوگند جبرئیل آن را این‌گونه نازل کرد؛ و منظور از آن جز محمد و اوصیایش (صلوات الله علیهم) نیست.»^۳

حتی طبق قرائت عامه یعنی امة باید قاری متوجه باشد منظور از این امت مورد نظر، امت حق است؛ و خداوند سبحان چنین سیاقی را در کتاب خود بیان فرموده است. خداوند جل و علاء می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۴ (به‌راستی ابراهیم امتی فرمان‌بردار برای خدا و یکتاپرست بود، و از مشرکان نبود). پس امتی که به معروف فرمان می‌دهد و از منکر نهی می‌کند همان خلیفه و حجت خدا در هر زمان است؛ به همین دلیل امام صادق علیه السلام نظر کسی را که تصور کرده است منظور از «امت» کثرت مردمان است رد کرده و نپذیرفته است.

۱. تفسیر قمی: ص ۱۰۶؛ مراجعه کنید به البرهان: ۹۱/۴/۲ و ۹۲.

۲. تفسیر عیاشی: ۲۱۸/۱ ح ۱۲۸؛ مراجعه کنید به البرهان: ۹۲/۴/۲.

۳. تفسیر عیاشی: ۲۱۸/۱ ح ۱۲۹؛ مراجعه کنید به البرهان: ۹۲/۴/۲.

۴. نحل: ۱۲۰.

۸- درباره فرمایش حق تعالی: ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱ (و یقیناً خدا شما را در [جنگ] بدر یاری داد با آنکه ناتوان بودید. پس، از خدا پروا کنید؛ باشد که سپاسگزاری نمایید) علی بن ابراهیم گفت: ابو عبد الله (علیه السلام) فرمود: «درحالی که رسول خدا (ص) در میان آن‌ها بود آن‌ها ناتوان نبودند؛ بلکه این آیه این طور نازل شده است: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِدْرٍ وَأَنْتُمْ ضَعْفَاءٌ﴾ (به راستی خدا شما را یاری داد درحالی که ضعیف بودید).» و طبرسی در تفسیر خود همانند آن را از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت کرده است.^۲

از جمله شواهدی که دلالت می‌کند به اینکه قرائت «ضعفاء» بوده است نه «اذلة»، گواهی خداوند سبحان به عزت خودش و فرستاده‌اش و مؤمنان است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳ (می‌گویند «اگر به مدینه بازگردیم قطعاً آنکه عزتمندتر است آن را که زیون‌تر است از آنجا بیرون خواهد کرد»؛ و [لی] عزت از آن خدا و از آن فرستاده‌اش و از آن مؤمنان است؛ لیکن منافقان نمی‌دانند). پس آن کسانی که تصور می‌کنند «مؤمنان» ذلیل هستند منافقان‌اند، اما خداوند سبحان در متنی روشن و محکم برای مؤمنان به عزتمند بودن شهادت می‌دهد، و اینکه آن‌ها «ضعفاء» توصیف شده‌اند به این وضعیت آن‌ها گواهی می‌دهد که آن‌ها در بدر بیش از ۳۱۳ نفر سواره و پیاده نبودند؛ برخلاف دشمنشان که با عده و عده بسیار بیرون آمده بودند و در تحقیر آن‌ها مبالغه می‌نمودند.

۹- عیاشی از ابوبصیر روایت کرده است، گفت: نزد ابو عبد الله (علیه السلام) خواندم: ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ

۱. آل عمران: ۱۲۳.

۲. تفسیر قمی: ص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ مراجعه کنید به: مجمع البیان: ۳۰۶/۲.

۳. منافقون: ۸.

اللَّهُ بِيَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ^۱ (و یقیناً خدا شما را در [جنگ] بدر یاری داد با آنکه ناتوان بودید). فرمود: «دست ننگه دار! این به آن صورتی نیست که خدا نازل کرده است. به این صورت نازل شده است: ﴿و انتم قليل﴾ (و شما کم‌تعداد بودید).»^۲

۱۰- از ربیع بن حریز، از ابوعبدالله علیه السلام روایت شده است که ایشان قرائت فرمود: «﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ ضِعْفَاءُ﴾ (و خدا در بدر شما را یاری داد درحالی که ضعیف بودید)؛ و آن‌ها ذلیل نبودند درحالی که رسول خدا (بر او و خاندانش سلام) در میانشان بود.»^۳

شاید کسی بگوید: قرائت‌ها از ابوعبدالله علیه السلام مختلف است؛ یک بار می‌گوید «قلیل» نازل شد» و یک بار قرائت از ایشان به صورت «ضعفاء» روایت می‌شود، و «قلیل» با «ضعفاء» فرق دارد. بله، اختلاف در صورت لفظی هست، ولی معنایی که قرائت «قلیل» بیان کرده ناظر بر تعداد آن‌هاست؛ تعداد آن‌ها ۳۱۳ نفر بود؛ ولی معنایی که «ضعفاء» را می‌رساند ناظر بر امکانات و قوای آن‌ها بوده است؛ و چه بسا ضعف امکانات و قوای آن‌ها از جمله اسبابی بوده که دشمنشان را در برابرشان مغرور کرد و فریب داد؛ و شاید وجود این دو لفظ در قرائت نشان می‌دهد اهل بیت علیهم السلام به معنا و لفظی که از آن تراوش می‌یابد نگاه می‌کنند نه اینکه به لفظ به‌عنوان دالی که بر مدلول دلالت می‌کند؛ و این نکته از نظر آن‌ها با عقیده و باور ارتباط دارد. آن‌ها علیهم السلام به آثار به‌عنوان نشانه‌ای بر مؤثر نگاه نمی‌کنند، بلکه دیدگاه آن‌ها کاملاً برعکس است؛ اینکه وجود اثر با مؤثر شناخته می‌شود؛ و این دیدگاه را خداوند سبحان در کتاب خود با زبان استدلالی بیان فرموده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿هَذَا خَلْقُ اللَّهِ

۱. آل عمران: ۱۲۳.

۲. تفسیر عیاشی: ۲/۲۱۹/۱ ح ۱۳۳؛ مراجعه کنید به البرهان: ۲/۹۵/۴.

۳. تفسیر عیاشی: ۱/۲۲۰/۱ ح ۱۳۵؛ مراجعه کنید به البرهان: ۲/۹۵/۴.

فَأَرْوِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱﴾ (این خلقت خداست؛ پس به من نشان بدهید کسانی غیر از او چه آفریده‌اند، بلکه ستمکاران در گمراهی آشکاری هستند).

این آیه به روشنی بیان می‌کند «اثر» با وجود «مؤثر» شناساننده است، و دلیل و نشانه‌ای برای آن نیست. پس دلیل و نشانه برای حق، فقط خود حق است، و اینکه «اثر» به‌عنوان «معرف» باشد نشان می‌دهد کسانی که شناخت و معرفتشان از طریق «اثر» حاصل می‌شود از معرفت خود «مؤثر» ناتوان‌اند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲﴾ (بگو به من خبر دهید، آنچه را به‌جای خدا فرامی‌خوانید به من نشان دهید چه چیزی از زمین [را] آفریده است؟ یا آن‌ها در [خلقت] آسمان‌ها مشارکتی دارند؟ اگر راست می‌گویید کتابی پیش از این، یا بازمانده‌ای از دانش نزد من آورید).

۱۱- از محمد بن یونس، از برخی یاران ما روایت شده است، ابو جعفر (علیه السلام) فرمود: «﴿كُلْ نَفْسٌ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ مَنْشُورَةٌ﴾ (هر نفس مرگ را می‌چشد و پراکنده می‌شود). بر محمد (علیه السلام) این‌طور نازل شد؛ یعنی کسی از این امت نیست مگر اینکه پراکنده می‌شود؛ مؤمنان به‌سوی نور چشم (قره عین) پراکنده خواهند شد، اما فاجران به‌سوی خوار و رسوا شدن توسط خدا پراکنده می‌شوند.»^۳

۱۲- در روایتی دیگر از او یعنی از یعقوب سراج- از ابو عبد الله (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «اصبروا: صبر کنید بر آزار به‌خاطر ما.» گفتم: "فصابروا"؟ فرمود: «در همراهی با

۱. لقمان: ۱۱.

۲. احقاف: ۴.

۳. تفسیر عیاشی: ۱/۲۳۴/۱۸۷؛ مراجعه کنید به البرهان: ۱۳۹/۴/۲.

سرپرستان علیه دشمنان.» گفتیم: «و رابطوا.» فرمود: «ایستادن همراه با امامتان؛ ﴿و اتقوا الله لعلکم تفلحون﴾ (و از خدا پروا کنید باشد که رستگار شوید).» گفتیم: این تنزیل است؟ فرمود: «بله.»^۱

۱۳- از برید، از ابو جعفر علیه السلام درباره فرمایش خداوند: «اصبروا» روایت شده است یعنی «صبر از گناهان»؛ «و صابروا» یعنی «تقیه»؛ و «رابطوا» یعنی ائمه علیهم السلام؛ سپس فرمود: «آیا می‌دانی «لبدوا ما لبدنا» یعنی چه؟ یعنی آن هنگام که ما حرکت کنیم شما حرکت کنید. ﴿و اتقوا الله ما لبدنا ربکم لعلکم تفلحون﴾ (و از خدا پروا کنید، آن گونه که ما به پروردگارتان پیوستیم، امید که رستگار شوید).» گفتیم: فدای شما شوم ما آن را «و اتقوا الله» می‌خوانیم؟ فرمود: «شما آن را این گونه می‌خوانید، و ما آن گونه می‌خوانیم.»^۲

۱۴- از ابوبصیر، از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است، گفت: آن حضرت علیه السلام می‌خواند: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مَّسْمُومٍ فَاْتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ﴾^۳ (و از زنان تا زمان مشخص هر بهره‌ای بردید مزدشان را به‌عنوان واجبی بدهید؛ و درباره توافقی که بعد از این واجب با هم داشتید حرجی بر شما نخواهد بود). فرمود: «یعنی اینکه تا زمانی مشخص آن‌ها را به همسری بگیری و سپس بعد از آن سرآمد، اتفاق جدیدی بیفتد.»^۴

۱۵- محمد بن یعقوب، از محمد، بن حسن و شخصی دیگر، از سهل بن زیاد، از علی بن حکم، از هیشم بن عروه تمیمی روایت کرده است، گفت: از ابو عبد الله علیه السلام درباره

۱. تفسیر عیاشی: ۲۳۷/۱ ح ۲۰۰؛ و مراجعه کنید به البرهان: ۱۵۲/۴/۲.

۲. تفسیر عیاشی: ۲۳۴/۱ ح ۲۰۲؛ مراجعه کنید به البرهان: ۱۵۲/۴/۲.

۳. نساء: ۲۴.

۴. تفسیر عیاشی: ۲۶۰/۱ ح ۸۷؛ مراجعه کنید به البرهان: ۲۰۶/۵/۲ و ۲۰۵/۵/۲.

فرمایش خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿فَاعْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾^۱ (پس چهره‌ها و دست‌های خود را تا آرنج بشوید). گفتیم: آیا به این صورت است؟ و از پشت دستم تا آرنج را مسح کردم. فرمود: «تنزیل آن این‌گونه نیست؛ بلکه این‌گونه است: ﴿فَاعْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ مِنَ الْمَرَافِقِ﴾ (پس چهره‌ها و دست‌های خود را از آرنج بشوید).» سپس برخاست و دست خود را از آرنج تا انگشت‌هایش شست.^۲

۱۶- از اویعنی از محمد بن یعقوب- از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از محمد بن سنان، از محمد بن مروان روایت شده است، گفت: ابو عبدالله (علیه السلام) تلاوت فرمود: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحَسَنَىٰ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾^۳ (و نیکوترین کلمه پروردگارت از روی راستی و عدل کامل شد). گفتیم: فدای شما شوم ما می‌خوانیم: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾ (و کلمه پروردگارت از روی راستی و عدل کامل شد). فرمود: «عبارت "الحسنی" در این آیه هست.»^۴

۱۷- حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۵ (به راستی فرستاده‌ای از خودتان برای شما آمد، که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است). محمد بن یعقوب گفت: از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبله، از اسحاق بن عمار، از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت شده است خداوند تبارک و تعالی این‌گونه نازل فرمود: ﴿لَقَدْ جَاءَنَا رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِنَا عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّنَا حَرِيصٌ عَلَيْنَا بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (به راستی

۱. مائده: ۶.

۲. کافی: ۲/۲۱/۳ ح/۵؛ مراجعه کنید به البرهان: ۴۰۸/۶/۲.

۳. انعام: ۱۱۵.

۴. روضة الكافی: ۱۷۰/۸ ح/۲۴۹؛ مراجعه کنید به البرهان: ۸۹/۸/۳.

۵. توبه: ۱۲۸.

فرستاده‌ای از ما برای ما آمد، که بر او دشوار است ما در رنج بیفتیم، به [هدایت] ما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است؛^۱ و در شرح آن آمده است: از عبدالله بن سلیمان، از ابوجعفر علیه السلام روایت شده است راوی این آیه را خواند: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ﴾ (به راستی فرستاده‌ای از خودتان برای شما آمد). فرمود: «من انفسنا.» راوی گفت: ﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ﴾ (رنج و سختی شما بر او گران است). فرمود: «ما عنتنا.» راوی گفت: ﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ﴾ (بر شما حریص است). امام فرمود: «علینا.» راوی گفت: ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾. امام فرمود: «بشبعتنا رثوف رحیم. سه‌چهارم قرآن از آن ما، و یک‌چهارم از آن شیعیان ماست.»^۲

در اینجا در این روایت، گویا امام باقر علیه السلام قرائت قاری را تصحیح می‌کند؛ و این از سیاق خبر، روشن و آشکار است.

۱۸- حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَقَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۳ (آیا آن کسی که بر بینه و دلیلی روشن از سوی پروردگارش است و شاهدهی از او پس از اوست، و پیش از آن کتاب موسی پیشوا و رحمتی بود؛ اینان به قرآن ایمان می‌آورند؛ و هرکس از احزاب به آن کفر ورزد وعده‌گاهش آتش است؛ پس درباره قرآن در تردید نباش که به راستی از سوی پروردگارت حق است، ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند).

از علی بن ابراهیم نقل شده است، گفت: پدرم به من گفت: از یحیی بن ابوعمران، از یونس، از ابوصیر و فضیل گفت: ابوجعفر علیه السلام فرمود: «این طور نازل شد: ﴿أَقَمَنْ

۱. البرهان: ۵۲۸/۱۱/۳.

۲. تفسیر عیاشی: ۱۲۴/۲ / ۱۶۶ ح؛ مراجعه کنید به البرهان: ۵۲۹/۱۱/۲.

۳. هود: ۱۷.

كَانَ عَلَى بَيْتَةِ مِنْ رَبِّهِ يَعْنِي رَسُولَ خَدَائِكَ - وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ﴿۱﴾ اما آن‌ها در تألیف، مقدم و مؤخر ساختند. این فرمایش امام باقر (علیه السلام): «آن‌ها در تألیف، مقدم و مؤخر ساختند» - در عمل - هنگام جمع‌آوری قرآن، و هنگام نقطه‌گذاری اعراب و نقطه‌گذاری اعجام اتفاق افتاده است. روایت شده است خلیفه، عثمان به نوشته‌های نویسندگانی که برای نسخه‌برداری از مصحف‌ها در یک مصحف واحد گماشته بود مراجعه و آن‌ها را کلمه‌به‌کلمه و حرف‌به‌حرف بررسی می‌کرد و آنچه را از روی اشتباه و فراموشی از دست داده بودند اصلاح می‌کرد. نقل شده است این فرمایش خداوند متعال «لم یتسنن» بر او عرضه شد، و او «هاء» را بعد از آن ثبت کرد «لم یتسنه»؛ و نیز این فرمایش خداوند: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِلخَلْقِ اللّٰهِ﴾ که «لام» را حذف کرد و آن را این‌گونه مقرر کرد: ﴿لَا تَبْدِيلَ لَخَلْقِ اللّٰهِ﴾.^۲

۱۹- ابن شهر آشوب: از خرکوشی در شرف المصطفی، و ثعلبی در الکشف و البیان، و فضل بن شاذان در امالی، (و این لفظ از اوست): با سندشان از جابر بن عبدالله، گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) می‌فرمود: «مردم از درخت‌های متفاوتی هستند، و من و تو از یک درخت هستیم.» سپس قرائت فرمود: ﴿وَجَبَاتٌ مِنْ أُعْتَابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَ عَيْرٌ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ﴾^۳ (و باغ‌هایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما - چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه - که با یک آب سیراب می‌گردند)؛ یعنی با پیامبر و با تو [آن‌ها سیراب می‌شوند].^۴

۱. تفسیر قمی: ص ۳۰۲؛ مراجعه کنید به: البرهان: ۴/۱۲/۸۹.

۲. الفرقان، ابن خطیب: ص ۴۰.

۳. رعد: ۴.

۴. البرهان: ۴/۱۳/۲۴۴/۱.ح.

۲۰- از حریر بن عبدالله، از کسی که او را ذکر کرد، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده است که این آیه را این چنین می‌خواند: ﴿رب اغفر لی و لولدی﴾ (پروردگارا بر من و فرزندم ببخشای)؛ یعنی اسماعیل و اسحاق.^۱

۲۱- از جابر روایت شده است، گفت: از ابوجعفر علیه السلام درباره فرمایش خدای تعالی ﴿ربنا اغفر لی و لوالدی﴾ پرسیدم؛ فرمود: «این کلمه در کتاب تصحیف شده و اشتباه نوشته شده است. منظور از آن استغفار ابراهیم علیه السلام برای پدرش به خاطر وعده‌ای بود که به او داده بود. ابراهیم گفت: ﴿رب اغفر لی و لولدی﴾ یعنی اسماعیل و اسحاق؛ و حسن و حسین به خدا سوگند پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.»^۲

۲۲- و از او یعنی از محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از عبدالله بن سلیمان، از ابوعبدالله علیه السلام روایت شده است، گفت: از ایشان درباره امام پرسیدم که آیا خدا همان‌طور که به سلیمان بن داوود فیض می‌رساند به او فیض می‌رساند؟ فرمود: «بله. چه بسا شخصی درباره مسئله‌ای از او می‌پرسید و او به وی پاسخ می‌داد، و شخص دیگری درباره همان مسئله می‌پرسید و با پاسخی متفاوت از پاسخ اولی به او پاسخ می‌داد، و سپس شخص دیگری درباره آن می‌پرسید و پاسخی متفاوت از هر دو پاسخ قبلی می‌داد.» سپس فرمود: ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۳ (این بخشش ماست پس بدون حساب ببخش یا بازدار)؛ و در قرائت علی علیه السلام به همین صورت است.^۴

۱. تفسیر عیاشی: ۲/۲۵۲/ح ۴۵؛ مراجعه کنید به البرهان: ۴/۱۳/۳۴۱.

۲. تفسیر عیاشی: ۲/۲۵۲/ح ۴۷؛ مراجعه کنید به البرهان: ۴/۱۳/۳۴۱ و ۴۴۲، و تفسیر قمی: ص ۳۴۷.

۳. ص: ۳۹.

۴. کافی: ۱/۲۷۷/ح ۳؛ البرهان: ۴/۱۴/۴۰۶ و ۴/۱۴/۴۱۰؛ بصائرالدرجات: ص ۴۲۸ و ۴۲۹/ح ۱۳؛

الاختصاص، شیخ مفید: ص ۳۰۶، و در آن آمده است «فامسک او إعطاً».

۲۳- از ابوالسفاتج، از ابوعبدالله (علیه السلام) روایت شده است که ایشان قرائت کرد: ﴿فَأَتَى اللَّهَ بَيْتَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ﴾^۱ (خدا خانه آن‌ها را از ریشه برکند)؛ یعنی خانه مکر آن‌ها را.^۲

از کلب، از ابوعبدالله (علیه السلام) روایت شده است، گفت: درباره سخن خداوند پرسیدم: ﴿فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ﴾^۳ (خدا بنیان آن‌ها را از ریشه برکند). فرمود: «نه؛ بلکه ﴿فَأَتَى اللَّهَ بَيْتَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ﴾^۴ (خدا خانه آن‌ها را از ریشه برکند)؛ و فقط یک خانه بوده است.»^۵

۲۴- از اسماعیل حریری نقل شده است، گفت: برای ابوعبدالله (علیه السلام) فرمایش خدا را خواندم: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۶ (بهراستی خدا شما را به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد، و از فحشا و منکر و ستمگری نهی می‌کند. شما را اندرز می‌دهد، باشد که متذکر شوید). فرمود: «به این صورتی که به تو می‌گویم بخوان ای اسماعیل: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ (بهراستی خدا به عدل و احسان، و دادن حق نزدیکان به آن‌ها فرمان می‌دهد).» گفتیم: فدای شما شوم، ما در قرائت زید این‌گونه نمی‌خوانیم. فرمود: «ولی ما در قرائت علی (علیه السلام) این‌گونه می‌خوانیم.»^۷

۲۵- محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل،

۱. نحل: ۲۶.

۲. تفسیر عیاشی: ۲/۲۷۹/ح ۲۰؛ مراجعه کنید به البرهان: ۴/۱۴/۴۴۳.

۳. نحل: ۲۶.

۴. نحل: ۲۶.

۵. تفسیر عیاشی: ۲/۲۷۹/ح ۲۱؛ مراجعه کنید به البرهان: ۴/۱۴/۴۴۳.

۶. نحل: ۹۰.

۷. تفسیر عیاشی: ۲/۲۸۸/ح ۶۰؛ مراجعه کنید به البرهان: ۴/۱۴/۴۷۷.

از منصور بن یونس، از زید بن جهم هلالی، از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده است: ... ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَصَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ إِيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْكِي مِنْ أُمَّتِكُمْ إِنْ مَا يُبْلُوكُمْ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾^۱ (و مانند آن [زنی] نباشید که رشته خود را پس از محکم بافتن از هم می‌گسست، تا سوگندهای خود را میان خویش وسیله تقلب سازید [به خیال این] که امامان شما از امامان دیگر پاکیزه‌ترند. جز این نیست که خدا شما را به این وسیله می‌آزماید و روز قیامت آنچه را در آن اختلاف می‌کردید قطعاً برایتان روشن می‌سازد).
گفتم: فدای شما شوم «ائمه»؟ فرمود: «بله؛ به خدا سوگند ائمه است.» گفتم: ما می‌خوانیم «أربی»؟ فرمود: «أربی دیگر چیست؟!»^۲

۲۶- علی بن ابراهیم گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب خود دید گویا میمون‌ها بر منبرش بالا می‌روند برایش گران آمد و بسیار غمگین شد. پس خداوند نازل کرد: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ لِيَعْمَهُوا فِيهَا وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾^۳ (و رؤیایی را که به تو نشان دادیم جز فتنه‌ای برای مردم قرار ندادیم تا در آن سرگردان باشند و آن را جز درختی لعنت‌شده قرار ندادیم). این گونه نازل شد؛ و آن‌ها بنی‌امیه هستند.^۴

۲۷- طبرسی: و از ابن عباس روایت شده است: ﴿أَكَادُ أُخْفِيهَا مِنْ نَفْسِي﴾ (نزدیک است آن را از طرف خود مخفی کنم)؛ و در قرائت پدرم این گونه بود. گفت: این قرائت از

۱. نحل: ۹۲.

۲. کافی: ۱۷۵/۱ و ۱۷۶/۱ ح؛ تفسیر قمی: ص ۳۶۴ و در آن آمده است: «ویحک و ما أربی»؛ و تفسیر عیاشی: ۲۹۱/۲ ح؛ البرهان: ۴/۴؛ ۴۷۹/۱۴.

۳. اسراء: ۶۰.

۴. تفسیر قمی: ص ۳۸۱؛ مراجعه کنید به البرهان: ۱۶۷/۱۵/۵.

صادق (علیه السلام) روایت شده است؛^۱ و همین قرائت را علی بن ابراهیم در فرمایش حق تعالی بیان کرده است: ﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا﴾^۲ (قطعاً آن ساعت می آید، و تقریباً آن را مخفی نگه می دارم). گفت: «من نفسی»، این گونه نازل شد. گفته شد: چگونه از طرف خودش پنهان می کند؟ گفت: آن را در غیر از وقتش قرار داده است.^۳

۲۸- درباره سخن حق تعالی: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾^۴ (و آنان که می گویند پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشن چشمان باشد و ما را پیشوایی برای پرهیزگاران بگردان). علی بن ابراهیم گفت: نزد ابو عبدالله (علیه السلام) خوانده شد؛ فرمود: «به راستی چیز بزرگی از خدا خواسته اند؛ اینکه آنان را برای متقین، امام بگرداند.» گفته شد: این چگونه است، ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: «خداوند نازل کرده است: ﴿الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْ لَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾^۵ (آنان که می گویند پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشن چشمان باشد و از پرهیزگاران برای ما امامی قرار بده).»^۶

۲۹- و از او یعنی از محمد بن یعقوب از محمد بن جمهور، از حسن بن محبوب، از ابویوب خزاز، از ابوبصیر نقل شده است، گفت: به ابو عبدالله (علیه السلام) گفتیم: ﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ (و ما را برای پرهیزگاران امام قرار بده). فرمود: «به راستی از پروردگارت چیز بزرگی درخواست کردی. به این صورت بوده است: ﴿وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ

۱. مجمع البیان: ۱۱/۷؛ مراجعه کنید به البرهان: ۱۶۷/۱۵/۵.

۲. طه: ۱۵.

۳. تفسیر قمی: ۴۱۵؛ مراجعه کنید به البرهان: ۱۶۷/۱۵/۵.

۴. فرقان: ۷۴.

۵. فرقان: ۷۴.

۶. تفسیر قمی: ۴۷۴؛ مراجعه کنید به البرهان: ۴۷۹/۱۹/۵ و ۴۸۰.

«الْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (و از پرهیزگاران برای ما امامی قرار بده)؛ و منظور از آن ما هستیم.»
 براساس این تأویل، قرائت بهتر ﴿وَاجْعَلْنَا لِمَتِّقِينَ﴾ یعنی شیعیان- اماماً است، و
 گویندگان، ائمه علیهم‌السلام هستند.^۱

در اینجا ملاحظه‌ای برای سخن صاحب این تأویل وجود دارد: اگر این قرائت، تأویلی
 برای قرائت نخست باشد، آیه این‌گونه می‌بود ﴿وَاجْعَلْنَا لِمَتِّقِينَ ائِمَّةً﴾ (و ما را برای
 پرهیزگاران امامانی قرار بده)، این هم در سطح سیاق ظاهری و هم در سطح دلالت
 است. ائمه علیهم‌السلام، امامان همه مخلوقات هستند نه فقط امام پرهیزگاران، و خلائق فقط
 براساس پیروی‌شان از ائمه علیهم‌السلام متمایز می‌گردند؛ هرکس پیروی مطیع و کوشا در
 اطاعت خدا باشد و در آن بسیار تلاش نماید پرهیزکار نامیده شده است، زیرا تصویری
 از آن پیروی‌شده پرهیزکار اصلی است. شاید سودمند باشد اشاره‌ای داشته باشیم به
 اینکه پرهیزگاران حقیقی، آل محمد علیهم‌السلام به‌طور خاص هستند، و آن‌ها «اهل وقایه»
 (اهل پرهیزکاری) هستند، اما دیگران بین «وقایه» و «علاج» در نوسان هستند، و
 پرهیزکار نامیده نمی‌شوند. تقوای یکی از مشخصه‌های عصمت است، و به همین دلیل
 علی علیه‌السلام پدر ائمه، آقای پرهیزگاران و امام پرهیزگاران نامیده شده است؛ از این‌رو در
 ترازوی سنجش، بیان قرائت ﴿وَاجْعَلْ لَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ ترجیح دارد، چرا که
 وضعیت قاری را توضیح می‌دهد. قاری از خداوند سبحان «وقایت» (پرهیزکاری) را
 طلب می‌کند، و این درخواست و طلب را هر مخلوقی می‌خواهد تا در معرض
 بیماری‌ای که قلبش را گرفتار می‌کند قرار نگیرد و حرکتش را متوقف نکند، و
 به این ترتیب نیازمند درمان و علاج نشود. شاید در حدیث وارد شده از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم:
 «تمام فرزندان آدم خطاکار هستند؛ و بهترین خطاکاران، توبه‌کنندگان هستند»^۲

۱. تأویل الآیات: ۱/۳۸۴/ح ۲۶؛ مراجعه کنید به البرهان: ۵/۱۹۰/۴۸۰.

۲. جامع الکبیر ترمذی: ۴/۲۷۳/ح ۲۴۹۹.

نشانه‌ای واضح برای این نکته باشد که بنده، ضعف خود را درک، و با استغفار و توبه خود را از آن حفظ می‌کند.

۳۰- ابن بابویه گفت: علی بن حسین بن شاذویه مؤدب، و جعفر بن محمد بن مسرور به ما گفتند: محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری به ما گفت: از پدرش، از رِیَّان بُنِ صَلْت، گفت: رضا (علیه السلام) در مجالس مأمون در مرو حاضر بود، و در مجلس او جماعتی از علمای اهل عراق و خراسان حضور داشتند، و سخنانی گفته شد؛ تا آنکه شخصی پرسید: علما گفته‌اند، پس به ما خبر بده؛ آیا خداوند عزوجل اصطفاء را در «کتاب» تفسیر کرده است؟ رضا (علیه السلام) فرمود: «"اصطفاء" را به صورت ظاهری و به غیر از باطن- در دوازده جایگاه و موضع تفسیر کرده است و نخستین آن فرمایش حق تعالی است: ﴿و انذر عشیرتک الاقربین و رهطک المخلصین﴾ (و خویشان نزدیکت و قوم مخلصت را هشدار بده). در قرائت ابی بن کعب این گونه است، و در قرآن عبدالله بن مسعود ثبت شده است؛ و این منزلتی رفیع و فضلی عظیم و شرفی عالی است، زیرا منظور خداوند عزوجل از آن «أل» است؛ پس آن را برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیان فرمود.»^۱

۳۱- و از او یعنی از ابن بابویه- محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی (رضی الله عنه) به ما گفت: عبدالعزیز به ما گفت: مغیره بن محمد به ما گفت: ابراهیم بن محمد بن عبدالرحمان ازدی گفت: قیس بن ربیع، و شریک بن عبدالله به ما گفتند: از اَعْمَش، از منهال بن عمرو، از عبدالله بن حارث بن نوفل، از علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت کرده است: وقتی نازل شد: «﴿و انذر عشیرتک الاقربین و رهطک المخلصین﴾ (و خویشان نزدیکت و قوم مخلصت را هشدار بده) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرزندان عبدالطلب را فراخواند، درحالی که آن‌ها در آن زمان چهل مرد بیشتر یا کمتر- بودند، و فرمود:

۱. عیون اخبار الرضا : ۲۰۹/۱/باب ۲۳/ح ۱؛ مراجعه کنید به البرهان: ۵۰۸/۱۹/۵ و ۵۰۹.

کدام‌یک از شما برادر و وارث و وزیر و وصی و جانشین من بعد از من در میان شما می‌شود؟ و آن را به تک‌تک آن‌ها عرضه کرد. همه آن‌ها خودداری کردند، تا آنکه علی آمد و گفت: من ای رسول خدا! فرمود: ای فرزندان عبدالطلب، این برادر و وارث و وزیر و جانشین من بعد از من در میان شماست. آن جماعت برخاستند درحالی‌که به یکدیگر می‌خندیدند و می‌گفتند: ای ابوطالب، به تو فرمان داد از این پسر بچه حرف‌شنوی داشته باشی و از او پیروی کنی.»^۱

همین روایت از طریق علی بن ابراهیم نیز روایت شده است، گفت: نازل شد ﴿رَهْطَك مِنْهُمْ الْمَخْلَصِينَ﴾ (قوم مخلصت از آن‌ها)^۲ و از محمد بن عباس نیز روایت شده است.^۳

۳۲- در قرائت عبدالله بن مسعود آمده است: ﴿وَ انذِرْ عَشِيرَتَكَ الْاقْرَبِينَ وَ رَهْطَكَ الْمَخْلَصِينَ مِنْهُمْ﴾ (و خویشان نزدیکت، و قوم مخلصت از آن‌ها را هشدار بده). این قرائت از ابوعبدالله علیه السلام نیز روایت شده است؛^۴ همچنین آن را علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده است.^۵

تَعَلَّبَى عليه السلام آن را در تفسیرش آورده و گفته است: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را انذار کرد و فرمود: ای فرزندان عبدالطلب، من از طرف خداوند سبحان هشداردهنده به شما، و بشارت‌دهنده به چیزی هستم که یکی از شما می‌آورد؛ من دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام؛ پس تسلیم شوید و از من اطاعت کنید تا هدایت یابید. چه کسی [از شما] با من

۱. علل الشرائع: ۱/۱۶۹/۱ باب ۱۳۳/ح ۲؛ مراجعه کنید به البرهان: ۵/۱۹/۵۰۹.

۲. تفسیر قمی: ۴۸۱؛ مراجعه کنید به البرهان: ۵/۱۹/۵۱۲.

۳. تأویل الآیات: ۱/۳۹۵/ح ۲۱؛ مراجعه کنید به البرهان: ۵/۱۹/۵۱۲.

۴. مجمع‌البیان: ۷/۲۶۰؛ مراجعه کنید به البرهان: ۵/۱۹/۵۱۳.

۵. تفسیر قمی: ۴۸۱؛ مراجعه کنید به البرهان: ۵/۱۹/۵۱۴.

برادری می‌کند، و مرا یاری می‌دهد، و دوست و وصی بعد از من می‌شود، و جانشین و خلیفه من در اهل بیت من می‌شود، و دین مرا ادا می‌کند؟ آن جماعت سکوت کردند. پیامبر (ص) آن را سه بار تکرار کرد، و هر مرتبه جماعت سکوت کردند، ولی علی گفت: «من.» پیامبر (ص) فرمود: «تو همانی.» آن جماعت برخاستند درحالی که به ابوطالب می‌گفتند: از پست پیروی کن. به تو چنین دستور داده شد.^۱

پس خلیفه و جانشین بعد از پیامبر (ص)، علی (علیه السلام) است، و وصی محمد (ص) علی (علیه السلام) است؛ و حق سبحان به اطاعت از تمام گفته‌های فرستاده‌اش (ص) فرمان می‌دهد. بنابراین مسلمانان بعد از رسول خدا (ص) باید قرآن را از علی (علیه السلام) -جانشین رسول خدا (ص)- دریافت کنند، و قرائت و تفسیر و تأویل را از او بگیرند.

۳۳- بخاری در صحیح خود در کتاب «التفسیر» آورده است: «سوره تبت یدا ابی لهب»؛ از سعید بن جبیر، از ابن عباس (رضی الله عنهما)، گفت: «وقتی این آیه نازل شد ﴿و انذر عشیرتک الاقربین و رهطک المخلصین منهم﴾ (و خویشان نزدیکت، و قوم مخلصت از آنها را هشدار بده) رسول خدا (ص) بیرون رفت تا آنکه از کوه صفا بالا رفت...»^۲

۳۴- محمد بن یعقوب: از احمد بن ادريس و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از عیسی بن هشام، از عبدالله بن سلیمان، از ابو عبدالله (ص) روایت کرده است، گفت: از ایشان درباره امام پرسیدم که آیا خدا همان طور که به سلیمان بن داوود فیض می‌رساند به او فیض می‌رساند؟ فرمود: «بله. چه بسا شخصی درباره مسئله‌ای از او می‌پرسید و او به وی پاسخ می‌داد، و شخص دیگری درباره همان مسئله می‌پرسید و با پاسخی متفاوت از پاسخ اولی به او پاسخ می‌داد، و سپس شخصی دیگری درباره

۱. الکشف و البیان ثعلبی: ۱۸۲/۷؛ مراجعه کنید به شواهد التنزیل حسکانی: ۴۲۱/۱.

۲. الجامع المسند الصحیح: ۱۷۹/۶.

آن می‌پرسید و پاسخی متفاوت از هر دو پاسخ قبلی می‌داد.» سپس فرمود: «﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۱ (این بخشش ماست پس بدون حساب ببخش یا بازدار)؛ و در قرائت علی علیه السلام به این صورت است.» گفتیم: خدا شما را اصلاح کند، وقتی به آن‌ها چنین پاسخ‌هایی می‌داد آیا «امام» آن‌ها را می‌شناخت؟ فرمود: «سبحان الله، آیا نشنیده‌ای خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾^۲ (به‌یقین، در این، عبرت‌ها برای هوشیاران است)؛ و آن‌ها اتمه علیه السلام هستند. ﴿وَإِنَّهَا لَیْسَیْلٌ مُّقْتَدِمٌ﴾ (و قطعاً آن، بر سر راهی است پابرجا) که هرگز از آن خارج نمی‌شود...»^۳

۳۵- ابن بابویه، گفت: علی بن ابراهیم بن هاشم به ما گفت: از پدرش، از علی بن محمد، از حسین بن خالد، از ابوالحسن علی بن موسی الرضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرد، فرمود: «... و این سخن خداوند عزوجل است: ﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾^۴ (پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم جز جنبنده‌ای از زمین که عصای او را می‌خورد از مرگ او آگاه نگردانید. پس چون [سلیمان] فرو افتاد برای جنیان روشن گردید اگر غیب می‌دانستند در آن عذاب خفت‌آور [باقی] نمی‌ماندند.» سپس صادق علیه السلام فرمود: «این آیه این‌گونه نازل نشد، بلکه چنین نازل شد: ﴿فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْأَنْسُ أَنَّ الْجِنَّ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾ (پس چون [سلیمان] فرو افتاد انسان‌ها دانستند اگر جنیان غیب می‌دانستند در آن عذاب خفت‌آور [باقی]

۱. ص: ۳۹.

۲. حجر: ۷۵.

۳. اصول کافی: ۱/۴۹۷/۱ ح ۱۱۸۴؛ مراجعه کنید به البرهان: ۶/۲۰/۱۴۹.

۴. سبأ: ۱۴.

نمی ماندند.)^۱

در اینجا نکته‌ای در این قرائت هست که نشان می‌دهد خطاب آیه متوجه انسان‌هایی است که می‌پندارند جنیان غیب می‌دانند، و این بیان از سوی خداوند سبحان می‌آید و این حقیقت را آشکار می‌کند که جنیان غیب نمی‌دانند.

۳۶- علی بن ابراهیم گفت: محمد بن همام به ما گفت: جعفر بن محمد فزاری به ما گفت: از حسن بن علی لؤلؤی، از حسن بن ایوب، از سلیمان بن صالح، از مردی، از ابوبصیر، از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت شده است، گفت: گفتیم: ﴿هَذَا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ﴾ (این کتاب ماست که علیه شما به حق سخن می‌گوید)؟ فرمود: «کتاب سخن نگفته و هرگز نخواهد گفت، بلکه رسول خدا (ص) سخن‌گوی کتاب است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿هَذَا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ﴾ (این کتاب ماست که علیه شما به حق به سخن درمی‌آید).» گفتیم: ما آن را این‌گونه نمی‌خوانیم. فرمود: «به خدا سوگند جبرئیل (علیه السلام) آن را این‌گونه بر رسول خدا (ص) نازل کرد؛ و این از جمله عباراتی است که از کتاب خدا تحریف شده است.»^۲

فیض کاشانی در تفسیر خود پس از آوردن این خبر توضیح داده، می‌گوید: «به نظر می‌رسد امام (علیه السلام) یُنطِقُ خوانده است، با ضمه یاء و فتح طاء.»^۳ آنچه فیض کاشانی بیان می‌کند قابل قبول است؛ زیرا امکان ندارد امام (علیه السلام) فعل را دوباره با همان ساختار شناخته‌شده‌اش تکرار کند، و توضیح امام (علیه السلام) نشان می‌دهد با ساختار فعل معلوم نخوانده است، و تکرار دوباره آیه با همان صورت نشان می‌دهد تغییر در فعل از ساختار معلوم به ساختار مجهول ایجاد است.

۱. عیون اخبار الرضا : ۲۳۹/۱ و ۲۴۰/ح ۲۴؛ مراجعه کنید به البرهان: ۳۲۷/۲۰/۶ و ۳۲۸.

۲. تفسیر قمی: ۶۳۶؛ مراجعه کنید به البرهان: ۱۸۱/۷/۲۵.

۳. تفسیر صافی فیض کاشانی: ۹/۵.

۳۷- محمد بن یعقوب از عده‌ای از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان دیلمی مصری، از پدرش، از ابوصیر، از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است، گفت: گفتیم: ﴿هُذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ﴾ (این کتاب ماست که علیه شما به حق سخن می‌گوید)؟ فرمود: «کتاب سخن نگفته و هرگز نخواهد گفت، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن‌گوی کتاب است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿هُذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ﴾ (این کتاب ماست که علیه شما به حق به سخن درمی‌آید).» گفتیم: ما آن را این‌گونه نمی‌خوانیم. فرمود: «به خدا سوگند جبرئیل علیه السلام آن را این‌گونه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد؛ ولی این از جمله عباراتی است که از کتاب خدا تحریف شده است.»^۱

۳۸- ابو عبدالله علیه السلام این آیه را این‌گونه خواند: «﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ و سلطتم و ملکتم أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾^۲ (پس آیا امید دارید اگر روی برگردانید و بر زمین پادشاهی و حکومت کنید، در زمین فساد کنید و از خویشان خود ببرید؟). این آیه دربارهٔ پسرعموهای ما بنی‌امیه نازل شد، و خداوند متعال دربارهٔ آن‌ها می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ * أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ﴾ (قرآن فیکضوا ما علیهم من الحق اَّم عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا)^۳ (آن‌ها کسانی هستند که خدا لعنتشان کرده است؛ پس آن‌ها را لال گرداند، و چشمانشان را نابینا کرد * آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند تا آنچه از حق بر عهده‌شان است ادا کنند؟! یا بر قلب‌ها قفل‌ها نهاده شده است؟!))^۴

۳۹- و از او آنچه به‌صورت مرفوع از ابوعمیر، از حماد بن عیسی، از محمد حلبی روایت

۱. روضة الکافی: ۴۷/۸ و ۴۸/ح ۱۱؛ مراجعه کنید به البرهان: ۱۸۱/۷/۲۶ و ۱۸۲.

۲. محمد: ۲۲.

۳. محمد: ۲۳ و ۲۴.

۴. تأویل الآیات: ۵۸۸/۲ و ۵۸۹/ح ۱۶؛ مراجعه کنید به البرهان: ۲۲۴/۷/۲۶.

شده است، گفت: ابو عبد الله (علیه السلام) فرمود: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ و سلطتم و ملکتم أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ»^۱ (پس آیا امید دارید اگر روی برگردانید و بر زمین پادشاهی و حکومت کنید، در زمین فساد کنید و از خویشان خود ببرید؟). فرمود: «این آیه دربارهٔ پسرعموهای ما بنی امیه و بنی عباس- نازل شده است.» سپس فرمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ عَنِ الدِّينِ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ عَنِ الوصی» (آن‌ها کسانی هستند که خدا لعنتشان کرد و آنها را از [شرح و بیان] دین لال، و چشمانشان را از [دیدن] وصی نابینا کرد). سپس خواند: «إِنَّ الَّذِينَ إِزْدُؤَا عَلَيَّ أَذْبَارَهُمْ بَعْدَ و لایة علی مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَى لَهُمْ» (کسانی که بعد از ولایت علی، پس از آنکه هدایت برایشان روشن شد به گذشتهٔ خود بازگشتند شیطان برای آن‌ها آراسته و به آن‌ها املا کرده است) و سپس قرائت فرمود: «وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا بَوَالیة علی زَادَهُمْ هُدًى حَيْثُ عَرَفَهُمُ الْاِئْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْقَائِمِ وَ اَنَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» (و کسانی که به ولایت علی هدایت یافتند بر هدایت آن‌ها افزود تا آنجا که امامان بعد از او و قائم را به آنان شناساند، و تقوایشان را به آنان عطا فرمود)؛ یعنی ثواب تقوایشان را- که امان از آتش است- به آن‌ها داد.» و امام (علیه السلام) فرمود: «و فرمایش حق تعالی: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» (و بدان خدایی جز الله نیست، و از گناه خودت و برای مؤمنان طلب آمرزش کن) و آن‌ها علی (صلوات الله علیه) و یارانش (و زنان مؤمن)، خدیجه و همدم‌های او هستند.» و امام (علیه السلام) فرمود: «و فرمایش حق تعالی: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ فِي عَلِيٍّ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بِالْهَمِّ» (و آنان که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و به آنچه دربارهٔ علی بر محمد نازل شد ایمان آوردند، و آن حقی از طرف پرورگارشان است،

بدی‌هایشان را پوشاند و امرشان را اصلاح کرد.)» و سپس فرمود: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بولاية علي يَمْتَعُونَ بدنياهم يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾ (و کسانی که به ولایت علی کافر شدند از دنیای خود بهره می‌برند و می‌خورند همان‌طور که چهارپایان می‌خورند، و آتش، جایگاهشان است)؛ سپس امام علیه السلام فرمود: «﴿مثل الجنة التي وعد المتقون﴾ (مثل بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده است) آن‌ها آل محمد و شیعیانشان هستند.» سپس فرمود: «ابوجعفر علیه السلام فرمود: اما این فرمایش حق تعالی: ﴿فِيهَا أَنْهَارٌ﴾ (در آن، رودهایی است)، آن رودها مردان هستند؛ و این فرمایش: ﴿مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ﴾ (از آبی غیر چرکین) این به‌صورت باطنی، علی علیه السلام است؛ و این سخن حق تعالی: ﴿وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ﴾ (و رودهایی از شیر که طعم و مزه‌شان تغییر نمی‌کند)، امام علیه السلام است؛ این فرمایش: ﴿وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾ (و رودهایی از شراب که لذتی برای نوشندگان است)، علم آنان است که شیعیانشان از آن لذت می‌برند؛ و از مردان به‌صورت مجاز- با کنیه رودها نام برده شده است؛ یعنی صاحبان رودها؛ و مانند آن ﴿وَأَسَالُ الْقَرْيَةِ﴾ (از شهر بپرس) است. ائمه علیهم السلام صاحبان بهشت و مالکین آن هستند.» سپس امام علیه السلام فرمود: «و اما این فرمایش: ﴿وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ (و بخشایشی از طرف پروردگارشان)، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ یعنی هرکس ولایت امیرالمؤمنین را داشته باشد مغفرت از آن اوست؛ از این رو می‌فرماید: ﴿وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ (و بخشایشی از طرف پروردگارشان.)» سپس امام علیه السلام فرمود: «اما این فرمایش حق تعالی: ﴿كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ﴾ (مانند کسی که در آتش جاودانه است)؛ یعنی آیا پرهیزکاران مانند کسانی هستند که در ولایت دشمن آل محمد جاودانه وارد می‌شوند؟ و ولایت دشمن آل محمد، همان آتش است که هرکس واردش شود وارد آتش می‌گردد. سپس خدای سبحان از آنان خبر داده است: ﴿وَسَقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَائِهِمْ﴾ (و از آبی داغ

نوشانده شدند و احشای آن‌ها متلاشی گردید.)^۱

۴۰- علی بن ابراهیم گفت: نازل شد: ﴿و جئناك سكرة الحق بالموت﴾ (و مستی حق، مرگ را آورد).^۲ و طبرسی مانند آن را روایت کرده و گفته است: این قرائت سعید بن جبیر و طلحه است؛ و آن را یاران ما از ائمه هدایت (علیهم السلام) روایت کرده‌اند.^۳

۴۱- علی بن ابراهیم گفت: محمد بن احمد بن ثابت به ما گفت: حسین بن محمد بن سماعه، و احمد بن الحسن قزاز به ما گفتند: هر دو از صالح بن خالد، از ثابت بن شریح، گفت: ابان بن تغلب به من گفت: از عبدالاعلی ثعلبی روایت کرد (و من تصور نمی‌کنم آن را جز از عبدالاعلی شنیده باشم) و گفت: ابو عبدالرحمان سلمی به من گفت: علی (علیه السلام) واقعه را برای آن‌ها خواند: ﴿و تجعلون شکرکم انکم تکذبون﴾ (و شکر خود را دروغ‌پردازی‌تان قرار می‌دهید)؛ و وقتی رفت گفت: «من دانستم برخی خواهند گفت این‌طور خوانده نشده است. من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم این‌طور می‌خواند و وقتی بر آن‌ها باران می‌بارید می‌گفتند: به خاطر طلوع فلان ستاره یا غروب فلان ستاره بر ما باران بارید؛ پس خداوند بر آن‌ها نازل کرد: ﴿و تجعلون شکرکم انکم تکذبون﴾ (و شکر خود را دروغ‌پردازی‌تان قرار می‌دهید).»^۴

۴۲- علی بن ابراهیم گفت: علی بن حسین به ما گفت: از احمد بن ابو عبدالله، از پدرش، از ابنِ ابی عمیر، از ابوبصیر، از ابو عبدالله (علیه السلام) درباره سخن خدای متعال: ﴿و تجعلون

۱. تأویل الآیات: ۵۸۵/۲ تا ۵۸۷/ح ۱۳؛ مراجعه کنید به البرهان: ۲۶/۷ و ۲۲۵ و ۲۲۶.

۲. تفسیر قمی: ص ۶۶۱؛ مراجعه کنید به البرهان: ۲۶/۷ و ۲۹۱.

۳. مجمع البیان: ۱۸۱/۹.

۴. تفسیر قمی: ص ۶۸۴ و ۶۸۵؛ مراجعه کنید به البرهان: ۲۷/۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹.

۵. «نوء»: سقوط ستاره از منازل در مغرب، همراه با فجر و طلوع معادل آن از شرق که در همان ساعت روبه‌روی آن است در هر شب تا روز سیزدهم ... و اعراب باران‌ها و بادها و گرما و سرما را به این‌ها نسبت می‌دادند. (تاج اللغة و صحاح العربیة: ص ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶، ماده نوأ)

رزقکم انکم تکذبون ﴿ (و نصیب خود را فقط تکذیب آن قرار می‌دهید) فرمود: « بلکه آیه این‌گونه است: ﴿و تجعلون شکرکم انکم تکذبون﴾ (و شکر خود را دروغ‌پردازی‌تان قرار می‌دهید).»^۱

۴۳- گفت: و آنچه از محمد برقی، از عبدالرحمان بن سالم اشل روایت شده است آن را تأیید می‌کند. گفت: به ابو عبدالله علیه السلام گفته شد: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِیَ اللَّهُ وَ مَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا﴾^۲ (بگو به من خبر بدهید اگر خدا مرا و هرکه را با من است هلاک کند یا مورد رحمت قرار دهد)؟ امام علیه السلام فرمود: «خداوند این‌گونه نازل نکرد؛ خداوند بر آن نیست که پیامبرش و کسانی را که با او هستند هلاک کند؛ بلکه چنین نازل کرد: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَکُمُ اللَّهُ وَ مَنْ مَعَكُمْ وَ نَجَانِیَ وَ مَنْ مَعِیَ فَمَنْ یُحِیِّرِ الْکَافِرِیْنَ مِنْ عَذَابِ أَلِیْمٍ﴾ (بگو به من خبر بدهید اگر خدا شما را و هرکه را با شماست هلاک کند، و مرا و هرکه را با من است نجات دهد، چه کسی کافران را از عذاب دردناک در پناه خواهد گرفت).»^۳

۴۴- علی بن ابراهیم گفته است: حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ * بِأَیْکُمْ الْمَفْتُونُ﴾ (خواهید دید و آن‌ها خواهند دید * که کدامتان دچار فتنه و بلا شده‌اید): «﴿بأیکم تفتنون﴾ (کدامتان دچار فتنه و بلا می‌شوید)؛ این‌گونه درباره بنی‌امیه نازل شد.»^۴

۴۵- ابوعلی طبرسی از ابو جعفر علیه السلام و ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است: ﴿وَ إِذَا الْمَوْدَةَ سَأَلْتُ﴾ (و وقتی از دختران پرسیده شود) با فتح میم و واو؛ و از ابن عباس نیز روایت

۱. تفسیر قمی: ص ۶۸۵؛ مراجعه کنید به البرهان: ۲۷/۷ / ۲۹.۴۲۹.

۲. ملک: ۲۸.

۳. تأویل الآیات: ۷۰۷/۲ / ۱۱؛ مراجعه کنید به البرهان: ۲۹/۸ / ۷۹.

۴. تفسیر قمی: ص ۷۱۵؛ مراجعه کنید به البرهان: ۲۹/۸ / ۷۹.

کرده است.^۱

۴۶- سُلیم گفت: از محمد بن ابوبکر پرسیدم: آیا علی (علیه السلام) محدث است؟ گفت: بله. گفتیم: آیا فرشتگان با امامان صحبت می‌کنند؟ فرمود: آیا نخوانده‌ای: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدَّثٍ﴾ (و ما پیش از تو هیچ فرستاده یا پیامبری یا محدثی نفرستادیم). گفتیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) محدث بود. گفت: بله؛ و فاطمه محدثه بود، ولی نبی نبود.^۲

۴۷- از موسی بن جعفر بن وهب بغدادی، از علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از ابوحمزه ثمالی روایت شده است، گفت: من و مغیره بن سعید در مسجد نشسته بودیم که حکم بن عتیبه آمد و گفت: از ابو جعفر (علیه السلام) حدیثی را شنیدم که هرگز از او نشنیده بودم. از او درباره آن حدیث پرسیدیم ولی او نخواست خبر بدهد. پس به محضر ایشان وارد شدیم و گفتیم: حکم بن عتیبه نزد ما آمد و گفت حدیثی را از شما شنیده است که پیش از آن هرگز نشنیده است، و هیچ کس دیگری نیز آن را از شما شنیده است. از او خواستیم به ما خبر بدهد ولی او خودداری کرد. سپس امام (علیه السلام) فرمود: «بله، ما علم علی (علیه السلام) را در آیه‌ای از کتاب خداوند عزوجل یافتیم ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدَّثٍ﴾ (و ما پیش از تو هیچ فرستاده یا پیامبری یا محدثی نفرستادیم). گفتیم: ولی به این صورت نیست. فرمود: «این آیه در کتاب علی این گونه است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدَّثٍ إِلَّا إِذَا تَمَّتْ أَلْفَى الشَّيْطَانُ فِي أَمْنِيَّتِهِ﴾^۳ (و پیش از تو رسول یا نبی یا محدثی نفرستادیم مگر آنکه

۱. مجمع البیان: ۲۱۰/۱۰؛ مراجعه کنید به البرهان: ۲۲۰/۲۹/۸ و ۲۲۱ و ۲۲۲؛ تفسیر قمی: ص ۷۴۱.

۲. البرهان: ۲۸۹/۳۰/۸.

۳. حج: ۵۲.

هرگاه چیزی آرزو می‌کرد شیطان در آرزویش القا می‌کرد).^۱

۴۸- همچنین علی بن ابراهیم گفت: ... ابو عبدالله علیه السلام قرائت کرد: ﴿و العصر، ان الانسان لفي خسر، و انه فيه الى آخر الدهر، الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصلوا بالحق و تواصلوا بالصبر و اتمروا بالتقوى، و اتمروا بالصبر﴾ (و سوگند به عصر، به راستی انسان در خسران و زیانکاری است، و او تا پایان روزگار در آن است، مگر کسانی که ایمان آوردند و نیکوکار شدند، و به حق توصیه کردند و به صبر توصیه کردند، و برای تقوا جمع شدند، و برای صبر جمع شدند).^۲

به‌طور خلاصه برای پژوهشگر روشن شد حروفی که قرائتشان از ائمه اهل بیت معصوم علیهم السلام روایت شده است منطبق بر منظومه‌ای دلالتی است که قرآن و سنت به‌وضوح آن را بیان کرده‌اند، و درباره این دسته‌بندی سه‌گانه درباره حروف قرائت شده که بیان شد باید گفت: مبحث اول بر رکن «دلیل» یا «زبان سخن‌گو» منطبق می‌شود که همان رکنی است که این پژوهش روشن کرد در معرض غفلت واقع شده است، یا شاید پژوهشگران به اهمیت آن توجه نکرده‌اند. رکن دوم «لفظ» (دال) است، و مبحث دوم چگونگی تعامل ائمه علیهم السلام را با لفظ در قرائتشان روشن کرده است، و اینکه آن‌ها در این عرصه عملاً هیچ رقیبی ندارند، و آن‌ها هنگام قرائت «لفظ» درباره آن لفظ، احتمال معانی و دلالت‌های مختلف را مطرح نمی‌کنند، بلکه آن‌ها دلالت آن را به دریافت‌کننده می‌شناسانند، به‌گونه‌ای که آن را از ساحت ظن و احتمال به‌دور قرار می‌دهد؛ یعنی تکلیف آن‌ها در بیان، در واقع محکم کردن و بیان متشابه است؛ و شکی نیست «تشابه» در فهم، در سطح شناخت دلالت لفظ قرار می‌گیرد و در غیر آن واقع نمی‌شود؛ زیرا آنچه در برابر دریافت‌کننده قرار دارد «لفظ» است؛ اما «معنا» همان چیزی است که نظریه‌پردازی‌ها درباره‌اش دچار اختلاف شدند؛

۱. الاختصاص : ص ۲۸۷.

۲. تفسیر قمی: ص ۷۶۷؛ مراجعه کنید به البرهان: ۸/۳۰/۳۸۱.

برخی از این نظریه‌ها دلالت به معنا را اعتباری (تصادفی و قراردادی) در نظر گرفتند، و عده‌ای آن را به صورت «قصدی» در نظر گرفتند. این پژوهش با دلیل متنی (نظری) و عملی (تطبیقی) ثابت می‌کند دلالت به معنا، به صورت زبانی بیانی^۱ است.

اما مبحث سوم بر رکن سوم یعنی معنی (مدلول) - منطبق است، و اهل بیت (علیهم السلام) بیانی کافی و وافی را برای این رکن از طریق حروفی که خوانده‌اند ارائه کرده‌اند، و از طریق این حروف، علم آنان (علیهم السلام) به محکمی که به مدلول تعلق می‌گیرد روشن می‌شود. از نظر عموم مردم - از آنجا که دریافت‌کننده قرآن هستند - معنا، گمانی و ظنی است؛ از این رو گفته شده است: صدور قرآن قطعی، و دلالتش ظنی است تا روشن شود کسانی که در عرصه بیان مدلول آیات فعالیت می‌کنند علمی بیش از ظن و گمان ندارند؛ در حالی که می‌بینیم وضعیت ائمه (علیهم السلام) به طور کامل متفاوت است؛ چراکه «معنی» (مدلول) در هر سه سطح خود نزد آن‌ها محکم است؛ چه در سطح قرائت و این نکته‌ای است که قرائت حروف وارد شده از آن‌ها (علیهم السلام) آن را اثبات کرده است - چه در سطح تفسیر و این نکته‌ای است که مردم در زمان و مکان خاصی به آن نیاز دارند - و چه سطح تأویل، که همان بیان حقیقت معانی و دلالت قرآن است؛ همان دلالتی که به خاطر آن، کتاب، هدایتی است به آنچه استوارتر (اقوم) است.

پایان

علم قرائت‌ها بر مبنا و اساسی تکیه دارد، و بیان و یادآوری این مبنا خالی از فایده نیست؛ زیرا «قرآن» کتابی است گفته‌شده و شنیده‌شده، نه کتابی ساکت و خوانده شده؛ و همه قرائت‌ها بدون هیچ استثنایی- بر این پایه و اساس عمل کرده‌اند؛ چه به آن تصریح کرده باشند و چه تصریح نکرده باشند؛ فقط عاملی که وجه تمایزی واضح میان قرائت‌های عامه و قرائت ائمه اهل بیت علیهم‌السلام ایجاد کرده، روش قرائت است. بله، قرائت‌ها بر اساس اینکه نطقی شنیده‌شده هستند شروع شدند، ولی این «نطق» مستند به مکتوبی خوانده‌شده و ساکت بود. قرائت‌ها مبتنی بر نسخه عثمانی مصحف‌ها هستند؛ به این معنا که قاریان هفت‌گانه یا ده‌گانه از طریق شنیداری آن‌ها را دریافت نکرده‌اند، بلکه قرائت‌های خود را از مصحف‌هایی نوشته‌شده و خالی از نقطه‌گذاری اعجام و اعراب دریافت کردند، درحالی که قرائت اهل بیت علیهم‌السلام شنیداری و به‌صورت متصل از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امام گوینده‌اش است؛ به همین دلیل در قرائت اهل بیت علیهم‌السلام عبارت‌هایی مثل «این‌گونه نازل شد» یا «این تنزیل است» بسیار دیده می‌شود، و در نقطه مقابل، ما چنین تعبیراتی را در قرائت‌های عامه مشاهده نمی‌کنیم.

با تکیه بر این وجه تمایز، قرائت اهل بیت علیهم‌السلام با تمرکز بر ادای معانی با استفاده از الفاظ آمده، و دیدگاه خود را فقط به الفاظ قرآن و چگونگی ادای آن‌ها منحصر نکرده است؛ بلکه از «الفاظ» وسیله‌ای برای ادای معانی ساخته است که به‌وسیله آن، ابهام برطرف، و درباره متشابه حکم می‌شود، و دانش و معرفت در آن محقق می‌گردد. پس روش ادای این دو قرائت با توجه به وجه اختلاف آن‌ها، اندوخته و بهره‌های فراوانی برای تحقیق علمی ایجاد کرده است. هرکدام از این قرائت‌ها چه قرائت عامه، و چه قرائت اهل بیت علیهم‌السلام همان بُعدی را که به آن چشم دوخته است از محتوا غنی کرده است. چه بسا این پژوهش با بررسی‌هایی که روی قرائت اهل بیت علیهم‌السلام انجام داده است برخی جنبه‌هایی را روشن کرده باشد که خصوصیتی را برای آن در میان قرائت‌ها ایجاد کرده است؛ و با توجه به وجه تمایز میان این

دو قرائت، این پژوهش به نتایجی دست یافته است که از جمله مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

اول: قرائت اهل بیت علیهم‌السلام یک پیاده‌سازی عملی برای حدیث مشهور ثقلین در میان امت برشمرده می‌شود، و به این ترتیب تطبیقی عملی برای آیه «حفظا» می‌شود که در سوره حجر آمده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱ (به راستی ما قرآن را نازل کردیم، و ما قطعاً حفظ‌کننده‌اش هستیم).

دوم: این قرائت به «شنیده‌ها» (مسموع) تکیه دارد، و مبتنی بر «مکتوب بر صحیفه‌ها» نیست؛ و این خصوصیت نشان می‌دهد این قرائت به مشخصه قرائت سنت شده پایبند است، و به این ترتیب این حقیقت را که جایگاه حفظ قرآن، سینه‌هاست نه صحیفه‌ها، آشکار می‌کند.

سوم: این قرائت شاید دیدگاه جدیدی را برای «دلالت» آشکار کرده باشد؛ زیرا از نظریه «اعتباط» بهره برده است تا نشان دهد ارتباط میان «دال و مدلول» از نوع تصادفی نیست؛ بلکه «تصادفی بودن» که «دال» از خود بروز می‌دهد به این صورت است که چیزی متشابه است که هیچ راهی برای محکم کردنش وجود ندارد، مگر با «زبان گویا به آن»؛ و از سوی دیگر از نظریه «لفظی بودن» (قصدیت) بهره برده است تا نشان دهد این قصدیت به آن صورتی که نظریه مبتنی بر لفظ به تصویر می‌کشد نیست و این طور نیست که در «عبارت» (لفظاً)، قصد شده باشد؛ بلکه «دال و مدلول» دو چهره از شیء واحد هستند، و این نظریه جدید آشکار کرده است «قصد» را «زبان سخن‌گو» روشن می‌کند، و او «دلیل» پیونددهنده میان «مدلول پنهان» با «دال ظاهر» است.

چهارم: همچنین قرائت اهل بیت علیهم‌السلام روشن کرده است دو دسته از دلالت‌ها وجود دارند

که یکدیگر را پشتیبانی می‌کنند؛ «دلالت قولی» (دلالت گفتاری) که بر محور «زبان سخن گو» می‌چرخد، و «دلالت فعلی» (دلالت عملی) که در حرکت «زبان سخن گو» و تأثیر آن در واقعیت آشکار می‌شود؛ و هردوی این دلالت‌ها در شخص معصوم با یکدیگر جمع شده‌اند. و هیچ کدام با دیگری مخالفت نکرده است؛ برخلاف دیگر خلائق که نزد آن‌ها هر کدام از این دلالت‌ها با دیگری متفاوت است. هر کسی معصوم نباشد کلامش از عملش قاصر است، و چه بسا عملش از کلامش قاصر باشد، و این دو دلالت جز در شخص معصوم (علیه السلام) با یکدیگر مطابقت ندارند؛ به طوری که سخن معصوم همان عملش، و عمل او همان سخنش است.

پنجم: این قرائت سه قضیه بسیار مهم را برآورده کرده است؛ از جمله اعتقاداتی که با حدیث ثقلین انسجام و هماهنگی دارند و نیز قضایایی که با بیان امور زبانی ارتباط دارند که در «دیدگاه نخست» روشی برای پرداختن به آن‌ها بنیان نهاده است؛ و نکته مهم دیگر این است که این قرائت، چیزهایی را که در «دیدگاه دیگر» متشابه باقی مانده، محکم کرده است؛ به این ترتیب این قرائت، ترجمه‌ای عملی برای فرمایش حق تعالی است: ﴿مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ (پاره‌ای از آن، آیات محکم [= صریح و روشن] هستند. آن‌ها اساس کتاب‌اند؛ و [پاره‌ای] دیگر متشابهات‌اند).

ششم: این قرائت روشی را آشکار کرده که در «قرائت نخست» وجود نداشته است؛ اینکه قاریان این قرائت تصریح می‌کنند این قرائت همان تنزیل است. یا این‌گونه نازل شد، یا جبرئیل (علیه السلام) آن را این‌گونه نازل کرد؛ و این‌ها تعبیرهایی هستند که ما هرگز آن‌ها را در «مکتب نخست» ملاحظه نمی‌کنیم؛ و شاید این یکی از مشخصه‌های مهم در این قرائت برشمرده می‌شود.

هفتم: این قرائت «منظومه‌ای دلالتی» را آشکار کرده است که به وسیله آن از عرصه آرای متنازع خارج می‌شود؛ زیرا این قرائت، حد میانی مورد غفلت قرار گرفته میان دو رکن دلالت را آشکار کرده است: «دال ظاهر» تراوش یافته از مدلول، و «مدلول باطن پنهان»

که دال ظاهر از آن تراوش یافته است؛ به این ترتیب نظام دلالتی براساس این قرائت، به یک نظام قانونمند روشن تبدیل شده است: «دال ظاهری که با زبانی معین نقل می‌شود تا به مدلولی یقینی، راهنمایی و هدایت کند؛ درحالی که این نظام در مکتب دیگر به این صورت است: دلالت عبارت است از «دالی ظاهری» که عرف بر آن حکم می‌راند و به «مدلولی ظنی» اشاره دارد؛ به همین دلیل در این دیدگاه چنین شایع شده است که قرآن قطعی‌الصدور و ظنی‌الدلاله است. شاید کسی بپرسد: چگونه قرآن قطعی‌الصدور و درعین حال ظنی‌الدلاله است؟! آیا نباید صدور آن قطعی باشد، و در بیان دلالتش به صورت یقینی تأثیر بگذارد؟! همان طور که باور به ظنی‌الدلاله بودنش، کتاب هدایت بودن قرآن را نفی می‌کند. «هدایت» ثمره ظن و گمان نیست، بلکه ثمره و میوه قطعیت و یقین است. آن‌ها چگونه متوجه نبوده‌اند که این قاعده را متون قرآن نقض می‌کند؟!

هشتم: قرائت اهل بیت علیهم‌السلام به سؤالات مهمی پاسخ داده است که از چنین مفادی برخوردارند: چرا قرآن همان‌طور که برخی از اوصیای انبیا و رسولان علیهم‌السلام را ذکر کرده، اوصیای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ذکر نکرده است؟! با وجود اینکه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صاحب رسالت خاتم است، و مسئله وجود اوصیا بعد از او که در مقام او قرار می‌گیرند و رسالت را حفظ و برای مردم خود بیان می‌کنند ضروری، و دلیلی برای عدالت الهی است؛ به این معنا که عادلانه نخواهد بود قومی که قرآن در [بین] آن‌ها نازل شد محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در میانشان باشد و اختلافاتشان را برایشان روشن کند و آنچه را از آن اطلاع نداشته‌اند به آن‌ها بیاموزد، ولی اقوامی که بعد از آن‌ها می‌آیند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا کسانی که در مقامی همانند مقام او قرار می‌گیرند در میان آن‌ها نباشند؟! پاسخ قرائت اهل بیت علیهم‌السلام روشن کرده است اوصیای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به خصوص وصی اول، در قرآن ذکر شده‌اند، و گفتیم حافظ حسکانی در کتاب خود شواهد التنزیل - به این حقیقت گواهی داده است.

نهم: این پژوهش درباره سه رویکرد در قرائت، روشنگری کرده است: رویکرد اول، روشی است که قاریان در قرائت‌های هفت‌گانه و ده‌گانه در پیش گرفتند. این رویکرد نگاه

خود را بر ظاهر لفظ و آنچه به آن تعلق دارد مثل مد (کشیدن) و قصر (کوتاه کردن) و دقت ساختاری واژه قرآنی- متمرکز کرده است. رویکرد دوم، رویکردی است که پژوهشگر عالم سیبط نیلی در کتاب خود «النظام القرآنی» بیان کرده است. او با استناد به دیدگاه خودش که مبتنی بر دال و مدلول است تعدد قرائت‌ها را رد کرده، و طبق ضوابطی که وضع کرده است فقط یک قرائت به عنوان خروجی بیرون می‌آید که می‌توانیم آن را «قرائت تلفیقی» نام بنهیم. او به حروف، با چشم‌پوشی از قاری آن، نگاه می‌کند، و از این رو قرائتی از قرائت‌های شاذ و نامتعارف براساس اصطلاح اهل فن- مبتنی بر قرائتی از قرائت‌های هفت‌گانه به عنوان خروجی بیرون می‌آید. رویکرد سوم، رویکرد مدّ نظر این پژوهش است؛ که از طریق آن روشن می‌شود قاری قرائت قرآنی حتماً باید معصوم، و از طرف پیامبر (ص) برگزیده شده باشد، همان‌طور که با تبلیغ سوره براءت به اهل مکه این اتفاق رخ داد؛ آن هنگام که پیامبر (ص) آن را از ابوبکر گرفت و به علی (علیه السلام) داد و فرمود: «از طرف من هیچ‌کسی جز من یا مردی از اهل بیت من چیزی را ادا نمی‌کند.» شکی نیست قرائت، تبلیغ و شناساندن چیزی است که خوانده می‌شود، و قرآن بیان می‌کند ظرف حفظ آن، سینه کسانی است که به آن‌ها علم داده شده است، و از طریق آنچه اهل بیت (علیهم السلام) در تفسیر «آیه حفظ» بیان کرده‌اند روشن شد افراد مدّ نظر برای این امر، آن‌ها (علیهم السلام) هستند.

دهم: این پژوهش از طریق قرائت اهل بیت (علیهم السلام) توانست تفاوت میان «قرائت» و «قول» به تحریف را روشن کند؛ به این ترتیب که «تحریف در متون» به صورت عامدانه و با اصرار و پافشاری برای انجام رخ می‌دهد، همان‌طور که با کتاب‌های قبلی حاصل شد، اما حفظ قرآن، با وجود حافظان معصوم تعیین شده از طرف خداوند سبحان انجام شده، و حروف از قرائت آن‌ها به ما رسیده است، و آن حروف ثابت کرده‌اند آن‌ها (علیهم السلام) حافظان کتاب و راسخون در علم هستند، و این حروف روایت شده از آن‌ها، رسوخ ایشان را در علم، و روشنگری‌شان را از سبب و عامل ایجاد اختلاف در قرائت‌ها در میان عموم مردم منعکس کرده است؛ زیرا عامه مردم فقط مکلف به دریافت هستند، و خداوند سبحان آن‌ها را مکلف

به حفظ کتاب کریم خود نکرده است؛ و این نکته‌ای است که امام باقر علیه السلام آن را برای حبیب سجستانی روشن کرده است: «ای حبیب، آیات بسیاری از قرآن از آن کنار گذاشته شده است، و جز حروفی که کاتبان در آن‌ها اشتباه کرده و مردان درباره‌شان خیال‌پردازی کردند واردش نشده است؛ و این توهم است.»

در پایان شاید این پژوهش قرائتی را عیان کرده باشد که در منابع و مأخذ محبوس بوده است، و با این آشکارسازی، به جنبه‌هایی از خصوصیات و اهمیت آن قرائت اشاره کرده باشد؛ چه در سطح روش ادا و بیان تفاوت این قرائت با روش ادا در قرائت‌های عامه، و چه در سطح دلالت و آنچه درباره اهمیت رکن سوم از ارکان معادله دلالت روشن کرده است؛ موضوعی که با روشنگری درباره آن روشن شد این دیدگاه که «دلالت» ارتباطی بین دو طرف «دال و مدلول» است، عامل پشت صحنه برای توصیف آن به صورت «اعتباطی» (قراردادی و مبتنی بر عرف) بوده، یا بروز واکنشی قاطع در برابر رویکرد «اعتباط» با دیدگاهی بوده که ارائه‌دهنده‌اش «عالم سبیط نیلی» آن را «قصیدیت» نامیده است.

بنده ادعا ندارم به همه جنبه‌های این موضوع احاطه یافته‌ام، و همچنان جنبه‌های بسیار دیگری هست که لازم است مورد پژوهش و مطالعه قرار گیرند؛ زیرا این موضوع، موضوعی بکر و تازه است. از مولای سبحان می‌خواهم کسی را که در این میدان بکر و تازه گام می‌نهد توفیق عطا فرماید، و نتایج حاصل از این پژوهش را غنایی در مکتب قرآنی، و منفعتی هم برای پژوهشگر و هم قاری- قرار دهد، و آن را بیانی برای زیبایی عربی و راز جاودانگی آن قرار دهد؛ شاخصه‌ای که به‌عنوان یک خصوصیت مهم تمدنی در میان مشخصه‌های بسیار آن شمرده می‌شود.

و سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است؛ و درود خدا بر محمد و آل طیب و طاهر محمد، و یاران نیک و برگزیده ایشان باد.

منابع

القرآن الكريم.

الكتاب المقدس.

- ١- الإتقان في علوم القرآن، للحافظ أبي الفضل جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت٩١١ق)، تح: مركز الدراسات القرآنية، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، الأمانة العامة، الشؤون العلمية، المملكة العربية السعودية. د. ت.
- ٢- إثبات الهداة للشيخ محمد بن الحسن بن علي بن الحسين الحر العاملي (ت ١١٠٤ق)، ط ١، ١٤٢٥ق / ٢٠٠٤م، منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت - لبنان.
- ٣- الاحتجاج، أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي، منشورات دار الشريف الرضي، ط ١، ٢٠٠١م، مطبعة شريعت.
- ٤- احسن الأثر في تاريخ القراء الأربعة عشر، للشيخ محمود الحصري شيخ عموم المقارئ للجمهورية العربية المتحدة، مطابع شركة الشرق بالعباسية مصر، د. ت.
- ٥- الاختصاص، الإمام الفقيه المحقق محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي الملقب بـ (الشيخ المفيد) (ت ٤١٣ق)، تح: علي أكبر غفاري، منشورات دار الأعلمي، بيروت - لبنان، ط ١، عام ٢٠٠٩م.
- ٦- الاختلاف بين القراءات، أحمد البيلي، دار الجيل بيروت، الدار السودانية للكتب الخرطوم، ط ١، ١٤٠٨ق - ١٩٨٨م.
- ٧- أساس البلاغة؛ جار الله أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري (ت ٥٣٨ق)، ط ١ ١٤٢٢ق / ٢٠٠١م، دار أحياء التراث العربي، بيروت - لبنان.

- ٨- أسباب نزول القرآن، الإمام أبي الحصن علي بن أحمد الواحدي (ت٤٦٨ق)، تح كمال بسيوني زغلول، دار الكتب العلمية بيروت - لبنان ط١، ١٤١١ق / ١٩٩١م.
- ٩- الإصابة في تمييز الصحابة، للحافظ أبي الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني، تح: د. عبدالله عبد المحسن التركي، بالتعاون مع مركز هجر للبحوث والدراسات العربية والإسلامية؛ د. عبد السند حسن يمامة، ط١، سنة ١٤٢٩ق / ٢٠٠٨م، القاهرة.
- ١٠- أصول الكافي، ثقة الإسلام الشيخ محمد بن يعقوب الكليني ت ٣٢٩ق، ط١ ٢٠٠٧ / ١٤٢٨ق، منشورات الفجر بيروت - لبنان.
- ١١- أضواء على الدراسات اللغوية المعاصرة؛ د. نايف خرما، سلسلة عالم المعرفة ١٩٧٨.
- ١٢- أضواء على السنة المحمدية؛ محمود أبو رية، مؤسسة أنصاريان للطباعة والنشر - قم - إيران، ط٢، ١٩٩٩م / ١٤٢٠ق.
- ١٣- الاعتقادات في دين الإمامية، للشيخ الصدوق (ت٣٨١ق)، تح: عصام عبد السيد، ط٢، عام ١٤١٤ق / ١٩٩٣م، الناشر؛ دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان.
- ١٤- أعراب القرآن لأبي جعفر أحمد بن محمد بن إسماعيل النحاس (ت٣٣٨ق) تح: د. زهير غازي زاهد، ط٢ ١٤٠٥ق / ١٩٨٥م، عالم الكتب، مكتبة النهضة العربية القاهرة.
- ١٥- الاقتراح في أصول النحو، لجلال الدين السيوطي (ت٩١١ق)، تح: د. محمود سليمان ياقوت، كلية الآداب، جامعة طنطا، ط٢، سنة ١٤٢٦ق / ٢٠٠٦م، دارالمعرفة الجامعية، القاهرة.
- ١٦- أمالي الصدوق، للشيخ أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بـ (الصدوق) (ت٣٨١ق)، منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ط١، ١٤٣١ق / ٢٠٠٩م، بيروت - لبنان.

- ١٧- الإمام الصادق والمذاهب الأربعة، لأسد حيدر، ط ٥، ١٤٢٢ق / ٢٠٠١م، دار التعارف للمطبوعات، بيروت - لبنان.
- ١٨- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ﷺ، الشيخ محمد باقر المجلسي، ط ١، ١٤٢٩ق / ٢٠٠٨م، منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات بيروت - لبنان.
- ١٩- البرهان في علوم القرآن للإمام بدر الدين محمد بن عبد الله الزركشي، تح: محمد أبو الفضل إبراهيم، مكتبة دار التراث، شارع الجمهورية، القاهرة، د. ت.
- ٢٠- بصائر الدرجات الكبرى في فضائل آل محمد ﷺ. أبو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار (ت ٢٩٠ق)، منشورات الأعلمي، بيروت، لبنان، ط ١، ١٤٣١ق / ٢٠١٠م.
- ٢١- بيان تلييس الجهمية في تأسيس بدعهم الكلامية، شيخ الإسلام أحمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن تيمية الحراني ت ٧٢٨هـ، تح د. يحيى بن محمد الهنيدي، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ١٤٢٦ق.
- ٢٢- البيان والتبيين لأبي عمر بن بحر الجاحظ (ت ٢٥٥ق)، تح: عبد السلام محمد هارون، ط ٧، ١٤١٨ق / ١٩٩٨م، الناشر مكتبة الخانجي بالقاهرة.
- ٢٣- تاج العروس من جوهر القاموس، السيد محمد مرتضى الحسيني الزبيدي، تح عبد الستار أحمد فراج، راجعته لجنة فنية من وزارة الإرشاد والأبناء ١٣٨٥ق / ١٩٦٥م مطبعة حكومة الكويت.
- ٢٤- تاج اللغة وصحاح العربية لأبي نصر إسماعيل بن حماد الجوهري (ت ٣٩٨ق)، تحقيق: د. محمد محمد تامر، دار الحديث القاهرة، ١٤٣٠ق / ٢٠٠٩م.
- ٢٥- تاريخ مدينة دمشق، الإمام العالم الحافظ أبي القاسم علي بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله الشافعي المعروف بابن عساكر (٤٩٩ق / ٥٧١ق)، تح محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمروي، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع بيروت - لبنان ١٤١٥ق / ١٩٩٥م.

- ٢٦- تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، السيد شرف الدين علي الحسيني الاسترآبادي النجفي، تج ونشر مدرسة الامام المهدي عليه السلام، قم المقدسة، ط ١، ١٤٠٧ق / ١٩٨٧م.
- ٢٧- تأويل مشكل القرآن لابن قتيبة (٢١٣-٢٧٦ق)، تج: السيد أحمد صقر، دار التراث، القاهرة، ط ٢، ١٣٩٣ق / ١٩٧٣م.
- ٢٨- تصحيح اعتقادات الإمامية؛ الشيخ المفيد محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم ابوعبدالله العكبري البغدادي (ت ٤١٣ق)، تج: حسين دركاهي، ط ٢، ١٤١٤ق / ١٩٩٣م، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان.
- ٢٩- تفسير البرهان، السيد هاشم البحراني، منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت - لبنان، ط ١، ١٤١٩ق / ١٩٩٩م.
- ٣٠- تفسير البغوي (معالم التنزيل) لأبي محمد الحسين بن مسعود البغوي (ت ٥١٦ق)، تج: محمد عبدالله النمر و عثمان جمعة ضميرية و سليمان مسلم الحرش، دار طبية للنشر والتوزيع الرياض المملكة العربية السعودية ١٤٠٩ق.
- ٣١- تفسير الصافي للفتية محسن الفيض الكاشاني، ط ٢، منشورات مكتبة الصدر، طهران، د.ت.
- ٣٢- تفسير الطبري (جامع البيان عن تأويل آي القرآن) لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري (ت ٣١٠ق)، تج: د. عبدالله بن عبد المحسن التركي بالتعاون مع مركز البحوث والدراسات العربية والاسلامية بدار هجر، د. عبد السند حسن يمامة، ط ١، القاهرة، ١٤٢٢ق / ٢٠٠١م.
- ٣٣- تفسير العياشي - لأبي النصر محمد بن مسعود بن عياش السلمي السمرقندي المعروف بالعياشي، منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت - لبنان، ط ٢، ١٤٣١ق / ٢٠١٠م.

- ٣٤- تفسير القرآن العظيم للإمام الحافظ عبد الرحمن بن محمد بن ادريس الرازي بن أبي حاتم (ت ٣٢٧ق)، تح: أسعد محمد الطيب، ط ١، ١٤١٧ق / ١٩٩٧م، مكتبة نزار مصطفى الباز، مكة المكرمة - الرياض.
- ٣٥- تفسير القمي، لأبي الحسن علي بن إبراهيم القمي، منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ط ١، ١٤٢٨ق / ٢٠٠٧م، بيروت - لبنان.
- ٣٦- التفسير الكبير ومفاتيح الغيب؛ للإمام محمد الرازي فخر الدين بن العلامة ضياء الدين عمر المشتهر بخطيب الري (ت ٦٠٤ق)، ط ١، سنة ١٤٠١ق / ١٩٨١م، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان.
- ٣٧- تفسير الميزان في تفسير القرآن للسيد محمد حسين الطباطبائي، منشورات مؤسسة الأعلمي بيروت - لبنان ١٤٢٢ق / ٢٠٠٢م .
- ٣٨- تفسير فرات الكوفي، لأبي القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي من أعلام الغيبة الصغرى، تح: محمد الكاظم، مؤسسة التاريخ العربي، ط ١، ١٤٣٢ق / ٢٠١١م، بيروت - لبنان.
- ٣٩- تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي (ت ١١٠٤ق)، تح مؤسسة آل البيت ﷺ لإحياء التراث، ط ٢، ١٤١٤ق، قم - إيران.
- ٤٠- تهذيب اللغة لأبي منصور محمد بن أحمد الأزهري (٢٨٢ق / ٣٧٠ق)، تأليف عبدالسلام محمد هارون، تح: د. رشيد عبد الرحمن العبيدي، ط ١، ١٣٩٦ق / ١٩٧٦م، الناشر مكتبة الخانجي بالقاهرة.
- ٤١- التوحيد، للشيخ الجليل الاقدم الصدوق أبي جعفر محمد علي بن الحسين بن بابويه القمي(ت ٣٨١ق)، تح: السيد هاشم الحسيني الطهراني، منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، قم المقدسة، د. ت.

- ٤٢- جامع الأحاديث المعروف بـ (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)، للحافظ جلال الدين عبد الرحمن السيوطي (ت٩١١ق)، جمع وترتيب: عباس أحمد صقر، أحمد عبد الجواد، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، د. ت.
- ٤٣- جامع البيان في القراءات السبع المشهورة؛ أبو عمرو عثمان بن سعيد الداني (ت٤٤٤ق)، تح: الحافظ المقرئ محمد صدوق الجزائري، ط١، ١٤٢٦ق / ٢٠٠٥م، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان.
- ٤٤- الجامع الصحيح، للإمام أبي عبد الله محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة الجعفي البخاري (ت٢٥٦ق)، تح: محمد بن زهير بن ناصر الناصر المشرف على أعمال الباحثين بمركز خدمة السنة والسيرة النبوية بالمدينة المنورة، دار طوارق النجاة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان، ط١، سنة ١٤٢٢ق.
- ٤٥- الجامع الكبير، للإمام الحافظ أبي عيسى محمد بن عيسى الترمذي (ت٢٧٩ق)، تح: د. بشار عواد معروف، دار الغرب الاسلامي، ط١، سنة ١٩٩٦م، بيروت.
- ٤٦- جامع بيان العلم وفضله لأبي عمر يوسف بن عبد البر (ت٤٦٣ق)، تح: أبي الأشبال الزهيري، ط١، ١٤١٤ق / ١٩٩٤م. دار ابن الجوزي المملكة العربية السعودية.
- ٤٧- الجامع لأحكام القرآن، لأبي عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي، مطبعة دار الكتب المصرية ١٣٥٣ق / ١٩٣٥م، القاهرة.
- ٤٨- الجواهر السنية في الأحاديث القدسية، الشيخ محمد بن الحسن بن علي بن الحسين الحر العاملي (ت١١٠٤ق)، منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ط١، سنة ١٤٠٢ق / ١٩٨٢م، بيروت - لبنان.
- ٤٩- الحجة في القراءات السبع، الإمام ابن خالويه، تح د. عبد العال سالم مكرم، دار الشروق، ط٣، ١٣٩٩ق / ١٩٧٩م، بيروت.
- ٥٠- الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، الفقيه المحدث الشيخ يوسف البحراني (ت١١٨٦ق)، تح: محمد تقوي الايرواني، دار الأضواء، ط٢، سنة ١٤٠٥ق / ١٩٨٥م، بيروت - لبنان.

- ٥١- حقائق التفسير؛ لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين بن موسى الأزدي السلمي (ت ٤١٢ق)، تح: سيد عمران، الناشر: دار الكتب العلمية، سنة ١٤٢١ق / ٢٠٠١م، بيروت - لبنان.
- ٥٢- خزنة الأدب ولب لباب لسان العرب، عبد القادر بن عمر البغدادي (١٠٣٠-١٠٩٣)، تح عبد السلام محمد هارون، الناشر مكتبة الخانجي بالقاهرة ط ٤١٨ق / ١٩٩٧م.
- ٥٣- الخصائص، صنعة أبي الفتح عثمان بن جني، تح: محمد علي النجار، ط ٤، دار الشؤون الثقافية العامة. العراق - بغداد ١٩٩٠م.
- ٥٤- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، جلال الدين السيوطي (٨٤٩ق / ٩١١ق)، تح د. عبدالله بن عبد المحسن التركي، ط ١، ١٤٢٤ق / ٢٠٠٣م القاهرة مركز هجر للبحوث والدراسات العربية والإسلامية.
- ٥٥- الدلالة اللفظية؛ د. محمود أبو المعاطي أحمد عكاشة: ٨، الناشر: مكتبة الأنجلو المصرية،
- ٥٦- رجال الطوسي لشيخ الطائفة / أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي (٤٦٠-٣٨٥ق)، تح: جواد القيومي الاصفهاني، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، د.ت.
- ٥٧- رسائل الكركي؛ المحقق الكركي (ت ٩٤٠ق)، تح الشيخ محمد الحسون، ط ١، ١٤٠٩هـ، مطبعة الخيام - قم.
- ٥٨- الرعاية في علم الدراية، للشهيد الثاني زين الدين بن علي بن أحمد الجبعي العملي (ت ٩٦٥ق)، تح: عبد الحسين محمد علي بقال، اشراف د. السيد محمود المرعشي، ط ٣، ١٤٣٣ق / ٢٠١٢م، الناشر مكتبة سماحة آية الله العظمى المرعشي النجفي الكبرى - الخزنة العالمية للمخطوطات الاسلامية، قم - ايران.
- ٥٩- روضة الكافي، ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني (ت ٣٢٩ق)، دار التعارف للمطبوعات، بيروت - لبنان ١٤١١ق / ١٩٩٠م.

- ٦٠- السبعة في القراءات لابن مجاهد، تح د. شوقي ضيف، دار المعارف بمصر.
- ٦١- سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد؛ للإمام محمد بن يوسف الصالحي الشامي (ت ٩٤٢ق)، تح د. مصطفى عبد الواحد، القاهرة ١٤١٨ق / ١٩٩٧م.
- ٦٢- سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها؛ محمد ناصر الدين الألباني، مكتبة دار المعارف للنشر والتوزيع، الرياض ١٤١٥ق / ١٩٩٥م.
- ٦٣- سنن الحافظ أبي عبدالله محمد بن يزيد القزويني ابن ماجه (٢٠٩-٢٧٣ق)، تح د. بشار عواد معروف، دار الجيل بيروت - لبنان، ط ١٤١٨ق / ١٩٩٨م.
- ٦٤- سير أعلام النبلاء، الإمام أبي عبدالله شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي (٦٧٣-٧٤٨ق)، بيت الأفكار الدولية، ٢٠٠٤ لبنان.
- ٦٥- شجرة طوبى للشيخ محمد مهدي الحائري المازندراني، ط ١، ١٣٧٨ق، انتشارات مكتبة الحيدرية، قم.
- ٦٦- شرح العقيدة الواسطية لشيخ الاسلام ابن تيمية، شرحه الشيخ محمد الصالح العثيمين، ط ٦، ١٤٢١هـ، دار ابن الجوزي، المملكة العربية السعودية.
- ٦٧- شرح رسالة الحقوق للإمام زين العابدين عليه السلام، تأليف السيد حسن القبانجي، ط ١، ١٤٢٢ق / ٢٠٠٢م، منشورات مؤسسة الأعلمي للطبوعات، بيروت - لبنان.
- ٦٨- شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، الحافظ الكبير عبدالله بن عبدالله بن أحمد المعروف بالحاكم الحسكاني الحذاء الحنفي النيسابوري، تح الشيخ محمد باقر المحمودي، ط ٢ ١٤٣١ق / ٢٠١٠م، مؤسسة الأعلمي للطبوعات بيروت- لبنان.
- ٦٩- الصاحبي في فقه اللغة العربية ومسائلها وسنن العرب في كلامها، لأبي الحسين أحمد بن فارس بن زكريا الرازي اللغوي (ت ٣٩٥ق)، تح: عمر فاروق الطباع، ط ١، ١٤١٤ق / ١٩٩٣م، مكتب المعارف، بيروت - لبنان.
- ٧٠- صحيح الأدب المفرد للإمام البخاري، محمد ناصر الدين الألباني، مكتبة الدليل، المملكة العربية السعودية، ط ٤، ١٤١٨ق / ١٩٩٧م.

- ٧١- صحيح الجامع الصغير وزيادته، محمد ناصر الدين الألباني، ط٣، ١٤٠٨ق / ١٩٨٨م، المكتب الاسلامي بيروت.
- ٧٢- صحيح شرح العقيدة الطحاوية، حسن بن علي السقاف القرشي الهاشمي الحسيني، دار الامام الرواس، بيروت - لبنان، ط٤، ١٤٢٨ق / ٢٠٠٧م .
- ٧٣- صحيح مسلم بشرح للنووي، للإمام محيي الدين بن شرف بن مري بن حسن بن حسين بن حزام النووي (ت ٦٦٤ق)، ط١، ١٣٤٧ق / ١٩٢٩م، المطبعة المصرية بالأزهر.
- ٧٤- طبقات النحويين واللغويين لأبي بكر محمد بن الحسن الزبيدي الأندلسي، تح: محمد أبو الفضل إبراهيم، ط٢، دار المعارف القاهرة - مصر، د.ت.
- ٧٥- علل الشرائع، للعلامة الشيخ الصدوق (ت ٣٨١ق)، ط١، ١٤٣١/٢٠١٠ق، مؤسسة صفاء للمطبوعات، بيروت - لبنان.
- ٧٦- علم الدلالة العربي النظرية والتطبيق دراسة تاريخية، تأصيلية، نقدية؛ د. فايز الداية: ٦-٧، ط٢، سنة ١٤١٧ق / ١٩٩٦م، دار الفكر بدمشق، ودار الفكر المعاصر - بيروت.
- ٧٧- علم الدلالة؛ د. أحمد مختار عمر، ط١، ١٩٨٥ - ط٢، ١٩٨٨ - ط٣، ١٩٩١ - ط٤، ١٩٩٣ - ط٥، ١٩٩٨، الناشر عالم الكتب - القاهرة.
- ٧٨- علم اللغة العام، فردينان دي سوسور، ت: د. يوثيل يوسف عزيز، سلسلة كتب شهرية تصدر عن دار آفاق عربية، بغداد - العراق.
- ٧٩- عمدة عيون صحاح الأخبار، للحافظ ابن البطريق شمس الدين يحيى بن الحسن بن الحسين الأُسدي الربعي الحلبي (ت ٥٢٣ق)، تح: الشيخ مالك المحمودي والشيخ إبراهيم البهادري، ط٣، مطبعة افسط - طهران، عام ١٤١٢ق.
- ٨٠- عيون أخبار الرضا، للشيخ الأقدم والمحدث الأكبر أبي جعفر الصدوق محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (ت ٣٨١ق)، ط١، ١٣٧٨ش، انتشارات الشريف الرضي، قم - ايران.

- ٨١- الغيبة؛ للشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي، دار الكتب الاسلامية طهران، ط١، ١٤٢٣ق.
- ٨٢- فتح الباري بشرح صحيح البخاري، الإمام الحافظ أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (٧٧٣-٨٥٢ق)، تح عبد العزيز لن عبدالله بن باز، دار المعرفة بيروت - لبنان.
- ٨٣- فردوس الاخبار بمأثور الخطاب المخرج على كتاب الشهاب، الحافظ شيرويه بن شهردار بن شيرويه الديلمي، تح فواز أحمد الزمرلي و محمد المعتصم بالله البغدادي، دار الكتاب العربي ط١، ١٤٠٧ق / ١٩٨٧م بيروت - لبنان.
- ٨٤- الفرقان؛ لابن الخطيب، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، د.ت.
- ٨٥- الفصل في الملل والأهواء والنحل، الإمام أبي محمد علي بن أحمد المعروف بابن حزم الظاهري (ت ٤٥٦ق)، تح: د. محمد إبراهيم نصر، د. عبد الرحمن عميرة، دار الجيل بيروت - لبنان، د.ت.
- ٨٦- قرب الاسناد للشيخ الجليل أبي العباس بن عبدالله بن جعفر الحميري من أعلام القرن الثالث الهجري، تح: مؤسسة آل البيت عليه السلام لأحياء التراث، ط١، ١٤١٣ق / ١٩٩٣م. بيروت - لبنان.
- ٨٧- قصة الكون لجون جريبين، ترجمة مصطفى إبراهيم فهمي، ط٣، ٢٠١٣م، الناشر كلمات عربية للترجمة والنشر، جمهورية مصر العربية.
- ٨٨- الكامل في القراءات العشر والأربعين الزائدة عليها؛ أبو القاسم يوسف بن علي بن جبارة بن محمد بن عقيل الهذلي المغربي (ت ٤٦٥ق)، تح: جمال بن السيد بن رفاعي الشايب، ط١، ١٤٢٨ق / ٢٠٠٧م، مؤسسة سما للنشر والتوزيع، القاهرة - مصر.
- ٨٩- كتاب الأضداد، محمد بن القاسم الأنباري، تح: محمد ابو الفضل إبراهيم، المكتبة العصرية، صيدا - بيروت، سنة ١٤٠٧ق / ١٩٨٧م.

- ٩٠- كتاب الأمالي، شيخ الطائفة ابو جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي، تح: بهراد الجعفري والاستاذ علي أكبر الغفاري، الناشر: دار الكتب الاسلامية، طهران - بازار سلطاني، ٢٠٠١.
- ٩١- كتاب السنن المعروف بالسنن الكبرى للإمام أبي عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي (ت ٣٠٣ق)، تحقيق ودراسة مركز البحوث وتقنية المعلومات دار التأصيل، ط١، ١٤٣٣ق / ٢٠١٢م، مصر.
- ٩٢- كتاب العين لأبي عبد الرحمن الخليل بن أحمد الفراهيدي (ت ١٧٥ق)، تح: د. مهدي المخزومي و د. إبراهيم السامرائي، سلسلة المعاجم والفهارس، د.ت.
- ٩٣- كتاب الكشف عن وجوه القراءات السبع وعللها وحججها، لأبي محمد بن أبي طالب القيسي (ت ٤٣٧ق)، تح: د. محيي الدين رمضان، ط٣، ١٤٠٤ق / ١٩٨٤م، مؤسسة الرسالة، بيروت.
- ٩٤- كتاب المصاحف لأبي بكر عبدالله بن سليمان بن الأشعث السجستاني الحنبلي المعروف بـ (ابن أبي داود) (ت ٣١٦ق)، تح: د. محب الدين عبد السبحان واعظ، ط٢، ١٤٢٣ق / ٢٠٠٢م، دار البائر الاسلامية للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان.
- ٩٥- كتاب سيبويه لأبي بشر عمرو بن عثمان بن قنبر (ت ١٨٠ق)، تح: عبدالسلام محمد هارون، ط٣، ١٤٠٨ق / ١٩٨٨م، الناشر مكتبة الخانجي بالقاهرة.
- ٩٦- كشف الغمة في معرفة الأئمة للعلامة المحقق أبي الحسن علي بن عيسى بن أبي الفتح الأربلي (ت ٦٩٣ق)، ط٢، ١٤٠٥ق / ١٩٨٥م، دار الأضواء، بيروت - لبنان.
- ٩٧- الكشف والبيان المعروف بـ (تفسير الثعلبي) لأبي إسحاق أحمد المعروف بـ (الإمام الثعلبي) (ت ٤٢٧ق)، تح: الإمام أبي محمد بن عاشور، مراجعة وتدقيق الاستاذ نظير الساعدي، ط١، ١٤٢٢ق / ٢٠٠٢م، دار أحياء التراث العربي للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان.

٩٨- كمال الدين وتمام النعمة؛ الشيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (ت ٣٨١ق)، منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت - لبنان، ط١، ١٤١٢ق / ١٩٩١م.

٩٩- الكوفيون والقراءات؛ د. حازم سليمان الحلبي، ط١ ١٤٠٨ق / ١٩٨٨م، دار الشؤون الثقافية العامة - بغداد.

١٠٠- لسان العرب، الإمام ابن منظور الأفرقي أبي الفضل جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور الانصاري الخزرجي المصرف (ت ٧١١ق)، وزارة الشؤون الاسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، المملكة العربية السعودية ١٤٣١ق / ٢٠١٠م.

١٠١- اللغة العربية معناها ومبناها؛ د. تمام حسان، عالم الكتب ط٤، ١٤٢٥ق / ٢٠٠٤م، القاهرة.

١٠٢- اللغة الموحدة، عالم سبيط النيلي، دار المحجة البيضاء، ط١، ١٤٢٩ق / ٢٠٠٨م، بيروت-لبنان.

١٠٣- مجاز القرآن، لأبي عبيدة معمر بن المثنى التيمي (ت ٢١٠ق)، تح: د. محمد فؤاد سزكين، الناشر مكتبة الخانجي بالقاهرة - مصر، د.ت.

١٠٤- المجازات النبوية لمحمد بن الحسين الشريف الرضي (ت ٤٠٦ق) تصحيح: مهدي هوشمند، ط١، ١٤٢٢هـ، قم دار الحديث.

١٠٥- مجمع البيان في تفسير القرآن، أمين الاسلام أبي علي الفضل بن الحسن الطبرسي، دار العلوم للتحقيق والطباعة والنشر والتوزيع، ط١، ١٤٢٦ق / ٢٠٠٥م، بيروت - لبنان.

١٠٦- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد للحافظ نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي المصري (ت ٨٠٧ق)، تح: محمد عبد القادر أحمد عطا، ط١، ١٤٢٢ق / ٢٠٠١م، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان.

١٠٧- مجموع فتاوى، شيخ الاسلام أحمد بن تيمية، جمع وترتيب عبد الرحمن بن محمد بن قاسم وساعده ابنه محمد، طبعت هذه الفتاوى في مجمع الملك فهد

- طباعة المصحف الشريف في المدينة المنورة تحت اشراف وزارة الشؤون الاسلامية والأوقاف والدعوة والأرشاد بالمملكة العربية السعودية ١٤٢٥ق / ٢٠٠٤م.
- ١٠٨- المحاسن؛ الشيخ أبي جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي، ط٢، دار الكتب الاسلامية، قم - ايران.
- ١٠٩- المحتسب في تبيين وجوه شواذ القراءات والإيضاح عنها، لأبي الفتح عثمان بن جني(ت٣٩٢ق)، تح: علي النجدي ناصف، د. عبد الفتاح إسماعيل شلبي، ط٢، ١٤٠٦ق / ١٩٨٦م، حلب - سوريا.
- ١١٠- المستدرک على الصحيحين، للإمام الحافظ أبي عبدالله محمد بن عبدالله الحاكم النيسابوري مع تضمينات الإمام الذهبي في التلخيص والميزان والعراقي في أماليه والمناوي في فيض لبقدير وغيرهم من العلماء الأجلاء، تح مصطفى عبد القادر عطاء، دار الكتب العلمية بيروت - لبنان، ط٢، ١٤٢٢ق / ٢٠٠٢م.
- ١١١- مسند الامام أحمد بن حنبل (ت٣٤١ق)، تح: محمد عبد القادر عطاء، ط١، ١٤٢٩ق / ٢٠٠٨م، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان.
- ١١٢- مشارق أنوار اليقين في اسرار أمير المؤمنين، الحافظ رجب البرسي، منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت - لبنان، ط١٠.
- ١١٣- المصنف لابن أبي شيبه الإمام الحافظ أبي بكر عبدالله بن محمد بن إبراهيم أبي شيبه العبسي (١٥٩-٢٣٥ق)، تح: أبي محمد أسامة بن إبراهيم بن محمد، ط١ ١٤٢٩ق / ٢٠٠٨م، الناشر الفاروق الحديثة للطباعة والنشر القاهرة.
- ١١٤- معاني الأخبار، الشيخ الصدوق، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة (١٩٥٩-٢٠٠٠).
- ١١٥- معاني القرآن؛ لأبي زكريا يحيى بن زياد الفراء (ت٢٠٧ق)، تح: محمد علي النجار وأحمد يوسف نجاتي، ط٣ ١٤٠٣ق / ١٩٨٣م، عالم الكتب، بيروت - لبنان.

- ١١٦- المعجم الأوسط للحافظ أبي القاسم سليمان بن أحمد الطبراني، تح ابو معاذ طارق بن عوض الله بن محمد و ابو الفضل عبد المحسن بن إبراهيم إبراهيم الحسيني، الناشر دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع ١٤١٥-١٩٩٥م.
- ١١٧- معجم التعريفات؛ للعلامة علي بن محمد السيد الشريف الجرجاني(ت١١٦ق)، تح: محمد صديق المنشاوي، دار الفضيلة للنشر والتوزيع والتصدير، القاهرة، د. ت.
- ١١٨- معجم القراءات، تأليف الدكتور عبد اللطيف الخطيب، ط١، ١٤٢٢ق / ٢٠٠٢م، دار سعد الديم للطباعة والنشر والتوزيع، دمشق - سوريا.
- ١١٩- معجم مقاييس اللغة لأبي الحسين أحمد بن فارس بن زكريا (٣٩٥ق)، تح: عبدالسلام محمد هارون، دار الفكر للطباعة والنشر، ١٣٩٩ق / ١٩٧٩م.
- ١٢٠- معيار العلم، الإمام الغزالي، تح د. سليمان دنيا، دار المعارف بمصر ١٩٦١.
- ١٢١- مفتاح الفلاح، الشيخ العلامة بهاء الدين محمد بن الحسين لبحرثي العالمي المعروف بالشيخ البهائي، منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت - لبنان .
- ١٢٢- المفردات في غريب القرآن، لأبي القاسم الحسين بن محمد (ت٥٠٢ق) المعروف بـ(الراغب الاصفهاني)، تح: هيثم الطعيمي، دار أحياء التراث العربي، بيروت - لبنان ط١، ١٤٢٨ق / ٢٠٠٨م.
- ١٢٣- المقتضب في لهجات العرب؛ د. محمد رياض كريم، جامعة الأزهر، كلية الشريعة والدراسات الاسلامية بالإحساء ١٤١٧ق / ١٩٩٦م.
- ١٢٤- مناقب آل أبي طالب، أبي جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب السروي المازندراني، تح د. يوسف البقاعي، ط٢، ١٩٩١م / ١٤١٢ق / دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع بيروت - لبنان.
- ١٢٥- المنطق الشيخ محمد رضا المظفر، دار التعارف للمطبوعات ١٤٢٧ق / ٢٠٠٦م.
- ١٢٦- منهج البحث اللغوي بين التراث وعلم اللغة الحديث، د. علي زوين، ط١، بغداد، ١٩٨٦، دار الشؤون الثقافية العامة - بغداد - العراق.

- ١٢٧- منهج النقد في علوم الحديث للدكتور نور الدين عتر، ط٢، ١٣٩٩ق / ١٩٧٩م، دار الفكر، دمشق.
- ١٢٨- الموجز في علم الدلالة مع تطبيقات قرآنية ولغوية؛ أ. د. محمد حسن جبل، ط٢ - سنة ١٤٢٤ق / ٢٠٠٣م - مطبعة التركي بطنطا.
- ١٢٩- موسوعة كشاف اصطلاحات الفنون؛ العلامة محمد علي التهانوي، تح د. علي دحروج، مكتبة لبنان ناشرون - بيروت - لبنان، ط١، ١٩٩٦.
- ١٣٠- النشر في القراءات العشر، الحافظ أبي الخير محمد بن محمد الدمشقي الشهير بابن الجزري ت ٨٣٣، ت علي محمد الضباع، دار الكتب العلمية بيروت - لبنان.
- ١٣١- النظام القرآني، عالم سبيط النيلى، دار المحجة البيضاء، ط١، ١٤٢٧ق / ٢٠٠٦م، بيروت - لبنان.
- ١٣٢- النهاية في غريب الحديث والأثر، للإمام مجد الدين أبي السعادات المبارك ابن محمد الجزري أبْن الأثير، أشرف عليه وقدم له علي بن حسن بن علي ابن عبد الحميد الحلبي الأثيري، ط١، ١٤٢١ق، دار ابن الجوزي للنشر والتوزيع، المملكة العربية السعودية.
- ١٣٣- نهج البلاغة، جمعه ونسق ابوابه العلامة الشريف الرضي، مؤسسة المعارف للطباعة والنشر، بيروت - لبنان، ط١، ١٤١٠ق / ١٩٩٠م.
- ١٣٤- يتأبىع المودة؛ الشيخ سليمان بن الشيخ ابراهيم الحسيني البلخي القندوزي الحنفي، منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت - لبنان، ط١، ١٤١٨ق / ١٩٩٧م.